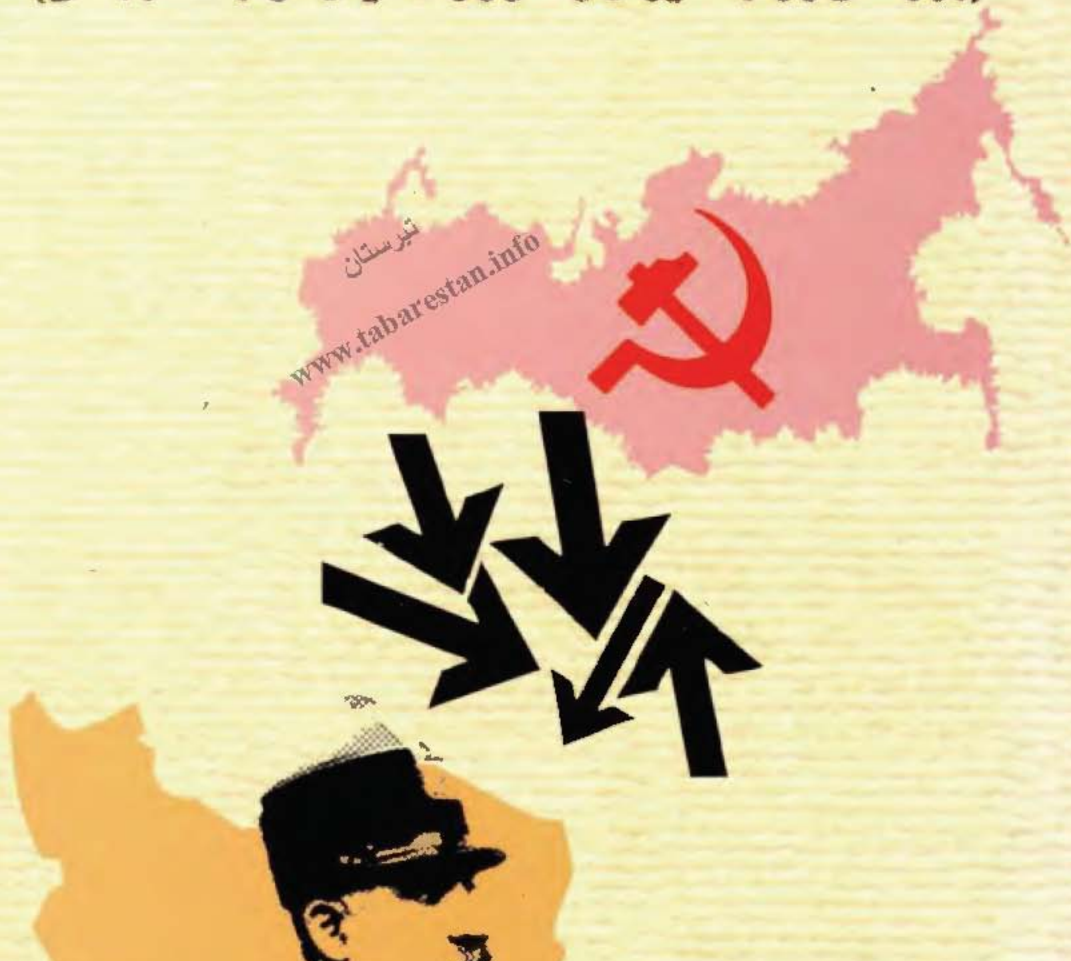
اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه

(بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهانی)



اکبر ولی زاده

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه: ولی‌زاده، اکبر، ۱۳۵۱
عنوان: اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه (بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهانی)
پدیدآور: اکبر ولی‌زاده
مشخصات نشر: تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۳۳۶ص.
فروست: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. تاریخ معاصر ایران: ۴۳۰: ۳۱
شابک: ۲۱۰۰۰ ریال ISBN 964- 419- 152- 8
یادداشت: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص [۲۹۱]۲۹۹: همچنین به‌صورت زیرنویس.
عنوان دیگر: بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهانی.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ روسیه شوروی.
موضوع: روسیه شوروی ـ روابط خارجی ـ ایران
موضوع: ایران ـ تاریخ ـ پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۰۴
شناسه افزوده: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
رده‌بندی کنگره: DSR۱۴۸۹/۵و۸الف۴
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵۰۴۷
شماره کتابخانه ملی: ۸۵-۲۵۰۹۶م

اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه

(بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهان)

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه (بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهانی)

تألیف: اکبر ولی‌زاده

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۱۵۰۰ **قیمت:** ۲۰۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۹۶۴-۴۱۹-۱۵۲-۸

ISBN: 964- 419-152-8

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.ir

نمایندگی‌های فروش در تهران:

- **پخش روایت**، خ انقلاب اسلامی، خ ۱۲ فروردین، تلفن: ۶۶۴۶۰۱۴۶
- **پخش کوهسار:** خ انقلاب اسلامی، خ اردی‌بهشت، تلفن: ۶۶۴۹۴۵۴۱
- **کتابفروشی دانشکده حقوق دانشگاه تهران**، خ انقلاب اسلامی، تلفن: ۶۶۴۱۰۲۰۳
- **شبکه اندیشه:** م انقلاب اسلامی، ابتدای خ آزادی، تلفن: ۶۶۹۲۵۱۲۷
- **فروشگاه بزرگ شهر کتاب**، نیاوران، روبروی کامرانیه شمالی، تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹
- **طرح نو:** م فاطمی، خ بیستون، کوچه‌ی ۱۶، پلاک ۲۲ تلفن: ۸۸۸۰۲۲۳۲
- **روایت فتح**، م فردوسی، خ سپهبد قرنی، تلفن: ۸۸۸۹۷۸۱۴
- **پخش مقداد:** افسریه، ۱۵ متری اول، تلفن: ۰۹۱۲۳۰۵۷۷۱۵
- **فرهنگسرای اندیشه**، خ شریعتی، قبل از پل سیدخندان، تلفن: ۱۵-۸۸۵۰۵۵۱۳
- **کتاب ما**، خ شریعتی، نرسیده به میدان قدس، تلفن: ۸-۲۲۲۱۶۰۰۷
- **نشر فرهنگ و معارف اسلامی**، خ پاسداران، خ زمرد، تلفن: ۵-۲۲۸۵۶۱۲۴
- **شهر کتاب نیتون**، م امام حسین(ع)، خ دماوند، نبش خ کهن، تلفن: ۹۴-۷۷۵۹۰۰۹۳
- **انتشارات بدرقه جاویدان**، خ ولیعصر، نبش فاطمی، تلفن: ۴-۸۸۹۷۵۵۸۱
- **کتاب مرجع**، بلوار کشاورز، خ فلسطین، شماره ۱۲۸، تلفن: ۸۸۹۶۱۳۰۳

فهرست مطالب

بخش دوم

بخش سوم

مقدمه

اوائل قرن بیستم در تاریخ ایران و جهان اهمیت شگرف و درخور توجهی دارد. وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، همسایه‌ی شمالی ایران، باعث شد که توافقات این کشور با دولت استعمارگر انگلستان بر سر تقسیم ایران طی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ از بین برود. علاوه بر این قدرت‌گیری خاندان پهلوی و روی کار آمدن رضاشاه، اگر چه با ایدئولوژی انقلابیون اکتبر سازگاری نداشت، ولی چرخش سیاست خارجی سران حزب کمونیست به طرف حفظ منافع ملی باعث گشودن باب روابط جدید بین ایران تحت حاکمیت رضاشاه با شوروی شد.

این کتاب با ارائه‌ی تحلیل نسبتاً جامع از جریان وقایع منتهی به انقلاب اکتبر و تضاد و درگیری سردمداران روسیه و نیز چگونگی قدرت‌گیری رضاخان، می‌کوشد تا تحولات رفتار و استراتژی دولت جدید روسیه را در قبال ایران تحت سیطره‌ی انگلستان توضیح دهد. این کتاب نشان می‌دهد که واکنش شوروی در قبال حکومت رضاشاه، در چنبره‌ی اصل منافع ملی این کشور گرفتار آمده بود و نگرش‌های ایدئولوژیک چندان دخیل نبودند.

کتاب حاضر در هر بخش تنها به مسائلی اشاره می‌کند که در روابط بین دو کشور «مسائل حاد» تلقی می‌شدند؛ از این رو کوشیده است مسائل کم اهمیت به صورت گذرا بررسی و ارزیابی شود.

در واقع هدف نویسنده کتاب این است که ریشه‌ها و علل اصلی مواضع و سیاست‌های شوروی را در این مقطع ـ بین دو جنگ جهانی ـ توضیح دهد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی ضمن تقدیر از نویسنده‌ی کتاب، آقای اکبر ولی‌زاده، از همکاران بخش تحقیق معاونت پژوهش و متصدیان پرتلاش معاونت انتشارات قدردانی می‌کند.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیش‌گفتار

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یکی از حساس‌ترین و در عین حال سخت‌ترین و پر مخاطره‌ترین دوره‌های تاریخی ایران زمین به شمار می‌رود. دورانی که تلاش وسیع و همه -جانبه‌ی قدرت‌های خارجی در کسب امتیازات متعدد، این کشور را به صورت سرزمینی نیمه مستعمره درآورده بود، دولت و حکمرانان و شاهان وقت فاقد هرگونه آزادی عمل سیاسی بودند و عملاً سیاست و سایر شالوده‌های اجتماعی و اقتصادی تحت کنترل و اختیار قدرت‌های خارجی به ویژه اروپائیان قرار داشت.

عمده‌ترین رقابت در این مقطع بین دو قدرت استعمارگر پیر، انگلستان و روسیه‌ی تزاری شکل گرفت و در این میان روسیه‌ی تزاری به سبب پیشرفت رقیب خود انگلستان در آسیا، ایران را مورد توجه بیشتری قرار داد. این دو دولت با وجود رقابت و کشمکش‌های شدید، بر حسب نیاز و ضرورت و با توجه به شرایط بین‌المللی همکاری‌ها و توافق‌های متعددی را با هم انجام دادند. درباره‌ی ایران قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میان انگلیس و روسیه این رفتار را به خوبی به نمایش گذاشت.

همزمان با این رقابت‌ها و کشمکش‌های بین‌المللی، تحولاتی چند در درون جوامع دولت‌های طرف این موضوع رخ داد. این تحول در روسیه‌ی تزاری، وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن انقلابیون بلشویک در این کشور بود. به دنبال این تحول و تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و پایان جنگ جهانی اول، سیاست‌های این کشور در قبال ایران و جهان دست‌خوش تغییرات و دگرگونی‌های وسیعی شد.

در جامعه‌ی ایران نیز تحولاتی چند به وقوع پیوست کودتای انگلیسی اسفند ۱۲۹۹ فصل

جدیدی در تاریخ کشور پدید آورد: رضاخان در عرصه‌ی سیاست ایران ظاهر شد و پس از گذشت چندین ماه و با جا گذاشتن همکار کودتاچی خود، سید ضیاء، به مرد قدرتمند و یکه‌تاز صحنه‌ی سیاست ایران تبدیل شد و این یکه‌تازی با ساقط نمودن سلطنت قاجاریه و تشکیل سلسله‌ی پهلوی به اوج خود رسید.

بلشویک‌ها پس از به قدرت رسیدن دست به اقداماتی چند در عرصه‌ی خارجی زدند. لنین بر اساس خط مشی‌های جدید فکری خود، قراردادهای قبلی و تحمیلی روسیه‌ی تزاری با ایران را ملغی اعلام کرد و سعی در برقراری روابط به ظاهر غیر استعماری با دول همسایه نمود. در قبال این اقدامات بلشویک‌ها، رضاخان نیز پس از رفع تردیدها و بدبینی‌های اولیه، از در دوستی با آنها درآمد. اساس این تغییر رویه، در نگرش ایدئولوژیکی بلشویک‌ها نسبت به شخص شاه ریشه داشت. با این حال در عمل و به مرور زمان آن‌چه به منصه‌ی حضور رسید، تداوم بحران و اختلاف شدید در روابط دو کشور بود و این وضعیت تا اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضاشاه از قدرت ادامه داشت.

با توجه به تحولات مذکور اکنون این پرسش پیش می‌آید که فروپاشی روسیه‌ی تزاری و پیدایش دولت جدید شوروی چه تأثیری بر استراتژی‌ها و رفتار این کشور در قبال ایران و حکومت رضاشاه پهلوی داشته است؟ این پرسش، سبب طرح پرسش‌هایی دیگر نظیر موارد ذیل شده است: عوامل و دلایل مؤثر بر موضع‌گیری شوروی نسبت به رضاشاه کدام بودند؟ آیا اقدامات و مواضع شوروی نسبت به رضاشاه تابعی از ملاحظات ایدئولوژیکی رهبران آن کشور بوده است؟

تحولات روابط دو کشور و فراز و فرودهای این روابط کدام بوده است؟ آیا رفتار شوروی نسبت به ایران تابعی از رقابت‌های این کشور با دول خارجی بوده است؟ علل اختلافات و بحران‌های تجاری و اقتصادی این دو کشور چه بوده است؟

فرضیه‌ای که می‌توان در پاسخ به‌سؤالات فوق مطرح‌کرد این است که موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های شوروی در قبال حکومت، سیاست و رفتارهای رضاشاه تابعی از اصل منافع ملی این کشور بوده است. بدین ترتیب این فرضیه، تصور برخی را مبنی بر این‌که رفتار شوروی در قبال رضاشاه صرفاً تحت تأثیر ملاحظات، گرایش‌ها و نگرش‌های ایدئولوژی و

مرام کمونیستی رهبران و دستگاه سیاست خارجی این کشور قرار داشت مردود و منتفی خواهد کرد.

درباره‌ی تحولات روابط خارجی ایران در اوایل قرن بیستم آثار متعددی به زبان‌های فارسی و غربی نوشته شده است، ولی دقت در آثار موجود به وضوح نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق این آثار بیشتر نگاه توصیفی و تاریخ نگارانه دارند تا تحلیلی و تبیینی. از سوی دیگر، اثری که به طور مستقل به موضع‌گیری و سیاست‌های رضاشاه، به ویژه در مقطع زمانی بین دو جنگ جهانی اول و دوم پرداخته باشد، در ایران یافت نمی‌شود. این مجموعه بر آن است تا ضمن بررسی عوامل دخیل در روابط شوروی با ایران مواضع و سیاست‌های شوروی در قبال حکومت و رفتار رضاشاه را به طور خاص بررسی کند. به عبارتی دیگر، هدف این کتاب آن است که با بررسی عمیق ریشه‌ها و علل اصلی مواضع و سیاست‌های شوروی در این مقطع، دانش خوانندگان را نسبت به تحولات و واقعیت‌های این روابط فزونی بخشد.

این کتاب از نظر زمانی مقطع بین دو جنگ جهانی اول و دوم، و از نظر مکانی جامعه‌ی شوروی و ایران را شامل می‌شود. زمینه‌های تاریخی موضوعات مورد بحث و سیاست‌های حکومت تزاری به صورت گذرا و به عنوان پیش درآمدی برای بحث اصلی یعنی شوروی پس از انقلاب بلشویکی و حکومت رضاشاه پرداخته می‌شود. در هر یک از بخش‌های کتاب، نگارنده بیشتر به موضوعاتی توجه می‌کند که از لحاظ مسائل «حاد سیاسی» برای محققین و علاقمندان حائز اهمیت است. از این رو سعی شده است مسائل کم اهمیت سیاسی به صورت گذرا بررسی و ارزیابی شود.

برای تحقق اهداف مورد نظر، مطالب و موضوعات در پنج بخش سازماندهی شدند: بخش اول با عنوان ماهیت و اصول سیاست خارجی شوروی، به مباحث نظری و تئوری در خصوص سیاست خارجی، منافع ملی و استراتژی و اهداف شوروی در جهان و ایران اختصاص داده شده است. در بخش دوم روابط ایران و روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بخش سوم، با عنوان «شوروی و ظهور رضاخان در عرصه‌ی سیاست ایران»، در سه فصل به بررسی موضوعاتی چون قرارداد ۱۹۲۱

و دیدگاه‌های موجود در شوروی درباره‌ی رضاخان و نیز برخورد این کشور با جنبش‌ها و قیام‌های ملی و مردمی در ایران می‌پردازد. موضوع بخش چهارم موضع شوروی در قبال تشکیل سلسله‌ی پهلوی و سیاست‌های رضاشاه می‌باشد. این بخش در چند فصل موضوعاتی چون اختلافات تجاری، اقدامات ضد کمونیستی رضاشاه و نیز واکنش شوروی نسبت به این مقولات را بررسی و ارزیابی می‌کند.

در بخش پنجم و پایانی کتاب، گرایش رضاشاه به نیروی سوم و برخورد شوروی با این مسئله و نیز اشغال ایران توسط شوروی و خروج رضاشاه از ایران مورد ارزیابی و بحث قرار گرفته است. در پایان نیز مباحث ارائه شده جمع‌بندی و نتیجه‌گیری شده است.

اکبر ولی‌زاده

بخش اول

ماهیت و اصول سیاست خارجی شوروی

فصل اول

ماهیت سیاست خارجی شوروی

در سیاست خارجی هر یک از بازیگران بین‌المللی تحت تأثیر متغیرهای متعددی شکل می‌گیرد و واحدهای سیاسی بر اساس اهداف و منافع، جهت‌گیری‌ها و استراتژی‌های گوناگونی را انتخاب می‌نمایند. این متغیرها در حالت‌های گوناگون به صورت متغیرهای مستقل و وابسته مورد توجه قرار می‌گیرند و با دگرگون شدن شرایط و مقتضیات داخلی و خارجی طبقه‌بندی جدیدی از اهداف و منابع ملی و استراتژی‌ها پدیدار می‌شود. در هر حال دولت‌ها داده‌های سیاست خارجی خود را در جهتی تنظیم می‌کنند که خواسته و نیازهای امنیتی، استراتژیک، اقتصادی،سیاسی و فرهنگی و نظامی آنها در کوتاه مدت یا بلند مدت تأمین شود. البته نباید انتظار داشت که هدف‌های ملی در طول زمان و در شرایط گوناگون به صورت ایستا و ثابت باقی بمانند؛ زیرا عوامل مختلف تغییر دهنده‌ی داخلی و خارجی وجود دارند که باعث دگرگونی در هدف‌های سیاست خارجی می‌شوند.

زمانی نخبگان سیاسی به واسطه‌ی تغییر در مقتضیات سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک، تدریجاً در اهداف سیاست خارجی دولت‌های خود دگرگونی‌هایی را به وجود می‌آورند و گاهی هم تغییرات ناگهانی شدید در رژیم‌ها به صورت انقلاب یا کودتا، هدف‌ها، تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها و یا منافع ملی را به‌شدت دگرگون می‌کند. نکته‌ی در خور توجه این است که تغییر در اولویت‌های اهداف سیاست خارجی به منزله‌ی دگرگونی در استراتژی‌ها و یا

جهت‌گیری‌ها تلقی می‌شود، ولی لزوماً به مفهوم تغییر الگوی منافع ملی نخواهد بود. در سیاست خارجی کشاکش بی‌پایان بین نیروهای ثبات‌بخش و عوامل تغییردهنده وجود دارد.[۱]

مطالب فوق، بدون تردید درباره‌ی سیاست خارجی اتحاد شوروی نیز صدق می‌کند. از آنجایی که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م سرفصل جدیدی را در حیات سیاسی شوروی به وجود آورد، برنامه‌ریزان سیاست خارجی به ناچار در اصول و اهداف گذشته تجدید نظر کردند. در این بخش از سیاست‌های جدیدی که پس از سال ۱۹۱۷ اتخاذ گردید، سخن به میان خواهد آمد و طی آن عوامل مؤثر در شکل‌گیری اصول سیاست خارجی شوروی و سپس راه‌های اجرای آن بررسی خواهد شد. ولی قبل از هر چیز شاید بهتر این باشد که مشخص کنیم آیا در سیاست خارجی شوروی اصول تغییرناپذیری وجود داشته است یا خیر؟ و به دنبال آن نگاهی به دستگاه اجرایی سیاست خارجی این کشور داشته باشیم. برای تحلیل سیاست خارجی شوروی متغیرها و عوامل داخلی و خارجی را مورد توجه قرار می‌دهیم.

اگرچه مواضع و رفتار بلشویک‌ها و قبل از آن تزارها، در قبال ایران و تحولات متعدد و مختلف آن، تا حدی مبهم و پیچیده بوده و فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرده است، اما اهداف و اصول کلی سیاست خارجی آن تا حد زیادی از ثبات و پایداری برخوردار بود. در سال‌های اخیر بسیاری از پژوهشگران، رهبران بلشویک را «تزارهای جدید»[۲] خوانده‌اند. به نظر آنها تفاوت چندانی میان سیاست خارجی روسیه‌ی تزاری و اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشته است. زیرا رهبران کرملین با بهره‌گیری از ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم[۳] همان سیاست‌هایی را برگزیده‌اند که در طول قرن‌های متمادی تزارها به دنبال آن بودند. این

---

۱. عبدالعلی قوام، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی*، نشر سمت، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۳۱-۱۳۲

۲. New Tsarist

۳. ـ Marxism – Leninism مارکسیسم ـ لنینیسم عبارت است از برداشت‌ها و تفسیرهای لنین از مارکسیسم جهت تطابق آن با شرایط روسیه. این جهان‌بینی معتقد به استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم است. به روایت نظریه‌پردازان شوروی، عناصر مارکسیسم – لنینیسم عبارتند از، ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی،اقتصادی سیاسی و کمونیسم علمی. در عین حال اصطلاحی است که از دوران جدال‌های ایدئولوژیک پس از مرگ لنین، برای از میدان به در کردن دشمنان استالین، به کار گرفته شد. در زیر این عنوان، مارکسیسم، بر حسب برداشتی که استالین از نظر و عمل لنینی داشت، از نوع تعریف و فرمول بندی شد. این برداشت سیاست‌های استالین را مشروعیت می‌بخشید و مرجعیت سیاسی و ایدئولوژیک او را تثبیت می‌کرد.

نگرش از آنجا نشأت می‌گیرد که یک نوع تواتر و تکرر رفتاری در سیاست خارجی و سپس اتحاد شوروی شاهد بوده و هستیم. بدون تردید برخی از عناصر سیاست‌های خارجی این کشور تغییر ناپذیر بودند؛ یعنی هم تزارها و هم بلشویک‌ها از آنها به عنوان راهبردهای اصلی کشور در عرصه‌ی روابط بین‌الملل تعقیب می‌کردند. البته این اشتراک را باید در عنصر منافع ملی جستجو کرد چرا که منافع ملی که یکی از ارکان آن حفظ امنیت و ثبات است، از سوی هر دولتی بدون توجه به ماهیت و مرام سیاسی دنبال می‌شود. منافع حیاتی هر کشور بی‌شک همیشه ثابت‌اند و هرگز تغییر شکل نمی‌دهند. یکی از این عناصر اصلی منافع ملی تقویت و تثبیت نظام حاکم است. با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، عنصر قدرت و تقویت نظام سوسیالیستی مورد تأکید رهبران انقلاب قرار گرفت. برای حزب کمونیست، کمیته‌ی مرکزی، دولت و مردم شوروی هیچ چیز در زمینه‌ی سیاست خارجی مقدس‌تر از تقویت نظام نوپای سوسیالیستی شوروی نبود.

دومین عنصر سیاست خارجی شوروی از ضرورت ارتباط با کاپیتالیست‌ها و امپریالیست‌ها که زمام امور بقیه‌ی کشورهای جهان را در دست داشتند، نشأت می‌گرفت. این عنصر «همزیستی مسالمت‌آمیز» نام داشت. ساختار انقلابی شوروی هم به منظور حفظ صلح و هم بنا به احتیاجات بازرگانی نیازمند برقراری روابط با دنیای سرمایه‌داری بود. بنابراین، استراتژی همزیستی مسالمت‌آمیز از همان زمان آغازین انقلاب، از سوی «لنین» و بعدها پس از جنگ جهانی دوم از سوی «خروشچف»[1] در سرلوحه‌ی کار سیاست خارجی این کشور قرار گرفت و تعقیب شد. البته در همان زمان، رهبران کمونیست معتقد بودند که این همزیستی مسالمت‌آمیز مبارزه‌ی ایدئولوژیک را شامل نمی‌شود. نظر شوروی از همزیستی مسالمت‌آمیز بیشتر بر شالوده‌ی فرضیه‌ی سقوط قریب‌الوقوع نظام کاپیتالیستی استوار بود.

یکی از عناصر سیاست خارجی شوروی، اتحاد و جنبش کمونیستی در سراسر جهان

---

۱. (۱۸۹٤ – ۱۹۷۱) Nikita, Khroshchev با مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ میلادی، نیکیتا خروشچف قدرت را در دست گرفت و تلاش کرد آثار سیاست‌های سرکوب استالین را در شوروی کاهش دهد. وی تا سال ۱۹٦٤ مرد شماره یک شوروی بود و در این سال توسط برژنف و دستیارانش از کار برکنار شد.

بود؛ یعنی هم احزابی که به قدرت رسیده بودند و هم احزابی که تلاش و مبارزه را ضد«کاپیتالیسم» و «امپریالیسم»[1] در سراسر جهان پی‌گرفته‌اند، در این مبارزه می‌توانند بر پشتیبانی و حمایت دولت سوسیالیست شوروی حساب کنند و سیاست خارجی شوروی در این زمینه به شدت فعال شد. این سه عنصر همواره در سیاست خارجی شوروی دیده می‌شد و بنا به ضرورت و مقتضیات زمانی و مکانی نوع تقدم و برتری در آنها شکل می‌گرفت.

به رغم وجود این عناصر در سیاست خارجی شوروی، باید یادآوری کرد که این عناصر تحت تأثیر خطوطی قرار داشتند که ما در اینجا از آنها به «راهبردهای عملیاتی سیاست خارجی شوروی» یاد می‌کنیم. بخشی از این راهبردها عبارتند از:

دولت شوروی به‌رغم پشتیبانی شفاهی از انقلاب جهانی و طرد و تقبیح کاپیتالیسم، هدفش این بود که در هر کجا و در هر نقطه که ممکن بود، قدرت و وجهه‌ی خود را تحکیم و تثبیت کند و حکومت نوپا را با پنجه‌های آهنین حفظ و حراست نماید.

حکومت نوین شوروی سعی کرد نفوذ و قدرت خود را در کشورهای منطقه‌ی به‌ویژه کشورهای همسایه‌ی خود، با هر نوع وسیله‌ای که مناسب‌تر و بهتر تشخیص داده می‌شد، گسترش دهد.

در این استراتژی، احزاب و کمونیست‌های محلی یا حرکت‌های دارای گرایش‌های سوسیالیستی و ضدامپریالیستی در هر نقطه‌ای که ممکن بود، مورد استفاده و تشویق قرار

---

۱. Capitalism and Imperialism کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری: اقتصاد دانان غیر مارکسیست، سرمایه‌داری را سیستمی می‌دانند که در آن تولید بر حسب تولیدگری نهایی آنها توزیع می‌شود و در نتیجه نظامی است عادلانه. این نظریه، مالکیت خصوصی وسایل تولید را مشروع می‌داند. بر خلاف آنها، مارکسیست‌ها، کار را تنها منبع ارزش می‌شمارند و در نتیجه سود سرمایه را برداشت نامشروع از تولید و به زیان جامعه و به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌دانند.
امپریالیسم: به مفهوم، اعمال سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی اقتصادی و برتری طلبی سیاسی دولت‌های نیرومند بر ملت یا ملل دیگر است. به نظر لنین خصیصه‌ی اصلی جوهر امپریالیسم در زمینه‌ی اقتصادی آن است که تسلط انحصارات، جایگزین رقابت آزاد سرمایه‌داری می‌گردد. استالین، امپریالیسم را کسب بالاترین سود سرمایه‌داری در اثر استعمار کارگران یک کشور معین و اسارت و غارت مداوم و برنامه‌ریزی شده‌ی مردمان سایر کشورها می‌داند، به نظر وی در طی دوران امپریالیسم، رشد سرمایه‌داری مسیر نزولی دارد. ویلیام هایتر، **روسیه و جهان**، ترجمه‌ی کاووس حشمتی، (تهران: نشر سپهر، ۱۳۵٤) صص ۱۰ - ۲۰

گرفتند؛ البته این احزاب و حرکت‌ها درجای خود فداکردنی بودند. به عبارتی، احزاب و گروه‌های کمونیست، به شکل عوامل اعمال فشار استفاده شدند و هرجا که این احزاب شکل نگرفتند یا توان چندانی نداشتند، حمایت از ناسیونالیست‌های محلی مورد توجه شوروی قرار می‌گرفت، البته در اینجا دقت شده بود که از تعهدات غیر قابل اجرا در مقابل رژیم‌های ضعیف و شکننده خودداری شود.[۱]

در هر حال براساس این راهبردها، سیاست شوروی سیاستی دفاعی و محافظه‌کارانه بود و رهبران شوروی به منظور اجرای مقاصد خود در سطح جهانی، خود را با وسایل لازم ایدئولوژیکی تجهیز می‌کردند. روس‌ها همواره خود را ضد استعمار معرفی می‌کردند و امحای استعمار در اظهارات رهبرانشان جایگاه برجسته‌ای داشت. این تأکید جدا از فرضیه‌های مارکسیستی، بیشتر از آنجا نشأت می‌گرفت که امیدوار بودند سرزمین‌های آزاد شده از قید استعمار و استثمار به کمونیسم گرایش پیدا کنند. در دوران استالین تا قبل از جنگ جهانی دوم، سیاست انزوا طلبی در دستور کار سیاست خارجی قرار گرفت و دلیل آن هم، ضعف و ناتوانی اقتصادی دولت شوروی در کمک به جنبش‌ها و احزاب کمونیست بود. البته ترس از برخورد با جهان کاپیتالیست هم، این امر را تشدید می‌کرد. همچنین استالین از ورود به کشورهای نامساعد و دوردست پرهیز داشت، چرا که اعتقاد داشت که درگیری در این مناطق دورافتاده که چیزی درباره‌ی آنها نمی‌دانست عاقلانه نیست و بهتر است که فعالیت و سیاست خود را به کشورهای حاشیه محدود سازد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هر چند شکل‌گیری و پیدایش انقلاب ۱۹۱۷ در رفتار و سیاست خارجی شوروی دگرگونی‌ها و تغییرات قابل توجهی به وجود آورد، ولی مفهوم تداوم، بیشتر از دگرگونی بر آن قابل اطلاق است. البته دوگانگی در سیاست خارجی اتحاد شوروی با توجه به این‌که از یک سو ناشی از تعهدات انقلابی و ایدئولوژیک و از سوی دیگر، ناشی از کارکرد یک بازیگر در سطح نظام بین‌المللی بود، باید مورد توجه قرار گیرد.[۲]

---

۱. پیشین، صص ۲۰ - ۲۵

۲. الهه کولایی، *اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۹

عبارتی، داده‌های سیاست خارجی شوروی به عوامل مختلفی چون نیازهای داخلی اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تکنولوژیک و ایدئولوژیک، موقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی، ساختار نظام بین‌الملل و بالاخره فشارها و تهدیدات بین‌المللی اعم از فشارهای ایدئولوژیکی، نظامی و اقتصادی بستگی داشت. این وابستگی‌ها و وجود برخی تهدیدات و فشارهای خارجی مشترک، باعث گردیده که همواره در طی سالیان متمادی شاهد نوعی تداوم و یگانگی در رفتار سیاست خارجی این کشور باشیم و علی‌رغم تحولات و چالش‌های فراوان در ساختار داخلی حکومت، این رفتار پس از یک وقفه‌ی کوتاه مدت که ناشی از شوک و هیجان تحولات درونی بود، دوباره از سر گرفته شد؛ البته ابزارها تا حد زیادی دچار دگرگونی گردید و انقلابیون جدید، سیاست خارجی شوروی را با استفاده از این ابزارهای جدید پیگیری می‌کردند.

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی شوروی

در فرآیند سیاست خارجی نباید تصور کرد که هدف‌ها و منافع ملی، بدون مقدمه از اذهان تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران خارجی تراوش کرده، به صورت سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خاصی به اجرا درمی‌آیند. در بسیاری از موارد این تصمیم‌ها محصول تجربه‌های تاریخی، ایدئولوژیکی، ژئوپولیتیکی، نظامی و اقتصادی است. برای درک رفتار سیاست خارجی شوروی این عوامل را در بخش‌های مجزا مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) ایدئولوژی، نقش و شخصیت تصمیم‌گیرندگان

عامل ایدئولوژیک گرچه در طول تاریخ یک ویژگی دائمی زندگی اجتماعی و سیاسی بوده ولی به گفته‌ی صاحب نظران تا قبل از قرن بیستم، واجد اهمیت قاطعی نبوده‌است. به هر حال در سال‌های اخیر ایدئولوژی اعتبار و اقتدار بیشتری کسب کرده و موجب جریان نیروهای نو و محرکی در صحنه‌ی بین‌المللی گردیده است.

در دوره‌ی معاصر، ایدئولوژی پس از انقلاب بلشویکی روسیه، عامل مهمی در روابط بین‌المللی گردید؛ زیرا بلشویک‌ها عامل ایدئولوژیک را مورد تأکید قرار می‌دادند و واکنش

غرب در برابر گسترش نفوذ بلشویک‌ها بر یک کشور بزرگ رنگ ایدئولوژیک داشت. کشمکش بین «کمونیسم» و «دموکراسی» یا به گفته‌ی روس‌ها بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم مرکز ثقل روابط بین‌المللی گردید.

بحث اصلی در اینجا استفاده‌ی ابزاری از ایدئولوژی توسط کشورها در پیشبرد اهداف‌شان است. به نظر «مورگنتا» ایدئولوژی نقابی است که برای پنهان داشتن هدف‌های سیاسی به کار می‌رود. وی می‌نویسد:

«بعد شاخص سیاست داخلی و بین‌المللی آن است که غالباً نمودهای اساسی، آن چنانکه واقعاً هستند ـ یعنی تجلی تلاش برای کسب و حفظ قدرت — ظاهر نمی‌شوند؛ بلکه عنصر قدرت یا هدف عامل سیاست را با عبارات اخلاقی، حقوقی، یا زیست شناختی توجیه می‌کنند. به این معنا که ماهیت واقعی سیاست را توجیهات و معقول‌نمایی‌های ایدئولوژیک پنهان می‌سازد[1]».

با این‌حال، ایدئولوژی یک قالب ذهنی به وجود می‌آورد تا بر اساس آن فعالان در عرصه‌ی سیاست خارجی و تصمیم‌گیرندگان واقعیات را درک کنند. در این روند اطلاعات و پیام‌های دریافت شده از محیط معنا و مفهوم پیدا کرده، در طبقه‌بندی خاصی مورد تفسیر و تبیین قرار می‌گیرد. برای نمونه، برخی از انقلابیون بلشویک فعال در دستگاه سیاست خارجی و رهبران آنها، جنگ داخلی در یک کشور خارجی را به صورت تبلور مبارزه‌ی طبقاتی تفسیر می‌کردند و برخی دیگر آن را مبارزه و تعارض میان دولت‌های سرمایه‌داری و جنگ میان طبقات حاکم برای به دست آوردن بازارها می‌دانستند.

روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شاهد پیدایش نوع خاصی از نظام سیاسی شد که برجسته‌ترین ویژگی آن، حاکمیت حزب کمونیست و ایدئولوژی کمونیستی بود. رهبران این ساختار جدید، هدف خود را در ایدئولوژی «مارکسی» یافتند و طرفدار برداشتی از سوسیالیسم بودند که در اساس، توسط تغییرات اقتصادی و اجتماعی، دولتی نمودن واحدهای تولیدی و بانک‌ها، اشتراکی نمودن زمین‌ها و استفاده از برنامه‌ریزی اداری متجلی

---

۱. هانس. جی مورگنتا، ***سیاست میان ملت‌ها***، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷٤، ص ۱۵۹

می‌شد. پندار سیاسی این نظام را، مبارزه‌ی طبقاتی، انقلاب زحمت‌کشان، دیکتاتوری زحمت‌کشان (پرولتاریا)، سوسیالیسم، اضمحلال دولت و بالاخره کمونیسم تشکیل می‌داد که مُلهَم از اندیشه‌های مارکس بود. براساس اندیشه‌های مارکس تمام پدیده‌های سیاسی انعکاس نیروهای اقتصادی هستند. در این اندیشه، تضاد میان ابزار تولید و شیوه‌ی تولید در نظام سرمایه‌داری سبب می‌شود که این نظام دست‌اندازی به مناطق دیگر جهان را برای ادامه‌ی حیات سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد. این امر مبین امپریالیسم است. طرح این دیدگاه مارکسیستی دلیلی است به توجه پیروان این مکتب به مسائل جهانی و بین‌المللی. در نظریه‌ی مارکسیستی، پدیده‌ی سیاسی امپریالیسم، نتیجه‌ی نظام اقتصادی موجد آن، یعنی سرمایه‌داری است. جوامع سرمایه‌داری.طبق این نظریه، قادر نیستند در داخل جوامع برای محصولات تولیدی خود بازاری بیابند و همچنین نمی‌توانند سرمایه‌های خود را به کار اندازند. بنابراین تمایل دارند مناطق غیرسرمایه‌داری و در نهایت سرمایه‌داری را به بردگی کشانند تا آنها را به بازاری برای مازاد تولید خود تبدیل کنند و مازاد سرمایه‌ی خود را در آن به کار اندازند. مارکسیست‌های معتدلی، مانند «کائوتسکی»[۱] و «هیلفردینگ[۲]»، بر این عقیده بودند که امپریالیسم، سیاستی سرمایه‌داری است و بنابراین سرمایه‌داری، بنا به شرایط، کم و بیش تمایل به اتخاذ سیاست امپریالیستی دارد.

در مقابل، لنین و طرفداران او به خصوص «بوخارین[۳]»، در کل امپریالیسم را با سرمایه‌داری یکی می‌دانستند و عقیده داشتند که امپریالیسم همان سرمایه‌داری در آخرین مرحله‌ی تکامل ـ آنکه سلطه‌ی انحصارات و سرمایه‌ی مالی شکل گرفته‌است ـ می‌باشد؛ در این مرحله صدور سرمایه اهمیت زیادی می‌یابد، تقسیم جهان میان تراست‌های بزرگ بین‌المللی شروع شده است و تقسیم اراضی میان بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری اتمام یافته است[۴]. سرمایه‌داری از نظر مارکسیست‌ها شرّ اصلی است و امپریالیسم صرفاً تجلی

۱. مارکسیستی که بعدها جزو تجدید نظرطلبان شد. (۱۹۳۸ – ۱۸۵٤) (Kautsky)

۲. از مارکسیست‌های تجدید نظرطلب (Rudoiph Hilpherding)

۳. (۱۹۳۸ – ۱۸۸۸) Nikolai Bukharian نظریه‌پرداز اصلی حزب پس از مرگ لنین، عضو دفتر سیاسی؛ در تصفیه‌ی سال ۱۹۳۸ اعدام شد.

٤. پیشین، ص ۹٦

حتمی یا احتمالی آن است. «لنین»[1] نخستین کسی بود که براساس انگاره‌های مارکس، تحولات داخلی نظام سرمایه‌داری را به سطح جهانی و ساختار بین‌المللی گسترش داد و نوعی نگرش جبرگرایانه را در روابط بین‌الملل ایراد کرد. وی وحدت پرولتاریای همه‌ی نقاط جهان را مد نظر قرار داد و این وحدت را با جنبش‌های رهایی‌بخش پیوند زد.

در این اندیشه، اتحاد مناطق مستعمراتی با پرولتاریا نقش مهمی را در توسعه‌ی انقلاب جهانی در کشورهای توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری ایفا می‌کند.[2] البته این نگرش پس از نافرجامی توسعه‌ی انقلاب در منطقه‌ی اروپا تغییر کرد و مسئله‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد استعماری در منطقه‌ی شرق و سایر نقاط جهان مورد توجه لنین و طرفدارانش قرار گرفت. به هر حال نظریه‌ی «انقلاب دائمی» لنین، به دنبال شکست احزاب سوسیال دموکرات و سرکوبی جنبش‌های کمونیستی در چند کشور اروپایی، جای خود را به نظریه‌ی «بنای سوسیالیسم در یک کشور» داد. این نظریه نقش مهمی را در سیاست خارجی شوروی ایفا کرد. دفاع و تأمین منافع ملی، جایگاه نخست را در اولویت‌های سیاست خارجی به خود اختصاص داد و همین امر باعث گردید که سیاست حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش و کمونیستی به بوته‌ی فراموشی سپرده شود و در کنار نهاده شدن تعهدات انقلابی، زمینه‌ی شکست و نابودی بسیاری از جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در جهان، به‌ویژه منطقه‌ی خاورمیانه را در پی داشت. این موضوع را بعدها در بررسی جنبش میرزا کوچک خان و قیام جنگل بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم کرد.

شایان ذکر است ایده‌های لنین در واقع تلاشی برای انطباق اندیشه‌های مارکس با شرایط روسیه بود. وی برای تطبیق مارکسیسم با شرایط کنونی کشورش «تئوری حزب پیشاهنگ انقلابی» را مطرح کرد. به اعتقاد «مارکس و انگلس» انقلاب سوسیالیستی، ابتدا در ممالک پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به وجود می‌آید و روسیه در دوران انقلاب از این شرایط فاصله‌ی بسیاری داشت. لنین با این اعتقاد که کارگران به خودی‌خود نمی‌توانند به آگاهی

---

۱ . Vladimir Ilich Ulianov (Lenin: ۱۹۲٤ – ۱۸۷۰)

۲ . Joseph.L.Neogee and Robert H.Donaldson, **Soviet Foreign Policy**. (New York: Pergmon Press, ۱۹۸۸) P. ۱۹

سوسیالیستی برسند و این آگاهی باید از خارج از طبقه‌ی کارگر به آن وارد شود، حزب را متشکل از «انقلابیون حرفه‌ای» می‌دانست. به نظر وی حزب باید دارای سازمانی متمرکز و از تفوق کامل برخوردار باشد و تمام سازمان‌های کشور را تحت نفوذ و تبعیت خود قرار دهد و این تفوق شامل حتی سندیکاهای کارگری نیز می‌گردید.[1] از دید وی صرف وجود شرایط عینی برای ظهور انقلاب سوسیالیستی کافی نبود، بلکه زمینه‌ی ذهنی انقلاب نیز باید توسط حزب پیشاهنگ فراهم می‌گردید. در واقع لنین یک حزب کوچک و منضبط را به همکاری با گروه‌هایی سوسیالیست ترجیح می‌داد.

جنگ در اندیشه‌ی لنین از جایگاه ممتازی برخوردار بود که منبعث از نظریه‌ی امپریالیسم بود. لنین، امپریالیسم را «مرحله‌ی پوسیدگی» سرمایه‌داری می‌دانست. به نظر او امپریالیسم مرحله‌ای از سرمایه‌داری است که «انقلاب پرولتاریایی» از حیث عمل اجتناب‌ناپذیر می‌شود. وی از همین نقطه‌نظر دیدگاه خود را در مورد جنگ و تقسیم آن به نوع «عادلانه» و «غیرعادلانه» بیان می‌کند. او در عصر امپریالیسم، جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌خواند و به استناد نظریه‌ی «کلاوس ویتز[2]» که جنگ را ادامه‌ی سیاست می‌دانست، این نکته را مورد توجه قرار می‌داد که با جنگ کدام سیاست ادامه پیدا می‌کند. از دیدگاه لنین، یک جنگ امپریالیستی ضرورتاً غیرعادلانه و یک جنگ رهایی‌بخش ضرورتاً عادلانه است.[3] این دیدگاه بخشی از سیاست خارجی شوروی را در آن زمان ترسیم می‌کرد.

به مرور و بنا به ضرورت‌هایی، اولویت بخشیدن به منافع ملی در دستور کار لنین و دولتش قرار گرفت. نظریه‌ی «تقویت سوسیالیسم در داخل» و «سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» به مسئله‌ی توجه به منافع ملی، جنبه‌ی عملیاتی بخشید و موضوع حفظ و تداوم دولت بلشویکی در دستور کار قرار گرفت.

جنگ جهانی اول، جنگ‌های داخلی، ضعف و بیماری شدید اقتصادی روسیه‌ی انقلابی

۱. الهه کولایی، *اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی*، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران۱۳۷۲، صص ۲۷ – ۲۸

۲. (۱۹۲۹ – ۱۸٤۱) Karl Fun Clausewitz ژنرال پروسی که آثاری در زمینه‌ی نظامی دارد. شاهکار او در باب جنگ، تأثیر زیادی در استراتژیک‌ها و تاکتیک‌های نظامی و نظریه‌ی جنگ داشته است.

۳. پیشین، صص ۳۷– ۳۸

و تهدیدهای ناشی از آن مهم‌ترین عوامل این تغییر سیاست به شمار می‌رفتند. امضای قرارداد صلح «برست لیتوفسک» با آلمان در سال ۱۹۱۸، پیروزی در جنگ‌های داخلی و رها نمودن جنبش‌های انقلابی و کمونیستی از آثار این سیاست‌ها به شمار می‌رود[۱]؛ آثاری که در تحولات کشور ایران نیز خود را نمایان ساخت. در مباحث بعدی به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

اندیشه‌ها و آرا و افکار جانشینان لنین به‌ویژه «استالین[۲]» نیز نقش مهم و مؤثری را در جهت‌دهی به سیاست خارجی این کشور ایفا کرد. نقش فعال و دیکتاتورمآبانه‌ی استالین در دولت این آثار را دو چندان ساخت.

در حالی که لنین بنا به ضرورت، اجرای برنامه‌ی جدید اقتصادی «نپ[۳]»، سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با جهان کاپیتالیست را سرلوحه‌ی برنامه‌ی سیاست خارجی خود قرار داد، استالین در پیروی از تز «بنای سوسیالیسم در یک کشور»، سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غرب را تعقیب نمود.

نظریه‌ی سوسیالیسم در یک کشور در سال ۱۹۲٤ و پس از مرگ لنین مطرح شد. استالین معتقد بود که شوروی هر آن‌چه را که برای استقرار کامل یک جامعه‌ی سوسیالیستی لازم

---

۱. Martin Sicker, *The Bear and Lion : Soviet Imperialism and Iran*, (New York : Praeger , ۱۹۸۸) , P. ۳۷

۲. Joseph Stalin (۱۹۵۳ - ۱۸۷۹) نخست وزیر، فرمانده‌ی کل قوا، دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور اتحاد شوروی که توانست با از میان برداشتن رقیبان خود در حزب، به‌ویژه «تروتسکی» قدرت را پس از لنین در اتحاد شوروی در دست گیرد.

۳. New Economic Policy (NEP) سیاست جدید اقتصادی یا نپ عبارت است از سیاستی که در سال ۱۹۲۱ توسط لنین برای تخفیف شدت عمل و از بین بردن ناخشنودی‌های حاصل از اجرای سیاست کمونیستی در سطح داخل و خارج مطرح شد. معمولاً، فاصله از انقلاب اکتبر تا آغاز نپ را «کمونیسم جنگی» می‌نامند، زیرا در این دوران، دولت مجبور به اتخاذ تصمیمات حادی بوده است؛ ولی چون در عمل اجرای این تصمیمات باعث خشنودی داخلی و خارجی شده بود، از این رو سیاست جدید اقتصادی پیشنهاد شد که به قول لنین یک عقب‌نشینی استراتژیک بود نه یک عقب‌گرد ایدئولوژیک. فاصله از نپ تا مرگ لنین به دوران «کمونیسم معتدل» شهرت دارد؛ زیرا بر اثر اجرای این سیاست، سرمایه‌داری خصوصی آزاد شد و دریافت مالیات جنسی از کشاورزان معمول گردید و مؤسسات صنعتی که کمتر از بیست نفر کارگر داشتند، به صورت خصوصی شناخته شدند و خلاصه اقتصاد ملی روسیه‌ی شوروی که بر اثر ملی کردن تمام منابع صنعتی و کشاورزی با مشکلات زیادی مواجه شده بود، دوباره رونق گرفت. (رجوع کنید به: علی آقابخشی و همکاران. **فرهنگ علوم سیاسی**، انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، تهران ۱۳۷٤، ص ۲٦۱)

است، به تنهایی دارد و می‌توان بدون پیروزی انقلاب در غرب، جامعه‌ی سوسیالیسم را برپا ساخت. این اعتقاد سرآغاز روگرداندن از جهان‌گرایی انقلابی و توجه به مسائل داخلی کشور و صنعتی کردن آن بود.

در نقطه‌ی مقابل نظریات استالین، «تروتسکی[۱]» قرار داشت که بر نظریه‌ی «انقلاب دائمی» تأکید می‌ورزید و مخالف تز بنای سوسیالیسم در یک کشور بود که استالین آن را انتخاب کرد. از دید تروتسکی، انقلاب سوسیالیستی از یک کشور آغاز می‌شود، ولی نمی‌تواند در محدوده‌ی آن برپا بماند؛ زیرا اگر دولت پرولتاریایی منزوی گردد، سرانجام قربانی تضادهای خود خواهد شد. وی وقوع انقلاب در یک کشور را هدف نمی‌دانست، بلکه آن را تنها حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی تلقی می‌کرد[۲].

استالین با تداوم بخشیدن به سیاست‌های لنین در مورد هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، به جهان سرمایه‌داری اطمینان داد که انقلاب بلشویکی صدور انقلاب را از کانال تجاری و غیر نظامی تعقیب می‌کند. برداشت‌های شخصی دولت مردان و سیاست‌گذاران روسیه آن بود که از آنجایی که امپریالیسم، منافع و فواید مادی را بر ایدئولوژی مقدم می‌دانند، این امر فضای مناسب را برای حیات و بقای روسیه فراهم می‌آورد[۳]. استالین سیاست گسترش روابط تجاری با غرب را در کنگره‌ی یازده حزب بلشویک علنی نمود و از آن به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در سیاست خارجی شوروی یاد کرد. در کنگره‌ی ششم کمونیسم بین‌الملل «کمینترن[٤]» در سال ۱۹۲۸، این استراتژی مورد تأکید بیشتر قرار گرفت[۵]. لازم به یادآوری است سیاست جدید اقتصادی (نپ) از سوی لنین، سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

---

۱. Leon Trotsky (۱۸۷۹ - ۱۹٤۰) انقلابی روس، یاور اصلی لنین در انقلاب اکتبر، کمیسر امور خارجه و جنگ در کابینه‌ی انقلابی، تروتسکی، پس از مرگ لنین در مبارزه‌ی قدرت با استالین شکست خورد و به مکزیک تبعید شد و در آن‌جا توسط مأموران استالین در تبعیدگاه کشته‌شد.

۲. Margo Light, **The Soviet Theory of International Revolutions**, New York : Marrins Press, ۱۹۸۸, P ۲۸.

۳. Ibid, P. ۳۳

٤. Comintern (Comminist International)

۵. بلليوسکی و دیگران، *کمینترن و خاور*، ترجمه‌ی مهدی علوی‌نیا، نشر بین‌الملل، تهران ۱۳٦۰، صص ۱۲۰ - ۱٦۰

با دنیای غرب را به یک ضرورت تبدیل کرد. اگر چه نظریات استالین در بسیاری از موارد متکی به نظریات لنین بود، ولی در برخی جنبه‌ها این دیدگاه‌ها در نوع خود منحصر به فرد و کاملاً متمایز می‌نمود. استالین در مورد تحقق انقلاب سوسیالیستی دو اصل را مورد توجه قرار داد: نخست رهبری حزب کمونیست و دوم استراتژی جهانی که شوروی مدار و محور آن را تشکیل می‌داد. حزب در اینجا مسئولیت آموزش و سازماندهی توده‌ها را جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی بر عهده داشت. بر همین اساس، تشکیل احزاب کمونیست ملی و سازماندهی و هدایت مبارزه‌ی کمونیست‌ها در نقاط مختلف جهان مورد توجه قرار گرفت. هر چند لنین نیز در زمان خود این مکانیزم را تجویز کرده و ضمن مخالفت با عملیات نظامی جهت صدور انقلاب بلشویکی بر تشکیل حزب پیشاهنگ تأکید کرده بود و کمینترن متولی تشکیلاتی اجرا و تدارک انقلاب جهانی شد[1].

استالین در سال ۱۹۱۸ به عنوان مسئول برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی کمونیست‌های شرق در کنگره‌ی مسلمانان شوروی اظهار داشت: «هیچ‌کس مانند مسلمانان نمی‌تواند پلی میان شرق و غرب ایجاد کند[2]». وی وظیفه‌ی این کنگره را آموزش سوسیالیسم برای وقوع انقلاب جهانی اعلام و توصیه کرد که یک سازمان تبلیغاتی برای ممالک شرقی ایجاد گردد تا برای تحقق انقلاب سوسیالیستی از راه آماده ساختن زمینه‌ی ذهنی آن تلاش نماید. وی در دهمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۲۱ نیز توجه به ویژگی‌های محلی و فرهنگ‌های بومی جهت استقرار سوسیالیسم را مطرح کرد و عمل نمودن بر طبق مقتضیات و شرایط هر ناحیه را گوشزد نمود. توجه به تعصبات مذهبی و دینی مردم کشورهای آسیایی نیز بخش دیگری از توصیه‌های استالین بود[3]. این نگرش‌ها و طرز تلقی‌ها در رفتار و سیاست خارجی شوروی تبلور یافت و در برخورد با جنبش‌های قیام‌های ملی برضد حکومت‌های وابسته و ضد استعماری خود را نمایان ساخت.

استالین با تأکید بسیار به تئوری «امکان بنای سوسیالیسم در یک کشور» زمینه‌ی نظری

---

۱. سپهر ذبیح، ***تاریخ جنبش کمونیستی در ایران***، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۸
۲. الهه کولایی، ***استالینیسم و حزب توده‌ی ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷٦، ص ۵۰
۳. پیشین، صص ٦۰ ـ ٦۲

اطاعت احزاب کمونیست کشورهای دیگر را فراهم ساخت. با توجه به این تئوری، حمایت از شوروی به عنوان نخستین خاستگاه سوسیالیسم در جهان و حزب بلشویک به عنوان نخستین حزب پیروزمند کمونیست در جهان، وظیفه‌ی اصلی احزاب کمونیست در سراسر جهان تلقی گردید. به نظر وی وظیفه‌ی کمونیست‌ها ایجاد انقلاب نه تنها در کشور خود، بلکه در سراسر جهان است و دولت سوسیالیستی شوروی تا حد زیادی آنها را در تحقق این امر یاری خواهد کرد. بر همین اساس و با توجه به شرایط نامساعد کشورهای عقب‌مانده برای تحقق انقلاب، وی ضرورت کمک از خارج به کمونیست‌های این جوامع را مورد تأکید قرار داد. این استراتژی و تئوری مکمل آن در واقع صدور مجوز استفاده از احزاب کمونیست کشورهای مختلف به مثابه ابزاری در خدمت سیاست خارجی شوروی بود. اگرچه لنین خود آغازگر سیاست توجه و تأکید بسیار بر حفظ و تقویت شوروی در مقابل تلاش برای صدور و گسترش انقلاب «سوسیالیستی» بود، اما این تز از سوی استالین با شدت پی‌گیری شد. همین توجه به تقویت و بقای رژیم انقلابی شوروی سبب انعقاد قرارداد راپالو[۱] با آلمان در سال ۱۹۲۲ و برقراری مناسبات تجاری و بازرگانی با غرب گردید[۲]. در عمل، استالین برای حفظ و تضمین امنیت شوروی و جلوگیری از تحریک غرب در نتیجه‌ی حمایت از احزاب کمونیست از پشتیبانی جدی این احزاب پرهیز داشت[۳].

کنار نهادن تز «مرگ تدریجی دولت» یکی از ابداعات استالین بود. بزرگان و پیشقراولان کمونیسم از جمله مارکس و لنین، دولت را ابزار سرکوب طبقه‌ی حاکم و استثمارکننده، علیه

---

۱. قرارداد راپالو (Rapallo) در ۱٦ آوریل ۱۹۲۲ بین شوروی و آلمان در شهر راپالو در شمال غربی ایتالیا به امضا رسید. هنگامی که کنفرانس «جنووا» برپا بود، بین آلمان و شوروی در این محل قراردادی منعقد شد که ربطی به کنفرانس نداشت؛ اما بر اساس آن، آلمان حقانیت حاکمیت شوروی را به رسمیت شناخت و طرفین قرارداد از کلیه‌ی قروض پیش از جنگ و ادعاهای خود صرف نظر کردند. این قرارداد منجر به برقراری روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور شد. متعاقب آن آلمان به روسیه کمک‌های اقتصادی کرد و روسیه به آلمانی‌ها اجازه داد که در خاک روسیه مدارس نفت و خلبانی ایجاد کنند. قرارداد راپالو کار کنفرانس جنووا را تحت‌الشعاع خود قرار داد و آن را با شکست مواجه کرد: (برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به: ا. جی. پی. تیلر، ***ریشه‌های جنگ جهانی دوم***، ترجمه‌ی محمدعلی طالقانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳٦۲، صص ۸۸ ـ ۸۹)

۲. میشل لوساژ، ***نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی***، ترجمه‌ی جمشید نبوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۲۵۳۷، ص ۵٦

۳. آرتور خانوف، ***اسرار مرگ استالین***، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، امیرکبیر، تهران ۱۳٦۲، ص ۳۱۷

طبقات محکوم و استثمارشونده می‌دانستند، و بر این باور بودند که با ظهور انقلاب سوسیالیستی، زوال تدریجی دولت به وقوع خواهد پیوست. ولی استالین در نخستین برنامه‌ی پنج ساله‌ی شوروی مدعی شد که دولت سوسیالیستی تحقق یافته و این دولت باید تقویت شود. این تز هم‌سو با تز بنای سوسیالیسم، این باور را در دیگر کشورها ایجاد کرد که استقرار کمونیسم در دیگر کشورها برای شوروی چندان اهمیتی ندارد. اعتقاد استالین مبنی بر این‌که «شوروی تمام شرایط را برای به وجود آوردن اجتماع سوسیالیست کامل را دارد و موفقیت انقلاب در کشورهای دیگر برای به انجام رساندن سوسیالیزم الزامی نیست»، به این باور دامن می‌زد.[۱]

تأکید و اصرار ما در این بخش در بررسی افکار و نگرش‌های شخصیت‌های سیاسی شوروی بدان جهت بود که این نگرش‌ها به واسطه‌ی نفوذ بالای این شخصیت‌ها در سیاست خارجی شوروی خود را نمایان ساخت. برای مثال، استالین با اتکا به نظریه‌ی «سانترالیسم دموکراتیک[۲]»، حزب را به ابزار تمایلات خود مبدل ساخته بود[۳]. به طوری که در بسیاری از این مقاطع، خود رأساً سیاست داخلی و خارجی شوروی و خط مشی حزب بلشویک را تعیین می‌کرد و در مورد تطبیق دادن تئوری‌های مارکسیسم با واقعیات نه تنها در شوروی بلکه در سطح جهان اظهار نظر می‌نمود. جمله‌ی معروف لنین«چه بسیار ممکن است که یک شخصیت دیکتاتور، مبین اراده‌ی طبقه باشد. گاه یک شخص می‌تواند بیشتر

---

۱. میشل لوساژ، پیشین، صص ۲۸ ـ ۲۹

۲. Democratic Centralism مرکزیت دموکراتیک از اصول مهم تشکیلات احزاب کمونیستی است که روشنگر مناسبات بین دستگاه رهبری و اعضای حزب و بین ارکان بالایی و پایینی حزب و بین اعضای حزبی است. از جنبه‌ی علمی عبارت است از انتخابی بودن تمام ارگان‌های حزب، رعایت انضباط سازمانی از جانب کلیه‌ی اعضا، تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت از تصمیمات کمیته‌ی مرکزی، تلفیق رهبری جمعی و مسئولیت فردی، ارایه‌ی منظم گزارش به مراجع بالاتر توسط ارگان‌های حزبی. در تعریفی دقیق، مرکزیت دموکراتیک یکی از اصول عقاید لنینیسم است و به عنوان، اصلی سازمانی در همه‌ی حزب‌های کمونیست به کار بسته می‌شود. بنابراین اصل، آزادی بحث در داخل حزب و انتخاب آزادانه‌ی رهبران آن می‌باید با سلسله مراتب حزبی و نظمی سخت‌گیرانه برای اجرای تصمیم‌هایی که با روش دموکراتیک گرفته می‌شود، در هم ترکیب شود. بنا به تجربه‌ی تاریخی، مسئله‌ی تکیه بر انضباط و اطاعت، بیش از رعایت دموکراسی در داخل حزب مد نظر بود. به طوری که در بسیاری از موارد مرکزیت دموکراتیک به تسلط یک یا چند تن به حزب از راه دستگاه مرکزی انجامیده است. (برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به: داریوش آشوری، ***دانشنامه‌ی سیاسی***، مروارید، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۹۶)

۳. Nogee. Op. cit, PP. ٤٠ ٥٢

مؤثر افتد و ضروری آید[۱]»، نیز گویای همین امر است و به‌خوبی نقش این اشخاص را در تدوین و جهت‌دهی سیاست‌های داخلی و خارجی تبیین می‌کند. براساس همین نگرش‌ها، نظریات و باورها بود که در فرازهایی از حکومت شوروی، سیاست خارجی این دولت برخلاف تعهدات، الزامات و آموزه‌های ایدئولوژیک شکل گرفت و شعارها و دیدگاه‌های ایدئولوژی و انقلابی نتوانست ضرورت‌های ناشی از تأمین منافع شوروی را تحت‌الشعاع قرار دهد. براساس همین نظریات و تئوری‌ها بود که سردمداران دولت بلشویکی همواره تلاش می‌کردند در سیاست خارجی خود خطر کمتری را متحمل شوند.

ب) ژئوپولیتیک و عوامل داخلی

یکی دیگر از عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذاران و شکل دادن به داده‌های سیاست خارجی هر کشوری، موقعیت طبیعی و جغرافیایی آن است؛ ارتباط بین عوامل جغرافیایی و سیاست خارجی بر کسی پوشیده نیست. وسعت، جمعیت و شرایط آب و هوایی در استقلال عمل یا ملاحظه‌کاری کشورها تأثیر بسزایی دارد. این عوامل در جهت‌گیری سیاست خارجی شوروی نمود بیشتری داشته است، چه در دوران حکومت تزارها و چه پس از تشکیل حکومت کمونیستی.

از یک سو نبود موانع و مرزهای طبیعی در بخش‌های غربی روسیه و تجربه‌ی تلخ به واسطه‌ی اشغال سرزمین‌های امپراطوری روسیه توسط قدرت‌های رقیب وقت، نگرش سیاست خارجی این کشور را تحت تأثیر قرار داد و از سوی دیگر فقدان دسترسی به آب‌های آزاد به علت یخبندان مناطق شمالی این کشور، استراتژی دسترسی به آب‌های گرم، به‌ویژه خلیج‌فارس، را در سرلوحه‌ی سیاست خارجی روسیه در دوران تزارها قرار داد. عوامل جغرافیایی و طبیعی و جمعیتی بر رفتار امنیتی و نظامی یک کشور مؤثرند.

برای مثال، کشورهایی که دسترسی به دریای آزاد ندارند معمولاً دارای نیروی زمینی

۱. علی‌اصغر کاظمی، *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل*، قومس، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۰۷ـ۱۰۸

قوی می‌شوند که در ارتباط با شوروی هم این امر صادق است.

زمینه‌های تاریخی و فرهنگی نیز به عنوان یکی از عوامل داخلی در شکل دادن به جهت‌گیری‌های سیاست خارجی یک کشور مؤثرند. این عوامل گاه به صورت خودآگاه و گاه ناخودآگاه، مستقیم و غیرمستقیم، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. این عوامل در بسیاری از مواقع از عوامل جغرافیایی و طبیعی تأثیر می‌پذیرند. در بسیاری از موارد، عملکرد سیاست خارجی شوروی تحت تأثیر سنت‌های تاریخی ـ فرهنگی بوده است. روس‌ها از گذشته‌های بسیار دور برای خویش رسالتی عظیم در توسعه و گسترش دین مسیح متصور بودند. این رسالت بزرگ در قالب مسیحیت «ارتدکس» تعقیب می‌شد و در نقطه‌ی مقابل «کاتولیک» قرار داشت. روسیه‌ی تزاری همواره برآن بود تا مبانی مسیحیت ارتدکس را در سراسر جهان تقویت کند و همین نگرش تاریخی و مسیحایی بخشی از رفتارها و برخوردهای این امپراطوری را با سایر دول همسایه و غیرهمسایه شکل می‌داد. در دوران بلشویک‌ها و در همان آغاز راه، کمونیست‌ها یک رسالت دیگری را برای خود متصور شدند. این رسالت بزرگ این‌بار نه در قالب مسیحیت ارتدوکس که در قالب گسترش انقلاب جهانی «پرولتاریا» تعقیب می‌شد؛ نگرشی که در مواقع زیادی اذهان سیاستمداران و بلشویک‌های آرمانگرا را سخت به خود مشغول کرده بود. مواقعی براساس این بینش در قبال تحولات و مسائل پیرامون خود و سایر نقاط جهان تصمیم می‌گرفتند.

ج) حزب کمونیست؛ الگوی نوین

از دیگر عوامل مؤثر در شکل‌گیری و شکل‌دهی سیاست خارجی دولت انقلابی شوروی و سایر زمامداران این کشور، بینش‌ها و نگرش‌های مارکسیستی است. از لحاظ فرهنگی، ارزش‌های مکتب کمونیسم را نمی‌توان در سیاست خارجی شوروی نادیده گرفت. از یک سو این مکتب، پیش‌فرض‌های سیاست‌گذاران خارجی را درباره‌ی مسائل بین‌المللی شکل داد و طیف وسیعی از خصومت و دوستی را به وجود آورد و در برخی موارد سبب گردید که سیاستمدارن شوروی به صورت ناخودآگاه اوضاع بین‌المللی منطقه‌ای را آن طور که دلخواه مارکسیسم است ببینند و نه آن گونه که واقعیت دارند و از سوی دیگر کمونیسم،

الگوی خاصی از روابط بین‌المللی را پیش روی سیاست‌گذاران خارجی و رهبران شوروی قرار داد. در این الگو، استراتژی‌های بی‌طرفی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و نیز جنگ و صلح دارای تعاریف خاص خود بود. سران «کرملین» در این الگو، حقوق بین‌الملل را براساس اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تعبیر می‌کردند. این اصل دربرگیرنده‌ی مفاهیمی همچون: به رسمیت شناختن نقش آن دولت به موازات نقش دولت‌های غربی در حل و فصل مسائل بین‌المللی، حل مناقشات میان دولت‌های بزرگ بدون توسل به جنگ و بالاخره انتقال تمامی جوامع از «فئودالیسم» به «سرمایه‌داری»، سپس به «سوسیالیسم» و «کمونیسم». از نظر این رهبران، زمانی استراتژی بی‌طرفی با اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تطابق داشت که روابط میان دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری تضعیف شده، زمینه‌ها و شرایط مساعدتری را برای انتقال این جوامع به حوزه‌ی نفوذ سوسیالیسم فراهم می‌شد. براساس همین الگو، جنگ‌های عادلانه شامل جنگ‌هایی می‌گردید که بر مبنای سیاست خارجی شوروی تدارک دیده می‌شد و از حمایت این دولت برخوردار بود. در حالی که جنگ‌هایی که در آنها دولت‌های سرمایه‌داری دخالت داشتند، جنگ‌هایی غیرعادلانه تلقی می‌شدند.

از نظر رهبران شوروی، بی‌طرفی یک کشور براساس آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم روشی بود که به سبب آن می‌توان دولت‌ها را از قرار گرفتن در بلوک‌های تجاوز امپریالیسم بر حذر داشت و در همین حد قابل احترام بود.

یکی از مهم‌ترین نقش‌های تأثیرگذار بر روند سیاست خارجی شوروی، بر عهده‌ی حزب کمونیست این کشور بود. پس از پیروزی بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۱۷ قدرت در دست حزب و سازمان‌های وابسته به آن متمرکز شد. این تمرکز قدرت از ایده‌های لنین ناشی می‌شد؛ زیرا وی برای تطبیق مارکسیسم با شرایط شوروی، «تئوری حزب پیشاهنگ انقلابی» را مطرح کرد. لنین حزب را سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه‌ای می‌دانست که دارای سازمانی متمرکز باشد و براساس «مرکزیت دموکراتیک» اداره شود. در عمل نیز لنین برای حزب کمونیست تفوق کامل قائل بود و معتقد بود که تمام سازمان‌های کشور باید تحت نفوذ و تبعیت آن قرار داشته باشند. همین باور و اعتقاد سبب گردید که حزب در تعیین اهداف و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی شوروی و حتی تصمیم‌گیری و فرآیند

اجرای آن نقش مهم و اساسی ایفا نماید[1].

اهمیت و نقش حزب در دوران استالین دو چندان شد. حزب در دوران وی از هیأت یک سازمان متمرکز و متشکل از انقلابیون حرفه‌ای به یک سازمان وسیع و بزرگ تبدیل شد. استالین در پست دبیر کل حزب کمونیست، به صورت تنها رهبر و ایدئولوژیست حزب کمونیست درآمد که پیوسته در تمامی زمینه‌ها حرف آخر را می‌زد. در اندیشه‌ی استالین حزب همانند یک ارتش بود و همان سلسله مراتب حاکم در ارتش، می‌بایست در آن حاکم می‌شد. این نگرش از آموزه‌های مارکسیسم نشأت می‌گرفت.

۲ـ اهداف سیاست خارجی شوروی

رفتار تعاملی کشورها متأثر از برداشت و ادراک آنها از منافع و اهدافی است که تعقیب می‌کنند. به تعبیری، یک دولت، همیشه برای منافع خویش تلاش می‌کند؛ اما مسئله اینجاست که در نظام سیاست‌گذاری یک کشور، اولویت‌ها، اهداف و منافع ملی به طور یکسان و یکنواخت تعبیر نمی‌شود و هر قشر و گروهی در پی یک سلسله موضوعاتی هستند که بیشتر با منافع کم و بیش ملموس مادی آنها مرتبط است. به همین دلیل، بسیاری از اوقات ما با شرایطی در تاریخ تحولات و مناسبات یک کشور روبه‌رو می‌شویم که در آن منافع فردی دولت‌مردان و یا مصالح جمعی برخی گروه‌های ذی‌نفوذ، معیار، ملاک و محور تصمیم‌گیری‌های عمده‌ی مملکتی می‌شود؛ مثلاً در این امر تردیدی نیست که لشکرکشی ناپلئون به روسیه پیش از آنکه از منافع ملی فرانسه نشأت گرفته باشد، از جاه‌طلبی فردی خود امپراطور ناشی می‌شد. حتی لنین بانی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نیز به خاطر نفرت فردی از حکومت تزاری که سال‌ها پیش برادر او را به جرم توطئه‌چینی قتل «تزار الکساندر دوم» به دار مجازات آویخته بود، نطفه‌ی تعارض عظیم شرق و غرب را با ایجاد جامعه‌ی کمونیستی منعقد نمود. جانشین او استالین نیز تمام صفات منفور امپراطوران روس، ارعاب

---

۱. Thomas Robinson. **National Interest in International Politics and Foreign Policy**, New York Free Press, ۱۹٦۹ , PP ۱۸۰-۱٦۰

«ایوان» مخوف، خودکامگی «پطرکبیر» و توسعه‌طلبی «امپراتریس کاترین» را زیر بنای جامعه‌ی شوروی قرار داد و میلیون‌ها نفر را قربانی کرد[۱]. در هر حال برای آنکه معیار مناسبی برای بررسی اهداف و سیاست‌های دولتمردان شوروی داشته باشیم همانند سایر جوامع این اهداف را در قالب منافع ملی تعریف و تعقیب می‌کنیم.

الف) جایگاه منافع ملی در سیاست خارجی

فرض بر این است که دولتمردان براساس منافع ملی، تفکر، رفتار، اهداف و سیاست‌های دولت‌های خود را در چارچوب منافع طراحی و طبقه‌بندی می‌کنند. این منافع و اهداف نه تنها متأثر از محیط داخلی است بلکه تحت تأثیر عوامل خارجی نیز قرار دارد. البته تا زمانی که مجموعه‌ی رفتارها و داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها در طول زمان ارزیابی نشوند، نمی‌توان درباره‌ی حوزه و محتوای منافع ملی دولت‌ها قضاوت کرد. گاهی اوقات هم واژه‌ی منافع ملی به حدی گنگ و مبهم است که به آسانی نمی‌توان رابطه‌ای میان سیاست‌گذاری‌های دولت و منافع ملی آنها برقرار کرد. از آنجا که بین منافع ملی و قدرت ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و با توجه به انتزاعی بودن آنها و درآمیختگی با ارزش‌ها، بندرت می‌توان معیارهای عام و کمیت‌پذیری برای سنجش و ارزیابی آنها تعیین کرد.

البته برخی معتقدند که ممکن است براساس داده‌های عینی و ملموس و به طور علمی منافع ملی یک کشور را تعیین نمود. این گروه همان علم‌گرایان هستند که مدعی تعیین منافع ملی می‌باشند. افلاطون را به یک تعبیر می‌توان پیشگام طرز تفکر مذکور قلمداد کرد. گروهی هم که پیشتر اشاره شد به ذهنی بودن منافع ملی اعتقاد دارند و به همین دلیل کوشش می‌کنند مفهوم نفع ملی را در قلمرو هنر و قریحه و شم سیاسی جست‌وجو کنند. متفکران اندیشه‌ی سیاسی، ارسطو را پیشگام و مرشد این مکتب می‌شناسند[۲].

«هانس مورگنتا» منافع ملی را با کوشش دولت‌ها برای کسب قدرت مترادف می‌بینند.

---

۱. هانس جی. مورگنتا، پیشین، صص ۱۴۳ _ ۱۵۳

۲. علی‌اصغر کاظمی، پیشین، ص ۱۱۱

قدرتی که او در اینجا در نظر دارد عبارت است از توانایی یک دولت برای ایجاد و حفظ نفوذ و کنترل بر دولت دیگر.[۱]

منافع ملی را می‌توان از دیدگاه «هنجاری» یا «توصیفی» بررسی کرد: از دیدگاه هنجاری و اصولی منافع ملی عبارت است از مجموعه ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی که یک کشور در مسیر هدایت سیاست خارجی خود دنبال می‌کند،[۲] اما از دیدگاه توصیفی، منافع ملی عبارت است از اهداف و منظورهایی که یک ملت از طریق رهبری خود در طول زمان دنبال می‌کند. منافع ملی بیشتر به مثابه هدف‌های عام و ماندگاری تعریف می‌شوند که یک ملت برای دست‌یابی به آنها تلاش می‌کند. «لرد پالمرستون»، نخست‌وزیر انگلستان، در قرن نوزدهم می‌گوید:

> «منافع دولت‌های بزرگ و تا حدود زیادی شیوه‌های پیشبرد این منافع، تحت تأثیر تغییر ایدئولوژی‌ها و نهادها قرار نمی‌گیرد. ما نه متحد ابدی داریم و نه دشمن ابدی، این منافع ماست که ابدی است».

البته دائمی بودن منافع ملی امری نسبی است نه مطلق.[۳]

«جوزف فرانکل» منافع فعلی را به عنوان مفهوم اساسی سیاست خارجی در نظر می‌گیرد و آن دربرگیرنده‌ی همه‌ی ارزش‌های ملی می‌داند.[٤]

وی منافع ملی را به سه سطح آمالی، عملی و جدلی تقسیم می‌کند و برای هر سطح نقش خاصی قائل است. منافع آمالی به آرمان‌هایی مربوط می‌شود که یک کشور می‌خواهد در صورت امکان، آنها را تحقق بخشد. منافع عملی عبارت است از مجموع منافع وسیاست‌هایی که به طور جاری دنبال می‌شود. منافع ملی را در حوزه‌ی جدلی نیز می‌توان مورد توجه قرار داد و آن در بحث‌ها و توجیهات و اظهارات مقامات رسمی است.[۵]

---

۱. جلیل روشندل، *امنیت ملی و نظام بین‌الملل*، سمت، تهران ۱۳۷٤، ص ۵۵

۲. جوزف فرانکل، *روابط بین‌الملل در جهان متغیر*، ترجمه‌ی عبدالرحمان عامل، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۳، ص ۱۱۸

۳. جلیل روشندل، پیشین، صص ٥٦ ـ ٥٧

٤. علی‌اصغر کاظمی، پیشین، ص ۱۱۲

۵. فرانکل، پیشین، صص ۱۲۰ ـ ۱۲۱

«هالستی» منافع ملی را در قالب سه هدف و ارزش تقسیم‌بندی می‌کند. در این تقسیم‌بندی «هدف‌های اولیه یا حیاتی» جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است. این هدف‌ها اصول کلی و محورهای عمده‌ی سیاست خارجی کشور را معین می‌کند و معمولاً ملت‌ها به خاطر آن حاضرند نهایت فداکاری و ایثار را بنمایند. امنیت ملی، حق تعیین سرنوشت و حفظ صیانت کشور از جمله‌ی این اهدافند. «هدف‌های ثانویه» یا متوسط و درجه دوم معطوف به روابط بین دولت‌ها برای پیشبرد مقاصد عمومی و خصوصی، رفاه اجتماعی، توسعه‌ی اقتصادی و تجاری، افزایش پرستیژ و غیره از طریق عقد قراردادهای مختلف می‌باشد.

در تقسیم‌بندی هالستی «هدف‌های جهانی درازمدت» شامل آرمان‌ها، تصورات و رویاهای دوردست دولتمردان برای ایجاد یک نظام یا سیستم بین‌المللی، حکومت جهانی، نظم نوین سیاسی، اقتصادی و ایجاد تحول در جامعه‌ی بشری می‌شود.

یکی از مهم‌ترین بحث‌های مربوط به منافع ملی، تعین حدود و ثغور آن و عوامل و معیارهای مؤثر در اولویت‌بندی آن است. کشورها در رده‌بندی اولویت‌های منافع ملی از حیث تقدم و تأخر یکسان عمل نمی‌کنند. پیش از پرداختن به این مباحث لازم است رابطه‌ی بین ارزش‌های ملی و منافع ملی را ترسیم نماییم. منافع ملی بر ارزش‌های جامعه‌ی ملی مبتنی است؛ ارزش‌هایی که می‌توان آنها را برخاسته از فرهنگ و به مثابه بیان و تجلی مفهوم انجام آن دانست، که درستی یا عادلانه بودن اعتقادات را مشخص می‌کند. ارزش‌ها به صورت منظم در ایدئولوژی‌ها بیان می‌شوند و تنها در عمل به کمال سیاسی خود می‌رسند؛ یعنی آن‌گاه که سیاستمداران آنها را فعالانه به کار می‌برند. ارزش‌ها به حیطه‌ی «باید» تعلق دارند و امکان یا عدم امکان برگرداندن آنها به هدف‌های مشخص سیاسی وجود دارد. گفتن این‌که رهبران اتحاد شوروی جانبداران ایدئولوژی کمونیستی بودند بدان معنی است که آنها معتقد بودند کمونیسم باید به سراسر جهان غلبه یابد، اما الزاماً بدان معنی نبود که آنها در عمل برای دست یافتن به آن، هدف‌های مشخصی را دنبال می‌کردند. این واقعیت تاریخی که کمونیسم در سراسر عمرخود گسترش‌جو بوده است، نشان می‌دهد که رهبران در عمل چنین هدف‌هایی را دنبال می‌کنند، اما تحلیلگر سیاست خارجی شوروی باید این مسئله را

بسنجد که آیا این هدف‌ها همواره بدون تغییر مانده‌اند یا نه. چنین بیانی که چون بنا به ایدئولوژی کمونیستی گسترش کمونیسم مطلوب بود، بنابراین رهبران کمونیست به طور خودکار هدف‌های گسترش‌جویانه‌ی متناسبی را دنبال می‌کنند، ممکن است سبب شود از توجه به تغییرات این هدف‌ها بازمانیم. در بحث تطبیق میان منافع ملی و هدف‌های ایدئولوژیک، ارزش‌ها بار دیگر خود را نمایان می‌سازند.

این مسئله که کشورهای تازه استقلال یافته و انقلابی، مسائل اقتصادی و سیاسی خود را در برابر اهداف و بلندپروازی‌های ایدئولوژیکی نادیده می‌گیرند، مبین همین امر است.

ب) بقا و امنیت؛ اولویت نخست منافع ملی بلشویک‌ها

در بررسی منافع ملی به سلسله مراتبی برمی‌خوریم؛ بدین معنا که معمولاً در هر دوره با اولویت‌های خاصی از منافع ملی دولت‌ها روبه‌رو می‌شویم و پس از گذشت زمان و تغییر اوضاع و احوال بین‌المللی، احتمالاً اولویت‌های جدیدی جایگزین اولویت‌های پیشین می‌شود. از لحاظ سلسله مراتب منافع ملی، آن‌چه از نظر دولت‌ها در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد و در شمار منافع اصلی محسوب می‌شود، حفظ استقلال و تمامیت ارضی آنهاست. هر دولتی می‌کوشد تا از دخالت دولت‌های دیگر در امور داخلی خود جلوگیری کرده، کشور خود را از تعرضات خارجی مصون بدارد. دولتی که هنوز در مراحل ابتدایی کسب استقلال به سر می‌برد، بیرون راندن دشمن، حفظ مرزهای ملی و تمامیت ارضی جزو منافع اصلی آن تلقی می‌شود. صلح و امنیت برای کشوری که در مقابل تهاجم فوق‌العاده آسیب‌پذیر است، جزو منافع حیاتی به حساب می‌آیند. برای روسیه‌ی انقلابی و دولت نوپایش حفظ ثبات و امنیت مهم‌ترین منافع را تشکیل می‌داد و همچنین مقابله با تجاوزات خارجی دنیای غرب، به‌خصوص انگلیسی‌ها در اولویت قرار داشت.

علاوه بر شرایط و اوضاع و احوال، دیدگاه سیاست‌گذاران و نخبگان سیاسی اولویت‌های متعددی را درباره‌ی منافع ملی پدید می‌آورند؛ برای مثال، برداشت استالین و تروتسکی، اولویت‌های متعددی را درخصوص منافع ملی شوروی انقلابی پدید آورد. از نظر استالین، شوروی می‌بایست تقویت اقتصادی و نیروی نظامی را در اولویت قرار می‌داد؛ در حالی که

از نظر تروتسکی تنها از طریق حمایت از «انترناسیونالیسم پرولتاریایی» و استقرار نظام‌های سوسیالیستی در خارج از مرزهای شوروی، این کشور می‌توانست به اهداف خود نایل آید. وی بر این باور بود که محدود کردن سوسیالیسم در درون مرزهای اتحاد جماهیر شوروی، نتیجه‌ای جز پژمردگی و سرانجام نابودی نظام سوسیالیسم در بر نخواهد داشت. یکی دیگر از مصداق‌های بارز نگرش متفاوت سیاست‌گذاران و رهبران سیاسی شوروی به اولویت‌های ملی، رفتار لنین در مقابله با رقبای این کشور بود. در جریان امضای صلح (برست لیتوفسک) بین آلمان و شوروی در سال ۱۹۱۸، لنین انقلاب را به از دست دادن سرزمین‌های شوروی ترجیح داد؛ زیرا به اعتقاد وی به‌زودی در تمامی ممالک اروپایی از جمله آلمان، نظام‌های سوسیالیستی مستقر خواهد شد و در نتیجه، امکان باز پس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته‌ی شوروی وجود داشت[۱]. در هر حال شرایط و اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی، نگرش‌ها و طرز تلقی‌های سیاست‌گذاران و ایدئولوژی حاکم نقش مهمی را در تعیین اولویت‌های منافع ملی کشورها ایفا می‌کنند[۲].

حکومت کمونیستی شوروی قبل از هر چیز اولویت برنامه‌های خود را به بقا و حیات رژیم نوپای خود داده و همچنین حفظ سرزمین‌هایی که قبل از انقلاب به روسیه تعلق داشت در روابط خارجی این دولت، توجه اولیه‌ی خود را به اروپا معطوف کرده بود. هر اقدامی را در شرق به منظور توسعه‌ی نفوذ خود در اروپا می‌دید و این‌که مشکلاتی را برای قدرت‌های استعماری ایجاد نموده تا آنها را از برخورد با روسیه‌ی شوروی باز دارد. در این مرحله پس از ناامیدی نسبت به پیروزی جنبش کمونیستی در اروپا، رهبران شوروی انقلاب جهانی در شرق را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار دادند. در دیدگاه کمونیست‌های شوروی، تقویت جنبش‌های رهایی‌بخش در مستعمرات مساوی بود با تضعیف امپریالیسم و تقویت اتحاد جماهیر شوروی. سه هدف عمده از سوی سیاست‌گذاران شوروی در این مرحله تعقیب می‌شد:

---

۱. Sicker. op.cit, P. ۳۴

۲. حاتم قادری، پیشین، ص ۹۰

۱. حفظ و تقویت امنیت شوروی؛
۲. توسعه و گسترش دامنه‌ی کمونیسم در جهان؛
۳. مبارزه با غرب و کاهش نفوذ آن در منطقه[۱].

توجه روسیه به کشورهای حاشیه‌ی جنوبی مرزهایش بیشتر برای ایجاد امنیت و ثبات آن بود. به تدریج مجاورت جغرافیایی با ملاحظات قدرت و رقابت با قدرت‌های آن سوی مرز از جمله توسعه‌ی نفوذ انگلستان در ایران پیوند خورد. در چارچوب نگرش بلشویک‌ها، این مناطق به عنوان یکی از مناطق تحت استعمار امپریالیسم می‌توانست در مسیر انقلاب جهانی کارگری به انقلاب جدید بلشویک‌ها کمک کند. لنین در کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۸ با تأکید بر اجتناب‌ناپذیری برخورد و اصطکاک میان شوروی و امپریالیسم، ضرورت برپایی انقلاب را در اروپای صنعتی مورد توجه قرار داد، اما پس از ناامیدی نسبت به وقوع چنین انقلابی در غرب، با ارائه‌ی تئوری «تکامل ناموزون سرمایه‌داری» اعلام نمود که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به طورکامل میسر می‌باشد. در واقع پس از ناامیدی از وقوع انقلاب سوسیالیستی، توجه بلشویک‌ها به سوی جهان تحت سلطه‌ی امپریالیسم معطوف شد تا تکیه‌گاه سرمایه‌داری را متزلزل سازند[۲].

ج)سایر اولویت‌ها و اهداف رژیم نوپای انقلابی روسیه

همچنان که در مبحث عوامل مؤثر در سیاست خارجی شوروی اشاره شد، با مرگ لنین دو نظریه‌ی کاملاً متفاوت در عرصه‌ی سیاست خارجی شوروی پیدا شد. نظریه‌ی انقلاب دائمی که بانی آن تروتسکی بود که هدفش صدور انقلاب به اروپا بود و دیگری نظریه‌ی بنای سوسیالیسم در یک کشور بر پایه‌ی نظریات لنین بود که از سوی استالین حمایت می‌شد. وی معتقد بود بدون صدور انقلاب امکان تحقق سوسیالیسم وجود دارد. استالین با پذیرش اصل اجتناب‌ناپذیری جنگ‌های امپریالیستی و گسترش جنبش‌های رهایی‌بخش، بر

۱. پیشین، ص ۹۱
۲. منوچهر محمدی، *مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی*، نشر دادگستر، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۲

این باور بود که این عوامل شرایط لازم را برای تحقق نهایی پیروزی پرولتاریای پیروز شوروی پدید می‌آورند.

همین نگرش سبب گردید تا وی به کمک برای انقلاب در سایر کشورها تأکید کند و مهم‌ترین وظیفه‌ی انقلاب پیروز را کمک به انقلاب سایر کشورها برشمارد و انقلاب پیروز را وسیله‌ای برای تسریع پیروزی پرولتاریا در سایر کشورها خواند؛ اما در عمل و در مواجهه با منافع ملی شوروی کلیه‌ی کمونیست‌های جهان را موظف به حمایت از این انقلاب پیروز دانست، تا بی‌چون‌وچرا از سیاست‌های وی تبعیت کنند. اقدامات و رفتار استالین به‌خوبی مبین آن است که اهداف وی از اساس ملی بوده و طرح آرمان‌های ایدئولوژیک تنها پوشش و حفاظتی برای پنهان داشتن آن بوده است. استالین با اعلام تئوری بنای سوسیالیسم در یک کشور در حقیقت تمرکز شدید بر مسائل داخلی و منافع ملی شوروی را در استراتژی جهانی‌اش به نمایش گذاشت[1].

پس از علایق ایدئولوژیکی، علایق اقتصادی از جمله مسائلی بود که در نزد رهبران و سیاست‌گذاران شوروی اولویت داشت. با پیدایش نفت و رقابت بین قدرت‌های بزرگ بر سر کسب این منابع و تلاش چشمگیر دولت‌های غربی در حضور مؤثر و فعال در سرزمین‌های نفت‌خیز، شاهد توجه رهبران شوروی به این مقوله در عرصه‌ی سیاست خارجی هستیم. این توجه و حضور به دنبال فعالیت گسترده‌ی انگلستان و انحصار منابع ایران که شامل مناطق شمالی ایران و در حقیقت نوار امن جنوبی شوروی می‌شد، چشمگیر و مؤثرتر شد؛ به‌طوری درباره‌ی امتیاز نفت شمالی جنبه‌ی عینی به خود گرفت. در فصل‌های بعد به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت.

سیاست شوروی در فاصله‌ی دو جنگ جهانی اول و دوم در قبال ایران بر جذب بهتر و مؤثرتر ایران قرار داشت و برای همین، شاهد تلاش گسترده‌ی این کشور برای بهبود روابط خود با تهران هستیم. روند سیاست خارجی شوروی نشان می‌داد که این کشور آمادگی داشت که به همسایه‌ی جنوبی خود کمک کند و از دخالت در امور داخلی آن اجتناب ورزد.

---

۱. Ibidt, P. ۵۱

در این مدت بخش عمده‌ای از تجارت خارجی ایران با روس‌ها صورت گرفت و روابط بازرگانی وسیعی بین ایالات شمالی ایران و روسیه به وجود آمد؛ به طوری که در دهه‌ی ۱۹۳۰ شوروی مقام اول را در تجارت خارجی ایران به‌دست آورد.[1]

۳ ـ اهداف عمده‌ی سیاست خارجی شوروی

هم‌چنان‌که در صفحات پیشین اشاره شد، دولتمردان شوروی پس از به دست گرفتن قدرت در این کشور، منافع و اهداف مختلفی را در سطح جهان به عنوان اولویت سیاست خارجی خود انتخاب و دنبال کردند. اگرچه این اولویت‌ها و اهداف درباره‌ی همسایه‌ی جنوبی آنها (ایران) تا حد زیادی صادق و رایج و جاری بود؛ اما حال به تشریح بهتر و بیشتر این اولویت‌ها و اهداف عمده‌ی سیاست خارجی شوروی در حکومت رضاشاه می‌پردازیم.

الف) اهداف امنیتی ـ دفاعی

پس از انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و به دنبال آن بروز جنگ داخلی که نقش قدرت‌های خارجی به‌ویژه انگلستان به‌طور کامل در آن مشهود بود، روسیه در کلیه‌ی جوانب دچار مشکل امنیتی شد. استفاده از خاک ایران از سوی انگلیس برای ضربه زدن به انقلابیون روسیه، سبب گردید که همسایه‌ی بزرگ جنوبی را از چنگ انگلیس رهایی بخشند.

در این استراتژی اگر این امکان وجود نداشت که ایران به آسانی جذب و در اتحاد شوروی ادغام گردد، دست کم حفظ ایران به عنوان یک کشور مستقل مطلوب‌ترین اولویت بعدی بود. تزارها نیز نگران امنیت کشور در مقابل نیروهای بیگانه بودند؛ اما در این باره به اندازه‌ی حکومت شوروی وسواس نداشتند، زیرا روسیه‌ی جدید با ایدئولوژی جدید خود، دشمنانی را برای این کشور پدید آورد.

نویسنده‌ی کتاب «قبله‌ی عالم، ژئوپولتیک ایران» در بررسی این مقوله معتقد است: «تغییر

---

۱. ژوزف استالین، *مسائل لنینیسم*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۴۳۸

عمده در معادله‌ی امنیت نه از جانب شوروی که از جانب ایران ایجاد شد». اتحاد جماهیر شوروی به لحاظ تاکتیکی می‌توانست از یک حکومت حایل و مستقل ایرانی حمایت کند زیرا به نظر می‌رسید که ایران برای اولین بار طی یک‌صد سال گذشته می‌تواند یک سیاست در حقیقت ملی‌گرای مستقل و ضد بریتانیایی را دنبال کند. شوروی‌ها جاه‌طلبی‌های خود را برای نفوذ بیشتر در ایران کنار نگذاشته بودند، اما رضاشاه این اعمال نفوذ را محدود می‌کرد. براساس محاسبات مسکو احتمالاً به مرور زمان نفوذ شوروی افزایش می‌یافت و نیازهای امنیتی فوری شوروی برآورده می‌شد.[1] پس از رفع دشواری‌های داخلی و فشارهای شدید نظامی و نیز تحکیم سیطره بر آسیای مرکزی و قفقاز، روسیه حفظ ثبات و صلح را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داد و سعی کرد تحت لوای استراتژی صلح‌طلبانه‌ی خود منافع تجاری و اقتصادی خود را تأمین کند.

ب) اهداف اقتصادی ـ تجاری

یکی از اهداف اصلی شوروی در این مقطع به حداکثر رساندن منافع تجاری و بازرگانی خود در روابط با سایر کشورها، به‌ویژه ایران بود. استالین در توصیف این خط مشی می‌نویسد:

«سیاست خارجی ما واضح و روشن است هدف آن حفظ صلح و توسعه‌ی دایره‌ی روابط تجاری با تمام کشورهاست... آن کس که جویای صلح باشد و بخواهد با ما معامله کند ما را برای حمایت از خود همیشه آماده می‌یابد[2]».

درباره‌ی ایران این هدف اقتصادی عبارت از وابسته نگه داشتن این کشور به اتحاد جماهیر شوروی تا حد امکان بود. مهم‌ترین و بهترین ابزار برای پیشبرد این هدف زمامداران روسیه، حفظ انحصار سنتی این کشور بر اقتصاد ایالات شمالی ایران بود. این ابزار در طول حکومت رضاشاه بارها از سوی بلشویک‌ها استفاده شد[3].

---

۱. گراهام فولر، *قبله‌ی عالم، ژئوپولتیک ایران*، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، امیرکبیر، تهران ۱۳٦٤، ص ۲۸

۳. Ibid, P. ٤۳

وجود سرزمین‌های مناسب و حاصل‌خیز این مناطق را به قطب کشاورزی ایران مبدل ساخته بود. با این حال به دلیل نبود شبکه‌ی ارتباطی و حمل و نقل مناسب با سایر مراکز کشور، سبب گردید که بازرگانان و تجار این مناطق بازارهای شوروی را بازارهای هدف برگزینند. امتداد راه‌آهن روسیه به این مناطق و تسهیل حمل و نقل محصولات، به این وابستگی بیشتر دامن می‌زد[۱]. به اعتقاد بسیاری، اتحاد جماهیر شوروی از همان آغاز در بهره‌گیری از وابستگی کامل ایران به خود، به عنوان بازار مواد خام و منبع کالاهای صنعتی درنگ نکرد. در زمانی هم که ایرانی‌ها بر آن شدند تا به این مبادله‌ی نابرابر با پیدا نمودن شرکای تجاری جدید و یا اعمال فشار به منظور توازن مبادلات بازرگانی پایان دهند، شوروی‌ها با اعمال تحریم موقت کالاهای ایرانی، ایجاد تأخیر یا محدود کردن حقوق ترانزیت، دستکاری قیمت‌های بازار و ... به آنها پاسخ می‌گفتند[۲].

یکی دیگر از منافع اقتصادی شوروی در ایران نفت و مسائل مرتبط با آن بود. نفت و به‌خصوص امتیازات نفتی برای شوروی، جدا از منفعت اقتصادی، به دلیل رقابت با دشمنان غربی خود به‌ویژه انگلیس و ترس از حضور این قدرت‌ها در حیاط خلوت خود در منطقه‌ی شمال اهمیت داشت.

ج) اهداف سیاسی ـ ایدئولوژیک

نفوذ در ایران و پیشروی در آن به سمت خلیج‌فارس و آب‌های گرم، بخشی از اهداف سیاسی شوروی را در این دوره نسبت به ایران تشکیل می‌داد. بسیاری از تحلیل‌گران، به سیطره‌ی تمایل حرکت به سوی جنوب در سیاست خارجی روسیه اذعان دارند. پیش‌روی‌های روسیه در مناطق اطراف امپراطوری به‌خوبی نشان دهنده‌ی طرحی از پیش تدوین شده برای پیشروی در مناطق استراتژیک به منظور توسعه‌ی ارضی، کنترل شریان‌های اقتصادی و کسب پرستیژ با دردست‌گرفتن نبض قدرت و سیاست اروپا بود. برای بررسی

---

۱. Ibid, P ۴۹

۲. ادوارد ارل، ***سازندگان استراتژی نو: از لنین تا هیتلر***، ترجمه‌ی محمد علی پیروزان، جیبی، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۱

کردن استراتژی شوروی نسبت به ایران، توجه به آیین مارکسیسم ـ لنینیسم و تأثیر آن در تدوین استراتژی شوروی نسبت به ایران ضروری است. همه‌ی رهبران شوروی در تلاش بودند سیاست‌های خود را در چارچوب این ایدئولوژی بیان و به تعبیری توجیه نمایند.

گسترش نفوذ سیاسی در ایران و به تبع آن، سایر کشورهای منطقه به یکی از اولویت‌های روسیه در این دوران تبدیل شد و این توسعه‌ی نفوذ و حضور خود را به اشکال گوناگون دنبال می‌کرد. سیاست‌های دوران حکومت استالین به گونه‌ای مبین جهت‌گیری‌های «منطقه‌ای ـ برّی» او بود و پیوسته تحت تأثیر ملاحظات مربوط به رویارویی با غرب قرار داشت. توسعه‌طلبی سیاسی و اقتصادی شوروی در ایران را با توجه به این چارچوب می‌توان بررسی کرد. نکته‌ی قابل توجه در این بخش آن است که در ظاهر شاهد یک رویه‌ی دوستانه در قبال حکومت رضاشاه از سوی زمامداران شوروی بودیم؛ اما در عمل، سیاست تقویت نیروهای مخالف حکومت وقت و به حداکثر رساندن منافع ملی به شدت از سوی شوروی‌ها دنبال می‌شد.

به هر تقدیر با مقایسه‌ی استراتژی و اولویت‌های سیاست خارجی بلشویک‌ها و تزارها می‌توان دریافت که بسیاری از اهداف هر دو حکومت به طور کامل یکسان و مشترک بوده است. اگر در زمان تزارها حضور در بازارهای سواحل بالتیک، کسب پرستیژ و به دست گرفتن نقش عمده در سیاست اروپا، پیشروی به سوی جنوب برای دسترسی به مناطق سوق‌الجیشی و تسلط بر راه‌های تجاری و منافع اقتصادی مشرق زمین، تسلط بر منطقه‌ی بالکان تا دریای سیاه و آبراه‌های استراتژیک این منطقه استراتژی‌های عمده‌ی سیاست خارجی روسیه را تشکیل می‌داد[1]. این استراتژی‌ها در زمان بلشویک‌ها شامل امنیت، گسترش نفوذ، تأمین منافع اقتصادی و سیاسی و ضربه زدن به منافع قدرت‌های رقیب و به اصطلاح بلوک امپریالیسم می‌شد.

نکته‌ی قابل تأمل و تعمق در این استراتژی‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، اولویت منافع ملی بر هر منفعت دیگر است. اولویتی که «چرچیل» آن را به‌خوبی ترسیم کرده است:

---

۱. قوام، پیشین، ص ۲۰٦

«سیاست روس‌ها رمزی است که در پرده‌ی راز پوشیده و در معما قرار دارد، ولی شاید شاه کلیدی وجود داشته باشد و این نکته منافع ملی روسی است[۱]».

تجربه هم نشان داد که بلشویک‌ها به‌رغم تمامی ادعاهای ایدئولوژیک، در زمان انتخاب دو شق آرمانی ـ ارزشی و منافع ملی همواره بر دومی تقدم قائل شده‌اند. اگرچه با مقاطعی روبه‌رو بوده‌ایم که تلاش گسترده‌ای جهت انطباق و هماهنگی میان اهداف ایدئولوژیکی و منافع ملی صورت گرفته است.

بنا به مراتب فوق، با وجود موانع متعددی که در راه شناخت یا تصویر واقعی سیاست شوروی وجود دارد، یعنی هرگز نمی‌توان به درستی معلوم کرد که آیا همان‌طور که اذعان داشتند، این سیاست ناظر بر این است که جنبش انقلابی جهانی باید به منظور پیروزی نهایی کمونیسم پشتیبانی و به جلو رانده شود، یا همان‌طور که یک ناظر خارجی از طرز عمل زمامداران شوروی نتیجه خواهد گرفت، سیاست شوروی سیاست یک بوروکراسی مقتدر و محتاط و محافظه‌کاری بود که سعی می‌کرد بدون تعهدات خطرناک اقتدار و نفوذ خود را در هر کجا که ممکن باشد توسعه و تحکیم بخشد. شاید برای رفع این شبهه و تردید بهتر آن باشد که سیاست شوروی را در قبال ایران (دوره‌ی رضاشاه) مطالعه و بررسی و آن را با سیاست روسیه‌ی تزاری در قبال ایران مقایسه کنیم؛ ولی پیش از این لازم است نگاهی به دستگاه اجرایی سیاست خارجی شوروی و شخصیت‌هایی که در فعالیت آن دخالت داشتند، بیندازیم.

۱. یان دربی‌شایر، ***تحولات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی***، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور، انقلاب، تهران ۱۳۶۷، صص ۸ ـ ۹

فصل دوم

ابزارهای اجرایی سیاست خارجی شوروی

پس از تدوین و تبیین اهداف و محورهای سیاست خارجی و اولویت‌های منافع ملی، گام بعدی استفاده از سازوکارهای مناسب و ابزارهای کارآمد برای تحقق اهداف است. برای تحقق اهداف و تأمین منافع سیاست خارجی، دولت‌ها از ابزارها و حربه‌های گوناگونی بهره می‌گیرند. استفاده‌ی صحیح از این تکنیک‌ها، در میزان موفقیت کشورها بسیار مؤثر است؛ تا آنجا که در بسیاری از موارد جهت‌گیری‌هایی که دولت‌ها در سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند، براساس استفاده از ابزارهایی چون دیپلماسی و حربه‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد[۱].

اتحاد جماهیر شوروی نیز برای نیل به اهداف و منافع خود در جهان و ایران از ابزارها و راهکارهای مختلف و متعددی استفاده می‌کرد که مهم‌ترین این ابزارها شامل قدرت نظامی، حربه‌های اقتصادی، احزاب و گروه‌های وابسته، نمایندگان رسمی سیاسی و کمینترن می‌شد.

---

۱. قوام، پیشین، ص ۲۰۷

برای جمع‌بندی بهتر و مناسب‌تر این ابزارها، آنها را در چند قالب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱ـ ساز و کارهای سیاسی ـ اطلاعاتی

در این مبحث تأکید بر روی سفارت‌خانه‌ها، کنسول‌گری‌ها و سازمان‌های مسئول سیاست خارجی که به صورت پیدا و پنهان به فعالیت در این بخش مشغولند، می‌باشد. هدایت و کنترل روابط خارجی کشورهای همسایه، به‌ویژه غیرکمونیست، به صورت عمده بر عهده‌ی دستگاه سیاست خارجی دولت، که در رأس آن وزارت خارجه داشت. پیش از بررسی این بخش لازم است نگاهی به ساختار تصمیم‌گیری در شوروی بیندازیم.

طبق قانون اساسی ۱۹۲٤ ارگان عالی قدرت در اتحاد جماهیر شوروی، کنگره‌ی شوراها و در فاصله‌ی میان اجلاسیه‌های کنگره‌ی شوراها، «کمیته‌ی اجرایی مرکزی» متشکل از شورای اتحاد و شورای ملیت‌ها بوده است. این ارگان‌های عالی از اختیارات لازم در زمینه‌ی نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی در روابط بین‌المللی، برقراری کلیه‌ی روابط دیپلماتیک، عقد معاهدات سیاسی و سایر قراردادها با دولت‌های مختلف، اداره‌ی تجارت خارجی و سازماندهی و اداره‌ی نیروهای مسلح برخوردار بودند.

هیأت رئیسه‌ی کمیته‌ی اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی در فاصله‌ی زمانی میان اجلاسیه‌های این کمیته، ارگان‌های عالی تقنینی، اجرایی و اداری اتحاد جماهیر شوروی بود. شورای کمیسرهای خلق که همان هیأت وزیران بود، ارگان اجرایی و اداری کمیته‌ی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد. کمیسر امور خارجه یکی از اعضای این مجموعه به شمار می‌رفت[۱]. رئیس شورای وزیران در هدایت سیاست خارجی شوروی نقش اساسی داشت. برخی از وزارت‌خانه‌ها امور مربوط به روابط خارجی را بررسی،کنترل و اجرا می‌کردند. وزارت‌خانه‌های خارجه، تجارت خارجی، کمیته‌ی روابط خارجی اقتصادی و کمیته‌ی دولتی روابط خارجی فرهنگی از جمله نهادهای مربوط به شمار می‌رفتند.

---

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: حسین رحمت‌الهی، ***تشکیل و فروپاشی اتحاد شوروی***، اطلاعات، تهران ۱۳۷۱

الف) نمایندگان رسمی

با شکل‌گیری حکومت جدید انقلابی در روسیه، عملیات اعزام نمایندگان رسمی تحت عناوین وزیر مختار و سرکنسول به سایر نقاط جهان آغاز شد. «براوین» به عنوان اولین نماینده‌ی دولت شوروی در ایران برگزیده شد، ولی در آشفتگی ماه‌های اول انقلاب به او استوارنامه‌ای که حاکی از مأموریت رسمی وی در ایران باشد، داده نشد، به همین دلیل، دولت ایران حاضر به مذاکره با این سفیر بی‌استوارنامه نشد. در ژوئیه ۱۹۱۹ شوروی‌ها سفیر دیگری به نام «کولومیتسوف» را به تهران فرستادند. وی که در ظاهر با دست پر عازم تهران شده بود و طرح‌هایی را در زمینه‌ی لغو امتیازات تزارها در ایران و تحویل راه‌ها و بنادر ایران به همراه داشت، از سوی مقامات وقت ایران و شخص وثوق‌الدوله با اقبال مواجه نشد و فرجام ناخوشی را برای خود به تصویر کشید؛ به طوری که توسط قزاق‌های ضد بلشویک روسی که در خدمت ایران بودند، دستگیر و سرانجام تیرباران شد. این رفتار ناشایست قطع روابط دو کشور را در پی داشت.

از این تاریخ به بعد دیگر نماینده‌ای از دولت بلشویکی در ایران نبود تا آنکه پس از عقد قرارداد مودت ۱۹۲۱ «روتشتاین» به ایران آمد. اتحاد جماهیر شوروی، روتشتاین را به نمایندگی رسمی خود در ایران تعیین کرد و آن را به اطلاع زمامداران ایران رسانید؛ اما دولت ایران از پذیرش وی خودداری نمود و آن را به تخلیه‌ی قوای بلشویکی از نواحی شمالی ایران موکول کرد. سید ضیاءالدین طباطبایی در تلگرافی به مسکو اطلاع داد که فقط در صورتی ویزای سیاسی به نماینده‌ی شوروی اعطا خواهد شد که قوای این کشور ایران را تخلیه کنند. مقامات شوروی به این رویه اعتراض کردند و آن را مغایر با مفاد عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ برشمردند. پس از فراز و نشیب‌های فراوان در بیست و چهارم آوریل ۱۹۲۱ روتشتاین رهسپار تهران شد. لازم به ذکر است «کاراخان»، معاون وزارت شوروی، در نوامبر ۱۹۲۰ که مذاکرات عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت، به مشاورالممالک انصاری، رئیس هیأت نمایندگی ایران در مذاکرات، خبر داد که روتشتاین به عنوان وزیر مختار متبوع وی در دربار تعیین شده است.

روتشتاین به محض ورود به تهران با تشکیل یک سازمان تبلیغاتی گسترده، فعالیت خود

را شروع کرد. نقطه‌ی آغازین حرکت وی جنبه‌ی فرهنگی و هنری داشت و عبارت بود از: پخش فیلم‌های روسی به طور گسترده در ایران، افتتاح مجدد مدرسه‌ی روس در تهران و تقویت و ایجاد مطبوعات و جراید علمی. روتشتاین به جراید و رسانه‌های نوشتاری بیش از سایر جنبه‌های تبلیغاتی توجه داشت و با استفاده از گزارش‌های ارسالی از مسکو، اقدام به چاپ بولتن‌های روزانه‌ی حاوی اخبار نمود. بیشتر مطالب این جراید و روزنامه‌هایی که با حمایت و تغذیه‌ی روتشتاین چاپ می‌شد، جنبه‌ی ضد انگلیسی داشت و همین امر اعتراضات متعدد انگلیس را در پی داشت[۱]. وی حتی با اقدامات دولت وقت هم به مقابله برخاست و مدیران جراید توقیف شده را در سفارت پناه داد و نسبت به نقض آزادی مطبوعات هم به دولت ایران اعتراض کرد. نیروهای وابسته به شوروی از جمله اتحادیه‌های کارگری و کارگران چاپخانه‌ها در اقدامی هماهنگ دست به اعتصاب زدند و همین اقدامات دولت را وادار ساخت پس از تنها دو ماه و نیم مقاومت، تسلیم گردد و جراید توقیف شده اجازه‌ی فعالیت مجدد دهد. در طول یک‌سال و نیم اقامت در تهران، فعالیت روتشتاین بی‌وقفه ادامه داشت و دردسرهای متعددی را برای دولت ایران فراهم ساخت.

پس از روتشتاین، «بوریس شومیاتسکی» در رأس سفارت‌خانه‌ی روسیه در تهران قرار گرفت. اقدامات وی هم بیشتر جنبه‌ی ضد انگلیسی داشت. انگلستان در مقابل موج اخیر اقدامات ضد انگلیسی طاقت نیاورد و «لرد کرزن»، وزیر خارجه‌ی انگلیس، در دوم ماه مه ۱۹۲۲ با ارسال یک «اولتیماتوم» ده روزه خواستار پایان بخشیدن به این اقدامات شد. در این اولتیماتوم، شومیاتسکی به پخش پول در جهت تحریک احساسات ضد انگلیسی متهم شده بود. در مقابل این اولتیماتوم، شوروی عقب‌نشینی نمود و برخی خواسته‌های انگلیس را برآورده ساخت[۲]. درباره‌ی مسئله‌ی تبلیغات ضد انگلیسی بلشویک‌ها نیز قراردادی بین طرفین به امضا رسید که در آن دو طرف متعهد شده بودند از فعالیت‌های تبلیغاتی علیه یکدیگر اجتناب ورزند. با این حال شومیاتسکی در سمت خود در ایران ابقا گردید[۳].

---

۱. Sicker, Op. Cit, P. ٤٦

۲ . Ibid, P. ٤٦

۳. جرج لنچافسکی، ***غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت ۱۹۱۸ – ۱۹۴۸*** ، ترجمه‌ی اسماعیل رایین، ابن سینا،

←

در تعقیب اولتیماتوم مذکور، سفارت شوروی در تهران رویه‌ای در پیش گرفت که کمتر از دوره‌ی نمایندگی روتشتاین و شومیاتسکی تحریک‌آمیز بود. با وجود این، سفارت شوروی که محل امن و مناسبی برای کمونیست‌ها و حتی اداره‌ی فعالیت‌های کمونیستی در ایران به شمار می‌رفت و هیچ‌گاه اولیای امور شوروی از مزایای آن غافل نبودند گاهی اوقات سیاست شوروی از این نظر که تا چه پایه می‌توان از سفارت شوروی در تهران برای فراهم کردن زمینه‌ی انقلاب و اداره‌ی فعالیت‌های کمونیستی استفاده کرد، دچار تردید و تأمل می‌شدند، ولی به طورکلی هیچ‌گاه نام سفارت شوروی در تهران از برنامه و نقشه‌های فعالیت‌های کمونیستی در تهران حذف نمی‌گشت و این مؤسسه همیشه مورد استفاده بود.[۱]

ب) کمینترن

یکی دیگر از ابزارهای مؤثر در پیشبرد اهداف و سیاست‌های روسیه در جهان و ایران «انترناسیونالیسم سوم یا کمینترن» بود. انترناسیونالیسم سوم، اجتماعی از مارکسیست‌هایی بود که انقلاب بلشویکی روسیه را تجلی واقعی مارکسیسم می‌دانستند و حاضر به پیروی از حزب کمونیست شوروی، به عنوان اولین حزب کمونیست پیروز در جهان بودند. در حقیقت کمینترن مجموعه‌ای متشکل از احزاب کمونیست ملی بود که در عمل تحت نفوذ حزب بلشویک قرار داشت. احزاب عضو بین‌الملل سوم می‌بایست نام خود را کمونیست می‌گذاشتند نه سوسیالیست، و از الگوی حزب حاکم در روسیه پیروی می‌کردند. آنها ملزم به رعایت تبعیت از مرکزیت بین‌الملل سوم بودند و این پیروی در چارچوب سیستم سانترالیسم دموکراتیک توجیه می‌گردید. در واقع سانترالیسم دموکراتیک که در دوران استالین توجیهی برای دیکتاتوری فردی او بر حزب کمونیست شوروی گردید، سبب حاکمیت اتحاد شوروی به تشکیلات کمینترن و احزاب وابسته به آن نیز شد.[۲]

←

تهران ۱۳۵۱، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۷

۱. پیشین، ص ۱۳۱

۲. کولایی، *استالینیسم*، پیشین، صص ۳۵ ـ ۳۶

در کمینترن منافع شوروی را به‌عنوان منافع مشترک برگزیدند؛ به طوری که برای آنها دفاع از شوروی با دفاع از انقلاب سوسیالیستی در جهان فرقی نداشت. وظیفه‌ی اولیه و اصلی اعضا و احزاب وابسته حفظ و حمایت از این انقلاب پیروز سوسیالیستی بود. درباره‌ی علل وابستگی احزاب کمونیست جهان به کمینترن می‌توان به سه علت اشاره کرد:

۱. وابستگی مالی اغلب احزاب کمونیست به اتحاد شوروی و آموزش مشترک کادرهای کمونیست در آن کشور؛

۲.عامل روانی، سیاسی، اعضای این احزاب، که کمونیست‌های شوروی را به عنوان انقلابیون پیروز راهنمای خویش می‌دیدند؛

۳.عناصر سازمان شوروی در داخل این احزاب به فعالیت مشغول بودند[۱].

پیشتر، به دنبال اجرای تئوری بنای سوسیالیسم در یک کشور، وظیفه‌ی کلیه‌ی احزاب کمونیستی در جهان حمایت از مهد سوسیالیسم و نخستین جایگاه و خاستگاه آن در جهان قلمداد شد. بر این اساس برای اشاعه و توسعه‌ی این مرام می‌بایست برای تقویت این پایگاه پیروز تلاش کرد. جهت‌گیری کلی کمینترن پیوسته فقط منافع اتحاد شوروی بود و نه احزاب کمونیست پیوسته و وابسته به آن. به این ترتیب، انترناسیونالیسم استالینی انقیاد کامل احزاب کمونیست را در نظر داشت. استالین با تقسیم جهان به دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری، هرکه را در کنار شوروی قرار نمی‌گرفت، دشمن و مخالف خود قلمداد می‌نمود[۲]. در رابطه با عملکرد کمینترن باید اشاره کرد که انترناسیونالیسم سوم دو راهکار متفاوت را برای احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای توسعه نیافته و فئودالی ارائه کرد. در کشورهای سرمایه‌داری به دلیل زوال فئودالیسم به واسطه‌ی بورژوازی، کمونیست‌ها ملزم شدند از همکاری با گروه‌های متمایل به سرمایه‌داری اجتناب ورزند، زیرا کشمکش در اینجا میان کارگران و سرمایه‌داران بود؛ اما در کشورهای فئودالی و عقب‌مانده، با توجه به وجود کشمکش میان فئودالیسم و بورژوازی،کمینترن از احزاب کمونیست

---

۱. حاتم قادری، پیشین، ص ۸۷

۲. الهه کولایی، *اتحاد جماهیر شوروی از تکوین تا فروپاشی*، ص ۷۳

خواسته بود تا همکاری و اشتراک مساعی را با سایر گروه‌ها سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند[۱].

در این دستورالعمل پیوند میان نیروهای ضد امپریالیست در مستعمرات با نیروهای پرولتاریای انقلابی کشورهای پیشرفته، وظیفه‌ی اصلی کمونیست‌ها مطرح شد. این دستورالعمل از اندیشه‌های لنین نشأت می‌گرفت و همین اعتقاد لنین اساس همکاری توده‌ها با کمونیست‌ها برای کوتاه کردن راه سرمایه‌داری و نیل به سوسیالیسم شده بود[۲]. در کنگره‌ی دوم کمینترن در سال ۱۹۲۰ اعلام شد که مردم کشورهای تحت سلطه و مستعمرات می‌توانند بدون گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برسند. این کنگره امکان تحقق چنین امری را در گرو رهبری «پرولتاریا» و همکاری با دهقانان و «خرده بورژوازی[۳]» شهر و روستا دانست[٤]. کنگره‌ی پنجم کمینترن در سال ۱۹۲٤، وظیفه‌ی احزاب کمونیست در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره را تشکیل جبهه‌ی ضد امپریالیستی با حضور کارگران، دهقانان و عناصر انقلابی بورژوازی و روشنفکران تبیین نمود. در این کنگره به بلشویکی نمودن احزاب کمونیست، به معنای انطباق ساختار آنها با الگوی حزب لنینی[۵]، توجه شدیدی شد. در کنگره‌ی ششم در سال ۱۹۲۸، شرکت‌کنندگان به نقش «انقلاب بورژوا - دموکراتیک» با روحیه‌ی ضد استعماری و ملی در پیشبرد اهداف کمونیست‌ها تأکید کردند. در هفتمین کنگره در سال ۱۹۳۵، کمینترن همه‌ی احزاب کمونیست کشورهای مستعمره را به تشکیل «حکومت انقلابی ضدامپریالیستی خلق» دعوت کرد و از کمونیست‌ها خواست تا حضور فعال و مؤثری در جنبش‌های مردمی به رهبری ملی‌گراها داشته باشند. البته در این نشست از کمیته‌ی اجرایی درخواست شده بود تا از مداخله‌ی مستقیم در تشکیلات داخلی

---

۱. Alexander A. Bennigsen and S. Enders Wimbush, Muslim National Communism in the Soviet Union, (Chicago: Chicago University press, ۱۹۹۷), PP. ۸۱ – ۸۲

۲. بللیوسکی، پیشین، ص ۱۹

۳. Petit (petty) Bourgeoisie واژه‌ی فرانسوی و در ادبیات سیاسی یعنی. گروهی اجتماعی که هم بر وسایل تولید خویش مالکیت دارند، از این جهت شبیه سرمایه‌دار است و هم برای تأمین زندگی خود مجبور است مثل کارگران کار کند، از این جهت شبیه کارگر است.

٤. بللیوسکی، پیشین، ص ۲۹

۵. ویلیام فاوست، *تاریخ سه انترناسیونال*، ترجمه‌ی م. دانم، ج ۲، درفک، تهران ۱۳۵۸، ص ٤٤۲

احزاب خودداری نماید[1]؛ اما در ارتباط با عملکرد کمینترن درباره‌ی ایران باید اشاره کرد که با توجه به حضور گسترده‌ی کارگران مهاجر ایرانی شاغل در روسیه، این امکان برای زمام‌داران شوروی به وجود آمد تا از آنها برای پیشبرد اهداف خود در ایران استفاده نمایند. این گروه از ایرانیان که از نزدیک حوادث و رویدادهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را شاهد بودند و خود نیز به شدت ستم‌های دولت استعمارگر را حس کرده بودند، اشتیاق و علاقه‌ی وافری نسبت به بلشویک‌ها نشان دادند. بسیاری از این کارگران مهاجر در مراکز آموزشی کمونیست‌ها به‌ویژه در دانشگاه شرق مسکو حضور پیدا کردند. در همان نخستین کنگره‌ی کمینترن، ضرورت رهایی کشورهای اسلامی از چنگال امپریالیسم مورد توجه قرار گرفت و در این میان از جایگاه ممتاز و برجسته‌ای برخوردار شد. تأکید بیش از حد بلشویک‌ها بر ایران از یک امر نشأت می‌گرفت و آن این‌که، در صورت وقوع انقلاب سوسیالیستی در ایران، سایر کشورهای مسلمان‌نشین به‌شدت تحت تأثیر قرار خواهند گرفت و به واقعه‌ی انقلاب سوسیالیستی کشیده خواهند شد. بر همین اساس، آموزش و سازماندهی کمونیست‌ها و کارگران مهاجر ایرانی مقیم روسیه، برای تشکیل هسته‌های کمونیستی مورد توجه قرار گرفت.

بنابراین ابزار اجرایی کمینترن در سایر کشورها و به‌ویژه ایران، احزاب کمونیست و گروه‌های طرفدار مرام سوسیالیستی بودند. بر همین اساس توجه شدید استالین به نظریه‌ی «بنای سوسیالیسم در یک کشور» در واقع صدور مجوز استفاده از احزاب کمونیست کشورهای مختلف به مثابه ابزاری در خدمت سیاست خارجی شوروی بود.

ج) احزاب کمونیست ایران

پیشبرد اهداف و برنامه‌های شوروی در ایران مستلزم آن بود که این کشور از تمامی ابزارها و وسایل در اختیار، به صورت پنهان و آشکار استفاده کند. یکی از این ابزارها که در

---

۱. بللیوسکی، پیشین، صص ۲۱۰ ـ ۲۱۲

اختیار داشت و می‌توانست از آنها استفاده کند، احزاب کمونیست و گروه‌های دارای گرایش‌های سوسیالیستی بود. از آنجا که تبلیغات کمونیستی و اقدامات انقلابیون بلشویک در ایرانیانی که از ظلم و ستم سلاطین داخلی و استعمارگران خارجی به تنگ آمده بودند، به‌شدت مؤثر واقع گردید و باعث شد که زمینه‌ی فعالیت این گروه‌ها در ایران به‌شدت توسعه پیدا کند.

تبلیغات و شعارهای کمونیست‌ها و زمامداران شوروی در محکوم نمودن سیاست‌های استعماری در کشور فقیر و عقب‌مانده و غارت منابع و ثروت این کشورها، در تحکیم و توسعه‌ی این فعالیت‌ها نقش مهمی ایفا کرد. با این‌حال زمینه‌های اولیه‌ی فعالیت‌های سوسیالیستی در ایران به پیش از انقلاب مشروطه می‌رسد. در این دوره، عده‌ای از سوسیال دموکرات‌ها به سرپرستی «سرگئی اورژنیکیدزه» رهسپار ایران شدند. اورژنیکیدزه و همکارانش «مانیفست کمونیست» را به فارسی ترجمه کردند. تأسیس کلوپ بین‌الملل در رشت از دیگر اقدامات این گروه بود. این کلوپ به مکانی برای سخنرانی به نفع کارگران و کشاورزان تبدیل شد و اورژنیکیدزه در سخنانش از اشتراک منافع توده‌های محروم ایران و بلشویک‌ها سخن می‌گفت[۱].

حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۹، با تغییر نام «حزب عدالت» تشکیل شد و حوزه‌ی فعالیت این حزب به صورت عمده در مناطق و ایالات شمالی ایران متمرکز گردید[۲].

این حزب محو سلطنت و تشکیل حکومت انقلابی را از مهم‌ترین اهداف سیاسی خود بیان کرد. در بخش اقتصادی، اهداف این حزب عبارت بودند از: کشیدن خط آهن برای متصل نمودن شهرهای بزرگ ایران، تشکیل بانک کشاورزی، انحصار معادن نفت و نمک، ضبط اموال ملاکین بزرگ و ضبط مازاد اموال مالکین متوسط‌الحال توسط دولت و تقسیم آن میان دهقانان. حزب کمونیست در مرام‌نامه‌ی خود مبارزه برای استقرار سوسیالیسم و حکومت شورایی در ایران را به عنوان یکی از اهداف اصلی خود مطرح کرد.

---

۱. *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*. ج ۱، انتشارات علم، تهران، بی‌تا، صص ۱۸ ـ ۱۹

۲. احسان طبری، *کژراهه*، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۶

کمیته‌ی اجرایی کمینترن برنامه‌های حزب کمونیست ایران را مشخص می‌کرد. این کمیته برگزارکننده‌ی «کنگره‌ی ملت‌های شرق در باکو[1]» در سال ۱۹۲۰ بود که در آن جمع کثیری از کمونیست‌های ایران حضور داشتند. این کنگره دستورالعمل‌هایی را برای نحوه‌ی برخورد حزب کمونیست ایران با «بورژوازی ملی[2]» و نیز جنبش‌های ملی ـ مردمی از جمله قیام میرزا کوچک خان صادر کرد. در این دستورالعمل بر همکاری نیروهای کمونیستی با قیام جنگل تأکید شد که در فصول آتی به این مسئله بیشتر خواهیم پرداخت.

فعالیت حزب کمونیست در این دوره در مناطق شمالی علنی و در سایر مناطق ایران مخفی و غیرمحسوس بود. «سلطان زاده»، رئیس بخش خاور نزدیک کمیساریای امور خارجه‌ی خلق در مسکو و در عین حال نماینده‌ی حزب کمونیست ایران در بین‌الملل سوم، در نامه‌هایی که در تاریخ ۱۶ ژوئیه‌ی سال ۱۹۲۱ در روزنامه‌ی «پراودا» منتشر ساخت ابتدا از مساعی و اقدامات حزب کمونیست ایران که با الهام گرفتن از کمینترن مشغول فعالیت بود تمجید فراوان کرد و سپس به تعریف از اقدامات کنگره‌ی انزلی پرداخت و از این‌که بر اثر مساعی و جدیت‌های خود و اطرافیانش، حزب کمونیست ایران چهار هزار و پانصد نفر عضو به دور خود جمع کرده است فخر و مباهات نمود و در خاتمه نوشت که هدف برنامه‌ی حزب کمونیست ایران دست‌کم برانداختن نفوذ و اختیارات شاه و مالکین بزرگ و همچنین نجات ایران از زیر فشار و نفوذ سیاسی و اقتصادی راهزنان انگلیسی و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم دموکراتیک در کشور برای توسعه‌ی تبلیغات کمونیستی را است[3]. جراید و مطبوعات شوروی نسبت به پیروزی کمونیست‌ها در ایران، به طور کامل خوش‌بین بودند؛ زیرا حزب کمونیست موفق به تشکیل چندین اتحادیه‌ی صنفی شده و با ایمان کامل

۱. Baku Congress کنگره‌ی باکو در اول سپتامبر ۱۹۲۰، با حضور نمایندگان از کشورهای مجاور روسیه از جمله ایران، چین، عربستان، ترکیه، فلسطین و غیره برگزار شد.

۲. National Bourgeoisie این واژه درباره‌ی طبقه‌ای به کار می‌رود که از یک سو متکی به تولید داخلی است و از این رو منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و از سوی دیگر، رو در روی توده‌های مردم قرار دارد که خواهان تغییرات اساسی در شرایط زندگی خود و دست‌یابی به رهایی واقعی هستند. بورژوازی ملی همچنین مخالف نامحدود دولت در امور اقتصادی است؛ زیرا موجب نابودی روحیه‌ی سودآوری و خلاقیت می‌شود.

۳. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۲۳

نقشه‌ای را که در مسکو به دست اداره‌ی شرق و شورای بین‌المللی اتحادیه‌های صنفی تهیه گردیده بود، تعقیب می‌کرد. یکی از علل خوش‌بینی جراید و مطبوعات شوروی در این زمان به پیروزی نهایی کمونیست‌ها در ایران در این نکته بود که حزب توانسته بود چندین اتحادیه‌ی صنفی به وجود آورد[۱].

حزب کمونیست توانسته بود در پارلمان هم نفوذ نماید. در دوره‌ی چهارم مجلس، رهبری «گروه اقلیت» مجلس به عهده‌ی «سلیمان میرزا» بود که با صراحت اعتراف کرد که سوسیالیست می‌باشد. وی با اتحاد احزاب «مساوات» و «سوسیال دموکرات»، «اجتماعیون عامیون» را به وجود آورد که با تشکیلات کارگری کمونیستی ارتباط داشتند. این دسته به جبهه‌ی حزب کمونیست تبدیل شدند و به رهبری سلیمان میرزا و رضا روستا تحت عنوان «بلوک ملی» در مبارزات انتخاباتی دوره‌ی پنجم مجلس نقش مهمی را ایفا کردند؛ هر چند که در انتخابات شکست خوردند[۲]. مخالفت دولت ایران و انگلیسی‌ها با فعالیت بلوک ملی و متهم شدن این گروه به طرفداری از شوروی و هرج و مرج در ایران، باعث گردید که بلوک فرو پاشد؛ اما سلیمان میرزا توانست جان سالم در ببرد و به نمایندگی ادامه دهد و حتی در زمان انقراض و سقوط سلسله‌ی قاجاریه، توسط رضاخان از وی حمایت کرد و همراه اعضای اقلیت دست چپی مجلس به پادشاهی رضاشاه رأی دادند[۳].

از فعالیت احزاب کمونیست، با جدی تلقی شدن خطر آنها از سوی رضاشاه کاسته شد. با گسترش اقدامات ضد کمونیستی رضاشاه، فعالیت حزب کمونیست ایران محدودتر گشت و کمونیست‌ها با تأسیس سازمان‌های پوششی برای مخفی نگه داشتن فعالیت‌های خود اقدام نمودند. با تقویت ممنوعیت فعالیت‌های کمونیستی در ایران در سال ۱۳۱۰، تاکتیک جدید کمونیست‌ها هم ناکام ماند. اقدامات ضدکمونیستی رضاشاه با دستگیری دکتر «ارانی» و «گروه ۵۳ نفر» تکمیل شد و فعالیت کمونیست‌ها در محاق فرو رفت[۴]. به این ترتیب حزب

---

۱. پیشین، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۶

۲. Sicker, Op. Cit, P. ۴۷

۳. Bennigsen and Wimbush, Op. Cit, P. ۸۱

۴. Siucker, Op. Cit, P. ۴۷

کمونیست ایران با وجود تمام موانع و مشکلات به موجودیت خود ادامه داد و هر وقت لازم می‌شد از طرف کمینترن نمایندگانی مخفیانه به ایران اعزام می‌گشتند و آن نماینده با نصایح و راهنمایی‌های ماهرانه و عاقلانه‌ی خود روحیه‌ی اعضا و به‌ویژه رؤسای حزب را که در اثر سخت‌گیری‌های دولت و هزاران مانع دیگر متزلزل شده بود، قوت می‌بخشید[۱]. رکود فعالیت‌های کمونیستی تا زمان اشغال ایران و سقوط رضاشاه ادامه داشت تا این‌که با ورود نیروهای ارتش سرخ بار دیگر زمینه برای فعالیت کمونیست‌ها در ایران مهیا شد[۲].

۱ـ گ. پ. یو (G.P.)

سازمان جاسوسی گ. پ. یو. که مدتی بعد به، یو. گ. پ. یو. تبدیل شد، یکی از سازوکارهای تعقیب منافع شوروی در ایران و جهان به شمار می‌رفت. در طول بیست سال حکومت رضاشاه، این سازمان شبکه‌ی جاسوسی عظیمی را در ایران برپا نمود که اعترافات «آقابکف» و «باژانف» دو عضو برجسته‌ی تشکیلات جاسوسی شوروی گوشه‌هایی از وسعت عملیات این سازمان را به تصویر کشانده است. گ. پ. یو. همراه کمینترن نقش مهمی را در ترویج افکار کمونیستی و انقلابی و تهیه‌ی ملزومات و موجبات آن در ایران ایفا می‌کردند[۳]. اگر چه وظایف و اهداف این دو سازمان از لحاظ تئوری با هم فرق داشت، اما در عمل فعالیت‌های این دو سازمان شبیه هم بود. تفاوت‌های تئوریک این دو سازمان از آنجا نشأت می‌گرفت که کمینترن به منظور رهبری فکری و معنوی کمونیسم در سراسر جهان و کمک به احزاب کمونیست از نظر ایدئولوژی و تشکیلاتی شکل گرفت، در حالی که گ. پ. یو. یا «شمشیر بی‌باک انقلاب» مؤسسه‌ای بود که از نظر قدرت و سابقه، هم‌پای رژیم بلشویکی روسیه بود. این سازمان با دو اداره‌ی خاص خود به نام ادارات شرق و خارجه، امور مربوط به مشرق زمین را کنترل و رهبری می‌کردند. اداره‌ی شرق، مسؤولیت کنترل مناطق و کشورهای خارج از سرزمین روسیه را به عهده داشت. اداره‌ی خارجه به

---

۱. پیشین، ص ١٤٠

۲. Ibid, P. ٥٩

۳. خسرو معتضد، *تنش بزرگ*، نشر پیکان، تهران ۱۳۷۷، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۸

طور معمول توسط افرادی که به آنها «مأمور یا نمایندهی تصمیم گ. پ. یو.» میگفتند و در دو قالب مأمورین مقیم قانونی و مأمورین مقیم غیرقانونی یا مخفی بودند، عملیات خود را به انجام میرسانید. شعبهی شرق ادارهی خارجه گ. پ. یو. در ایران، افغانستان، ترکیه، عراق و چندین کشور شرقی فعالیت داشت. عملیات این سازمان در ایران از مرکز اداره در مسکو هدایت و رهبری میشد، با این حال سه شعبهی محل گ. پ. یو در تاشکند، باکو و تفلیس نسبت به شهرستانهای مرزی ایران علاقهی خاصی داشتند. از سوی دیگر سیاست خارجی شوروی فقط در اسم به وسیلهی کمیسariای امور خارجه اداره میشد، اما گ. پ. یو که قاعدتاً از اوضاع کشورهای خارجی بهتر اطلاع داشت، اغلب دربارهی سیاست خارجی شوروی اظهار نظر مینمود و همین امر سبب بروز اختلافاتی میان این دو سازمان میشد. در صورت بالا گرفتن اختلافات، پولیت بورو مداخله مینمود و به آن فیصله میداد[1].

یکی از ابزارهای مورد استفادهی گ. پ. یو برای نفوذ در بخشهای مختلف جامعه، مهاجران ایرانی مقیم قفقاز بود. اعزام دستههای مختلف مهاجران از قفقاز به ایران در طول سالهای سلطنت رضاشاه ادامه داشت. پلیس مخفی شوروی عدهی زیادی از فعالان کمونیست را در زمرهی این مهاجمان به ایران اعزام میداشت که به مشاغلی چون پرتقال فروشی، ماهیگیری در شیلات و رستوران و میخانهداری میپرداختند و چشم و گوش فعال و هوشیار گ. پ. یو در ایران بودند. مأموران این سازمان در تهران، آذربایجان، مشهد، بلوچستان، لرستان، کرمانشاهان و ترکمن صحرا شعب اطلاعاتی پرکار و پربازدهی تأسیس کردند و عدهی بیشماری از ایرانیان، ارامنه، مهاجران قفقاز و روسهای سفید پناهنده به ایران را استخدام کردند[2]. از مهمترین و موفقترین عملیات گ. پ. یو در ایران، نفوذ در شبکهی پستی ایران بود. مأموران این سازمان با پرداخت رشوه به مأموران پست و باز کردن و خواندن نامههای مهم سیاسی ـ نظامی، جریان خدمات پستی ایران را در اختیار خود

۱. لنچافسکی، پیشین، صص ١٤٠ ـ ١٤٣

۲. Vineent Sheean, *The New Persia*, (New York: the century co, ۱۹۲۷) , PP. ۲۱۲ – ۲۱۵

گرفتند. این سازمان در دسترسی به نامه‌های محرمانه‌ی سفارت‌خانه‌های خارجی در ایران، علاوه بر سفارت انگلیس و ترکیه نامه‌های سفارت‌های بلژیک، فرانسه، آلمان، ژاپن و لهستان را می‌گشودند و نامه‌های وزارت خارجه با وزیر مختار ایران در عراق را نیز کنترل می‌کردند. این عملیات تا به آنجا پیش رفته بود که علاوه بر کارمندان دولت، حتی کنسول‌های ایران در ایروان و نخجوان نیز با پرداخت رشوه، خریده شده بودند. نفوذ این سازمان در دستگاه‌های داخلی به حدی بود که حتی رئیس مرموزات دفتر رمز رئیس‌الوزرا را با پرداخت رشوه وادار به واگذاری تلگرام‌ها و نامه‌های رمز نخست وزیری به گ. پ. یو کرده بودند. «محمدعلی میرزا خاقانی» پس از انتشار خاطرات آقابگف شناسایی، دستگیر و تیرباران شد[۱].

با قرار گرفتن آقابگف در رأس گ.پ.یو ایران، فعالیت این سازمان بسیار چشمگیر و گسترده شد و در یک اقدام هماهنگ و دیکته شده از مسکو، تمام فعالیت‌ها و مأموران گ. پ. یو در ایران تحت اختیار مأمور کل قانونی گ. پ. یو مقیم ایران قرار گرفت. این تمرکز به خاطر کنترل بیشتر و مؤثرتر ارامنه و اکراد مخالف شوروی ساکن در ایران صورت گرفت. اعضای دو فرقه‌ی ارمنیان «داشناک‌ها» و مسلمانان «مساواتیان» که هر دو از مخالفان سرسخت و خطرناک رژیم شوروی بودند، در معرض دیده‌بانی‌ها و تجسس‌های مأموران گ. پ. یو قرار گرفتند. شکستن وحدت و اتفاق آنها از جمله وظایف اصلی و مهم گ. پ. یو شد و از آنجا که تبریز یکی از مهم‌ترین مراکز داشناک‌ها بود، این سازمان به آن شهر توجه ویژه‌ای مبذول داشتند[۲]. اکراد هم در استراتژی شوروی از جایگاه ممتازی برخوردار بودند. پس از این‌که طرح ایجاد جمهوری مستقل کردستان در مناطق کردنشین اتحاد شوروی مورد مخالفت کمیساریای امور خارجه قرار گرفت[۳]، تصمیم بر آن شد که در میان اکراد مناطق ایران، عراق و ترکیه تبلیغات شدیدی به نفع اتحاد شوروی صورت گیرد و میان رؤسای کرد و روسیه‌ی شوروی پیمان مخفیانه‌ای به منظور کمک متقابل منعقد گردد. این

---

۱. Georges Agabekov, OGU, *The Russia Secre Terrort*,(New York: Brentano'S ۱۹۳۱), P. ۹۷

۲. Ibid, PP. ۹۸-۱۲۰

۳. Sicker, Op. Cit, P. ۹۷

طرح به مرحله‌ی اجرا درآمد و مهاباد (ساوجبلاغ) برای مرکز فعالیت انتخاب شد و مینوسیان، مأمور گ. پ. یو در تبریز مأموریت یافت که این عملیات را رهبری و هدایت نماید[1].

با پناهنده شدن آقابگف به غرب و انتشار خاطرات وی، مأموران گ. پ. یو در ایران شناسایی شدند و ۱۹۰ تن از اعضای این شبکه دستگیر شدند که همه دستگیرشدگان از فعالان کمینترن محسوب می‌شدند. به گفته‌ی «باژانف»، مأمور پناهنده شده گ.پ.یو به غرب «تیمورتاش» (وزیر دربار رضاشاه)، جمعی از کارمندان وزارت پیشه و هنر، افسران ارتش عضو دایره‌ی مرموزات و گروهی از کارمندان اداره‌ی پست تهران مهم‌ترین مأموران و همکاران گ. پ. یو در ایران بودند[2].

در خاطرات آقابگف هم مؤسسه‌ی نفت شوروی، شرکت تجاری پنبه‌ی ایران و شوروی و مؤسسه‌ی تجاری ابریشم از جمله مؤسساتی بودند که اکثر پرسنل و رؤسای آن مأموران گ. پ. یو به شمار می‌رفتند.

نفوذ گ. پ. یو در ارامنه و مخالفان عضو داشناک بسیار گسترده و فراوان بود به حدی که کوشش این گروه و نیز مأموران آلمانی برای خرابکاری در لوله‌های نفت شوروی همیشه ناکام می‌ماند. زیرا مأموران نفوذی همه‌ی فعالیت و رفتار مخالفان رژیم کمونیستی را تحت نظر داشتند؛ حتی افسران قفقازی عضو ارتش سابق تزار نظیر «جوادف» و «جمیل‌بیگ» که شهرت فراوانی در تبریز داشتند و مدعی برخورداری از قدرت زیاد در عبوردادن خرابکاران از مرز بودند، در حقیقت مأموران و حقوق بگیران گ. پ. یو بودند. و سال‌ها مخالفان ارمنی و مهاجران روس سفید از یک سو و مأموران اطلاعاتی آلمان در تبریز از جمله «شولتز» و «هولتوس» را از سوی دیگر بازیچه‌ی خود قرار داده بودند[3]. همین توان بالای گ. پ. یو در کنترل مخالفان مقیم ایران باعث شد که این سازمان با خیال آسوده حوزه‌ی فعالیت خود را بین عشایر ایران و نواحی جنوبی و نیز در اطراف شرکت نفت ایران و انگلیس توسعه دهد.

---

۱. Agatekov, Op. Cit, P. ۹۸

۲. معتضد، پیشین، صص ٣١٦ ـ ٣١٨

۳. Ibud, PP. ۱۰۰ – ۱۰۷

پس از جریان آقابکف فعالیت گ. پ. یو در ایران از صورت قانونی خارج شد و جنبه‌ی غیرقانونی و کاملاً سری و نهانی پیدا کرد. منظور از جنبه‌ی قانونی این بود که مأمور کل قانونی گ. پ. یو. مقیم ایران، وابسته‌ی سفارت شوروی محسوب می‌شد و از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بود.

۲ ـ ساز و کارهای اقتصادی

یکی از تکنیک‌های مؤثر در اجرای سیاست خارجی برای تحقق اهداف و تأمین منافع ملی، استفاده کردن از ابزارهای اقتصادی، مالی، تجاری و تکنولوژیک است. بهره‌گیری از این حربه‌ها، قدمت دراز و طولانی دارد. اتحاد جماهیر شوروی نیز از این ابزار برای پیشبرد اهداف خود و ایجاد فشار به دولت مرکزی ایران حداکثر استفاده را کرد. شایان ذکر است بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی به منظور تأمین اهداف صرف اقتصادی نبود، بلکه تأمین هدف‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی بود و تنها رفتار ظاهری دولت در چارچوب مسائل اقتصادی توجیه می‌گردید.

با وجود آنکه روابط ایران و شوروی در آغاز سلطنت رضاشاه حسنه می‌نمود، ولی مسائل بازرگانی، ترانزیت کالاهای ایرانی از خاک شوروی و شیلات دریای خزر به عنوان معضلات روابط دو کشور جلوه می‌نمود. وابستگی شدید اقتصادی ایالات شمالی ایران به اتحاد جماهیر شوروی سبب شد که شوروی از این وابستگی برای پیشبرد مقاصد خود بهره گیرد. جالب آنکه پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ وابستگی سنتی مناطق شمالی ایران به بازارهای شوروی افزایش یافت.

در سال ۱۳۰۵ اتحاد جماهیر شوروی، بدون هشدار قبلی ورود کالاهای ایرانی به شوروی را ممنوع کرد و از دادن حق ترانزیت به کالاهای ایرانی از خاک روسیه خودداری ورزید. در نتیجه بازرگانان و تجار مناطق شمالی ایران به بحران شدیدی دچار شدند و در آستانه‌ی ورشکستگی قرار گرفتند. رضاشاه سعی کرد با در پیش گرفتن راهکارهای جدید و عقد قراردادهای بازرگانی با شوروی به این وضعیت سامان دهد، اما مذاکرات دو طرف تنها

به یک موافقت‌نامه‌ی تجاری ساده در سال ۱۳۰۶ منجر شد[۱]. این موافقت‌نامه در مجموع نتوانست به روابط تجاری دو کشور تعادل بخشد.

از دیگر موارد اعمال فشار اقتصادی شوروی، بستن مرزها به روی تجار ایرانی در بهمن ۱۳۰۴ بود. شوروی با این اقدام از ورود کالاهای روسی به‌ویژه نفت و بنزین به ایران جلوگیری کرد و با این اقدام خود، صدمات زیادی به تجار شمال ایران وارد کرد.

پس از افشای خاطرات «ژرژ آقابگف» و کشف شبکه‌ی جاسوسی شوروی در ایران، شوروی‌ها شروع به اشکال‌تراشی در کار بازرگانی ایران نمودند؛ به طوری که اتاق بازرگانی تهران تجارت با شوروی را تحریم کرد و چون عده‌ای از بازرگانان این تصمیم را نپذیرفتند، دولت در سال ۱۳۱۱ قانون انحصار تجارت خارجی را به تصویب مجلس رسانید و امور بازرگانی را همانند شوروی‌ها در دست خود گرفت[۲].

به دنبال تلاش رضاشاه برای سرکوبی احزاب کمونیست و ممنوعیت فعالیت این گروه‌ها در ایران و پس از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰، فشار اقتصادی شوروی شدت یافت و پس از جریان ۵۳ نفر، روابط بازرگانی بین دو کشور در عمل قطع شد و در سال ۱۳۱۷ دولت شوروی در حدود سه هزار و پانصد نفر از مهاجران ایرانی مقیم قفقاز را اخراج کرد و این کار به تیرگی روابط بین دو کشور افزود. هر چند بعدها مشخص شد برخی از این مهاجران مأموران مخفی و جاسوسان شوروی بودند[۳].

۳ ـ سازوکارهای نظامی

یکی دیگر از ابزارهای مؤثر در پیشبرد اهداف سیاست خارجی، ساز و کار نظامی محسوب می‌شود. دولتی که از حربه‌ی نظامی در سیاست خارجی استفاده می‌کند، در صدد است تا از طریق تحت فشار قرار دادن دولت مورد نظر، او را وادار کند تا در الگوهای رفتاری سیاست خارجی خود از لحاظ سلسله مراتب اهداف و منافع ملی و نیز داده‌های

---

۱. Sicker, Op. Cit, P.

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی*، نشر البرز، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۲

۳. پیشین، ص ۳۴

جهت‌گیری‌های سیاست خارجی، تجدید نظر اساسی به عمل آورد. البته استفاده از حربه‌ی نظامی به ناچار به معنای تحقق یک سلسله هدف‌های استراتژیک نظامی نیست. گاه دولت‌ها از حربه‌ی نظامی برای تأمین خواسته‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کنند. برای مثال زمانی که مسائل بازرگانی ایران و شوروی و نیز ماهیگیری در دریای خزر حل نشده بود، شوروی بندر انزلی را همچنان در اشغال خود نگه داشت و یک ناوچه‌ی توپدار در آن مستقر کرد[1].

در طول سال‌های ۱۳۰۰ ـ۱۳۲۰ برخوردهای تشنج‌آمیزی در طول مرزهای ایران و شوروی به صورت عبور سربازان ارتش سرخ از سرحد و عملیات مسلحانه‌ی آنان و بازگشت به مرزهای بین‌المللی به وقوع پیوست. عمده‌ی علت حملات ارتش شوروی آن بود که عده‌ای از اتباع شوروی به خاک ایران گریخته و مقداری قاچاق همراه خود برده بودند. نیروهای شوروی با یورش‌های شبانه‌ی خود هر بار جمع کثیری از شهروندان ایرانی را به همراه اموال و دارایی‌هایشان به غارت می‌بردند و آزادی آنها را به استرداد مهاجران و پناهندگان روسی مشروط می‌ساختند.

با کشف شبکه‌ی جاسوسی شوروی پس از جریان آقابگف و بازداشت و قتل تیمورتاش در زندان، که از همکاران و مأموران برجسته‌ی گ. پ. یو در ایران محسوب می‌شد؛ شوروی به اقدامات تلافی‌جویانه دست زد و ابرهای تیره و تار در آسمان مناسبات ایران و شوروی بار دیگر پدیدار شدند[2]. اقدامات تلافی‌جویانه‌ی روس‌ها در این بخش شامل تحریکات و تجاوزات مرزی مکرر می‌شد.

در طول سال‌های ۱۳۰۰ـ۱۳۲۰ همواره نیروهای نظامی شوروی و تهدید به عملیات نظامی یکی از ابزارهای تحقق منافع شوروی در ایران بود؛ حتی در مناسبات اقتصادی دو کشور و در مواقعی که این روابط به بن‌بست کشیده می‌شد و یا ایران اقدامی مقابله به مثل در برابر سیاست‌های اقتصادی و تجاری شوروی می‌کرد، باز تهدید نظامی چاشنی

---

۱. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، پیشین، ص ۲۷
۲. لنچافسکی، پیشین، صص ۱۴۳ ـ ۱۵۰

درخواست‌های زمامداران مسکو بود. ابزار نظامی و استفاده از قوه‌ی قهریه در تعقیب منافع و اهداف روسیه، چهره‌ی واقعی خود را در زمان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی قوای متفقین و در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی در مناطق شمالی ایران نشان داد.

پس از این مباحث لازم است با توجه به نقش غیر قابل انکار نیروی قزاق در تحولات ایران به‌ویژه در اواخر دوران قاجار، جایگاه سازوکار نظامی را در سیاست خارجی روسیه ترسیم نماییم.

یکی از مهم‌ترین ابزارهای پیشبرد اهداف روسیه در ایران از زمان ناصرالدین شاه، «بریگاد قزاق» بود. اگرچه تشکیل بریگاد را در درجه‌ی اول برای ارضای هوس ناصرالدین شاه مطرح می‌کنند، اما با مطالعه‌ی سیر تاریخی این نیرو به این واقعیت پی‌می‌بریم که این نیرو به تدریج به صورت یکی از عناصر بسط نفوذ روسیه‌ی تزاری در ایران تبدیل شد[1]. بزرگترین نقش بریگاد قزاق تا پیش از انقلاب مشروطیت، حمایت از رژیم استبدادی وقت بود. البته حمایت از سلسله‌ی قاجار تا به آنجا محدود می‌شد که به منافع امپراطوری روسیه‌ی تزاری لطمه وارد نیاید و هر گاه این رژیم‌ها سیاستی برخلاف منافع آن در پیش می‌گرفتند، بریگاد نقش مخالف یا بی‌طرف را ایفا می‌کرد که نمونه‌ی آن قضیه‌ی امتیاز توتون و تنباکو بود. چون این امتیاز برخلاف منافع روسیه کفه‌ی ترازوی امتیازات در ایران را به نفع انگلستان تغییر داد. نیروی قزاق در جریان سرکوب اعتراضات مردمی، رویه‌ی بی‌طرفی را برگزید و از طرفداری رژیم وقت خودداری کرد[2].

کوشش بریگاد پیوسته صرف حمایت از رژیم استبدادی قاجاریه می‌شد، اما با تغییر رژیم و استقرار مشروطیت، وظایف بریگاد تغییر کرد و از آن به بعد مخالفت با رژیم جدید و ایجاد کارشکنی‌های متعدد، در رأس عملکرد این نیرو قرار گرفت. نمونه‌ی بارز این تغییر رویه، به توپ بستن مجلس و سرکوب آزادی‌خواهان توسط این نیرو بود. از دیگر موارد،

---

۱. پرویز صدری، ***سابقه‌ی تشکیل بریگاد قزاق***، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، تهران ۲۵۳۵، ص ۲۲

۲. مهدی بهار، ***میراث‌خوار استعمار***، بی‌نا،تهران ۱۳٤٤، ص ۵۱

نقش بریگاد قزاق در کارشکنی تشکیل ژاندارمری است[۱].

در طول حیات چهل و چهار ساله‌ی بریگاد قزاق، این نیرو به مثابه عامل مؤثر اجرای سیاست روسیه‌ی تزاری در رابطه با ایران عمل کرد. شروع جنگ جهانی اول سبب ایجاد تغییرات و تحولات دیگری در بریگاد قزاق شد. این جنگ سبب نزدیکی دو رقیب بزرگ با یکدیگر گردید و حاصل آن هم قرارداد ۱۹۱۵ بود که یکی از مواد آن به بریگاد مربوط می‌شد. مطابق این قرارداد، بریگاد به ۱۱هزار نفر افزایش پیدا کرد و به این ترتیب از صورت تیپ به «دیویزیون» (لشکر) تغییر شکل یافت و به دنبال آن «آتریادها»ی متعدد در بسیاری از نقاط کشور از جمله قزوین، همدان و اصفهان تأسیس شد.

مهم‌ترین عاملی را که باید در رابطه با تحولات لشکر قزاق مورد توجه قرار داد، انقلاب ۱۹۱۷ و واژگونی رژیم تزاری می‌باشد. با روی کار آمدن رژیم «کرنسکی» در مارس ۱۹۱۷، افسران روس قزاق به دو دسته‌ی بلشویک و منشویک تقسیم شدند و از این زمان است که انگلیسی‌ها تمام توجه خود را به سمت دیویزیون قزاق معطوف کرده و کوشش کردند که این نیرو از زیر سلطه‌ی روسیه خارج شده و اصولاً رابطه‌ی فرماندهی آن با حکومت روسیه قطع شود. با روی کار آمدن بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، توجه زمامداران روسیه بار دیگر نسبت به بریگاد قزاق معطوف شد. بلشویک‌ها از دخالت انگلیسی‌ها در امر قزاق‌خانه ناراضی بودند، ولی نظر به گرفتاری‌های موجود در شوروی و شروع جنگ داخلی در این کشور، این نارضایتی ثمری نداشت؛ به‌ویژه اینکه چون قزاق‌خانه از تأسیسات رژیم سابق تزاری بود، زمامداران جدید نظر موافقی به آن نداشتند.

جنگ‌های داخلی روسیه، سبب گردید انگلیسی‌ها فرصتی استثنایی و مناسب را برای در

---

۱. هنگامی که دولت ایران از دولت‌های روس و انگلیس وامی به مبلغ ۲۵۰ هزار لیره برای ایجاد ژاندارمری گرفته بود، روس‌ها برای این‌که این پول صرف تشکیل ژاندارمری نشود بلکه صرف خواباندن شورش‌های داخلی شود، شورش‌های متعددی را در سراسر کشور پدید آوردند. از جمله ورود «محمدعلی میرزا» به ایران، تحریک «سالارالدوله» به قیام به نفع شاه مخلوع در کرمانشاه، تحریک «شعاع‌السلطنه» به انجام شورش در میان «شاهسون‌ها». این کشور پس از افزایش تعداد نیروها و قزاق‌خانه‌های خود در شهرهای ایران با تسلیم یک یادداشت، به دولت ایران دستور داد که استقرار امنیت در شمال ایران را منحصراً به بریگاد قزاق واگذار نماید و ژاندارمری جدیدالتأسیس حق دخالت در آن مناطق را ندارد. (به نقل از صدری، پیشین، ص ۱۵۰)

دست گرفتن قزاق‌خانه به دست آورند. به دنبال تجاوز بلشویک‌ها به ایالات شمالی ایران، انگلیسی‌ها که از نفوذ آنها به هراس افتاده بودند، به‌شدت تلاش کردند که فرماندهان روس را از کار برکنار نمایند و خود فرماندهی لشکر قزاق را به دست گیرند و با این نیرو که متشکل‌ترین نیرویی نظامی ایران بود، مقابل بلشویک‌ها مقاومت نمایند. این تلاش‌ها نتیجه داد و انگلیسی‌ها توانستند سرانجام قزاق‌خانه را به کلی از چنگ روس‌ها درآورده و باعث شوند که نیرویی که در ابتدا با موافقت دولت روسیه در ایران تشکیل شد، در اواخر حیات خود به جنگ همان دولت رفته و به مدت کوتاهی آلت دست سیاست انگلستان شود[1].

بریگاد قزاق در پایان موجودیت خود، نقش مهمی را در تاریخ تحولات ایران ایفا کرد و در واقع باعث شد به عنوان اهرم اجرایی سیاست‌های انگلیس سرنوشت ایران را تغییر دهد. به طوری‌که «رضاخان میرپنج» با استفاده از همین قوا توانست کودتای ۱۲۹۹ را به همراه سید ضیاء شکل دهد و پس از این مأموریت، به عنوان الگوی استقرار ارتش متحدالشکل در ایران زمینه‌ساز تشکیل نیروی نظامی مؤثر و مدرن گردد[2].

٤ ـ سازوکارهای فرهنگی

از ابزارهای تأثیرگذار و کارآمد تعقیب و تأمین منافع و اهداف و سیاست‌های دولت‌ها،حربه‌ی فرهنگی و تبلیغاتی است. در فرآیند استفاده از حربه‌ی فرهنگی و تبلیغاتی، معمولاً ملت‌ها طرف خطاب قرار می‌گیرند. دولت به کارگیرنده‌ی ابزارهای فرهنگی سعی دارد در بلندمدت الگوهای رفتاری و شیوه‌ی تفکر ملت‌های مورد نظر خود را در جهتی که تأمین کننده‌ی منافع و خواسته‌های آن باشد،دگرگون سازد. در قرن بیستم برای نخستین بار بلشویک‌ها برای صدور انقلاب به نقاط مختلف جهان به‌ویژه کشورهای تحت استعمار، برنامه‌های گسترده‌ی تبلیغاتی در پیش گرفتند و به همین جهت، کمینترن که در سال ۱۹۱۹

---

۱. صدری، پیشین، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۷

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به: (کلنل کاساکوفسکی، *خاطرات کاساکوفسکی*، ترجمه‌ی عباس جلی، سیمرغ، تهران ۱۳۴۹ و جواد قدیمی، *تاریخ ۲۵ ساله‌ی ارتش ایران*، تابان، تهران ۱۳۲۷)

تأسیس شد، بخش عمده‌ای از استراتژی خود را بر این اساس قرار داد؛ تا آنجا که دولت‌های غربی، شناسایی دولت جدید شوروی را به قطع فعالیت‌های تبلیغاتی و ایدئولوژیکی در کشورهای تحت استعمار منوط کردند. گسترش کمونیسم در ایران همواره در دیدگاه شوروی‌ها قرار داشت. زمامداران رژیم جدید شوروی از یک سو با توجه به امکانات خود و بهره‌گیری از مهاجران و از سوی دیگر با شرکت در انجام خدمات رفاهی برای مردم ایران، تلاش می‌کردند خود را دوست‌دار ایرانیان جلوه دهند و به تدریج اعتماد آنها را جلب کنند و از این راه به اهداف سیاسی خود دست یابند. ایجاد تأسیسات بهداشتی ـ درمانی و رفاهی و کلوپ‌های فرهنگی بخشی از این برنامه‌ها بود. در مقابل دولت ایران برای خنثی کردن تبلیغات شوروی‌ها، قانون منع «دایر نمودن تلگراف یا تلفن بی‌سیم» را به تصویب می‌رساند و نسبت به تأسیس و افتتاح کلوپ شوروی‌ها سختگیری می‌کند.[1] نفوذ در نظام آموزش و پرورش و جذب و پرورش افکار دانش آموزان نیز در این سیاست از جایگاه مهمی برخوردار بود. اسناد متعددی پیرامون تلاش در این زمینه به‌ویژه از راه مسافرت‌های علمی به روسیه و دیدار از مراکز علمی و صنعتی این کشور وجود دارد.[2]

۱. محمود طاهراحمدی، *اسناد روابط ایران و شوروی*، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷٤، ص ۲۳
۲. پیشین، صص ۲۳۵ – ۲٤۸

بخش دوم

روابط ایران و روسیه
تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

فصل اول

تاریخچه‌ی روابط روسیه با ایران

قوم روس و آریا سال‌ها به سبب مجاورت سرزمینی در کنار یکدیگر زیسته‌اند و در این میان همکاری و مبادلات تجاری مهم‌ترین بخش زندگی آنها را تشکیل می‌داد.

تا چهار قرن پیش قوم روس هم‌چون سایر اقوام به صورت عشیرتی زندگی می‌کرد و تنها در زمان «ایوان دوم» بود که روس‌ها توانستند اساس ملیت خود را محرز کنند و با افزودن نیروی خود و جنگ‌های متوالی با طوایف مختلف ساکن روسیه، حکومتی مستقل برای خود تشکیل دهند تا این‌که « ایوان چهارم» مشهور به «ایوان مخوف» رسماً عنوان تزاری یا امپراطوری را بر خود می‌نهد.

اگرچه مجاورت جغرافیایی، تبادلات بازرگانی را میان مردمان دو سرزمین ایران و روسیه فراهم ساخته بود، اما هنگام استقرار حکومت شوراها در اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، تنها کمتر از سیصد و پنجاه سال از برقراری روابط سیاسی بین دو کشور می‌گذشت. روابط بین ایرانیان و اسلاف روس‌ها، اسلاوها بر طبق نوشته‌های «هرودوت» مورخ یونانی به زمان «داریوش

اول هخامنشی» می‌رسد که داریوش به سواحل شمالی دریای سیاه لشکرکشی کرد[1]. در کتب تاریخی اولین بار که سخن از تاخت‌وتاز و عبور روس‌ها از خاک ایران می‌رود در سال ۲٦۷ ش است که تا به امروز بیش از هزار و صد سال از آن تاریخ می‌گذرد[2].

به موجب برخی اسناد و مدارک تاریخی نخستین رابطه‌ی بین ایران و روسیه در زمان سلطنت ایوان چهارم یا ایوان مخوف در روسیه و سلطنت شاه طهماسب صفوی در ایران برقرار شده، ولی سابقه‌ای از این روابط در دسترس نیست. بر اساس اسناد موجود، اولین تماس‌های رسمی در زمان «آلکسی میخالویچ» و بعدها در زمان پطرکبیر و جانشینانش در دوران حکومت صفویه انجام گرفت.

همچنین «میخاییل رومانوف» که از سال ۱٦۱۳ به امپراطوری رسید، با اعزام سفیری به دربار شاه عباس کبیر از وی می‌خواهد که او را در مقابله با لهستان مساعدت مالی کند و چنانچه شاه عباس حاضر به این کار شود سفیر تزار مجاز می‌گردد در مقابل، شهر «حاجی طرخان» را به عنوان وثیقه به دولت ایران واگذار نمایند[3].

اولین سفیری که از طرف پادشاه ایران به دربار روسیه رفته و سوابقی از مأموریت او موجود است، «هادی بیگ» نام دارد که در سال ۱۵۸٦م با نامه و هدایایی از طرف «سلطان محمد خدابنده» عازم روسیه شد و نامه‌ای را که در آن به تزار وقت روسیه پیشنهاد کرده بود در ازای کمک روس‌ها به دفع تجاوز عثمانی‌ها به خاک ایران، «دربند» و «باکو» را به روس‌ها واگذار نماید، تسلیم دربار تزاری کرد.

پس از مرگ سلطان محمد خدابنده، شاه عباس کبیر با اعزام سفیری به نام «بوداق بیگ» تقاضای کمک از روس‌ها را تکرار می‌کند، ولی پاسخ این نامه دو سال بعد و هنگامی به دست شاه‌عباس می‌رسد که بین ایران و عثمانی صلح برقرار و موضوع منتفی شده بود. از این تاریخ تا حدود صد سال بعد که «پطرکبیر» در روسیه به سلطنت رسید واقعه‌ی مهمی در

---

۱. محمدعلی جمالزاده، ***تاریخ روابط روس و ایران***، نقش جهان، تهران ۱۳۷۲

۲. پیشین، ص ۲۰

۳. میخاییل رومانف، نخستین تزار از سلسله‌ی رومانوف و بنیان‌گذار آن است. سلسله‌ای که پادشاهان آن تا سال ۱۹۱۷ بر روسیه حکمرانی نمودند. ر. ک. به: محمود طلوعی، ***از لنین تا گورباچف***، انتشارات تهران، تهران ۱۳۷۰، ص ٤۲۱

روابط ایران و روسیه روی نداد و روابط دو کشور بیشتر به مبادلات بازرگانی محدود بود[۱].

روابط بازرگانی دو کشور هم بیشتر به سبب همجواری و مجاورت جغرافیایی بود. روسیه به سبب همین مجاورت، نسبت به سایر قدرت‌های اروپایی از موقعیت ممتازی برخوردار بود. به همین جهت روابط دو کشور از گذشته کمتر و بر اساس یک روابط رسمی و دیپلماتیک و بیشتر مبتنی بر روابط اقتصادی و بازرگانی بین نواحی شمالی ایران با این کشور بوده است؛ اما با به قدرت رسیدن پطرکبیر این وضعیت تغییر کرد.

۱ ـ مراتب و مراحل سیاست روسیه در ایران

پس از آنکه روابط سیاسی بین ایران و روسیه شکل گرفت، سیاست‌ها و رفتارهای این کشور در قبال ایران فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرد و حکمرانان روسیه در هر مقطع با توجه به ضروریات داخلی و استراتژی کلی که تعقیب می‌کردند، رفتار خاصی را نسبت به ایران در پیش می‌گرفتند. این رفتارها شامل سیاست‌های تحمیلی، اشغال ایران و جداسازی سرزمینی و به انحصار درآوردن تجارت و بازرگانی و کسب امتیازات مختلف می‌شد.

به طور کلی این سیاست‌ها را می‌توان در سه بخش عمده بررسی کرد. لازم به ذکر است مراتب زیر دارای نقاط مشترک و هم‌پوشی‌های متعدد است و این مرحله‌بندی صرفاً به منظور درک بهتر و بیشتر رفتار دولتمردان روسیه در قبال ایران صورت می‌گیرد.

الف) مرحله‌ی اول: سیاست‌های استعماری ـ نظامی

نخستین مرحله‌ی سیاست‌های روسیه در قبال ایران مبتنی بر جنبه‌های استعماری و نظامی است که با به قدرت رسیدن پطرکبیر در این کشور شکل می‌گیرد. پطرکبیر که در همان آغازین روزهای سلطنت درصدد جهان‌گشایی و دست یافتن به آب‌های گرم بود، بنای تجاوز و دست‌اندازی به ایران را گذاشت. مرگ وی در سال ۱۷۲۵ و کشمکشی که بر سر جانشینی او آغاز شد از تعقیب نقشه‌های او برای پیشروی در خاک ایران تا کرانه‌های

---

۱. بیانی، پیشین، ص ۱۹۳

خلیج‌فارس جلوگیری کرد و با ظهور نادرشاه در ایران روس‌ها که خود درگیر جنگ با عثمانی بودند، تمام متصرفات زمان پطرکبیر را به ایران مسترد نمودند.

از این تاریخ تا زمان «کاترین کبیر» که در صدد تعقیب نقشه‌های پطرکبیر بود، واقعه‌ی مهمی در روابط ایران و روسیه به چشم نمی‌خورد. کاترین در سال ۱۷۸۳ گرجستان را ضمیمه‌ی امپراطوری روسیه نمود و «آقامحمدخان قاجار» در سال ۱۷۹۵ به گرجستان لشکرکشی کرد. پس از این جنگ‌های کوتاه‌مدت و تصرف و بازپس‌گیری اراضی از سوی دو طرف، در زمان سلطنت جانشین آقامحمدخان، «فتحعلی‌شاه قاجار» که با سلطنت تزار «الکساندر اول» در روسیه مصادف شده بود، جنگ‌های ایران و روسیه از سرگرفته شد[۱].

سیاست استعماری روسیه که در وهله‌ی اول بر ملاحظات نظامی و سیاسی استوار بود، با دو دوره جنگ میان ایران و روس همراه شد که سرانجام با انعقاد قراردادهای «گلستان[۲]» و «ترکمان‌چای[۳]» این مرحله به کامیابی انجامید و روسیه‌ی تزاری با تصرف قسمت‌هایی از قلمرو ایران به مرز طبیعی مورد علاقه‌ی خود[٤] رسید.

در این قراردادها بخش وسیعی از سرزمین ایران جدا و به روسیه واگذار گردید. جالب توجه آنکه در دو قرارداد گلستان و ترکمانچای انگلیس در صحنه حضور داشت و بعضاً صحنه‌گردان مذاکرات **هم بود**[٥].

---

۱. طلوعی، پیشین، ص ٤۲۲

۲. پس از شکست ایران در دوره‌ی اول جنگ با روسیه، با پادرمیانی انگلیس عهدنامه‌ی مشهور به گلستان در ۱۳ اکتبر ۱۸۱۳ در قریه‌ی گلستان قره‌باغ به امضای ایران و روسیه رسید و به موجب آن شهرهای زیادی از جمله باکو، شیروان، قره‌باغ و ... از ایران منتزع و به روسیه منضم شد.

۳. عهدنامه‌ی ترکمان‌چای پس از نشست ایران در دوره‌ی دوم جنگ با روسیه و با وساطت انگلیس در دهم فوریه‌ی ۱۸۲۸ میان ایران و روسیه امضا شد. به موجب این عهدنامه علاوه به شهرهایی که طبق عهدنامه‌ی گلستان از ایران جدا شده بودند، شهرهای دیگری همچون طالش، نخجوان و ایروان و ... به روسیه منضم شد و مبلغ پنج میلیون تومان هم بابت غرامت به روسیه پرداخت شد.

٤. م. منشور گرگانی، ***سیاست دولت شوروی در ایران ۱۲۹٦ - ۱۳۰٦***، مظاهری، تهران ۱۳۳٦، صص ۱۰ ـ ۱۵

٥. برای اطلاع بیشتر از جنگ‌های ایران و روس مراجعه کنید به: علی‌اکبر بینا، ***تاریخ دیپلماسی ایران***، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳٤۷

ب) مرحله‌ی دوم: رقابت با انگلستان در ایران

در این مرحله رقابت روسیه با انگلستان در ایران آغاز شد، به طوری‌که هر یک از دو دولت برای گرفتن امتیازات سیاسی و اقتصادی ایران را زیر فشار شدیدی قرار می‌دادند. سیاست نفوذ روسیه در ایران ابتدا استوار به زور و خشونت بود و مردم و دربار ایران به دلیل خاطره‌ی قراردادهای ترکمان‌چای و گلستان از آنها بیزار بودند. این نفرت مکنون در قلب ایرانیان، به ماجرای قتل «گریبایدوف[۱]» انجامید. روس‌ها در پی قتل گریبایدوف، طرز سلوک خود را تغییر دادند و به «سیاست تحبیب» دست زدند[۲].

از این تاریخ به بعد نفوذ روسیه در دربار ایران رو به افزایش گذاشت و تحریکات روس‌ها در دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار موجب بروز اختلاف و دو جنگ بزرگ بین ایران و انگلیس شد[۳]. هدف از این اقدامات این بود که مردم ایران خاطره‌ی قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای را از یاد ببرند؛ اما این جنگ به شکست ایرانیان انجامید و بر دامنه‌ی نفوذ انگلیس در کشور ما افزود. نفوذ انگلیس‌ها در ایران از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه رو به فزونی گذاشت. از دوران سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه تا انقلاب مشروطه، روسیه‌ی تزاری برای حفظ منافع خود در برابر امتیازات بی‌شماری که به انگلستان داده شده بود، به تلاشی بزرگ دست یازید و گه‌گاه نیز به خشونت متوسل می‌شد[۴].

پس از انقلاب مشروطه، انگلیسی‌ها با نقشی که در انقلاب مشروطیت بازی کردند در موقعیتی برتر نسبت به رقیب خود قرار گرفتند. با مرگ مظفرالدین‌شاه و آغاز سلطنت پسرش محمدعلی‌میرزا که به نام محمدعلی‌شاه بر تخت سلطنت جلوس کرد، بار دیگر کفه‌ی ترازوی سیاست ایران به نفع روس‌ها سنگینی کرد، زیرا محمدعلی‌شاه به طورکامل تحت نفوذ روس‌ها و مخالف مشروطه و امتیازاتی بود که پدرش به مشروطه‌خواهان داده

---

۱. Aleksander Sergeryvic Gribaydov (۱۸۲۹ – ۱۷۹۵)

۲. منصوره اتحادیه، *گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران*، آگاه، تهران۲۵۳۵، ص ٤٧

۳. طلوعی، پیشین، ص ٤٢٦

٤. منشور گرگانی، پیشین، ص ۲۰

بود[1]. از انقلاب مشروطه تا پایان استبداد صغیر روسیه به جانبداری از مستبدین در برابر مشروطه‌خواهان پرداخت و با اعزام قوا به شمال ایران (آذربایجان) دست به کشتار مجاهدین مشروطه‌خواه زد. از پایان استبداد صغیر تا جنگ جهانی اول و نیز از آغاز این جنگ تا سال ۱۹۱۷م، قوای تزاری در شمال ایران متمرکز شدند و این قسمت از خاک کشور ما صحنه‌ی زد و خورد ارتش تزاری با قوای عثمانی از یک سو، و جنگ با دولت در مهاجرت ایران به ریاست «نظام‌السلطنه مافی» از سوی دیگر بود.[2]

ج) مرحله‌ی سوم: توافق دو رقیب درباره‌ی ایران

رقابت روسیه و انگلستان به مرحله‌ی خطرناکی رسیده بود، به طوری‌که اگر تفاهمی بین این دو حاصل نمی‌شد، تعارضات روزافزون بریتانیا و روسیه را به سوی جنگ سوق می‌داد. در این بین توسعه‌ی قدرت اقتصادی و نظامی آلمان موقعیت بلامنازع بریتانیا را هم در قاره‌ی اروپا و هم خاور نزدیک تهدید کرد. از این رو بریتانیا برای دنبال کردن اهداف خویش به ضرورت اتحاد پی برد. در چنین شرایطی بود که بریتانیا و روسیه به تلاشی در جهت رفع اختلاف‌شان در آسیا دست زدند که بالاخره به معاهده‌ی ۱۹۰۷ منجر شد[3].

عامل اصلی انعقاد معاهده‌ی ۱۹۰۷ ترس از دشمن مشترک بود. این خطر مشترک باعث تغییر کامل سیاست دو قدرت نسبت به ایران شد. پیش از این انگلیس برای پیشبرد اهداف خود درباره‌ی هندوستان و خلیج‌فارس دو راهکار در پیش گرفت: یکی توافق با روسیه و دیگری ایجاد «منطقه‌ی حایل». راه اول هر چند مدام مورد پیگیری قرار گرفت، اما امکان‌پذیر نشد. از این نیز بیم می‌رفت که هر گونه تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ، ممکن است به رسوخ بیشتر روسیه به سوی هندوستان و خلیج‌فارس منجر گردد؛ بنابراین هر گونه دست‌آورد بریتانیا در برابر تهدید نظامی روسیه بی‌ارزش گردد. به علاوه آرام‌سازی مناطق

---

۱. طلوعی، پیشین، ص ٤٢٦
۲. سپهر (مورخ‌الدوله)، *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱٤ – ۱۹۱۸*، چاپخانه‌ی بانک ملی ایران،تهران ۱۳۳۸، ص ۳۹۰
۳. لنچافسکی، پیشین، ص ٤۳

اشغالی مستلزم مخارج و تلاش‌هایی بود و بریتانیا از این امر احتراز داشت[۱].

انگلیس و روس به خاطر منافع و مصالح بین‌المللی خود و اشتراک منافعی که در برابر قدرت یافتن آلمان و اتحاد آن با دولت عثمانی پیدا کرده بودند؛ به هم نزدیک شده، درباره‌ی ایران هم اختلاف خود را حل کردند. دو قدرت استعماری به موجب قراردادی که روز ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ در سن‌پطرزبورگ امضا کردند ایران را به مناطق نفوذ بین خود تقسیم کردند. به موجب این قرارداد نیمه‌ی شمالی ایران که شامل مناطق آباد و پرجمعیت بود در بالای خط فرضی بین قصرشیرین، اصفهان، یزد و مرز افغانستان منطقه‌ی نفوذ روس و قسمت جنوب ایران که دارای اهمیت سوق‌الجیشی بود از خط فرضی بین بندرعباس و کرمان و بیرجند تا مرز افغانستان، منطقه‌ی نفوذ انگلیس شناخته شد. باقیمانده‌ی خاک ایران به عنوان منطقه‌ی بی‌طرف شناخته شده بود[۲].

معنای واقعی این معاهده انحصار روس و انگلیس بر امتیازات و کنترل ایران بود. بریتانیا با امضا و انعقاد چنین معاهده‌ای دستیابی بر دو هدف عمده را در سر داشت.

اول آنکه بریتانیا به خاطر خطر فزاینده‌ی آلمان هم از سمت دریا و هم از سوی خشکی، وادار شده بود با دشمنان آلمان به تفاهم برسد و در واقع معاهده‌ی روس و انگلیس تنها در جهت منافع توازن قوای قدرت‌های اروپا اتخاذ شده بود. دوم آنکه امید می‌رفت این معاهده مانع از پیشروی بیشتر روسیه رو به مرزهای هندوستان گردد. «ادوارد گری»، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، مدعی شد که این معاهده کاملاً موفقیت‌آمیز بوده است و روسیه را وادار ساخته که یک بار و برای همیشه از اهداف خود در هندوستان دست بردارد.

ایرانیان معاهده‌ی مزبور را یک فاجعه‌ی تام و تمام تلقی کردند. هر دو قدرت برای تسکین افکار عمومی ایرانیان به دولت اطلاع دادند نه تنها در پی بهانه‌ای برای دخالت نیستند بلکه منظور آنها از این مذاکره‌ی دوستانه آن است که اجازه ندهند هیچ یک از طرفین

---

۱. طلوعی، پیشین، ص ٤٢٦

۲. علی‌اصغر زرگر، ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه***، ترجمه‌ی کاوه بیات، پروین، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۳

به بهانه‌ی حراست از منافع خود در ایران دست به مداخله زند. منظور از مناطق مشخص شده در این معاهده آن بود که در آینده از بروز سوءتفاهم جلوگیری شود و از پیش آمدن مسائلی که ممکن است دولت ایران را در یک وضع دشوار قرار دهد احتراز گردد. دولت ایران از شناسایی قرارداد امتناع کرد. ایران اظهار داشت که قرارداد صرفاً به طرفین معاهده مربوط است و بر سرنوشت ایران به مثابه یک کشور مستقل تأثیری ندارد[۱].

در فاصله‌ی سال‌های پس از انعقاد قرارداد وقایع مهم دیگری در ایران روی داد که روس‌ها در همه‌ی آنها به نحوی نقش داشتند. در سال ۱۹۰۸ محمدعلی‌شاه با تحریک و تقویت روس‌ها علیه مشروطه‌خواهان قیام کرد و بریگاد قزاق به فرماندهی «کلنل لیاخوف» روس مجلس را به توپ بست.

در سال ۱۹۰۹ به دنبال پیشروی قوای عثمانی در داخل خاک ایران روس‌ها هم به بهانه‌ی حفظ منافع خود وارد آذربایجان شدند و تا تبریز پیشروی کردند. در سال ۱۹۱۱ روس‌ها برای باز گرداندن محمدعلی‌شاه دست به تلاش زدند و او را وارد خاک ایران کردند؛ ولی این تلاش‌ها بی‌ثمر بود و نیروهای آزادی‌خواه قوای طرفدار محمدعلی‌شاه را شکست داده و او را مجبور به فرار از ایران کردند. برخی از محققان همه‌ی این مسائل را نتیجه‌ی مستقیم قرارداد ۱۹۰۷ به حساب می‌آورند. با انعقاد این قرارداد نقش سنتی ایران که حایل بین روسیه و انگلیس بود از میان رفت و از آن به بعد با تشریک مساعی قدرت‌های مزبور، آزادی عمل دولت ایران با محدودیت‌های زیادی مواجه شد.

در این مرحله کشورهای روسیه و انگلستان، بدون واهمه از یکدیگر مطامع استعماری خود را دنبال کردند. بین سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۵ دولت و مردم ایران فشارهای متعددی را از سوی دو قدرت مزبور شاهد بودند. این فشارها با دخالت‌های مستقیم در امور داخلی ایران همراه بود. برای مثال در این سال‌ها، دولت ایران برای رهایی از وضع بد اقتصادی و خطر روس و انگلیس به سوی ایالات متحده‌ی آمریکا روی آورد و با استخدام «مورگان شوستر» تصمیم داشت که تا حدی از این فشار بکاهد، اما دولت روسیه با اشغال نظامی

---

۱. پیشین، ص ۳٤

ایران در برابر این عمل مقاومت نشان داد که منجر به اخراج شوستر شد.[۱]

این توافق و تفاهم به همین جا خلاصه نشد و در مراحل و سال‌های بعد نیز ادامه یافت. در سال ۱۹۱۵ دو طرف توافقی را امضا کردند که در عمل استقلال و تمامیت ارضی ایران را از بین برد. انگلیسی‌ها که از سهم خود در قرارداد ۱۹۰۷ راضی نبودند پس از شروع جنگ جهانی اول قرارداد سری با روس‌ها امضا کردند و موافقت آنها را با انضمام قسمت بی‌طرف به منطقه‌ی تحت نفوذ خود پس از پایان جنگ جهانی اول جلب نمودند.

بسیاری هم معتقدند که براساس خواسته‌ی تزار نیکلای دوم که گفته بود: «اگر ایران به یکباره از میان برداشته شود به صلاح هر دو دولت انگلستان و روسیه است»، کنوانسیون سری مارس ۱۹۱۵ به منظور تقسیم کامل ایران به مناطق تحت نفوذ برگزار شد و کشور ایران بین قدرت‌های روس و انگلیس تقسیم شد، اما وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه آن را خنثی ساخت.

۲ ـ اثرات رقابت روسیه و انگلستان بر ایران

به باور بسیاری، استقلال ایران و حفظ آن در قرن ۱۹ ناشی از «توازن قوای» روسیه و انگلستان بود. اگرچه در این میان نبایست نقش عوامل داخلی و تلاش برخی از رجال وطن‌پرست را در حفظ استقلال ایران در این مقطع نادیده گرفت. با وجود آنکه جمع کثیری از رجال و درباریان ایران به دو قدرت انگلیس و روسیه وابسته بودند، اما با این حال شاهد اجرای سیاستی پیوسته در داخل ایران بودیم که به این رقابت و توازن میان دو قدرت استعماری دامن می‌زد تا استقلال کشور محفوظ بماند. اتخاذ استراتژی و دیپلماسی‌های آگاهانه و ماهرانه همانند «موازنه‌ی مثبت» و «نیروی سوم» از سوی عده‌ی قلیلی از رجال وطن‌پرست در همین راستا ارزیابی می‌شود؛ زیرا عدم وجود چنین دیپلماسی ممتازی از سوی دولت‌های ضعیف دیگری که در آنجا هم رقابت بازیگران بزرگ و استعماری وجود

---

۱. جواد اطاعت، *ژئوپولتیک و سیاست خارجی ایران*، سفیر، تهران ۱۳۷٦، ص ٦٩

داشته است، باعث زایل شدن استقلال و تمامیت ارضی آنها شد. چین و عثمانی گواه روشنی بر این ادعا به شمار می‌روند. بنابراین اگر نقش عوامل مزبور و توازن قوای روسیه و انگلیس نبود، بی‌تردید ایران قربانی مطامع استعماری یکی از این قدرت‌ها می‌شد. رقابت روسیه و انگلیس، یک شرایط مکانیکی ایجاد کرد که ایران براساس آن توانست با ایفای نقش «حایل» اساس موجودیت خود را حفظ نماید. نویسنده‌ی کتاب «قبله‌ی عالم، ژئوپولتیک ایران» در این زمینه چنین می‌نگارد:

«در واقع ایران، بودن خود را مدیون رقابت انگلیس و روسیه است. بریتانیا مصمم بود که نفوذ روسیه را در ایران تا هر جایی که ممکن بود، کاهش دهد و ایران را دست نخورده، به مثابه حایل در مقابل گسترش‌جویی روسیه قرار دهد. روسیه نیز می‌خواست که نفوذ بریتانیا را در ایران بکاهد، ولی پطرزبورگ هیچ‌گونه تعهد استراتژیک جهت حفظ تمامیت ایران نداشت[۱]».

درباره‌ی روسیه، شواهد تاریخی دست‌اندازی و چشم طمع داشتن حکمرانان این سرزمین به خاک ایران را نشان می‌داد و اگر در این مقطع هم عوامل بازدارنده‌ی داخلی و خارجی نبود، بی‌تردید تلاش برای الحاق ایالات و استان‌های ایران به روسیه لحظه‌ای قطع نمی‌شد. به هر حال منافع متضاد قدرت‌های رقیب مانع از تحقق اهداف سردمداران روسیه و پس از آن شوروی کمونیست شدند. به منظور بازکاوی بهتر این موضوع لازم است این مسئله را با محوریت تعارض منافع بررسی کنیم.

پیشتر از این اشاره کردیم که هر چند با مرگ پطرکبیر رویای وی نیمه‌کاره ماند و خطر مهیبی که استقلال و موجودیت ایران را تهدید می‌کرد؛ موقتاً رفع گردید، اما وی قبل از مرگ خود وصیت‌نامه‌ای بر جای گذاشت که تا پایان دوره‌ی امپراطوری تزارها چارچوب سیاست خارجی دولت روسیه را جهت تأمین منافع ملی روشن می‌ساخت. این وصیت‌نامه سه هدف عمده در بر داشت که عبارتند از:

الف) استفاده از توان ایران برای تضعیف عثمانی جهت رسیدن به استانبول؛

---

۱. گراهام فولر، پیشین، ص ۱۴۰

ب) دسترسی به آب‌های گرم و آزاد از طریق ایران؛

ج) دستیابی به هندوستان از طریق ایران[۱].

این اهداف و سیاست جاه‌طلبانه‌ی روسیه با منافع بریتانیا در تعارض آشکار بود؛ زیرا اولویت نخست منافع بریتانیا در منطقه، علاوه بر کنترل خلیج فارس، حفظ مستعمره‌ی غنی هندوستان از دست رقبای اروپایی خود بود. سرآغاز و نقطه‌ی شروع این رقابت و تعارض منافع، قراردادهای تحمیلی ایران با روسیه بود. انعقاد معاهده‌ی ترکمان‌چای سرفصل یک کشاکش و رقابت طویل‌المدت بین روسیه و بریتانیا در ایران شد، رقابتی که به یکی از عوامل اصلی و حاکم بر تمام امور خارجی و داخلی ایران تبدیل شد[۲].

بریتانیا برای پایان دادن به این چالش سعی کرد تا به نفوذ روسیه در ایران خاتمه داده یا از میزان آن بکاهد. با این حال بریتانیا در این میان صرفاً از طریق دیپلماتیک وارد عمل شد و از رویارویی مستقیم با روسیه یا تشویق ایران به درگیری با دولت مذکور خودداری کرد[۳]. نکته‌ی جالب‌تر و جذاب‌تر آنکه ایران برای بریتانیا هیچ‌گاه به خودی خود مطرح نبود، بلکه به عنوان وسیله‌ای در جهت تداوم سلطه‌ی بریتانیا بر هندوستان تلقی می‌شد. از این رو سیاست دولت بریتانیا اساساً بر این قرار داشت که موقعیت موجود در ایران حفظ گردد[۴].

روسیه و انگلیس درگیر رقابتی سخت برای به دست آوردن منافع بیشتر و تثبیت موقعیت خود از نظر سیاسی و نظامی بودند. هر دو کشورسعی می‌کردند نفوذ خود دربار گسترش‌دهنده و برای همین به جلب نظر شخص شاه که مرکز قدرت و تصمیم‌گیری در ایران به حساب می‌آمد می‌کوشیدند. برخورداری از بیش از دو هزار کیلومتر مرز مشترک و جهت مناسب این مرز جغرافیایی، اهمیت ایران را برای روسیه دو چندان ساخته بود؛ به‌ویژه که توجه روس‌ها برای دسترسی به آن سوی مرزهای خود و آب‌های گرم و آزاد و تحقق

---

١. Kermit Roosevelt, **Countercoup: Struggle For The Control of Iran**. (New York: MC Graw Hill, ١٩٧٩), PP. ١٠-١١

٢. Friuz **Russia and Britain in Iran:** ١٨٦٩ -١٩١٤ (New Haven: Yale University Press,١٩٦٤) P. ١٣

٣. Ibid, P. ١٧

٤. زرگر، پیشین، ص ۵۷

آرزوی دیرینه‌ی پطرکبیر معطوف بود[۱]. انگلیسی‌ها سعی و کوشش خود را بیشتر در جنوب ایران به کار بردند تا موضع سیاسی و نظامی خود را در این منطقه تقویت نمایند. آنها برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های خود در خلیج‌فارس و هندوستان سیاست تضعیف و وابستگی ایران را در پیش گرفتند و در عین حال از موجودیت و تمامیت ارضی ایران دفاع نمودند. سیاست تضعیف به خاطر این‌که بتوانند در مسائل سیاسی ایران اعمال نفوذ کنند و دفاع از تمامیت ارضی برای این‌که روس‌ها نتوانند قسمت‌هایی از خاک ایران را اشغال نمایند. این سیاست تا اواخر جنگ جهانی اول ادامه داشت و پس از آن سیاست انگلیس نسبت به موقعیت و اوضاع جهان تغییر یافت، سیاست جدید ایجاب نمود که حکومتی قوی بر سر کار آورد تا قدرت مرکزی تقویت شود[۲].

بُعد و زاویه‌ی دوم رقابت انگلیس و روسیه رقابت اقتصادی بود. اگر چه مطالبی که در صفحات قبل آورده شد تا حد زیادی جنبه‌ی اقتصادی هم داشت، اما مسابقه‌ی کسب امتیازات گوناگون و در اختیار گرفتن بازار مصرف ایران مشخصه‌ی بارز این رقابت بود.

ایران از لحاظ بازرگانی به علت فقدان خطوط ارتباطی مناسب با داخل کشور شریک تجاری خوبی محسوب نمی‌شد، ولی تجارت شاهراه بسط نفوذ بریتانیا و رقیب دیرینه‌اش روسیه در ایران بود. جنبه‌های گوناگون بازرگانی و وابستگی شدید مناطق شمالی ایران به تولیدات و محصولات آن سوی مرز و مراوده و تجارت با بازرگانان روسی گواهی است بر این امر.

با شکوفایی انقلاب صنعتی و بروز امپریالیسم اقتصادی در قرن نوزدهم، صدور کالاهای انگلیسی به ایران سرعت گرفت. منافع اقتصادی بریتانیا در ایران تا بدان حد فزونی گرفت که «لرد کرزن» در سال ۱۸۹۲ نوشت:

«بی‌تفاوتی نسبت به ایران می‌تواند به مثابه قربانی نمودن تجارتی باشد که هم‌اکنون صدها هزار، از اتباع ما را در این کشور و هندوستان تغذیه می‌کند. یک توجه

---

۱. Roosevelt. Op. Cit, P. ۱۱

۲. پیشین، ص ۲۸

دوستانه به ایران یعنی به همان مقدار کار بیشتر برای کشتی‌های بریتانیا، کارگران انگلیسی و پارچه‌بافی‌های بریتانیا[۱]».

از دیگر جنبه‌های اقتصادی رقابت روسیه و انگلیس کسب امتیازات گوناگون بود؛ به طوری که در قرن نوزدهم ایران را به عنوان «عصر امتیازات» یاد می‌کنند.

رقابت شدید دو کشور بر سر کسب منابع و معادن ایران آن‌قدر شدید و گسترده بود که در کمتر کشوری می‌توان شاهدی برای آن پیدا کرد. اتباع دو کشور با حمایت دولت مطبوع خود امتیازات گوناگونی را در زمینه‌ی تلگراف، راه‌آهن، معادن، بانک و نفت کسب کردند. امتیازات مختلف درباره‌ی احداث راه‌آهن و استخراج نفت توسط قدرت‌های گوناگون مورد مخالفت قرار گرفت. در این میان ایران بین دو قدرت گرفتار آمده، هیچ‌کدام به دیگری اجازه‌ی فعالیت در این زمینه‌ها را نمی‌داد. روابط تجاری نابرابر و تبعیض‌آمیز و رقابت بین دو قدرت و فقدان فرمانروایان لایق، توسعه‌ی اقتصادی ایران را از پیمودن روند عادی خود باز داشت. می‌توان گفت سیاست خارجی شاه و درباریان او «بیشتر واکنشی در قبال فراز و نشیب‌های چشمگیر رقابت روس و انگلیس محسوب می‌شد[۲]». تنها نقش روشن دولت در توسعه‌ی اقتصادی به فروش امتیازاتی به کمپانی‌های خارجی در جهت تلاش برای ترویج و تشویق به بهره‌برداری از منابع کشور محدود می‌شد.

در این دوره به همان میزان که روابط بازرگانی روسیه و ایران رشد و نمو می‌کرد، مناسبات سیاسی دو کشور نیز گسترش یافته، مستحکم می‌شد. سیاست داخلی و خارجی دولت روسیه را در آن دوره نیاز به توسعه‌ی اقتصادی و منافع بازرگانی نوپای بورژوازی و بهره‌وری مالکان، روشن می‌نمود[۳]. در هر حال این فراز و فرودها در روابط روسیه و انگلستان درباره‌ی ایران ادامه داشت و در زمانی که این روابط وارد مرحله‌ی جدیدی از توافق و همکاری می‌شد و درست در مقطعی که دو قدرت به منظور تقسیم ایران به

۱. پیشین، صص ۲۸ ـ ۲۹
۲. فتح‌الله عبدالله‌یف، ***گوشه‌ای از تاریخ ایران***، ترجمه‌ی غلامحسین متین، انتشارات ستاره، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۷
۳. پیشین، ص ۳۲

حوزه‌های تحت نفوذ خود به توافق رسیده بودند، وقوع یک رخداد عظیم همه‌ی معادلات و محاسبات را بر هم زد و به ماه عسل روابط روسیه و انگلستان درباره‌ی ایران پایان داد.

فصل دوم

ایران و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

«درگیروداری که ... ایرانیان وطن‌پرست، از هر سو که چشم برمی‌گردانند، شراره‌ی امیدی نمی‌دیدند ناگهان معجزه‌ای که هیچ‌کس انتظارش را نداشت، معجزه‌ای که در طول تاریخ ایران چندین بار تکرار شده و استقلال از دست رفته‌ی این کشور را نجات داده است، به وقوع پیوست که در این لحظه از هر موقع پیروزتر و تواناتر به نظر می‌رسید».

بنا به گفته‌ی[1] نویسنده‌ی کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» این معجزه چیزی نبود مگر سقوط تزار روسیه «نیکلای دوم» از سلطنت.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دو مرحله اتفاق افتاد: در مارس ۱۹۱۷ در اولین مرحله از انقلاب، یک حکومت موقتی مرکب از ده لیبرال و یک سوسیالیست انقلابی به نام «الکساندر کرنسکی[2]» که همگی مخالف ادامه‌ی رژیم استبدادی بودند تشکیل شد.

مهم‌ترین دستاورد و مشخص‌ترین ویژگی این انقلاب مجبور ساختن نیکلای دوم به

---

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، ***سیمای احمدشاه قاجار***، ج ۱، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۸، ص ۹۶

۲. Alexander Kerensky وی بعد از جنگ جهانی اول، رهبر حزب انقلاب اجتماعی شد و وزارت دادگستری، جنگ و در ژوییه‌ی سال ۱۹۱۷ رئیس دولت موقت را بر عهده گرفت. تصمیم او مبنی بر ادامه‌ی جنگ با آلمان منجر به برکناری او از قدرت شد، بعد از آن به پاریس و استرالیا رفت و در سال ۱۹٦٤ در آمریکا درگذشت.

استعفا از سلطنت بود. در ترکیب سران انقلاب «پرنس لووف» به عنوان رئیس شورای وزیران دولت موقت قرار گرفت؛ با این حال گرداننده‌ی حقیقی و مغز متفکر دستگاه الکساندر کرنسکی رهبر حزب انقلابیون اجتماعی بود که در این کابینه سمت‌های وزارت دادگستری و جنگ را بر عهده گرفت و سرانجام در ۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۱۷ جای لووف را به عنوان نخست وزیر اشغال کرد. مرحله‌ی دوم انقلاب در اکتبر ۱۹۱۷ شکل گرفت و با روی کار آمدن بلشویک‌ها و لنین در رأس قدرت، انقلاب کامل شد. به عبارتی دوران «حکومت موقت» تا هفتم نوامبر ۱۹۱۷ بیشتر طول نکشید. در این روز لنین و پیروانش با یک قیام مسلحانه که مقدمات و نقشه‌ی آن با مهارت تمام طرح و تنظیم شده بود، حکومت کرنسکی را بر انداختند و خود زمام‌دار روسیه شدند. لنین اولین کابینه‌ی کمونیستی جهان را تحت عنوان «شورای کمیسرهای خلق» تشکیل داد و خود ریاست آن را به عهده گرفت[1].

وقوع این انقلاب بازتاب‌های مختلفی را در سطح جهان در پی داشت. در اولین مرحله‌ی انقلاب و روی کار آمدن دولت موقت پرنس لووف، مردم ایران با شنیدن خبر آن بسیار خشنود و شادمان شدند، چون بسیاری از ایرانیان در آن روز امید داشتند با این انقلاب در سیاست خارجی روس تغییرات اساسی به وجود خواهد آمد. نویسنده‌ی کتاب «ایران در جنگ‌های جهانی اول» در این باره چنین می‌نویسد:

«در این روزهای امیدبخش «شارژ دافر» سفارت روس در تهران گزارش داد که تمام شهر درباره‌ی استفاده از اوضاع سخن می‌گوید. عده‌ی زیادی از مردم در خصوص فراخوان «اسحق خان» (سفیر ایران در روسیه) و لزوم تخلیه‌ی ایران از قشون روس و اعزام یک هیأت نمایندگی به پطروگراد برای استقرار مناسبات با حکومت جدید بحث می‌کنند[2]».

هم‌چنان که پیشتر اشاره شد تمام امید ایرانیان به آن بود که روسیه پس از انقلاب؛ سیاست‌های استعماری تزارها را به کنار خواهد گذاشت. بر همین اساس بیش از هشتاد نماینده‌ی فعال در سه دوره‌ی تقنینیه‌ی حاضر در تهران طی تلگرافی به مجلس شورای ملی

---

۱. همان، صص ۹۸ ـ ۹۹

۲. ل. ی. میروشنیکف، *ایران در جنگ جهانی اول*، ترجمه‌ی ع. دخانیاتی، فرزانه، تهران ۱۳۵۷، ص ۷۸

روس (دوما) این پیروزی را تبریک گفتند[۱]. در داخل هم اقدامات ضد انگلیسی مردم و عناصر فعال دموکرات و انقلابی آغاز شد و مردم خواستار استعفای کابینه‌ی «انگلوفیل» وثوق‌الدوله شدند. این فشار از سوی مردم و نیز اقدامات «کمیته‌ی مجازات[۲]» در قتل سیاستمداران طرفدار انگلیس، وثوق‌الدوله را ناچار به استعفا کرد و «علاءالسلطنه» جای وی را گرفت[۳]؛ اما این خوشی‌ها و شادمانی‌ها از یک سو و امیدهای ایجاد شده از سوی دیگر با اعلام سیاست رسمی و علنی انقلابیون به خاموشی گرایید؛ زیرا حکومت موقت در تلگراف خود به تهران رسماً اعلام نمود که سیاست خارجی این کشور به همان راه و رسم حکومت تزاری است و بر اصل همکاری با بریتانیا استوار است[۴].

وزارت خارجه‌ی حکومت موقت بورژوازی طی یک تلگراف محرمانه دستور زیر را به کاردار روس در تهران داد:

«ما باید به حکومت شاه اطلاع دهیم که روسیه مانند گذشته با بریتانیا در امور ایران همکاری خواهد نمود و سیاست روسیه تغییر نخواهد کرد...؛ اما شما باید توجه داشته باشید که ما نمی‌توانیم در رژیم جدید خود آشکارا با تمایلات آزادی‌خواهانه در ایران مخالفت کنیم. بنابراین بهتر است سفیر انگلیس در این نوع مسائل پیشقدم شود و ما از او حمایت و پشتیبانی می‌کنیم[۵]».

این موضع سیاست «دوما» بعد تلگراف وزیر امور خارجه‌ی جدید حکومت موقت بورژوازی به تهران تکرار شد. «ترسنکو» در این تلگراف اظهار داشت که سیاست وی همانند سلف‌اش مبتنی بر همکاری کامل با بریتانیا[۶] است؛ اما اینکه چرا مقامات حکومت انقلابی چنین موضعی اتخاذ می‌کنند به طرز نگرش و تلقی آنها از تحولات درونی روسیه و انقلاب به برمی‌گردد.

---

۱. سپهر، پیشین، ص ٤١٠

۲. درباره‌ی کمیته‌ی مجازات مراجعه کنید به: بهار، *احزاب سیاسی*، ج ۱، ص ۳۲

۳. فلوریدا سفیری، *پلیس جنوب*، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، تهران ١٣٦٤، ص ۲۰۳

٤. Sicker, op. cit. , P. ٣١

۵. میروشنیکف، پیشین، صص ۷۸ ـ ۷۹

٦. همان، ص ۷۹

به اعتقاد انقلابیون حاکم بر روسیه؛ این انقلاب نوعی مسئله‌ی داخلی، نوعی انقلاب پارلمانی بود که برای خاتمه دادن به حکومت استبدادی تزار صورت گرفته بود تا مساعی دولت را به نیل به پیروزی نهایی قوت و استحکام بخشد وگرنه اشراف و لیبرال‌های روسیه همان اندازه تزار روس امپریالیست بودند و تنها اختلاف نظرشان با وی روی نظام سیاسی کشور و تصفیه‌ی دربار از عناصر هواخواه آلمان بود[۱]. در مقابل این نگرش، انقلابیون اکتبر ۱۹۱۷ قرار داشتند که برخلاف اسلاف خود اقدامات بسیار مهمی را در سطح داخل و خارج به ثبت رسانیدند. در قدم اول لنین و طرفدارانش در دومین کنگره‌ی شوراهای سراسر روسیه تصمیم به متارکه‌ی جنگ و برقراری صلح گرفتند و لئون تروتسکی، کمیسر خارجه در یادداشتی به سفارت‌خانه‌های دول متفق این موضوع را اعلام کرد[۲]. در ادامه، انقلابیون جدید نسبت به لغو کلیه‌ی امتیازات و قراردادهای استعماری دوران تزار اقدام کردند و همین امر موجب توجه سایر ملل به تحولات این کشور شد[۳].

۱ـ تأثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بر ایران

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در همان نخستین روزهای پیروزی، آثار خود را بر ایران گذاشت. در پنجم دسامبر ۱۹۱۷، یعنی تقریباً چهل روز پس از وقوع انقلاب و روی کار آمدن لنین، اعلامیه‌ی مهم زیر خطاب به مسلمانان مشرق زمین از طرف رژیم انقلابی روسیه انتشار یافت. بخشی از این اعلامیه‌ی بسیار مفصل که مربوط به ایران است، به شرح زیر است:

«رفقا و برادران!!

در روسیه حوادث بزرگی در حال تکوین و انجام گرفتن است. جنگ خونین کنونی (جنگ جهانی اول) که با نیت تجاوز به سرزمین‌های بیگانه و تقسیم خاک ملل

---

۱. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۹۸

۲. Ibid , P. ۳۵

۳. J. C. Hurewitz, **Diplomacy in the Near and Middle East**. (Princeton University Press, ۱۹۵۹), P. ۲۷

دیگر شروع شده، به پایان خود نزدیک می‌شود. دنیای دیگری پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. این دنیا، دنیای رنجبران و ملل آزاده شده است. در پشت سر انقلابی که در روسیه انجام گرفته، حکومتی که مولود اراده‌ی کارگران و دهقانان روسی است، ایستاده است. ای مسلمانان مشرق زمین!! ای ایرانیان! ای ترک‌ها! ای عرب‌ها! ای هندوان! روی سخن ما با شماست: با شما که زندگانی‌تان، جانتان، مالتان و ناموستان قرن‌ها زیر پای غارتگران اروپایی مانده و له شده بود.

ما رسماً اعلام می‌داریم که تمام پیمان‌ها و قراردادهای سری که تزار مخلوع روسیه با انگلستان و فرانسه امضا کرده بود و طبق مفاد آنها قرار بود قسطنطنیه (استانبول) پس از خاتمه‌ی جنگ به روسیه داده شود و حکومت مخلوع «کرنسکی» نیز همان قراردادها را تأیید کرده بود، همگی باطل و کان لم یکن و از درجه‌ی اعتبار ساقطند. جمهوری سوسیالیستی روسیه و حکومت که مجری اوامر آنهاست، یعنی شورای کمیسرهای خلق، هر دو با تصرف خاک‌های دیگران مخالفند، ما رسماً اعلام می‌داریم که قسطنطنیه مال ترک‌هاست و باید مثل سابق در تصرف مسلمانان باقی بماند.

ما رسماً اعلام می‌داریم که عهدنامه‌ها و توافق‌های پیشین روسیه و انگلستان که ایران را میان دو کشور امپریالیست تقسیم کرده بود، باطل، کان لم یکن و از درجه‌ی اعتبار ساقطند. (قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵)

ای ایرانیان! به شما قول می‌دهیم که به محض پایان عملیات نظامی، سربازان ما خاک کشورتان را تخلیه کنند و شما مردم ایران حق داشته باشید که آزادانه درباره‌ی سرنوشت آتی خود تصمیم بگیرید[1]...

رئیس شوراهای کمیسرهای خلق: لنین

کمیسر خلق برای امور ملیت‌ها: استالین»

این اعلامیه نخستین قدمی بود که دولت شوراها درباره‌ی ایران برداشت و امیدهای

۱. حسن ستوده تهران، *تاریخ دیپلماسی عمومی*، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۹، ص ۳۲۵ و یا شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۹۸

فراوانی را در دل‌ها ایجاد کرد. دولت شوروی به منظور جلب دوستی ایران در این یادداشت، کلیه‌ی امتیازات مخالف حاکمیت و استقلال ایران را که در دوره‌ی تزارها به روسیه واگذار شده بود، لغو کرد و به ایرانیان وعده داد که این دولت در اخراج قوای انگلیس و عثمانی از خاک ایران به آنها کمک و از ادعاهای آن کشور درباره‌ی مطالبه‌ی خسارت زمان جنگ پشتیبانی خواهد نمود.

پیش از این اعلامیه، حکومت انقلابی یک روز بعد از پیروزی در ۲٦ اکتبر ۱۹۱۷، اولین بیانیه‌ی خود را درباره‌ی صلح منتشر کرد. در این بیانیه مسائل عمده‌ی بین‌المللی و زندگی توده‌های ملل و همچنین روش برخورد حکومت انقلابی با این مسائل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. حکومت انقلابی به کلیه‌ی ملل درگیر جنگ و حکومت‌های این ملت‌ها درباره‌ی صلحی عادلانه و دموکراتیک بدون الحاق اراضی دیگران و تحمیلات دیگر پیشنهاد مذاکره داد. در قسمتی از این بیانیه‌ی مزبور آمده بود:

«حکومت شوروی، الحاق و یا اشغال خاک دیگران را از نظر حقوق دموکراتیک و بالاخص منافع طبقات زحمتکش مردود شناخته و هر نوع بند و بست در این‌باره را با اشغال غاصبانه‌ی اراضی دیگران برابر می‌داند. حکومت شوروی برای دول ضعیف که مورد تجاوز کشورهای توسعه طلب قرار گرفته‌اند، به شرط اخراج لشکریان کشور زورگو، حق انتخاب آزادانه‌ی طرز حکومت و مسائل داخلی را قائل است. در این‌باره امکانات لازم را برای دولت ضعیف فراهم خواهد ساخت[۱]».

بیانیه‌ی دیگری نیز در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ درباره‌ی حقوق ملل روسیه صادر می‌شود. در این بیانیه بر تساوی حقوق و حق حاکمیت این ملل، حق تعیین سرنوشت خود، حتی آزادی برای جدایی از روسیه‌ی انقلابی و تشکیل دولت مستقل تصریح و تأکید می‌گردد. همچنین تمام امتیازات ملی و مذهبی نیز ملغی اعلام می‌شود[۲].

دولت شوروی در ادامه‌ی مواضع انقلابی‌اش و تبیین دیدگاه خود درباره‌ی ایران و مردم

---

۱. Nasrollah S. Fatemi, **Diplomatic History of Persia**: ۱۹۱۷ – ۱۹۲۳, (New York: F. Moore, ۱۹۵۲), P. ۱۳۷

۲. م. پاولویچ، تریا و ایرانسکی، ***سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران***، ترجمه‌ی م. هوشیار، چاپ دوم، کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۷، صص ۱۸۵ ـ ۱۸٦

ایران، سیاست نرمش و ملاطفت خود را فزونی بخشید، به طوری که در تکمیل بیانیه‌های خود درباره‌ی قراردادهای روسیه‌ی تزاری با ایران، قرارداد ۱۹۰۷ را به صورت رسمی ملغی اعلام کرد[۱].

در این‌باره تروتسکی، کمیسر خارجی، در قسمتی از نامه‌ی رسمی خود در تاریخ ۱٤ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ به سفارت ایران در پطرزبورگ اعلام داشت:

> «معاهده‌ی ۱۹۰۷ نظر به این‌که بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین دولتین روس و انگلیس بسته شده، به کلی ملغی و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود»[۲].

پس از روی کار آمدن «چیچیرین» و قرار گرفتن وی در منصب کمیسر خارجی این اقدامات تداوم یافت. وی در بیست و ششم ژوئن ۱۹۱۹، در نامه‌ای به دولت ایران، کلیه‌ی امتیازات تحصیلی روسیه‌ی تزاری را به صورت یک‌جا لغو و باطل اعلام کرد[۳]. در بخشی از این نامه آمده بود:

۱. تمام بدهی‌های ایران مطابق تقبلات زمان تزاری الغا می‌شود؛
۲. روسیه به مداخله‌ی خود در عواید ایران از قبیل گمرکات و تلگراف‌خانه‌ها و مالیات‌ها پایان می‌دهد؛
۳. دریای خزر برای کشتیرانی در زیر پرچم ایران آزاد اعلام می‌شود؛
٤. سرحدات شوروی با ایران مطابق اراده‌ی سکنه سرحدی معین خواهد شد؛
۵. تمام امتیازات دولت روس و امتیازات خصوصی باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط است؛
٦. بانک استقراضی ایران با تمام متعلقات، ملک ایران اعلام می‌شود؛
۷. خطوط تلگراف و راه‌های شوسه‌ی ساخته شده در طول جنگ به ملت ایران واگذار می‌شود؛

---

۱. Ibid , P. ۲۵۸
۲. Ibid , P. ۲۵۷
۳ . Hurewitz, Op.Cit, PP. ۳٤-۳۵

۸. اصول محاکمات و قضاوت سابق کنسول‌ها کلاً باطل می‌شود؛
۹. میسیون روحانی ارومیه منحل می‌شود؛
۱۰. تمام اتباع روسیه‌ای متوطن در ایران مکلف هستند کلیه‌ی عوارض و مالیات‌ها را بالسویه با اهالی تأدیه نمایند؛
۱۱. سرحد ایران و روس برای عبور آزاد و حمل مال‌التجاره باز می‌شود؛
۱۲. به ایران اجازه‌ی ترانزیت مال‌التجاره از روسیه داده می‌شود؛
۱۳. دولت روسیه از هرگونه مشارکت در تشکیل قوای مسلح در خاک ایران صرف نظر می‌نماید؛
۱۴. دولت روسیه به ملغی شدن کارگزاری‌ها رضایت می‌دهد؛
۱۵. به ایران اجازه داده می‌شود که در کلیه‌ی شهر و بخش‌های شوروی کنسول تعیین نماید.[۱]»

در این بیانیه ضمن حمایت و اعلام مساعدت حکومت انقلابی نسبت به اتحاد علیه استعمارگران، وعده داده می‌شود که به محض پایان عملیات نظامی در صحنه‌های جنگ، نیروهای نظامی روسی به سرعت از ایران خارج شوند. پس از آنکه شورای انقلاب تصمیم به متارکه در جنگ جهانی اول گرفت، لئون تروتسکی، کمیسر خارجه در نامه‌ای به سفارت‌خانه‌های دول متفق این موضوع را به اطلاع آنها رساند. بر همین اساس و در قدم اول دول متحد، مذاکرات خود را با بلشویک‌ها در مورد عقد قرارداد صلح آغاز کردند. در جریان مذاکرات بین آلمان و شوروی که در منطقه‌ی برست لیتوسفک انجام شد و منجر به عقد «پیمان برست لیتوسفک» بین دو کشور گردید، تروتسکی مطالبی را درباره‌ی حقوق ملت ایران به طرف مذاکره کننده‌ی آلمانی خود عنوان کرد. کمیسر امور خارجه‌ی اتحاد جماهیر شوروی اظهار داشت که «مشارالیه مایل است مظالمی که از طرف حکومت سابق روسیه به ایران بی‌طرف وارد آمده، مخصوصاً مورد توجه قرار داده و در جبران آنها اقدام

۱. علی‌اکبر ولایتی، ***تاریخ روابط خارجی ایران***، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۷۰، صص ۵۶ – ۵۷

نماید[۱]».

«فون کولمان» وزیر امور خارجه‌ی آلمان، بیانات مشارالیه را به حسن قبول تلقی کرده و اظهار داشت:

«دول اروپایی مرکزی همواره با یک صمیمیت مخصوصی خواهان آزادی ملت قدیم التمدن ایران بوده و هیچ آرزویی ندارد و جز این که ایرانیان در آتیه از فشارهای خارجی رهایی پیدا کرده و تمدن خود را آزادانه تعقیب نمایند[۲]».

در پی تلاش سفیر و کارکنان سفارت ایران در روسیه و مذاکره با مقامات روسی و آلمانی، حقوق و استقلال ایران در قراردادهای مربوط به متارکه‌ی جنگ و برقراری صلح بین روسیه و آلمان، برست لیتوفسک ۱۹۱۸، تضمین شد[۳].

پس از امضای قرارداد برست لیتوفسک، تروتسکی مفاد قرارداد را به اطلاع کاردار ایران در پطروگراد رسانید[٤]. در ژانویه‌ی همان سال تروتسکی برنامه‌ی پنج ماده‌ای حکومت شوروی برای تخلیه‌ی قشون روس از خاک ایران را در روزنامه‌ی «شورای کارگران و سربازان» انتشار داد. براساس این برنامه، بلشویک‌ها تصمیم گرفته بودند که افسران روس لشکر قزاق را نیز به روسیه احضار کنند[٥].

۲ـ بلشویک‌ها و نگرش جدید به ایران

انقلابیون بلشویک در همان آغاز امر در سیاست خارجی اعلامی خود تغییر ایجاد کردند. موضوع جالب توجه و مهم در اینجا این سؤال است که نرمش و حسن رفتار دولتمردان شوروی به خاطر چه بود؟ چرا دولت انقلابی این استراتژی را برگزید. پاسخ به این سؤال یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این کتاب، شناسایی علل و دلایل موضع‌گیری شوروی نسبت به

---

۱. Ibid, P. ۲۸

۲. سپهر، پیشین، ص ٤٩٦

۳. پیشین، ص ٤٩٧

٤. Ivan Spectore, **The Soviet Union and Muslim World** ۱۹۱۷ –۱۹۵۸, Seattle:University of Washington Press, ۱۹۵۹, P. ۸۵

٥. Ibid, P. ۸٦

دولت ایران، به ویژه شخص رضاشاه را تبیین می‌کند. در یک بنای کلی می‌توان گفت که رهبران حکومت جدید روسیه براساس بینش، مرام و نگرش سیاسی خود، حکومت جهانی سوسیالیسم و رهایی خلق‌ها از سلطه‌ی استعمارگران را محور برنامه و کار خویش قرار دادند و در این راستا، کشور ایران را به عنوان دروازه‌ی این حرکت به سوی شرق تلقی کردند. این سیاست به خوبی در نوشته‌های «تروپاتوفسکی» بلشویک مشهود است:

«... اهمیت ایران در ایجاد «انترناسیونال شرقی» بسیار شایان توجه است؛ مع‌هذا اگر کوشش ابتدایی ایران، تشکیل یک حوضچه‌ی طبیعی برای نهضت آزادی‌بخش سیاسی آسیای مرکزی باشد و لازم است این حوضچه از گل و لایی که در منابع و نفت‌های آن رسوب می‌کند و آن را مسدود می‌کند رها گردد. آن وقت در این صورت است که ایران برای رسالتی که انجام این مأموریت تاریخی و طبیعی به آن واگذار گردیده است، مناسب خواهد بود. بهترین دوست خلق ایران، روسیه پرولتاریا، روسیه‌ی بلشویکی است... روسیه‌ی انقلابی، الهام‌بخش صمیمانه و بی‌طمع ایران، یک مستشار گرانبها و یک راهنمای قابل اعتماد برای هدایت این کشور به سوی دموکراسی است. سیاست ما نسبت به ایران باید صرفاً یک سیاست دموکراتیک انقلابی باشد از این رو منافع ما کاملاً با منافع خلق ایران مطابقت دارد. پاک ساختن و تصفیه‌ی این حوضچه‌ی طبیعی آسیا برای ایرانیان هم به اندازه‌ی روس‌ها اهمیت دارد. اگر ایران دری است که باید از آن برای استیلا بر دژ انقلاب شرق یعنی هندوستان عبور کرد ما باید انقلاب ایران را برانگیزیم[1]».

تروپاتوفسکی در کتابش «وستوک و رولوتسیا» که در سال ۱۹۱۸ منتشر شد، ادامه می‌دهد:

«انقلاب ایران کلید تمامی شرق است... ایران کانال سوئز انقلاب است و این کشور برای توفیق انقلاب شرق نخستین کشوری است که باید توسط شوروی‌ها تسخیر شود. این مفتاح گرانبهای قیام شرق باید به هر قیمتی که شده در دست بلشویسم باشد... ایران ما باید مال ما باشد. ایران باید به انقلاب ما تعلق یابد[2]».

این مطالب به خوبی مبین آن است که حسن رفتار شوروی در سال‌های اولیه‌ی

۱. لنچافسکی، پیشین، ص ۳۳

۲. Sicker, Op. Cit. P. ۳۷

انقلاب بلشویکی را می‌توان نوعی سیاست جدید برای صدور انقلاب به حساب آورد، زیرا در کنفرانس باکو در سال ۱۹۲۰ نیز ایران به عنوان کانال سوئز انقلاب نامیده شد و اعلام گردید که تلاش‌های رهایی‌بخش انقلابی می‌بایست در ایران پا گرفته و سپس همه‌ی کشورهای کرانه‌ی خلیج‌فارس و هندوستان را نیز در بر بگیرد[۱]. به نظر «جرج لنچافسکی» سخنان تروپانوفسکی یادآور وصایای پطرکبیر و حتی همان سیاست با ادبیات انقلابی است:

«به قسطنطنیه و هندوستان حتی‌المقدور دست یابید. هر کس آنجا حکم‌فرمایی کند سلطان واقعی جهان خواهد بود. در نتیجه آتش جنگ‌های مداومی را نه فقط در ترکیه بلکه در ایران برافروزید. در بحرالاسود تأسیسات بحری احداث کنید. قطعات کوچکی را نزدیک این دریا و همچنین دریای بالتیک که به صورت مضاعفی برای اجرای نقشه‌مان لازم است به چنگ آورید و در کشور ایران تا خلیج‌فارس رخنه کنید. تجارت کهن با خاور زمین را در صورت امکان از نو برقرار سازید. تا دروازه‌ی هندوستان که انبار جهان است پیشروی کنید، با ورود به این نقطه دیگر به طلای انگلیس نیازی نخواهیم‌داشت[۲]».

اگرچه هدف اصلی معلوم و مشخص است، اما انتخاب ادبیات خاص و پرطمطراق و انقلابی و آرمانگرایانه تا حدی آن را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد. به طوری که حتی در مراحل اولیه و آغازین بررسی رفتار و سیاست شوروی نسبت به سایر دول این نتیجه را به دست می‌دهد که رفتار دولت انقلابی شوروی کاملاً متفاوت و مغایر رفتار و استراتژی حکومت تزاری است و حکومت انقلابی با اقدامات مثبت و سازنده در قبال دولت‌های استعمار شده‌ی شرقی، خود را از جرگه‌ی استعمارگران جدا کرده و با تأکید و تصریح بر اصول نوینی پا به عرصه‌ی شطرنج رقابت می‌نهد. این اصول نوین، اصول عدالت و تساوی حقوق بین‌الملل است. انقلابیون مناسبات خود را با دولت‌های شرق بر اساس همین اصول و تحت شعار عدالت و برابری ملت‌ها بنا می‌کنند.

در هر حال بلشویک‌ها سرمست از اصول موضوعه‌ی کارل مارکس، بهترین طرز انتشار

---

۱. همایون الهی، *اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی*، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳٦۵، ص ۲۲

۲. لنچافسکی، پیشین، ص ۳۵

اصول وی و جلوگیری از امپریالیسم انگلستان را همراهی با ملل ضعیف و در حقیقت دستگیری از قربانیان امپریالیسم دولت تزاری روس می‌دانستند. به همین جهت می‌خواستند دست افتاده‌های رژیم تزاری را بگیرند و رفتار روسیه‌ی سابق را جبران کنند و از این راه دشمنی عمومی برای امپریالیسم دولت انگلستان پیدا کرده و ریشه‌ی امپریالیسم را از جهان برکنند. هنوز مدت زیادی از مرگ کارل مارکس نگذشته بود و اشخاصی که اصول مسلم را از خود او شنیده بودند در میان بلشویک‌ها زیاد بودند.برای جلب قلوب ملل ضعیف و خیر رساندن به آنها فداکاری و گذشت هم داشتند و به‌ویژه علاقه نشان می‌دادند که سایر ملل آنها را مردمانی عادل و منطقی و پشتیبان حق و عدالت بشناسند[1].

حسین مکی نیز همین تعبیر را از رفتار حکومت جدید شوروی دارد و می‌نویسد:

«حکومت جوان کارگری می‌خواست با اعمال عادلانه‌اش یادگارهای شومی را که از حکومت تزار در خاطر ملل همسایه‌ی روس بود محو سازد و خود را مظهر عدالت و آزادی‌خواهی معرفی کند. این سیاست ایجاب می‌کرد که ... از اعمال نفوذهای نامشروع در ایران خودداری کند و ادعای خویش را مقرون به عمل سازند[2]».

از رفتار حکومت انقلابی می‌توان به عنوان یک رفتار تجدیدنظرطلبانه با صبغه‌ی ایدئولوژیکی یاد کرد. دولت شوروی پس از این نگرش است که بنا به انگیزه‌های ایدئولوژیک، سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای را در سیاست بین‌الملل در پیش گرفت. از آنجایی که ایدئولوژی‌ها «بایدها و نبایدها» را مطرح می‌کنند، تفسیر ارزشی از روابط بین‌الملل، شوروی را در آن زمان وادار به تعقیب سیاست تغییر وضع موجود کرد و این شیوه‌ی نگرش نسبت به ساختار نظام بین‌المللی، دولت مزبور را رودرروی سیستم‌های سرمایه‌داری و در رأس آن انگلیس قرار داد. البته نباید فراموش کرد که سیاست جدید را نمی‌توان خارج از چارچوب منافع ملی کشور شوروی تعبیر و تفسیر کرد. یعنی، دولت بلشویکی با اجرای این سیاست سعی داشت زمینه‌های نفوذ خود را در ایران فراهم آورد و سد مقاومی را در برابر استعمار انگلیس بسازد.

---

۱. پیشین، ص ۱۳۷

۲. حسین مکی، *تاریخ بیست ساله‌ی ایران*، ج ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۷۵

بخش سوم

شوروی و ظهور رضاخان در
عرصه‌ی سیاست ایران

فصل اول

موضع‌گیری شوروی در قبال تحولات داخلی ایران

پیشتر اشاره شد که خط مشی و سیاست‌هایی را که دولتمردان جدید در سرزمین شوراها اعلام و تبیین کرده بودند، اگرچه صبغه‌ی ایدئولوژی و آرمان‌گرایانه داشت، اما از چارچوب منافع ملی آن کشور، به‌ویژه اهداف نظامی، سیاسی و اقتصادی خارج نبود. رفتار و سیاست شوروی در قبال تحولات و وقایع ایران (کودتای ۱۲۹۹، قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، روی کار آمدن رضاخان و قیام جنگل و خیابانی و ...) در شناخت این سیاست بسیار مناسب و مؤثر است.

۱ ـ روابط ایران و شوروی از فردای انقلاب ۱۹۱۷

روابط ایران و شوروی از فردای انقلاب ۱۹۱۷ و موضعگیری آن کشور در قبال تحولات داخلی ایران را در سه مقطع زمانی مورد بررسی و توجه قرار می‌دهیم.

الف) دوره‌ی آرامش ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹

در این دوره‌ی کوتاه مدت روس‌ها سعی کردند تا با ایران روابط سیاسی را براساس حسن همجواری برقرار نمایند. مهم‌ترین ویژگی این دوره، لغو قراردادهای روسیه‌ی تزاری با ایران از سوی حکومت جدید بود که پیشتر به آن اشاره کردیم؛ هر چند شوروی با حسن نیت در راه برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با ایران تلاش کرد، اما به دلیل عدم توجه و تمایل دولت‌های ایران و کارشکنی انگلیسی‌ها نتیجه‌ای از تلاش خود به دست نیاورد.

ایران یکی از نخستین کشورهایی بود که حکومت بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخت. «اسدخان بهادر» کاردار سفارت ایران در روسیه روز ۱٤ دسامبر ۱۹۱۷ تصمیم دولت ایران را به شناسایی حکومت بلشویکی به مقامات شوروی اعلام داشت[1]. اولین نماینده‌ی دولت شوروی در ایران «براوین» نام داشت که پیشتر کنسول روسیه‌ی تزاری در خوی بود و پس از پیوستن به نیروهای انقلابی به عنوان نماینده‌ی خودمختار دولت شوروی به ایران اعزام شده بود؛ ولی در آشفتگی ماه‌های اول انقلاب به او استوارنامه‌ای که حاکی از مأموریت رسمی وی در ایران باشد، داده نشده بود و براوین به استناد خبر انتصاب خود در مطبوعات شوروی می‌خواست با دولت ایران وارد مذاکره شود. دولت ایران حاضر به مذاکره با این سفیر بی‌استوارنامه نشد تا این‌که دولت شوروی در ژوییه‌ی ۱۹۱۹ سفیری دیگر به نام «کولومیتسوف» را به تهران فرستاد. کولومیتسوف یک طرح ١٦ ماده‌ای که متضمن لغو بعضی از امتیازات حکومت تزاری از جمله کاپیتولاسیون و تحویل راه‌ها و تأسیسات بندری به دولت ایران بود با خود آورده بود، ولی حکومت وثوق‌الدوله که طرفدار انگلیسی‌ها بود به فرستاده‌ی دولت شوروی روی خوش نشان نداد و حتی تقاضای او را درباره‌ی تعطیل دفتر نمایندگی روسیه‌ی تزاری در تهران نپذیرفت. در همین حال کولومیتسوف وزیر مختار شوروی در تهران دستگیر و به وسیله‌ی قزاق‌های ضد بلشویک روسی که در خدمت دولت ایران بودند، تیرباران شد. دولت شوروی به عنوان اعتراض به این عمل، در سپتامبر سال ۱۹۱۹ سفارت ایران را در مسکو تعطیل و اسد بهادر، کاردار

۱. ایرج ذوقی، ***تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ ۱۹۰۰ ـ ۱۹۲۵***، نقش جهان، تهران ۱۳٦۸، ص ۳۹۱

سفارت ایران را بازداشت کرد. اسد بهادر پس از مدتی بازداشت، از شوروی اخراج شد و روابط بین دو کشور عملاً قطع گردید[۱]. این مرحله که آن را می‌توان دوره‌ی آرامش قبل از طوفان نامید در اوت ۱۹۱۹ پایان می‌یابد.

ب) دوره‌ی بحران، ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۱

از اوت ۱۹۱۹ تا فوریه‌ی ۱۹۲۱ دوره‌ای آشفته و طوفانی در روابط دو کشور محسوب می‌شود که با جنگ روانی و تبلیغاتی و کوشش در ترویج عقاید سوسیالیستی و انقلابی و تجاوز نظامی به ایران همراه بود. حکومت‌های ایران تلاش‌های دولت شوروی را برای برقراری روابط مودت‌آمیز در دوره‌ی اول ناشی از موضع ضعیف دولت شوروی تلقی می‌کردند و در نتیجه روی خوش به آن نشان نمی‌دادند؛ اما در دوره‌ی دوم که دولت شوروی از موضع قدرت با دولت‌های ایران روبه‌رو گردید ناگزیر به تمکین گردیدند[۲].

نقطه‌ی آغازین بحران در روابط دو کشور، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میان انگلیس و ایران بود که میان وثوق‌الدوله و «سر پرسی کاکس»، وزیر مختار انگلستان در ایران صورت پذیرفت. وثوق‌الدوله برای کاهش مشکلات کشور تصمیم به اخذ وام از انگلستان گرفت و دولت انگلیس با پرداخت وام به شرط در اختیار گرفتن قوای مالی و نظامی ایران موافقت کرد. قبل از آنکه قرارداد به تصویب مجلس و توشیح احمدشاه برسد، دولت انگلیس با اعزام هیأت‌های مالی و نظامی آن را به اجرا درآورد. انگلیس یک هیأت مالی به ریاست «سیدنی آرمیتاژ» و یک هیأت نظامی به ریاست سرلشکر «دیکسون» برای در دست گرفتن مالیه و ارتش به ایران فرستاد. همچنین طی یک قرارداد جداگانه، یک وام دو میلیون لیره‌ای با بهره‌ی ۷ درصد به ایران پرداخت می‌شد و می‌بایست در طول ۲۰ سال بازپرداخت شود.

انتشار قرارداد از هر سو با انتقادات خصمانه روبه‌رو شد. ناسیونالیسم ایرانی و جنبش‌های ملی، با یاری از مخالفت شوروی و آمریکا، طرح را بی‌اثر ساخت. با نارضایتی

۱. طلوعی، پیشین، صص ۴۲۸ ـ ۴۲۹
۲. ذوقی، پیشین، ص ۳۹۲

عمومی بر ضد دولتمردان و مسؤولان، انعقاد معاهده شکل گرفت. محرمانه بودن و شایعه‌ی دریافت رشوه، نارضایتی‌ها را دو چندان کرد. مردم ایران قرارداد ۱۹۱۹ را سند سیطره و سلطه‌ی انگلستان بر ایران تلقی کردند[۱]. مسئله‌ی جالب توجه و مهم در اینجا نوع واکنش و برخورد دولت جدید شوروی با قرارداد بود. دولت نوپا که درگیر جنگ با نیروهای طرفدار رژیم تزاری بود، در ابتدا سعی کرد با تبلیغات و اطلاع‌رسانی ماهیت انگلیس و اهداف مستقر و آشکار و آثار ناشی از قرارداد را برای مردم ایران روشن سازد و پرده از چهره‌ی واقعی استعمار انگلستان بردارد. در همین راستا «چیچیرین»، کمیسر خارجی دولت شوروی، در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۱۹ در بیانیه‌ای خطاب به مردم ایران و در رأس آنها طبقه‌ی کارگر و دهقان اعلام کرد که دولت شوراها معاهده‌ی ایران و انگلیس را که خلق ایران را به بند می‌کشد به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ‌گاه آن را قانونی تلقی نخواهد کرد[۲]. این موضع دولت شوروی از یک سو و انقلاب اکتبر و رفتار شوروی در لغو قراردادهای تحمیلی و ذلت‌بار رژیم تزاری از سوی دیگر کمک شایانی به افکار عمومی داخل کشور در مخالفت با قرارداد کرد[۳]؛ به طوری‌که به مخاصمات علنی مخالفان با دولت مرکزی در استان‌های گیلان و آذربایجان انجامید[۴]. در مباحث بعدی موضع شوروی در قبال این قرارداد را به طور مستقل پی می‌گیریم.

ج) دوره‌ی تفاهم، ۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۵

آغاز این دوره، فوریه‌ی ۱۹۲۱ است که عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی به امضا رسید. در این دوره، روابط سیاسی ایران و شوروی مسیری امن و آرام را طی کرد و با آرامش نسبی و بدون بروز بحران‌های سیاسی مهم و قابل توجه ادامه یافت. از این دوره به عنوان

---

۱. Fatemi. Op. Cit, PP. ۷۵

۲. erish Kapur, **Soveit Russia and Asia**: ۱۹۱۷ – ۱۹۲۳, (Geneva: Imprimerie, ۱۹٦٥), PP. ۱٦٦ – ۱۷۰

۳. Fatemi. Op. Cit, P. ۳۰

٤. حسین مکی، ***زندگی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار***، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۱۰

«عصر طلایی» روابط اقتصادی دو کشور می‌توان یاد کرد؛ زیرا این جنبه از روابط بر سایر جنبه‌های سیاسی، فرهنگی و ... روابط دو کشور غالب و چیره بود.

همچنان‌که پیشتر اشاره کردیم مهم‌ترین اتفاق این دوره، انعقاد قرارداد مودت ایران و شوروی بود. «مشیرالدوله» که بعد از «وثوق‌الدوله» زمام امور دولت را عهده‌دار شد، «مشاورالممالک انصاری» سفیر کبیر ایران در قسطنطنیهرا به عنوان فرستاده‌ی ویژه‌ی خود در رأس هیأتی به مسکو اعزام داشت. هیأت ایرانی مأموریت داشت تا از دولت شوروی بخواهد که از هرگونه دخالت در امور داخلی ایران و از دادن هرگونه کمک و حمایت مادی و معنوی به جنبش ضد دولتی و ادامه‌ی تبلیغات خود در ایران خودداری کند و چنانچه دولت شوروی با این خواسته‌های دولت ایران موافقت کرد، در آن صورت برای برقراری روابط سیاسی و عقد پیمان مودت با شوروی اقدام نماید. قبل از شروع مذاکرات، دولت شوروی کوشید تا جو مساعد و مطلوبی را برای آنها فراهم سازد و به همین منظور ایرانیان بازداشت‌شده و زندانی را آزاد کرد و کمیسیونی را مأمور استرداد اموال مصادره شده‌ی ایرانیان به آنها کرد و بخشی از نیروهای خود را از انزلی خارج ساخته اعلام کرد که بقیه‌ی نیروها را نیز به‌زودی از انزلی خارج خواهد کرد[1]. این امتیازات و اقدامات مثبت در اثر مذاکرات مشاورالممالک با مقامات رسمی باکو حاصل شد. هیأت اعزامی در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ وارد مسکو شد و پس از دو روز، چیچرین، کمیسر خارجه‌ی حکومت انقلابی، آنان را به طور رسمی در عمارت کمیساریای خارجه به حضور پذیرفت. چیچرین در این ملاقات با گرمی از هیأت ایرانی پذیرایی و طی نطقی اظهار می‌کند:

> «آقایان به خاطر دارند که نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی ما «کولومیتسوف» را در ایران به قتل رسانیدند، ولی می‌دانیم تقصیر آن متوجه ملت نجیب ایران نمی‌باشد و متوجه دولت سرمایه‌داری است که نمی‌خواهد دولت جدید شوروی با ایران روابط دوستی داشته باشد و چون این موضوع را ما به خوبی احساس کردیم بنابراین بدون اندکی دلتنگی از این قضیه و مصیبت وارده، وارد مذاکرات دوستانه و عقد قرارداد خواهیم شد[2]».

---

1. Sicker, Op. Cit, P. ۸٦

۲. مکی، پیشین، ص ۲۵۸

با وجود این استقبال گرم، مذاکرات انصاری با مقامات شوروی به کندی پیش می‌رفت. زیرا شوروی‌ها که درباره‌ی نقشه‌های انگلستان درباره‌ی ایران مشکوک بودند در امضای قرارداد تعلل می‌کردند. یکی از شرایط ایران، جمع‌آوری سلاح‌هایی بود که در ماه‌های اخیر، شوروی بین اهالی گیلان تقسیم کرده بود. در ژانویه‌ی ۱۹۲۱ یکی از مأموران بلندپایه‌ی شوروی از باکو به انزلی آمد و بخشی از سلاح‌های مزبور را جمع‌آوری کرده و به کشتی‌های روسی انتقال داد و سپس کشتی‌های مزبور آب‌های ایران را ترک کردند؛ اما چند هفته بعد که شوروی‌ها مشاهده کردند انگلیس‌ها نقشه‌هایی درباره‌ی ایران دارند، مجدداً دو هزار سرباز در انزلی پیاده کردند.

این‌بار شوروی‌ها پادگان خود را رشت قرار داده و تخلیه‌ی قوای خود را موکول به خروج «نور پرفورس» انگلیسی از ایران نمودند[1]. با این‌حال مذاکرات ادامه یافت و به نتیجه رسید و پیش‌نویس قرارداد دوستی و حل اختلاف دو کشور در ۲٦ آبان آماده شده بود که دولت مشیرالدوله سقوط کرد و «سپهدار اعظم» به نخست‌وزیری منصوب شد. به محض این‌که خبر سقوط مشیرالدوله به مسکو رسید باب مذاکره بسته شد و مقامات شوروی به مدت دو هفته به دلیل این‌که هویت کابینه‌ی جدید و عناصر آن از نظر آزادی‌خواهی و وابستگی مشخص نیست، از مذاکره درباره‌ی عهدنامه خودداری می‌کردند[2].

در طی همین مدت و وقفه در مذاکرات، قائم مقام کمیسر خارجه‌ی شوروی زمینه‌ی ملاقات هیأت ایرانی با لنین را فراهم می‌آورد. طرف ایرانی بیش از نیم ساعت با لنین گفتگو و مذاکره می‌کند. فرزند مشاورالممالک در کتابش جریان این مذاکره را چنین به تصویر می‌کشد:

«... لنین پس از تعارف و احوالپرسی از پدرم سؤال نمود: در مذاکرات راجع به قرارداد چه اشکالی پیش آمده که امضای آن را به تأخیر انداخته‌اید. وی جواب داد: ما می‌خواهیم وقتی عهدنامه‌ی مودت را امضا بکنیم که حتی یک نفر از سربازان شوروی در ایران نمانده باشد و چون هنوز این انتظار ما برآورده نشده امضای

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۰
۲. مکی، پیشین، ص ۲۵۸

قرارداد به تأخیر افتاده است.

لنین گفت: ما با امپریالیسم مبارزه می‌کنیم و سیاست ما در همه‌جا مخصوصاً در شرق مخالفت با سیاست امپریالیستی است. ما صمیمانه مایلیم که ایران آزادانه در راه ترقی و تعالی پیش‌برود و ما در این راه شانه به شانه‌ی شما خواهیم بود و به شما کمک خواهیم کرد. ما هیچ نظر و غرضی نداریم، می‌خواهیم دوستان واقعی و بی‌غرض ملت‌هایی باشیم که برای استقلال و آزادی کامل و پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی خود در تکاپو هستند و ما علاقه‌مندیم که از افراد ارتش سرخ هیچ‌کس در ایران باقی نماند و هر اشکالی در این راه باشد، ما مرتفع خواهیم کرد[۱]».

با حسن نظر و نیت لنین مذاکرات از سکون و وقفه به درمی‌آید و مجدداً شروع می‌گردد[۲] و مذاکرات در محیطی دوستانه و جوی مساعد برای چند ماه ادامه یافت و بحث‌ها و تبادل نظرهای مفصلی در مورد مسائل فی‌مابین صورت گرفت. سرانجام پس از انجام پنج ماه مذاکره، دو کشور در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱، (۷ اسفند ۱۲۹۹) به توافق رسیدند و عهدنامه‌ی مودت از طرف انصاری و چیچرین امضا شد.

۲ ـ واکنش شوروی به قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

اقدام انگلیس در تسلط بر ایران از طریق قرارداد ۱۹۱۹ نه تنها با سیاست سنتی و امپریالیستی روسیه‌ی تزاری در ایران مغایرت داشت بلکه با اهداف و مقاصد حکومت بلشویک هم به طور کامل در تضاد بود. بلشویک‌ها در اعلامیه‌ای که در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۱۹ از طریق بی‌سیم پخش نمودند، پس از ذکر مقدمه‌ای طولانی که در آن از سیاست‌های قبلی تزارها در ایران به‌شدت انتقاد شده بود، به قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس حمله و دولتمردان ایران را متهم کردند که با بستن چنین قراردادی کشور را به انگلستان فروخته‌اند[۳].

پس از این اعلامیه، در اکتبر همان سال بلشویک‌ها اعلامیه‌ی دیگری را صادر و در آن

---

۱. عبدالحسین مسعود انصاری، *زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان*، ج ۲، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ۱۸۶

۲. همان، ص ۱۸۷

۳. Ibid, PP. ۸۱ -۸۲

سیاست و خط مشی جدید شوروی‌ها را نسبت به ایران تشریح و مجدداً به بیانیه‌های سابق حکومت انقلابی تأکید کردند. این تأکید به علت لغو تمام قراردادها و پیمان‌هایی مخل استقلال و حاکمیت ایران است، بود. چیچرین، کمیسر امور خارجه و «نریمان‌اف» کمیسر امور مسلمانان جنوب شرق آسیا، در اعلامیه‌ی خود که در روزنامه‌های قفقاز منتشر شد اذعان داشتند:

«همکار من تروتسکی در یادداشت مورخ ۱٤ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ خود اعلام کرد که دولت جدید روسیه، تمام آن عهدنامه‌هایی که به طور محرمانه بین دولتین انگلستان و روسیه و سایردولت‌ها بسته شده و مفادشان ناقض حاکمیت ایران است، باطل و کان لم یکن می‌شمارد. در چنین اوضاع و احوالی، انتظار داشتیم که ملت ایران زندگانی سیاسی جدیدی را آغاز کند و به ظلم و سلطه‌ی خارجیان وحشی در خاک کشورشان پایان دهند؛ اما اکنون به چشم می‌بینیم که انگلستان پیروز ـ ولی بی‌رحم ـ مشغول خفه کردن ایران است و می‌خواهد این کشور را زیر یوغ تسلط خود درآورد؛ لذا حکومت کارگران و دهقانان روسیه با قاطعیت و تأکید هر چه تمام‌تر اعلام می‌دارد که قرارداد جدید را هرگز به رسمیت نخواهد شناخت، چون که این قرارداد، اگر اجرا شود به رقیت و بندگی ایرانیان منتهی خواهد شد... شورای جمهوری کارگران و دهقانان روسیه این قرارداد را به چشم ورق پاره‌ای می‌نگرد که هیچ‌گونه اعتباری ندارد. قرارداد مزبور هم نشان می‌دهد که سیاستمداران ایرانی نه تنها خود بلکه استقلال ملتشان را هم به انگلیسی‌های ظالم و سرکوبگر فروخته‌اند»[1].

افسران روسی لشکر قزاق ایران هم با این قرارداد مخالفت کردند. کلنل اسکسکی، فرمانده لشکر قزاق بحث و گفت‌وگوی شدیدی را پیش از امضای قرارداد با هیأت وزیران ایران آغاز و به صراحت اعلام کرد قزاقان ایرانی هرگز رضایت نخواهند داد که زیر دست افسرانی که تابعیت و ملیت غیر روس دارند انجام وظیفه کنند. اگر به آنها فشار وارد شود، به احتمال قوی از لشکر قزاق بیرون خواهند رفت یا این‌که دسته‌جمعی به قوای «دنیکین»

۱. *اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، ترجمه‌ی جواد شیخ‌الاسلامی، ج ۱، سند شماره‌ی ۱۱٦

خواهند پیوست و حتی ممکن است به مسلک «بلشویزم» گرایش پیدا کنند و به قوای آنها ملحق شوند[۱].

همچنین جنب‌وجوش و غلیان زیادی میان افسران و سربازان لشکر قزاق در تهران پدید آمد و معلوم بود که ذهن آنها با نقشه‌ی قبلی مشوش شده و این‌گونه وانمود کرده‌اند که انحلال لشکر قزاق در شرف است و همه‌ی آنها در آینده زیر نظر افسران انگلیسی قرار خواهند گرفت.

اعضای سفارت روسیه نیز همانند افسران روسی لشکر قزاق سخت از این قرارداد برآشفتند. آنها قراردادی را که انگلیسی‌ها با حکومت ایران بسته بودند با آن تصوری که از منافع روسیه در ایران داشتند، کاملاً مغایر می‌دانستند[۲]. نگرانی سفارت روسیه در تهران از عواقب قرارداد به‌حدی بود که کاردار سفارت روس در مذاکرات خود با وزیر مختار انگلیس در تهران از وی خواست صریح و بی‌پرده به او بگوید: «آیا در تعقیب سیاستی که پس از امضای قرارداد اتخاذ شده، بریتانیا قصد دارد سیاست کلی خود را نسبت به مصالح روسیه در شمال ایران دگرگون سازد؟» سر پرسي کاکس به کاردار سفارت جواب داد:

«شما از سیاستی که من طبق تعلیمات دولت مطبوعم در عرض سال گذشته تعقیب کرده‌ام، کاملاً آگاهید و تا به حال هم دستوری دایر به تعدیل یا تغییر آن سیاست دریافت نکرده‌ام[۳]».

با این حال برای آنکه در آینده با مشکلی مواجه نشود، کاکس از مقامات لندن خواست سیاست کلی خود را به وی ابلاغ کنند، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس جواب کاکس را به کاردار سفارت روس قانع‌کننده و کافی دانست. لرد کرزن به کاکس دستور داد:

« اگر لازم باشد، با حکومت ایران درباره‌ی منافع روسیه در شمال ایران مذاکره و آنها را تشویق می‌کند که در مورد اتباع روسیه و امتیازات سابق آنها در ایران، عجالتاً سیاست وضع موجود را حفظ نماید»[۴].

۱. همان سند، شماره‌ی ۳۷
۲. همان ، شماره‌ی ۵۱
۳. همان ، شماره‌ی ۳۸
٤. همان ، شماره‌ی ٤٠

۳ ـ اشغال ایران و شکایت به جامعه‌ی ملل

در طی دو سال و اندی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ارتش سرخ در تمام جبهه‌ها بر افسران و سربازان روس سفید که برای احیای مجدد رژیم تزاری می‌جنگیدند غلبه کرد و سرداران سلطنت‌طلب یکی پس از دیگری مغلوب، مقتول یا تیرباران شدند. ژنرال «دنیکین» که در جبهه‌ی جنوب روسیه علیه حکومت لنین می‌جنگید یکی از معروف‌ترین این فرماندهان بود که پس از اضمحلال قوای نظامی‌اش در «کریمه»، به آذربایجان پناه آورده بود. وی در این منطقه هم شکست خورد و همراه سپاهیانش پیش از آنکه به دست کمونیست‌هایی که در نتیجه‌ی کودتا، حکومت بادکوبه را تشکیل دادند بیفتند، با استفاده از ناوگان تزاری در دریای خزر به سواحل ایران رو آوردند[۱].

ورود ارتش مجهز و مقتدر بلشویک به قفقاز موجب قوت قلب و دلگرمی مردم ایران و انتشار مقالات ضد انگلیسی در نشریات تهران شد. کارشناسان نظامی انگلیس جداً بر این عقیده بودند که احتمال هرگونه حمله‌ی بلشویک‌ها به ایران فوق‌العاده ضعیف و عملاً نشدنی است. تصور آنها بر این بود که خطر واقعی از جانب عمال نفوذی و گروه‌های کوچکی است که ممکن است ناشناخته از مرز بگذرند و دست به تبلیغاتی در ایران بزنند که جلوشان را حتی با قوای هنگفت نظامی هم نمی‌توان گرفت؛ حتی پس از سقوط آذربایجان و قفقاز به دست بلشویک‌ها، در این ارزیابی نظامی تغییری داده نشد. در همین هنگام در بامداد روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ دوازده کشتی روسی حامل خیل عظیمی از سربازان بلشویک‌ها در مقابل مرداب «غازیان» ظاهر شدند و تأسیسات بندر انزلی را به توپ بستند[۲].

به این ترتیب نیروی بریتانیا در شمال ایران به همراه ژنرال دنیکین و تعداد زیادی از افسران روس سفید مجبور به عقب‌نشینی شدند و این عقب‌نشینی تا منجیل و قزوین ادامه یافت[۳].

اندکی پس از گلوله‌باران انزلی، دولت ایران از مقامات این بندر با فرمانده ناوگان سرخ،

---

۱. *اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا...*، ج ۲، صص ۲٤ ـ ۳٤

۲. پیشین، صص ٤۹ ـ ۵۰

۳. pector. Op. Cit, PP. ۸٦-۸۸

راسکالینکف تماس گرفتند و مراتب اعتراض خود را اعلام کردند. در تداوم این کار، وزیر خارجه‌ی ایران که در پاریس اقامت داشت، نامه‌ای به دبیرکل جامعه‌ی ملل فرستاد و علیه اقدامات شوروی‌ها که بندر انزلی را بدون هیچ‌گونه اخبار به توپ بسته بودند، اعتراض کرد. پس از آن «نصرت‌الدوله» وزیر امور خارجه از دولت انگلیس خواست که کمک‌های نظامی یا لااقل ارشادات سیاسی خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد[۱].

همچنین نصرت‌الدوله با موافقت مقامات انگلیس و شخص «لرد کرزن»، اعتراض رسمی دولت ایران را علیه اقدامات شوروی‌ها در دولت انزلی که متن آن توسط وثوق‌الدوله تنظیم شده بود، فوراً به مسکو مخابره کرد. اعتراض رسمی ایران در شامگاه همان روز یعنی ۲۶ مه ۱۹۲۰ توسط بی‌سیم به مسکو مخابره شد[۲].

با ورود قوای بلشویک به انزلی بار دیگر فریادهای ضد قرارداد و تقاضای خروج انگلیس در جراید تهران بلند شد[۳]. در خارج نیز روزنامه‌های فرانسه به تشریح جریانی که آن را اشتباه بریتانیای کبیر در اجرای سیاستش در ایران می‌نامیدند، پرداخته و از مخمصه‌ای که برای انگلستان در شمال ایران پیش آمده بود، ابراز خشنودی می‌کردند[۴].

در پاسخ به جنجال تبلیغاتی نشریات ایران و نامه‌ی اعتراض‌آمیز نصرت‌الدوله، چیچرین، کمیسر امور خارجه، لحنی دوستانه در پیش گرفت[۵]. اما پس از مدتی مشاهده کرد که حکومت وثوق‌الدوله اقدامی در جهت مذاکره‌ی مستقیم با شوروی‌ها و خروج نیروهای انگلیس از ایران به عمل نمی‌آورد. بنابراین چیچرین سخت برآشفت و در تلگرافی به تهران اذعان داشت:

> «... حکومت شوروی روزی شروع به تخلیه‌ی انزلی می‌کند که استقلال ایران تضمین شده باشد و این کشور تحت نفوذ بیگانه نباشد. تا زمانی که سربازان انگلیس از خاک ایران بیرون نروند، قشون روسی در این کشور باقی خواهند ماند».

---

۱. پیشین، ص ۷۶
۲. پیشین، ص ۱۲۵
۳. بهار، پیشین، ص ٤۹
٤. اسناد محرمانه، پیشین، سند شماره‌ی ۸۲
۵. پیشین، سند شماره‌ی ۸٤

پس از تهدید چیچرین و اتمام حجت وی درمورد چگونگی تخلیه‌ی ایران، تمام نگاه‌ها در ایران متوجه جامعه‌ی ملل شد. وثوق‌الدوله هم با امید تمام، چشم به اجلاس آتی جامعه‌ی ملل داشت، اما در این میان خودداری دول اروپایی از حمایت ایران در طرح دعوا علیه شوروی، این امیدها را نقش بر آب کرد. وزیر امور خارجه‌ی فرانسه به نصرت‌الدوله اظهار داشت که به هیچ عنوان روی حمایت این کشور حساب باز نکند. ایتالیایی‌ها هم سرگرم زمینه‌چینی برای بهبود روابط با روس‌ها بودند و نمی‌توان انتظار داشت که جانب ایران را در شکایت ایران علیه روسیه بگیرند[۱] با توجه به مکانیزم اجرایی در شورای جامعه‌ی ملل یعنی اتفاق آرا در یک موضوع و نبود چنین توافقی درباره‌ی موضوع ایران، این شکایت راه به جایی نبرد. شورای جامعه‌ی ملل مسئله‌ی ایران را در دستور خود قرار داد و مسئله‌ی درخواست ایران را که تقاضا کرده بود تا روس‌ها را به تخلیه‌ی ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده وادارد و یا در بیرون کردن روس‌ها از ایران به این کشور کمک کند، با حضور وزیر خارجه، نصرت‌الدوله در لندن مورد بحث قرار داد، ولی نتیجه‌ای گرفته نشد و آن را به مذاکرات ایران و روس موکول کرد[۲].

۴ ـ دلجویی ایران از شوروی

وثوق‌الدوله با دست زدن به بزرگترین ریسک زندگی سیاسی خود، اعتراضات داخلی و خارجی را متوجه خود ساخت و تنها پس از بروز این واکنش و اعتراضات بود که وی پی برد که چه خبط سیاسی بزرگی را مرتکب شده است.

زمانی که قرارداد میان انگلیس و ایران منعقد شد، روسیه درگیر جنگ‌های داخلی بود و فرصت نیافت تا واکنش جدی از خود نشان دهد، اما این روند طولی نکشید و با پیروزی بلشویک‌ها، برخورد دولت شوروی با قرارداد، جنبه‌ی عملی و عینی به خود گرفت. ارتش شوروی پس از تصرف قفقاز (گرجستان، ارمنستان، آذربایجان) در تعقیب قوای ژنرال

---

۱. Hurewit, Z. Op, P ۳۸

۲. Sicker, Op. Cit, P. ۳۸

دنیکین در ایران نیرو پیاده کرد. به طوری‌که با پیاده شدن واحدهای دریایی ارتش سرخ در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ در بندر انزلی تیر خلاص به قرارداد ۱۹۱۹ زده شد و با اعتراضات ناسیونالیسم ایرانی بنیان قرارداد عملاً سست شد[۱]. دولت عاقد قرارداد همواره از این رفتار و واکنش شوروی بیم داشت و بر همین اساس بود که پس از عقد قرارداد، سعی کرد با اعزام هیأتی، از مسکو دلجویی کند.

اندیشه‌ی اعزام هیأتی به مسکو با تحریک و تشویق نصرت‌الدوله فیروز، وزیر امور خارجه‌ی ایران که در آن هنگام در اروپا به سر می‌برد، و سیدضیاءالدین طباطبایی شکل گرفت. این دو، طی نامه‌هایی از لندن و باکو به وثوق‌الدوله، توجه دولت را به موفقیت‌های بلشویک‌ها و شدت یافتن خطری که از جانب آنها ایران را تهدید می‌کرد جلب کرده و دولت را تشویق نمودند تا مقامات رژیم سابق روسیه را از ایران اخراج کرده و به رهبران جدید شوروی اطمینان داده شود که اگر از جانب آنها تجاوزی به خاک و منافع ایران صورت نگیرد و بلشویک‌ها تبلیغات تحریک‌آمیز خود علیه ایران را متوقف سازند، دولت ایران اقدامات خصمانه‌ای علیه آنها به عمل نخواهد آورد و حاضرند تا باب مناسبات دوستانه را بگشایند[۲]. مسئله‌ی واقعاً تأسف‌آور و دردناک، نوع برخورد وثوق‌الدوله با این پیشنهاد بود. عاقد قرارداد ۱۹۱۹، هر دو نامه را توسط کفیل وزارت امور خارجه نزد «سر پرسی کاکس» وزیر مختار بریتانیا در تهران فرستاد و نظر او را جویا شد. کاکس توصیه کرد که دولت ایران باید در این مورد رعایت احتیاط را به عمل آورد و قبلاً با دولت بریتانیا «مشورت» نماید و چون فیروز در لندن است به او مأموریت داده می‌شود که موضوع را با وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا در میان گذاشته و مشورت‌های لازم را به عمل آورد[۳].

نویسنده‌ی کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ» به خوبی این مسئله و وابستگی تام و تمام دولت وثوق‌الدوله را به تصویر می‌کشد. در ۸ آوریل، فیروز از «لرد کرزن»، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس سؤال کرد که آیا دولت بریتانیا موافقت دارد که ایران

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ٦
۲. ذوقی، پیشین، ص ۳۸۰
۳. پیشین، ص ۳۸۰

مستقیماً با دولت شوروی رابطه برقرار نماید و با آن معاهده‌ای منعقد کند؟ فیروز اظهار داشت که تمام کشورهای همجوار روسیه ظاهراً با آن دولت رابطه‌ی سیاسی برقرار کرده‌اند و دولت ایران نیز تصور می‌کند که صلاح در این باشد تا برای برقراری روابط با شوروی، وارد مذاکره با آن دولت شود. در پاسخ به استفسار فیروز، کرزن پاسخ می‌دهد:

«من نمی‌توانم در این مورد به دولت ایران پاسخ مساعد بدهم و ایران را به این کار تشویق کنم، فقط می‌توانم بگویم که دولت ایران تنها به مسؤولیت خود می‌تواند به این کار اقدام کند البته برای ما مایه‌ی تأثر و تأسف است که دولت ایران پس از آنکه قراردادی با ما امضا کرده و ما نهایت سعی را به عمل آوردیم تا به تعهدات خود وفادار باشیم اکنون می‌خواهد با همه‌ی کشورها و دولت‌ها وارد معامله شود... چنین روشی به نظر من بسیار ناپسند است».

مخالفت بریتانیا با اعزام هیأتی به مسکو مانع از اجرای آن شد.[۱]

پیش از پیشروی ارتش شوروی و اشغال آذربایجان و ناحیه‌ی قفقاز، وثوق‌الدوله تصمیم می‌گیرد تا با این جمهوری‌های کوچک قراردادهای گمرکی و تجاری منعقد کند تا از این راه بتواند از نفوذ کمونیست‌ها جلوگیری نماید[۲]. به همین منظور سفیر آذربایجان را همانند سفیر یک دولت معتبر در تهران می‌پذیرد و هیأتی نیز به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی به «بادکوبه» می‌فرستد[۳]؛ اما با برتری ارتش شوروی در جبهه‌ها و پیاده شدن این نیروها در بندر انزلی، وثوق‌الدوله اعزام هیأتی به مسکو را مد نظر قرار می‌دهد و آن را با کاکس در میان می‌گذارد، اما عمر کابینه‌ی وی کفاف انجام این مهم را نداد. تأسیس جمهوری سوسیالیستی گیلان توسط میرزا کوچک‌خان جنگلی همزمان با پیاده شدن نیروهای شوروی در انزلی، ادامه‌ی زمامداری وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای عاقد قرارداد ۱۹۱۹ را غیرممکن ساخت و در ۳ تیر، وی از مقام خود استعفا کرد و از ایران خارج شد. به اعتقاد برخی وثوق‌الدوله با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ قصد داشت ایران را از تأثیرات انقلاب اکتبر دور نگه

---

۱. مکی، پیشین، ص ۲۵۵

۲. همان

۳. یحیی دولت آبادی، *تاریخ معاصر؛ حیات یحیی*، ج ٤ ، انتشارات عطار، تهران ۱۳٦۱، ص ۱۳٤

دارد و در این راه به سفارش مقامات انگلیسی، روابط ایران را با حکومت شوراها به مرحله‌ی تیرگی و قطع مناسبات می‌کشاند[۱].

در این مرحله از روابط ایران و شوروی، بخش‌های شمالی ایران به تصرف نیروهای شوروی درآمد. کشتی‌های جنگی ارتش سرخ در تعقیب نیروهای انگلیسی وارد انزلی شدند و به سرعت رشت را اشغال کردند. در اینجا وضعیت میرزا کوچک‌خان به دلیل همین حضور تغییر کرد و نهضت جنگلی تجدید حیات یافت[۲]. بحث پیرامون مسئله‌ی اشغال ایران و برخورد دیپلماسی شوروی با قیام جنگل را در فصول آتی تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

۵ ـ دستاوردهای قرارداد مودت ۱۹۲۱

بندهای قرارداد مودت ۱۹۲۱ دارای اثرات مهمی در روابط ایران و شوروی بوده است. برخی از این آثار پس از امضای آن از سوی دو طرف نمایان شد و برخی دیگر با گذشت زمان و در مراحل مختلف خود را نمایان ساخت.

در این عهدنامه، شوروی از کلیه‌ی حقوق و امتیازاتی که در دوران تزارها به زور و جبر از ایران گرفته شده بود صرف نظر کرد و متعهد شد به سیاست تجاوزکارانه و ظالمانه خاتمه دهد تا ایران بتواند بر سرنوشت خود مسلط گردد. شوروی کلیه‌ی قروض ایران را که بالغ بر ۱۱ میلیون لیره‌ی انگلیس می‌باشد، بخشید و امتیاز خطوط راه‌آهن و راه‌های شوسه و تأسیسات بندری و گمرکی شمال را به ایران واگذار کرد و از حقوق قضاوت کنسولی «کاپیتولاسیون» چشم‌پوشی نمود. بانک استقراضی، خطوط تلگرافی، جزیره‌ی «آشوراده» و سایر جزایر مجاور استرآباد که در دست روس‌ها بود به علاوه‌ی قصبه‌ی «فیروز» ایران واگذار گردید و ایران حق بحرپیمایی آزاد در دریای خزر را به دست آورد. در مقابل دولت ایران متعهد شد حقوق و امتیازاتی را که شوروی‌ها به طور یک‌جانبه به ایران واگذار کرده‌اند به دولت ثالثی ندهد و خاک خود را پایگاه روس‌های سفید یا یک

---

۱. محمدعلی مهمید، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*، انتشارات میترا، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۲۰

۲. Ibid, P. ۴۰

دولت ثالث برای حمله به شوروی قرار ندهد و در غیر این‌صورت شوروی حق داشته باشد رأساً قشون وارد ایران کرده نیروهای مزبور را از میان ببرد. ماده‌ی ۵ قرارداد، جنبه‌ی متقابل داشت و طرفین را ملزم می‌ساخت که از توقف قشون یا قوای مسلح دولت ثالثی که موجب تهدید منافع و امنیت و وسیله‌ی مخاطره‌ی سرحدی یکی از دولتین معظمتین متعاهدتین باشد با تمام قوای موجود خود جلوگیری کنند[1].

بعد از انتشار متن قرارداد ۱۹۲۱، درباره‌ی این‌که قرارداد تا چه اندازه منافع ایران را تأمین می‌کند و به‌ویژه درباره‌ی فصل ششم قرارداد مباحثاتی صورت گرفت.

«سیدحسن تقی‌زاده»، مدیر روزنامه‌ی «کاوه» که در برلین منتشر می‌شد مقالات مفصلی پیرامون آن به نگارش درآورد:

«اغلب فصول عهدنامه‌ی جدید کاملاً موافق منافع ایران است و در واقع اگر در مقام عمل نیز خالصانه مبنای معامله شود و سالیان دراز دوام کند، یکی از آمال ملی و سیاسی دیرین ایران به مقام تحقیق آمده است. با وجود این بعد از تأمل دقیق، خالی از بعضی از نواقص به نظر نمی‌آید. مثلاً از آن جمله مضمون فصل ششم خطرناک و قابل سوء تفسیر است، زیرا مفاد آن فصل این است که «اگر دولت ثالثی بخواهد مداخلات نظامی در ایران بکند و یا از خاک ایران به روسیه حمله نماید دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به خاک ایران وارد نموده... اقدامات نظامی به عمل آورد» و ابداً گفته نشد که تشخیص اعمال خطر به روسیه به قصد تجاوز یک دولت ثالث با کیست و حکم موجود هم‌چون خطر یا سوء قصدی که در جمله‌ی «اگر بخواهد»، مندرج است با کدام یک از طرفین است، در صورتی که هزار نکته‌ی باریک‌تر از مو اینجاست[2]».

قبل از تصویب قرارداد در مجلس شورای ملی، درباره‌ی پاره‌ای از مواد آن از جمله مواد پنجم، ششم، سیزدهم و بیستم مذاکرات و مکاتبات فراوانی بین وزارت امورخارجه‌ی ایران و سفیر شوروی در تهران به عمل آمد و پس از جرح و تعدیل در این مواد و الحاق

---

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۱

۲. طلوعی، پیشین، ص ٤٤٩

نامه‌های متبادله به عهدنامه‌ی مزبور، مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ آن را تصویب کرد. به اعتقاد یکی از پژوهشگران تاریخ معاصر ایران، به خاطر مفاد فصل ششم این قرارداد:

«کلید خانه‌ی ایرانیان به دست بیگانه سپرده شد و به مدت هفتاد سال مانند «شمشیر داموکلس[۱]» بر فراز سر ایرانیان بود و شوروی‌ها در هیچ شرایطی حاضر نبودند از آن چشم بپوشند[۲]».

به هر حال، عقد این پیمان موفقیت بزرگ و درخشانی برای دیپلماسی شوروی در مقابل بریتانیا بود؛ به‌ویژه آنکه با گنجانیدن مفاد پنجم و ششم، نه تنها مجوزی برای مقابله‌ی نظامی با انگلستان در ایران برای روس‌ها حاصل گردید، بلکه محدودیتی نیز برای اصل استقلال و حاکمیت ایران فراهم آورد. این پیروزی دیپلماسی شوروی، کاهش نفوذ و اعتبار بریتانیا را در ایران و منطقه به همراه داشت. امضای قرارداد، ناقوس مرگ محتوم قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به صدا درآورد و از آن پس نیز ضربات سخت دیگری بر پیکر حیثیت و نفوذ انگلیس وارد کرد. انحلال نیروی پلیس جنوب ایران در مارس ۱۹۲۱ و اخراج افسران این نیرو از ایران، خروج نیروهای نظامی بریتانیا در ماه مه همان سال و همزمان خروج نیروهای روسی از جهتی، کاملاً با پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی ارتباط پیدا می‌کند[۳].

پنج روز قبل از امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران به وقوع می‌پیوندد، کودتایی که سید ضیاءالدین طباطبایی رهبر سیاسی و رضاخان رهبر نظامی آن بودند. سید ضیاء با وجود آنکه به طرفداری از انگلیسی‌ها شهرت داشت و به کمک انگلیسی‌ها قدرت را به دست گرفته بود، خود از نخستین کسانی بود که بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه به قفقاز رفته و لزوم برقراری روابط دوستانه با حکومت

---

۱. Sword of Damocles بنا به یک افسانه، دیونیسوس سلطان خودکامه‌ی سیراکوز، شمشیر برنده‌ای را بالای سر داموکلس که بر او حسد می‌برد و رقیبش بود، با یک موی اسب آویخته بود به نحوی که با کمترین حرکت و تکان داموکلس، امکان داشت موی اسب پاره شود و شمشیر بر فرق سر او فرود آید. منظور از این اصطلاح عبارت است از یک خطر حاد، یک تهدید همیشگی که هر حرکت و واکنش را ناممکن می‌سازد.

۲. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۲

۳. ذوقی، پیشین، صص ۳٤۸ ـ ۳۸۵

جدید شوروی را اعلام کرده بود. به همین جهت امضای قرارداد، درست پنج روز بعد از کودتا، در محل وزارت امور خارجه‌ی شوروی به انجام رسید[۱]. پس از انعقاد قرارداد، دولت ایران مشاورالممالک را به سمت وزیر مختار در مسکو برگزید و «فتن اتر»، وزیر مختار رژیم تزاری را که هنوز در ایران به سر می‌برد اخراج کرد و سفارت روس را در اختیار نمایندگان دولت جدید قرار داد. شوروی نخستین وزیر مختار خود را که «تئودو روتشتاین» نام داشت به تهران فرستاد که در ۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ استوارنامه‌ی خود را به احمدشاه تسلیم کرد. روتشتاین در جلسه‌ی خصوصی تقدیم پیام کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک به احمدشاه، حمایت دولت سابق روسیه را از اولاد عباس‌میرزا در مقام پادشاهی ایران، تعهد حکومت جدید شوروی برشمرد[۲].

مهم‌ترین موضوعی که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که پس از انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، استراتژی سیاست خارجی شوروی در قبال ایران تغییر کرد؛ به طوری که سیاست ایدئولوژی ناشی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، جای خود را به سیاست تأمین منافع ملی با محوریت تعقیب منافع اقتصادی داد. ذوقی در کتابش این سیاست را به خوبی تبیین می‌کند:

«... با خروج نیروهای روسی از ایران و به اجرا گذاشتن مفاد پیمان ۱۹۲۱ سیاست شوروی در ایران نیز بر مدار اعتدال و محافظه‌کارانه‌ای استوار گردید و این سیاستی بود مستقل و جدا از پیوندهای سیاسی لندن و مسکو که مستقیماً و بدون همراهی یا رقابت با بریتانیا مستقلاً از سوی مسکو اعمال می‌گردید. شیوه‌ی جدید سیاسی شوروی نقطه‌ی پایانی بر سیاست فرصت‌طلبی بلشویکی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ اعمال گردید، گذاشت... رژیمی که برای اعمال سیاست فرصت‌طلبانه و رسیدن به هدف‌های سیاسی خود از همه‌ی وسایل دیپلماتیک، حزب کمونیست، تبلیغات انقلابی و ایدئولوژیک، کمک به برقراری جمهوری‌های شورایی و حتی تجاوز آشکار نظامی به ایران استفاده کرده بود، هم‌اکنون می‌رفت تا

۱. طلوعی، پیشین، ص ٤٣٨
۲. همان

خط مشی سیاسی متعادل و متعارفی را در رابطه با یکی از همسایگان خود که طولانی‌ترین مرز مشترک جغرافیایی را با آن داشت در پیش گیرد[۱]».

این سیاست در قبال قیام جنگل نمود عینی به خود گرفت. در گفتار بعدی این تغییر رفتار در سیاست خارجی شوروی و جابه‌جایی در اولویت‌های منافع ملی حکومت بلشویک‌ها را از زاویه‌ی نگرش و برخورد آنها با جنبش‌های ملی ایران، به‌ویژه نهضت جنگل و قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

۶ ـ آثار بلند مدت عهدنامه‌ی مودت بر روابط ایران و شوروی

آن‌چه مسلم است قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی سبب گردید که قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس به بوته‌ی فراموشی سپرده شود و به تعبیری این قرارداد «حقیقتاً ناسخ و باطل کننده‌ی قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس است[۲]». همچنین این قرارداد «یکی از مهم‌ترین عواملی است که نیروهای انگلیس را ناگزیر از تخلیه‌ی ایران و عدم بازگشت آن به کشور ما کرد[۳]».

بهبود روابط تجاری و ترانزیتی ایران و شوروی و نیز تعیین حدود مرزی دو کشور از دیگر آثار این قرارداد به شمار می‌رود. فصول نوزدهم و بیستم عهدنامه تأکید دارد که دو کشور پس از مدت کوتاهی اقدام به تجدید روابط تجاری و ترانزیتی نمایند. به طوری که با تشکیل کمیسیونی مرکب از نمایندگان طرفین، صادرات و واردات و حقوق گمرکی و غیره را تنظیم و به یکدیگر حق ترانزیت کالا بدهند. مذاکرات مربوط به تجدید روابط تجاری از ۲۳ ژانویه ۱۹۲۲ شروع و سرانجام در ژوییه‌ی ۱۹۲۴ منجر به امضای موافقت‌نامه‌ای در همین زمینه می‌گردد[۴].

براساس اصول فصل سوم عهدنامه‌ی مودت: سرحدات قبلی ایران و روسیه مجدداً به رسمیت شناخته شد و دولت ایران پذیرفت که هیچ گونه ادعایی نسبت به مناطق تصرف

۱. ذوقی، پیشین، ص ۳۸۵
۲. منشور گرگانی، پیشین، ص ۱۱۵
۳. مهمید، پیشین، ص ۳۲۳
۴. حاتم قادری، ***پژوهشی در روابط ایران و شوروی با قرارداد ۱۹۲۱***، ج ۲، بی‌نا، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۸

شده از سوی روسیه‌ی تزاری نداشته باشد:

«بساط سیاست سلطه‌گری روسیه‌ی تزاری که از ابهامات موجود در معاهدات و هم اغتشاشات مرزی سوء استفاده می‌کرد، و با اعزام قوای نظامی و اشغال نواحی مورد اختلاف سعی در برطرف ساختن ابهامات و اغتشاشات مزبور می‌نمود، توسط حکومت انقلابی روسیه برچیده می‌شود و بر طبق عهدنامه‌ی مودت در این خصوص سیاست روشنی اتخاذ می‌گردد»[۱].

این موضوع در مبحث اختلافات ارضی ایران و شوروی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

در کنار این آثار تجاری و اقتصادی، اثرات دیگری هم از قبل این عهدنامه بروز کرد که ده‌ها سال پس از امضای عهدنامه، ادامه یافت. یکی از مهم‌ترین اثرات بلند مدت، مربوط به فصل سیزدهم قرارداد است که طی آن دولت ایران متعهد شده بود کلیه‌ی امتیازات و حقوق روسیه‌ی تزاری را که به واسطه‌ی همین عهدنامه مسترد شده بود در جهت رفاه عمومی به کار ببرد و در اختیار، تصرف و استفاده‌ی هیچ دولت یا تبعه‌ی بیگانه قرار ندهد.

دولت شوروی با استناد به همین فصل سیطره‌ی خود را به مناطق شمالی ایران حفظ کرد. برای مثال در قضیه‌ی امتیاز نفت شمال، روس‌ها با استناد به همین فصل، عذر شرکت‌های نفتی آمریکایی «استاندارد اویل» و «سینکلر» را که خواهان بهره‌برداری از نفت پنج ایالت شمالی ایران بودند، خواست و در یادداشت اعتراض سفارت شوروی در تهران دقیقاً به فصل سیزدهم اشاره شد[۲]. به این موضوع در بخش چهارم این کتاب پرداخته می‌شود.

یکی دیگر از آثار بلند مدت عهدنامه‌ی مودت پرهیز دو کشور از دخالت در امور داخلی یکدیگر است. هر چند شوروی به این امر چندان پای‌بند نبودند و در موارد متعددی آن را نقض کرد، اما دولت ایران به دفعات از اصول فصل چهارم قرارداد مودت بهره‌برداری کرد. این فصل این امکان را به دولت ایران داد تا:

---

۱. بهرام نوازنی، ***عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی***، نشر همراه، تهران ۱۳۶۹، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۱

۲. مکی، پیشین، ص ۵۵۰

۱. «در سال ۱۹۲۹ به دنبال پناهندگی سیاسی «ژرژ آقابگف» ـ یکی از کارمندان اداره‌ی بازرگانی شوروی در تهران (در واقع مأمور اداره‌ی جاسوسی G.P.U)ـ و انتشار کتابی راجع به اسرار و فعالیت شبکه‌ی جاسوسی شوروی در ایران، اقدام به کشف و دستگیری کمونیست‌ها و عمال شوروی در ایران کند.

۲. در ۲۶ ژوئن ۱۹۳۱، ضمن گذراندن لایحه‌ای از مجلس هرگونه فعالیت مبلغین و طرفدار سوسیالیسم را ممنوع و متخلفین را به مجازات‌های سنگین محکوم نماید.

۳. در سال ۱۹۳۷ با کشف شبکه‌ی کمونیستی دیگری (مشهور به پنجاه و سه نفر) که جز انتشار روزنامه و مجلات فعالیت دیگری نداشتند همگی را به حبس‌های طویل‌المدت

۴. محکوم سازد.

۵. در سال ۱۹۵۳ به دنبال کودتای سپهبد زاهدی، حزب توده را منحل و سازمان نظامی آن را متلاشی کند.

۶. در سال ۱۹۸۳ به جرم جاسوسی برای بیگانگان، جعل اسناد و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران، کلیه‌ی رهبران حزب توده را بازداشت و زندانی کند[1]».

مهم‌ترین آثار این عهدنامه، از فصول ۵ و ٦ قرارداد ناشی می‌شود که براساس آن دو کشور موافقت می‌کنند تا از توقف، سازماندهی و تجهیز نیرو و جمع‌آوری مهمات برای تهدید طرف دیگر در خاک خود ممانعت به عمل آورند و در صورتی که پس از اخطار قبلی دولت شوروی، دولت ایران قادر به رفع تهدید مزبور نباشد دولت شوروی حق خواهد داشت رأساً با اعزام قوای نظامی، اقدامات لازم را به کار گیرد و علاوه بر این دولت ایران می‌پذیرد که نسبت به تقاضای دولت شوروی راجع به انفصال از خدمت اتباع خارجی مستخدم ایران که در دریای خزر فعالیت جاسوسی و مشکوک داشته باشند، ترتیب اثر دهد. بهره‌برداری شوروی از این فصول و مستند ساختن اقدامات خود به مفاد آن، آثار متعددی را برای ایران در طی چند دهه‌ی اخیر به همراه داشته است. در جریان جنگ جهانی دوم،

---

۱. نوازنی، پیشین، ص ۱۷۸

زمانی که شوروی مورد تهاجم آلمان نازی قرار گرفت، متفقین با استناد به عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی تهاجم خود را در شهریور ۱۳۲۰ به ایران توجیه کردند. «مولوتوف» کمیسر شوروی در یادداشتی به «محمد ساعد»، سفیر ایران در مسکو، علت ورود قوای شوروی با ایران با استناد به فصول پنجم و ششم عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ جلوگیری از فعالیت آلمان‌ها در ایران ــ که خطری برای امنیت شوروی به شمار می‌رفت ــ بیان می‌کند[۱].

پس از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد بین دو ابرقدرت شرق و غرب، آمریکا کمک به بازسازی اقتصادی ایران را در اولویت قرار می‌دهد و همچنین دفاع از این کشور را به عنوان یک امر حیاتی یاد می‌کند و هیأت‌های مستشاری مالی، نظامی، بهداشتی، نفتی و ... را در زمان محمدرضاشاه روانه‌ی ایران می‌کند. این امر مورد مخالفت شدید شوروی قرار می‌گیرد و آن را تهدیدی علیه خود می‌داند. در مقابل، دولت ایران با استناد به فصول ۵ و ۶ عهدنامه‌ی مودت، شوروی را به دخالت در امور داخلی خود متهم می‌نماید.

در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران این عهدنامه در اقدامات و رفتارهای شوروی مورد استناد قرار می‌گیرد. در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی و زمانی که خطر کودتای نظامی از سوی آمریکا مطرح شد، دولت شوروی در واکنش به آن، اقدام به استقرار لشکری مجهز در مرزهای ایران و افزایش ناوگان دریایی خود در خلیج‌فارس و اقیانوس هند می‌نماید و در بیانیه‌ای خطاب به سایر قدرت‌ها و کشورها اعلام می‌کند که از دخالت در امور داخلی ایران که تهدیدی علیه منافع شوروی محسوب می‌شود، خودداری کنند. «برژنف»، رهبر شوروی، در اعلامیه‌ی ۱۹ نوامبر ۱۹۷۸، خود بر این مسئله تأکید می‌کند:

> «اتحاد شوروی که خواستار و حامی روابط سنتی حسن همجواری با ایران است، صراحتاً اعلام می‌دارد که با هرگونه دخالت خارجی در امور داخلی ایران، توسط هر کس و در هر شکل و با هر مستمسکی که صورت گیرد مخالف می‌باشد. آن‌چه در حال حاضر در ایران در جریان است صرفاً مسئله‌ی داخلی است و می‌بایست توسط ایرانی‌ها حل شود... باید توجه کرد که هرگونه دخالتی، به‌ویژه دخالت نظامی، در

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، پیشین، ص ۴۰۷

امور ایران به منزله‌ی تهدید علیه منافع امنیتی اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شود[۱]».

موضع‌گیری صریح شوروی و بیانیه‌ی برژنف در راستای فصل ۵ و ٦ عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی صورت گرفت. عهدنامه‌ای که بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ی «ایزوستیا» شوروی، هنوز هم زنده است. این روزنامه در مقاله‌ی ٦ ژانویه‌ی ۱۹۷۸ خود می‌نویسد: «عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱، در حال حاضر نیز بر روابط ایران و شوروی حاکم است[۲]».

در ادامه اثرات عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ را بر دگرگونی سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. Aryeh, Y, Yodafat, *The Soveit Unin and Revolutiony Iran,* (New York: St. Martins Press, ۱۹۸٤), P. ٤٧

۲. Ibid, P. ٥٠

فصل دوم

ایدئولوژی یا منافع ملی: چالش نوین سیاست خارجی شوروی

اگرچه انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ به پیروزی رسید، اما نه تنها دولتمردان انقلابی را درگیر جنگ و منازعات داخلی نمود بلکه در جبهه‌ی نظری و مباحثات ایدئولوژی نابسامانی‌ها و چالش‌های فراوانی را پیش روی آنها قرار داد. از اوایل پیدایش رژیم کمونیستی، سران کرملین و اولیای سازمان کمونیست، با دو مشکل اساسی روبه‌رو شدند و نتوانستند برای این دو مشکل راه حل‌های مسلم و قاطع و یک‌نواخت بیابند. این دو مشکل اساسی جهان کمونیست عبارت بودند از: نخست، در قبال جنبش‌های رهایی‌بخش ملی شرق چه روشی را باید در پیش گیرند و آیا امکان‌پذیر است که با گروه‌های غیرکمونیست و احزاب ملی همکاری کنند؟ در صورتی که چنین امکانی پیش آید این همکاری در چه قالب و به چه منظور باید صورت گیرد؟

دوم: آیا ممکن است شرق به دوره‌ی سرمایه‌داری برخورد نکند و مستقیماً از مرحله‌ی پیش از سرمایه‌داری به مرحله‌ی سوسیالیستی قدم بگذارد؟ تئوریسین‌های کمونیست در کشورهای باختری که با دیدی رئالیستی به جهان می‌نگریستند، معتقد بودند که بهتر است

این دو مشکل را بر حسب اوضاع و احوال جاری و مقتضیات و شرایط عینی موجود در کشورها مورد تحقیق منطقی و عملی قرار دهند، اما کمونیست‌های شوروی به خصوص در سال‌های نخستین انقلاب بلشویکی هرگز آمادگی برای پذیرش اصل تجربه را نداشتند، بلکه بر صحت اصول عقاید و افکار ایدئولوژی خود در هر امری پیش از آنکه به طور عملی ارزیابی شود، هر چه بیشتر اصرار می‌کردند[1].

این دیدگاه‌ها و مباحثات پس از پیروزی انقلابیون در جنگ‌های داخلی قدرت مانور و بروز بیشتری پیدا کردند. «تروتسکی، زینویف، بوخارین» و جمعی دیگر از رهبران حکومت انقلابی، مخصوصاً رهبران نظامی که از پیروزی‌های ارتش سرخ مغرور شده بودند، جناح افراطی حزب کمونیست را تشکیل دادند. این جناح از سال ۱۹۱۹ شدیداً معتقد بود که به جای شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» باید شعار «حق کمک زحمت‌کشان در تعیین سرنوشت خود» را الگو قرار دهد و دولت شوروی نیز باید به کمک زحمت‌کشان ملل مختلف شتافته، آنها را برای به دست‌گیری زمام امور خود تجهیز نماید. به طور کلی استدلال این جناح افراطی که به طرفداران انقلاب جهانی مشهور بودند، این بود که:

«انقلاب اکتبر ایدئولوژی و طرز حکومت جدیدی را به وجود آورده که با این ایدئولوژی کشورهای غیرکمونیستی و طرز حکومت آنها از زمین تا آسمان فرق دارد. بقایای حکومت شوروی مشروط بر این است که سیستم سرمایه‌داری در دنیا از بین برود و راهی نیست جز این‌که انقلاب ادامه پیدا کند... و در صورت مبارزه و پایداری، اصول انقلابی دنیاگیر خواهد شد و از این رو... قبل از آنکه کشورهای سرمایه‌داری ضربه‌ی کشنده‌ی خود را به حکومت کمونیستی جدید روسیه وارد سازند، باید نیروهای انقلابی پیش‌دستی کرده، و به آنها حمله‌ور گردند و در همه جا به استقرار حکومت کونیستی کمک و مساعدت کنند»[2].

اما برخلاف تروتسکی و سایر هم‌فکران او در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست و دستگاه‌های اداری و نظامی، لنین و چیچرین و جمعی دیگر به دنبال سه سال جنگ و

۱. والتر لاکور، ***جماهیر شوروی در خاور میانه***، ترجمه‌ی عبدالصاحب یادگاری، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۳

۲. نوازنی، پیشین، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۳

احتمال تشکیل یک نیروی بین‌المللی برای دفع حملات کمونیست‌ها لازم می‌دیدند که هر چه زودتر صلح و آرامش در روابط حکومت انقلابی روسیه با دنیای خارج برقرار گردد تا «برای استقرار و تحکیم حکومت شوراها، فرجه و فرصت کافی پیدا شود[۱]». در مورد جنبش‌های ملی نیز لنین با تأکید بر صلح به منظور تثبیت کمونیسم، معتقد بود که می‌توان یک پیمان موقت میان کمونیست‌ها و ملیون در طول جنبش رهایی‌بخش ملی به وجود آورد. مشروط بر این‌که کمونیست‌ها حق داشته باشند انبوه کشاورزان را تعلیمات حزبی داده و از نظر ایدئولوژی تعلیم و تربیت دهند و روح انقلابی را درآنها خلق و تقویت کنند.

این اعتقاد همواره تحت تأثیر اولویت نخستین لنین قرار داشت: حفظ بقا و ثبات نظام جدید. وی در دومین کنگره‌ی حزب کمونیست توجه طرفداران انقلاب جهانی را نسبت به این مهم جلب کرد: «ما قبل از هر چیز به صلح احتیاج داریم و باید به مقتضای زمان رفتار کنیم والا صلحی در دنیا پیدا نخواهد شد[۲]». این مسئله در گزارش لنین به کنگره‌ی نهم حزب کمونیست هم تأکید شد:

> «ما با هر دو دست پیشنهاد صلح را می‌چسبیم و به حداکثر گذشت تن می‌دهیم و مطمئنیم که صلح با دول کوچک کارها را بی‌نهایت بهتر از جنگ پیش خواهد برد زیرا امپریالیست‌ها، توده‌های زحمتکش را با جنگ می‌فریبند و حقیقت مربوط به روسیه‌ی شوروی را در زیر آن پنهان می‌کنند و لذا هر نوع صلحی صد بار بیشتر و سریع‌تر راه را برای نفوذ ما خواهد گشود[۳]».

رقبای لنین برخلاف وی سیاست افراطی گسترش انقلاب در جهان و تلاش برای پیروزی پرولتاریا در شرق را سرلوحه‌ی برنامه‌ی کاری خود قرار دادند. این سیاست در «کنفرانس ملل شرق» در باکو ۱۹۲۰، مورد تأکید رهبران افراطی حکومت شوراها قرار گرفت. رینویف، رئیس کمینترن و دبیر کل کنفرانس ملل شرق اظهار داشت:

> «اگرچه شرق هنوز مرحله‌ی کاپیتالیسم را طی نکرده و آن را پشت سر نگذاشته

---

۱. پیشین، ص ۱۰۵

۲. انصاری، پیشین، ص ۲۴۸

۳. ولادیمیر ایلیچ لنین، ***مجموعه‌ی آثار و مقالات***، ترجمه‌ی محمد پورهرمزان، بی‌نام، بی‌نا، بی‌تا، ص ۷۳۰

است، اما وی انقلاب کمونیستی کاملی را انتظار دارد. هم‌چنان‌که یک کشور از عهده‌ی گسستن زنجیرهای کاپیتالیسم برآمد، چین، هندوستان، ترکیه، ایران و ارمنستان هم می‌توانند و باید برای نیل به یک سیستم شورایی تلاش مستقیمی به عمل آورند[۱]».

اگرچه در این مرحله، وضعیت و رفتار انقلابیون مشخص نبود و دنیای خارج با دلهره منتظر برآیند و تصمیمات سران کرملین درباره‌ی انتخاب یکی از دو شق گسترش انقلاب یا صلح بود، اما یک نگرانی نیز همواره اذهان خارجی، به‌ویژه استعمارگران و حکومت‌های استبدادی شرق را سخت مشغول کرده بود و آن این‌که هدف بعدی نهضت سوسیالیستی در صورت غالب شدن طرفداران نظریه‌ی گسترش انقلاب، کشورهای غرب خواهد بود یا شرق؟

گروهی معتقد بودند که سوسیالیسم روسیه در کشورهایی نفوذ خواهد کرد که موج مقاومت مردم ضعیف باشد، در کشورهای غربی به جهت برخورداری از دموکراسی و آزادی، زمینه برای نفوذ کمونیسم هموار خواهد بود. درحالی که ملت‌های شرق نظر به علاقه‌مندی شدید به حفظ آداب و رسوم و پای‌بندی به سنت‌های کهنه، در برابر افکار وارداتی ایستادگی می‌کنند و از همه مهم‌تر توجه به اصول اسلام که شدیدترین دشمن کمونیسم است، راه تسلط و پیشروی این نهضت را به شرق سد خواهد کرد؛ لذا عقیده‌ی این گروه سوسیالیسم پس از تسلط کامل بر روسیه متوجه کشورهای اروپایی خواهد شد. در برابر این دسته از صاحب‌نظران عده‌ای معتقد به پیشروی سریع کمونیسم در شرق بودند و برای توجیه نظر خود می‌گفتند که:

«اگر در اروپا طبقه‌ی پرولتاریا می‌تواند از عهده‌ی انقلاب برآید در آسیا نیز ملت‌های رنجبر و زحمتکش توانایی اجرای انقلابات عمیق اجتماعی را دارند و این مایه‌ی تأسف است که ما همه‌ی این نیروهای آماده برای انقلاب را ناچیز و نادیده انگاریم[۲]».

---

۱. لنچافسکی، پیشین، ص ۲۸

۲. لاکور، پیشین، ص ۱۲

دیدگاه دوم به‌شدت از سوی جناح افراطی حزب کمونیست از جمله تروتسکی و زینویف حمایت می‌شد. زینویف در کنفرانس ملل شرق علاوه بر تأکید بر این امر، پیشنهاد کرده بود:

«اگر بخواهیم انگلستان از کمک قوای ضدانقلابی دست بکشد و دولت بلشویک را به رسمیت بشناسد، باید در ممالک خاورمیانه و مخصوصاً در هندوستان تولید انقلاب کنیم و با تحریک تمایلات ملی اهالی، آنها را علیه انگلیسی‌ها بشورانیم... به همین منظور تصمیم بر آن می‌شود عده‌ای از مأمورین و مبلغین مخصوص و با پول کافی به تمام نقاط ایران، افغانستان، عراق، هندوستان، عربستان و غیره اعزام دارند[1]».

در مقابل این شور و حرارت انقلابی، لنین قرارداشت که معتقد بود با توجه به اوضاع روسیه و جنگ با دشمنان متعدد، در حال حاضر رفتار انقلابی و تلاش برای صدور سوسیالیسم، یک نتیجه را در برخواهد داشت، آن هم فروپاشی و نابودی حکومت بلشویک. بنابراین وی دیدگاه «صلح موقت» را ارائه کرد و معتقد بود:

«فعلاً با دول همسایه و سایر دول دنیا صلح کرده و روابط رسمی با آن دول برقرار نمایید تا دول آنها (کمونیست‌ها) را به رسمیت بشناسند و وارد معاملات تجارتی بشوند و خرابی‌ها را ترمیم نموده و در آتیه از طریق بین‌الملل سوم و احزاب کمونیست دنیا، درصدد ایجاد انقلابات جهانی در سایر کشورها برآیند[2]».

این تعارض و اختلاف در تبیین اولویت سیاسی خارجی شوروی بین انقلابیون آثار و عوارض خود را درباره‌ی سایر ملل و جنبش‌های ملی نشان داد. برای مثال پس از تبیین دیدگاه زینویف در کنفرانس ملل شرق، تصمیم بر آن شد تا با تقویت جنبش‌های ملی در کشورهای شرق زمینه‌ی تشکیل حکومت بلشویکی در آنجا فراهم شود. این رویه شامل حال ایران هم شد و یک گروه ۵۰۰ نفری به رهبری «حیدرخان عمو اوغلی»، رئیس هیأت نمایندگان کمونیست‌های ایران شرکت‌کننده در اجلاس باکو، با تجهیزات و مهمات کامل

۱. منشور گرگانی، پیشین، ص ۸۸
۲. پیشین، ص ۱۱۸

وارد گیلان شدند تا به استقرار حکومت بلشویکی در این منطقه کمک کنند. جزئیات کار این گروه و فرجام آنها را در بخش بررسی قیام جنگل تشریح خواهیم کرد. پس از بحث پیرامون دیدگاه‌ها و عقاید دولتمردان و سران کرملین درباره‌ی اولویت سیاست خارجی حکومت انقلابی، لازم است جنبه‌های عملی و اولویت‌های عینی سیاست خارجی حکومت شوروی را با توجه به عملکرد و کارنامه‌ی آنها مورد بررسی قرار گیرد. سؤال اصلی و مهمی که مطرح شد این است که وقتی رهبران شوروی درباره‌ی سیاست خارجی تصمیم می‌گرفتند، کدام عامل در فکر آنها اولویت داشت، منافع ملی یا ایدئولوژی انقلابی. بهترین راهکار برای پاسخ به این سؤال بررسی نوع رفتار و برخورد حکومت بلشویک نسبت به مسائل و موضوعات خارجی است.

درباره‌ی اینکه در رابطه با ایران و موضوعات آن کدام یک از دو عامل منافع ملی و ایدئولوژی انقلابی اولویت داشت، ارزیابی و تبیین نحوه‌ی برخورد بلشویک‌ها با قیام‌های ملی ایران در آن مقطع زمانی بهترین راهکار است.

برای پرداختن به این موضوع مناسب است نگاهی به برخورد شوروی با کودتای اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان داشته باشیم.

۱ ـ شوروی و کودتای اسفند ۱۲۹۹

سوم اسفند ۱۲۹۹، یکی از مقاطع حساس و سرنوشت‌ساز تاریخ ایران است؛ زیرا با پدیدار شدن سیمای نظامی رضاخان سوادکوهی در صحنه‌ی سیاست ایران، تاریخ این سرزمین وارد مرحله‌ی جدیدی شد. کودتای ۱۲۹۹ که به قدرت رسیدن رضاخان منجر شد «در زمانی رخ داد که ایران با یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ معاصر خویش روبه‌رو بود. اگرچه طرح کودتا را مقامات انگلیسی مستقر در ایران ریختند، ولی عوامل داخلی نقش مهمی در ظهور رضاخان ایفا کردند».

این کودتا، سرفصلی تازه در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بود که جامعه را با چالش‌های خطیر و دهشتناکی مواجه کرد. کودتای ۱۲۹۹ سرآغاز تغییر حکومت در ایران، روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی، آشکار شدن دخالت مستقیم نیروهای خارجی و استعمارگر

در حاکمیت ایران، ظهور و پیدایش شکل نوینی از حکومت دیکتاتوری و استبدادی، دخالت مستقیم نیروهای نظامی و ارتش در سیاست و زیر پا گذاشتن و پایمال نمودن حقوق مسلم مردم ایران بود. اندیشه‌ی کودتاگران به ظاهر پایان بخشیدن به آشفتگی، نابسامانی و ناامنی در ایران بود و سعی نمودند برای پیشبرد و توجیه طرح خود از مسائلی چون سیطره و نفوذ انگلیس در جنوب و غرب ایران، از هم پاشیدگی نیروهای نظامی، دخالت نیروهای بلشویک و طرفداران نظام کمونیستی در شمال کشور و خطر تجزیه‌ی ایران به علت ضعف شاهان قاجار استفاده کنند. در وقوع و حدوث این کودتا چند واقعیت مسلم وجود دارد. بی‌تردید کودتای ۱۲۹۹ از سوی انگلیس طراحی و با موفقیت به اجرا درآمد. بریتانیای کبیر منافع خود را به دلیل پیروزی‌ها و پیشروی‌های نیروهای بلشویک در شمال ایران در خطر می‌دید و به همین دلیل بر آن شد تا به هر طریقی که ممکن است نفوذ خود را در ایران حفظ کند.

نقطه‌ی آغازین این حرکت قرارداد ۱۹۱۹ بود که با مخالفت و مقاومت مردم راه به جایی نبرد و استراتژی لندن در این مرحله عقیم ماند.

این عقب‌نشینی، سیاستمداران و زمامداران بریتانیا را بر آن داشت تا با شیوه‌های دیگر از جمله کودتا، استراتژی خود را محقق سازد. قبل از اجرای کودتای سوم اسفند، انگلیس راه‌حل‌ها و نسخه‌های چندگانه‌ای را برای تحولات ایران ارائه کرد. مهم‌ترین راه‌حل هر چند به طور موقت منافع انگلستان را حفظ می‌کرد، ولی در بلندمدت به علت قوی شدن تدریجی بلشویک‌ها و نفوذ آنها در ایران عواقب و دردسرهای زیادی را برای انگلیس در ایران و منطقه ایجاد کرد؛ لذا زمامداران انگلیس قبل از اجرای این طرح از آن منصرف شدند. وزارت خارجه‌ی انگلیس، «سرگرد نوئل» را برای مطالعه و بررسی طرح تجزیه‌ی ایران به جنوب گسیل داشت، اما با جدی شدن خطر کمونیست‌ها از اجرای طرح خودداری ورزید. بنابراین طرح کودتا در اولویت قرار گرفت.

طرح کودتا و ایجاد حکومت مقتدر چند مزیت برای انگلیس داشت.

نخستین مزیت آن بود که با توسل به این شیوه می‌توانست نیروهای بلشویک را از ایران خارج کند، زیرا با خروج نیروهای نظامی بریتانیا از ایران، شوروی نیز تحت فشار جامعه‌ی بین‌المللی و حتی داخلی مجبور به تخلیه‌ی کشور می‌شد. پیش‌بینی لندن آن بود که با ایجاد

یک دولت مقتدر وابسته، دیگر نیازی به حضور نظامی در ایران نخواهد داشت. یکی دیگر از مزایای کودتا و برقراری حکومت مقتدر در ایران می‌توانست کاهش خطر حمله‌ی شوروی کمونیست به هندوستان از راه ایران باشد.

با توجه به این مزایا، مقامات انگلستان به ژنرال «آیرون ساید» مأموریت دادند تا بهترین شیوه‌ی سقوط احمدشاه و اجرای کودتا را پیدا کنند. انگلیسی‌ها در زمینه‌ی اجرای کودتا با افراد متعددی به گفت‌وگو نشستند که در نهایت با معرفی رضاخان از سوی یکی از افسران ارتش انگلیس به آیرون ساید، وی نامزد اجرای این کودتا در ایران شد.در آخرین ملاقات آیرون ساید با رضاخان در حوالی هتل قزوین، قول و قرارهایی برای اجرای کودتا رد و بدل شد. آیرون ساید پس از مهیا کردن امکانات کودتا، در روز کودتا به بغداد سفر کرد تا مأموریت جدید خود را که فرماندهی قوای انگلیس در عراق بوده بر عهده گیرد.

در همان روز که آیرون ساید ایران را ترک کرد، رضاخان سوادکوهی در رأس یک نیروی ۲۵۰۰ نفری، مجهز به هشت عراده توپ و ۱۸ قبضه مسلسل، همراه با یک روزنامه‌نگار جوان به‌شدت شیفته‌ی استعمار پیر، سید ضیاءالدین طباطبایی عازم تهران شد.

علی‌رغم تلاش‌هایی که برای جلوگیری از ورود وی به تهران توسط دولت و شخص شاه صورت گرفت، رضا میرپنج توانست در سوم اسفند بدون هیچ‌گونه مقاومت جدی و بعضاً با همکاری بسیاری از نیروهای مدافع پایتخت، تمامی مراکز و وزارت‌خانه‌های دولتی را اشغال کند و حکومت سپهسالار را ساقط نماید. آخرین بازمانده‌ی سلسله‌ی قاجار به ناچار فرمان نخست وزیری سیدضیاءالدین را امضا نمود و رضاخان را با لقب سردارسپه به ریاست لشکر قزاق منصوب کرد.

قبل از هرگونه بحث پیرامون اقدام کودتاچیان لازم است مختصری هم به عوامل موفقیت کودتاچیان و پیشبرد سریع اهداف و برنامه‌های آنها پرداخته شود. به اعتقاد اکثر کارشناسان و محققانی که در زمینه‌ی این حادثه قلم زده‌اند، ایران در این مقطع یکی از ضعیف‌ترین و بی‌ثبات‌ترین ادوار خود را سپری می‌کرد؛ دوره‌ای که می‌توان از آن به عنوان دوره‌ی «انفعال و تشویش مداوم» یاد کرد. طبقه‌ی فرمانروا و نخبگان سیاسی حاکم کاملاً نالایق و بی‌درایت بود و عامه‌ی مردم نیز به سبب فقر و تنگدستی شدید نسبت به تحولات

سیاسی و اجتماعی خود بی‌تفاوت. بنا بر اعتقاد یکی از محققان تاریخ روابط خارجی ایران، دو عامل اصلی در روی کار آمدن و موفقیت رضاخان نقش داشته است. علی‌اصغر زرگر در کتابش «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه» درباره‌ی این دو عامل چنین توضیح می‌دهد:

«یکی از ماهیت گریز از مرکز نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در دو ولایت شمالی گیلان و آذربایجان بود. این حرکت‌ها مانع از آن بود که برای تحکیم قدرت دولت و استقرار نظم در ایران زمینه‌ی مساعدی فراهم شود. رهبران این حرکت‌ها ضد انگلیسی بوده و با دولت هواخواه بریتانیا به جنگ برخاسته بودند. آنها حتی پس از آنکه حکومت ملی‌گرای «مشیرالدوله» نیز جایگزین دولت «وثوق‌الدوله» شد، باز هم دست از مقاومت در برابر کنترل دولت تهران برنداشتند. تلاش‌هایی که برای جلوگیری از روند تجزیه و اضمحلال کشور و سرکوبی این حرکت‌ها لازم بود، این دولت ضعیف را بیش از پیش ناتوان ساخت. به‌علاوه فشار مالی فوق‌العاده و فساد و تباهی گسترده‌ای که تشکیلات اداری را دربرگرفته بود دولت را از کار انداخت. علاوه بر این، رؤسای ایالات و اشراف زمین‌دار نیز به استقرار یک دولت مرکزی قوی در ایران علاقه‌مند بودند... دوم آنکه از انقلاب مشروطه به بعد، به ویژه پس از شروع جنگ جهانی اول، در میان نمایندگان مجلس و اعضای کابینه فرقه‌گرایی مزمنی پدیدار گشت که در تضعیف نظام مشروطیت مؤثر افتاد. اعضای لیبرال مجلس و هیأت‌های دولت از لحاظ کمی و تجربی ضعیف بودند و برای ارائه‌ی برنامه‌ای پویا جهت جلوگیری از سقوط و فروپاشی نظام مشروطه در سال ۱۲۹۹ فاقد قدرت و سازمان کافی بودند. در نتیجه بسیاری از مردم از ناتوانی دولت در اعاده‌ی نظم دچار نگرانی روز افزونی شدند. بسیاری از رهبران ایرانی به این نتیجه رسیده بودند که در برابر چنین وضعیتی تنها راه حل آن است که از طریق یک کودتا، به تنها نیروی سازمان‌یافته‌ی اجتماعی، یعنی قشون روی آورده شود[۱]».

عوامل فوق، عوامل تسریع کننده و زمینه‌ساز داخلی کودتا به شمار می‌روند. این عوامل

۱. زرگر، پیشین، صص ۵۹ ـ ۶۰

تنها در سایه‌ی یک عامل خارجی مؤثر توانست قدرت بروز پیدا کند و بدین شکل نمایان شود. این عامل خارجی نقش بریتانیا در اجرا و طراحی کودتا بود. انگلیس با تقویت رژیم‌های دیکتاتوری در کشورهای مجاور شوروی توانست یک «کمربند بهداشتی» در مقابل نفوذ کمونیسم به اروپا و حوزه‌ی نفوذ خود ایجاد کند، اما در این میان منطقه‌ی شبه قاره‌ی هند و عراق تحت قیمومیت از دایره‌ی این کمربند خارج ماندند. با برگزاری کنگره‌ی ملل شرق در سال ۱۹۲۰ که در آن برای ضربه زدن به انگلیس پیشنهاد شده بود که از انقلاب در شرق و جنبش‌های ملی حمایت شود، زنگ خطر برای انگلیس به صدا درآمد. هر چند پیشتر انگلیس با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله سعی کرد شعاع دایره‌ی کمربند بهداشتی خود را تکمیل کند، اما مخالفت داخلی در ایران این اقدام را عقیم گذاشت. در نهایت، بریتانیا برای نیل به هدف خود سیاست ایجاد یک حکومت مرکزی قوی را در پیش گرفت. هم‌چنان‌که اشاره کردیم هدف اصلی آن بود که:

> «یک دولت با ثبات و نیروی مسلح قوی در ایران ایجاد کند که بتواند از رسوخ بیشتر بلشویک‌ها در خاورمیانه از طریق ایران ممانعت کند... از این رو کودتای ۱۲۹۹ طرح شد تا نقش تاریخی ایران به عنوان یک دولت حایل بین امپراطوری بریتانیا و شوروی از سر گرفته شود[1]».

پس از روی کار آمدن سید ضیاء و رضاخان اولین اقدامی که در زمینه‌ی سیاست خارجی از سوی آنها صورت گرفت، لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. در روز هفتم اسفندماه، توسط کابینه‌ی جدید دو اقدام اساسی صورت گرفت. از یک طرف دولت با صدور بیانیه‌ای ضمن لغو قرارداد ۱۹۱۹، ابراز امیدواری کرد «که با لغو آن، شالوده‌ی جدیدی برای طرح مناسبات با تمام ممالک از جمله انگلستان طرح‌ریزی خواهد کرد[2]». همزمان با آن، قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و روسیه بین نمایندگان دو طرف در مسکو به امضا رسید. این دو اقدام در ظاهر نشان می‌داد که سید ضیاءالدین طباطبایی علی‌رغم اشتهارش به طرفداری از انگلیس، به شوروی بیشتر از بریتانیا مایل است. با این حال لغو

---

۱. Peter Avery, *Modern Iran*, London, L. Ernest BennLimited, ۱۹٦٥, P. ۱۲

۲. پیشین، صص ٦۰ ـ ٦۱

قرارداد ۱۹۱۹ و عقد معاهده‌ی ۱۹۲۱ ضربه‌ی سختی به سیاست انگلیس در منطقه و گامی به جلو و موفقیت‌آمیز برای شوروی محسوب می‌شد. در مجموع سیاست این دوره‌ی شوروی یک هدف اساسی جدا از تثبیت انقلاب را دنبال می‌کرد و آن تقلیل نفوذ و حضور انگلیس در ایران بود[1]. حضوری که در طی سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۱ امنیت و بقای انقلاب نوپای بلشویکی را به خطر افکنده بود. در همین راستا، شوروی خروج نیروهای بریتانیا از ایران را پیش‌شرط خروج نیروهایش از شمال ایران قرار داد. رفتار شوروی در قبال ایران را نوع رفتار و سیاست انگلیس در ایران شکل می‌داد نه گرایشات و تمایلات انقلابی و کمونیستی. انگلیس پس از ناکامی در پیشبرد اهداف خود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله و کاکس، تلاش کرد تا با ایجاد یک حکومت مرکزی قوی سیاست خود را تعقیب نماید و بر همین اساس توانست از طریق کودتا منظور خود را که حفظ ایران تحت سلطه و نفوذشان بود، عملی سازند و به این جهت وقتی دولت جدید ایران طی یادداشتی به سفارت انگلیس الغای رسمی قرارداد را تقاضا کرد، دولت انگلیس بدون هیچ تردیدی و با اشتیاق، آن را پذیرفت. در مقابل کابینه‌ی سیاه با سر و صدای فراوان و تبلیغات همه‌جانبه لغو قرارداد را اعلام کرد و جشن و شادمانی در کشور به راه انداخت.

دولت برآمده از کودتای ۱۲۹۹ دوام چندانی نیافت. سید ضیاءالدین علاوه بر اشتباه در انجام برخی اقدامات از جمله زندانی کردن نخبگان سیاسی کشور، باعث گردید محبوبیت خود را نزد عامه‌ی مردم و سیاسیون از دست بدهد. این ناکامی همراه ناتوانی او در حفظ روابط دوستانه با سردارسپه زمینه‌ی شکست و سقوطش را فراهم کرد. سید ضیاءالدین به کمک نیروهای نظامی رضاخان به قدرت رسیده و از این لحاظ مدیون او بود و به‌علاوه بدون کمک سردارسپه نمی‌توانست مدت مدیدی در رأس حکومت باقی بماند. اختلافات این دو، عاقبت منجر به سقوط سید ضیاءالدین گردید به طوری که پس از سه سال زمامداری مجبور شد ایران را به قصد اقامت در فلسطین ترک کند. پس از وی، سردارسپه مرد یکه‌تاز عرصه‌ی سیاست ایران شد. ابتدا وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را بر عهده

۱. پیشین، ص ۶۲

گرفت. رضاخان به خوبی می‌دانست برای این‌که بتواند کنترل مؤثر ارتش را به دست آورد، لازم است که به مقام وزارت جنگ برسد. سید ضیاءالدین پس از کودتا، احتیاط به خرج داده بود و یکی از افسران ارشد ژاندارمری به نام «مسعودخان کیهان» را به مقام جنگ منصوب کرد؛ ولی دخالت‌های بسیار سردارسپه در امور جنگ و خودداری وی از فرمانبرداری از وزیر جنگ، به استعفای کیهان منجر شد. پس از فراهم شدن زمینه، رضاخان در محلی که فرماندهی قشون را بر عهده داشت، وزارت جنگ را هم تقبل کرد و این مقام را تا ۱۳۰٤ حفظ کرد. وی با اختیار داشتن وزارت جنگ و با کاربرد این موقعیت زمینه‌ی پادشاهی خود را فراهم کرد[۱].

۲ ـ روتشتاین و رضاخان

در جریان مذاکرات قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، مسکو «تئودور روتشتاین» را به عنوان اولین وزیر مختار خود در تهران برگزید؛ اما وی تا آوریل ۱۹۲۱ موفق به ورود به ایران نشد، زیرا دولت برآمده از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و شخص سید ضیاءالدین چندان راغب به ورود وی به تهران نبودند و سرانجام هم این ورود را موکول به عقب‌نشینی روس‌ها از نواحی شمالی ایران کردند.

در مقابل، حکومت جدید شوروی با توجه به امضای قرارداد مودت میان دو کشور، اقدامات دولت ایران را نقض صریح عهدنامه تلقی کرد و برای پیشبرد اهداف خود و به زانو درآوردن دولت «بر فشار نظامی خود بر مناطق شمالی ایران افزودند. قوای مسلح روسیه را که در شرف تخلیه‌ی ایالت گیلان بود دوباره به رشت برگرداندند و پاره‌ای از مناطق و نواحی شمال کشور را مجدداً اشغال کردند[۲]». به هر ترتیب روتشتاین موفق شد در ۲٦ آوریل ۱۹۲۱، خود را به تهران برساند. وی به عنوان یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای نقش مؤثر و چشمگیری در ایجاد یک جو ضد انگلیسی در تهران ایفا کرد. در این مقطع زمانی به علت

---

۱. مکی، پیشین، ص ۲٤٤

۲. Sicker, Op. Cit. P. ٤٦

خالی بودن پست وزیر مختاری بریتانیا در تهران، موفقیت روتشتاین دو چندان بود. وی به سبب حرفه‌ی روزنامه‌نگاری و سابقه‌ی فعالیت در مطبوعات انگلیس شیوه‌ی مبارزه‌ی جدیدی را علیه نفوذ انگلیس در ایران آغاز کرد و از طریق روزنامه‌های تحت پوشش حمایت مالی شوروی، یک شبکه‌ی تبلیغاتی کارساز و مؤثر برپاساخت. به منظور تکمیل ابزارهای فشار، روتشتاین از طریق تحریک اعضای مجلس و اشخاص با نفوذ علیه انگلیس، توانست گام‌های مؤثری را بردارد و مبارزه‌ی ضد انگلیسی چشمگیری را در مجلس و نشریات به راه انداخت. به اعتقاد یکی از نویسندگان و محققان مسائل خاورمیانه، تبلیغات و هیاهوی مطبوعاتی روس‌ها و شخص روتشتاین «بیش از آنکه ماهیتی بلشویکی داشته باشد، بیشتر جنبه‌ی ضد انگلیسی داشت و به نظر نمی‌رسید هدف این تبلیغات نابودی ساختار و سازمان سیاسی کشور باشد و یا این‌که به دولت بنمایاند که قصد دارد ارکانش را متزلزل نماید[1]». بلکه از طریق قدرت مطبوعات و تبلیغات می‌خواست درجه‌ی همراهی و حرف‌شنوی دولت را از شوروی افزایش دهد. این رفتار و سیاست جدید زمانی شکل گرفت که سرتیپ رضاخان سوادکوهی- عامل نظامی کودتای سوم اسفند- فعال مایشاء صحنه‌ی سیاست ایران به شمار می‌رفت و کسی در این میان از جمله نخست‌وزیر و احمدشاه قاجار، یارای مقابله با توان و قدرت او را نداشت. «اشتباه عمده‌ی روتشتاین... همین بود که قدرت رضاخان را دست کم گرفت و خیال می‌کرد که می‌تواند مطبوعات چپ‌گرای ایران را به عنوان حربه‌ای برای ترساندن و مطیع کردن وی به کار اندازد. با این برداشت غلط، سرکیسه‌های سفارت شوروی در تهران شل شد و عده‌ای از روزنامه‌نگاران تندرو پایتخت نظیر «طوفان» (به مدیریت فرخی یزدی) و «ستاره‌ی ایران» (به مدیریت میرزا خان صبا) و «حقیقت» (به مدیریت میرزا آقا اصفهانی) و «عصر اقتصاد» و چند روزنامه‌ی دیگر رسماً در سلک عمال قلمی سفارت شوروی درآمدند و برخی از آنها حتی شروع به دریافت مقرری ماهیانه از سفارت شوروی کردند[2].

---

۱. Kapur, Op. Cit, P. ٤٧

۲. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۹۳

روابط رضاخان و روتشتاین تا زمانی که سفیر شوروی در ایران بود، فراز و نشیب‌های متعددی را طی کرد، اما به طور کلی روتشتاین با وی سر ناسازگاری داشت و اقدامات متعددی را علیه سردارسپه انجام داد. در مقابل، به سبب موقعیتی که رضاخان در آن قرار داشت سعی می‌کرد روابطش با سفیر مسکو خوب و مناسب باشد. وی و نخست‌وزیر بیشتر در ضیافت رسمی سفارت شوروی شرکت می‌کردند و گاهی هم به طور خصوصی به سفارت می‌رفتند تا با روتشتاین مشورت کنند. در این میان رضاخان به کرات به دیدار روتشتاین می‌شتافت و «در یک مورد خاص از وزیر مختار استمزاج کرد که اگر مردم ایران خواستند او را به پادشاهی برگزینند آیا خواسته‌شان را قبول کند یا نه؟ روتشتاین روی خوشی به این پیشنهاد نشان نداد[1]». زمانی که رضاخان رفته‌رفته دایره‌ی قدرت خود را افزایش می‌داد و پایگاه خود را مستحکم می‌ساخت، سفیر شوروی نسبت به این امر روی خوش نشان نداد و حتی به نوشته‌ی «بهار» زمانی که احمدشاه قصد سفر به اروپا را داشت تا خود را از تحریکات و فشارهای رضاخان رها کند، روتشتاین تلاش کرد که احمدشاه را متقاعد سازد که از این مسافرت خودداری کند و حتی پیشنهاد کرد براساس ماده‌ی عهدنامه‌ی ترکمان‌چای در مورد تضمین حکومت اعقاب عباس‌میرزا، از وی حمایت کند[2].

پیشتر اشاره کردیم که همزمان با ورود روتشتاین به ایران به عنوان وزیر مختار شوروی، سفارت انگلیس فاقد وزیر مختار بود. در طول نه ماهی که این وضعیت ادامه داشت رابطه‌ی رضاخان با سفیر مسکو فوق‌العاده گرم و دوستانه بود، اما پس از تعیین وزیر مختار انگلیس در تهران این وضعیت به کلی تغییر کرد؛ زیرا روتشتاین با استفاده از ابزار مطبوعات وابسته تلاش می‌کرد به منافع و موقعیت انگلیس در ایران ضربه بزنند.

در روزهای مانده به سالگرد کودتای ۱۲۹۹، روزنامه‌های تحت پوشش سفارت شوروی مقالات متعددی را در مورد دخالت انگلیس در کودتا چاپ کردند و عوامل کودتا را عوامل انگلیس معرفی کردند. این مقالات بر رضاخان سخت گران آمد و از طرز تفکر مطبوعات به

---

۱. P. ۴۸

۲. پیشین، ص ۱۰۷

خشم آمد و برای خاتمه دادن به آن بیانیه‌ای صادر کرد. وی بلــــحو به روزنامه‌هایی که دنبال طراح واقعی کودتا می‌گشتند، اظهار داشت از آنجایی که حضور دارد می‌تواند حقیقت را به آنها بگوید. وی در بیانیه‌ی رسمی خود توضیح داد:

«جهت را اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس ننمایید، با کمال افتخار و شرف به شما می‌گویم که مسبب حقیقی کودتا منم[1]».

و اگر یکی دو نفر برای مدت محدودی بر صحنه ظاهر شدند تنها به خاطر شرایط موجود بود که مانع از آن شد وی در آن زمان آنها را برکنار سازد. وی در پایان، تهدید می‌کند که «اگر این وضعیت در مطبوعات ادامه پیدا کند، مدیران آن مورد مجازات قرار خواهند گرفت[2]».

علی‌رغم این تهدید، بسیاری از مطبوعات به حملات خود علیه رضاخان ادامه دادند. فرخی با نگارش سرمقاله‌ی مشهور «حکومت شترگاوپلنگ» در روزنامه‌ی «طوفان»، طوفان به پا کرد و رضاخان را بر آن داشت که به تنبیه آنها بپردازد. برخی از جمله فرخی از تیررس رضاخان خارج و به سفارت روسیه پناهنده شدند و برخی مدیران، فرصت فرار نیافتند و تنبیه شدند و حتی دندان یکی از آنها هم شکست. پناهنده شدن مدیران مطبوعات به سفارت روسیه برای اولین بار نبود. پیشتر در مهرماه ۱۳۰۰، پس از سرکوب قیام «کلنل محمدتقی‌خان پسیان»، و در جریان برگزاری مراسم بزرگداشت و اعطای نشان به عوامل این سرکوب، روزنامه‌ها مقالاتی را به نگارش درآوردند که به مذاق رضاخان خوش نیامد و «میرزا حسین‌خان صبا»، مدیر روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران، توسط رضاخان به فلک بسته و در طویله‌ی قزاق‌خانه حبس شد. فرخی و سایرین به سفارت روس پناهنده شدند.

با تحصن روزنامه‌چی‌ها در سفارت روس، رضاخان یقین پیدا کرد که آنها آلت دست روتشتاین هستند و همین امر به دامنه‌ی مخالفت‌ها و دشمنی‌ها افزود. متحصنین در سفارت شوروی با استفاده از مصونیتی که روتشتاین برای آنها ایجاد کرده بود مشغول تحریک علیه رضاخان شدند و الغای حکومت نظامی و عزل سردارسپه را خواستار گردیدند؛ اما نفس

۱. همان

۲. محمدتقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، انتشارات کتاب‌های جیبی، تهران بی‌تا، ص ۱۸۹

تحصن در سفارت بیگانه نقشه‌ی آنها را خنثی کرد. «مردم ایران تحصن یک مشت ایرانی را در سفارت بیگانه، آن هم در سفات بلشویک را خیلی بدتر از اعمال تجاوزکارانه‌ی سردارسپه تلقی می‌کردند... و اگر افسوس و اسفی داشتند بیشتر از این لحاظ بود که چرا این گروه خارجی‌پرست زیر شلاق سردارسپه نیفتاده و توانسته‌اند خود را به سفارت روس برسانند[1]». با وجود وساطت‌های فراوان و اعزام نماینده به سفارت روس برای ترک تحصن و حتی رفتن رضاخان به سفارت، متحصنین به تقاضای سردارسپه برای پایان تحصن وقعی ننهادند و سرانجام بروز دو دستگی و اختلاف در بین تحصن‌کنندگان منجر به اتمام آن شد.

این رفتارها روابط سردارسپه و سفیر مسکو را به مراحل بغرنج و بحرانی کشاند و به اعتقاد رضاخان: «مقصود روتشتاین از این همه اعمال و تحریکات علنی که در تهران می‌کند یک چیز بیشتر نیست و آن ایجاد زمینه برای سقوط من است. زیرا روس‌ها فهمیده‌اند تا موقعی که من در رأس قوای مسلح کشور هستم و زمام قدرت را به دست دارم، انتشار مسلک کمونیزم در ایران غیرممکن است».

چند ماهی بعد از این وقایع، باز هم خصومت و کدورت بین رضاخان و روتشتاین ادامه پیدا کرد تا این‌که سران کرملین وی را به مسکو فرا خواندند. علت این احضار هم آن بود که حضور بیشتر وی در تهران با آن تحریکاتی که علیه رضاخان انجام می‌داد، با سیاست جدید شوروی‌ها که قصد داشتند با رضاخان از در آشتی و دوستی درآیند، در تضاد بود. بنابراین سیاست روسیه به حمایت از حکومت مرکزی قوی در ایران به حیات روتشتاین پایان داد. با این حال، این شخص پیش از پایان یافتن مدت مأموریت خود در تهران به عنوان مجری سیاست‌های بلشویک شوروی نقش مهمی را در خاتمه دادن به قیام جنگل و سرکوب آن توسط رضاخان ایفا کرد.

٣ ـ شوروی و روی کار آمدن دولت مقتدر مرکزی در ایران

پس از سقوط کابینه‌ی سید ضیاءالدین و روی کار آمدن قوام‌السلطنه وی با همکاری

---

١. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ٨١

وزیر جنگ، شاه و سایر دولتمردان توانست موفقیت‌هایی را به نام خود رقم بزند. مهم‌ترین این کامیابی‌ها ایجاد روابط حسنه با شوروی بود. این روابط حسنه آثار خود را نهضت جنگل باقی گذاشت و سبب گردید شوروی‌ها از ارسال مهمات و سایر نیازمندی‌های جنگلی‌ها خودداری کنند و این نهضت را به شکست بکشانند که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

پس از خروج احمدشاه از ایران و امضای حکم ریاست وزرایی سردارسپه، زمینه برای سیادت و سروری رضاخان فراهم شد. دولت‌های روسیه و انگلستان از تشکیل حکومت رضاخان و بسط نفوذ و اقتدار حکومت مرکزی به سراسر ایران به گرمی استقبال نمودند و این دقیقاً به عکس آن رفتاری بود که در طی سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۹ وجود داشت. در آن مقطع زمانی، دو رقیب استثمارگر از ترس تجاوز و دست‌اندازی دیگری به حدود اصلی خود، خط وسطی مابین خود در ایران ترسیم کردند و منطقه‌ی نفوذی را برای خود برپا ساختند؛ اما به واسطه‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آن خط فرضی تا حدودی از بین رفت. در این زمان هر دو قدرت باز هم به دلیل ترس از یکدیگر خواستار ایرانی مقتدر و مستقل بودند. بلشویک‌ها به منظور جلوگیری از اقدامات انگلیس در مانع‌تراشی بر سر پیشرفت تأسیسات و تشکیلات حکومت انقلابی و آسوده شدن از فعالیت ضد انقلابی انگلیس و بریتانیا هم به سبب ایجاد مانع در برابر پیشرفت بلشویک‌ها و تهدید مستعمرات این کشور در هندوستان و بین‌النهرین این سیاست را تعقیب می‌کردند. هر دو رقیب خواستار استقلال و به‌ویژه، اقتدار دولت مرکزی بودند که بتوانند در حدود و ثغور خود، نظم و نسقی برقرار کرده، بین آنها حایل شود[1].

انقلابیون حاکم بر امپراطوری شوروی، در این مقطع، سردارسپه را کسی می‌دانستند که مانند لنین و استالین و سایر سران بلشویک از میان توده بیرون آمده و بر ضد سلسله‌ی سلطنتی که هفتم شخص آن در پاریس به خرج ملت فقیر ایران می‌چرخید مشغول کار شده

---

۱. عبدالله مستوفی، ***تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه یا شرح زندگانی من***، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۷۱

و پر و بال کثیف و نمایندگان زشت و بد عمل او را یکی یکی در هم می‌شکست؛ و بنابراین روس‌ها در این روزها سردارسپه را دوست می‌داشتند.

ملک‌الشعرای بهار درباره‌ی نگرش بلشویک‌ها نسبت به رضاخان در کتاب احزاب سیاسی می‌نویسد:

«من بارها با رفیق و داویتیان وزیر مختار سویت در ایران درباره‌ی سردارسپه گفت‌وگو کرده‌ام. آنها او را یک مرد وطن‌پرست و مخالف فاناتیزم و تعصبات مذهبی و دشمن خرافات و سرمایه‌داران و خوانین و مخالف مداخله‌ی انگلیس در امور ایران می‌شناختند. خلاصه بعد از مباحثات، راجع به بحرین و دستگیری خزعل دوست معروف و قدیم انگلیس، این عقیده در نهاد سیاسیون مسکو راسخ گردید... لحن جراید مسکو همواره به نفع سردارسپه و به زیان مدرس و مخالفین سردارسپه بود[۱]».

٤ ـ شوروی و به قدرت رسیدن رضاخان

در یک مقطع زمانی چهار ساله رضاخان توانست زمینه‌های لازم را برای برقراری حکومت و تشکیل یک سلسله‌ی حکومتی جدید در ایران فراهم سازد. طی سال‌های ۱۳۰۰ـ۱۳۰٤ هجری شمسی، رشد فزاینده و چشمگیر قدرت رضاخان همراه تشکیلات حکومتی کشور نمایان بود.

به محض تثبیت قدرت رضاخان، شوروی‌ها در نگرش خود به حکومت ایران نوعی چرخش و دگرگونی پدید آورند. اتحاد جماهیر شوروی که پیش از تشکیل کابینه‌ی رضاخان نسبت به دولت‌های حاکم در ایران با شک و تردید می‌نگریست، در مقابل رضاخان رفتار مودت‌آمیز و دوستانه در پیش گرفت. این تغییر رویه ناشی از دیدگاه‌های کارشناسان و مسئولان سیاست خارجی و حزب کمونیست نسبت به شخص رضاخان بود که در سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران نمود پیدا کرد. در تشکیلات حزب

---

۱. پیشین، ص ٦٤٧

کمونیست شوروی عده‌ای معتقد بودند که رضاخان فردی شایسته و مناسب است که به واسطه‌ی پایگاه و جایگاه اجتماعی خود می‌تواند شرایط جامعه‌ی ایران را دگرگون سازد و آثار هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی را از بین ببرد و ایران را به بورژوازی که یک مرحله به سوسیالیسم نزدیک‌تر است سوق دهد و همین امر باعث می‌شود که از وی حمایت و پشتیبانی به عمل آید. طرفداران این دیدگاه موفق شدند این طرز فکر و نگرش را در سیاست خارجی شوروی در قبال حکومت رضاخان حاکم نمایند[۱].

به اعتقاد «لنچافسکی» پس از کودتای سوم اسفند و تشکیل کابینه‌ی سیاه، به‌ویژه پس از روی کار آمدن رضاخان و تبدیل شدن وی به فعال مایشاء، در عرصه‌ی سیاست ایران، دو دیدگاه در دستگاه سیاست خارجی شوروی شکل گرفت.

طرفداران دیدگاه اول معتقد بودند که رضاخان از سوی انگلیس به قدرت رسیده و نمایانگر سلطه‌ی فئودالیسم است. فرآیند کودتای سوم اسفند و نقش انگلیس در این کودتا، اعتقاد طرفداران دیدگاه اول درباره‌ی وابستگی رضاخان به انگلیس و دشمنان انقلاب بلشویکی را تقویت می‌کرد. درمقابل، گروهی دیگر حکومت رضاخان را مظهر دگرگونی اجتماعی در ایران دانسته و معتقد بودند که رضاخان ایران را از مرحله‌ی فئودالی به مرحله‌ی بورژوازی هدایت خواهد کرد که مرحله‌ی سوسیالیسم نزدیک‌تر است و سرانجام همه‌ی این مراحل به کمونیسم منتهی خواهد شد[۲].

«استالین»، «گورکر – کریاژین» و «فدور راسکولینفک» از طرفداران دیدگاه دوم به شمار می‌رفتند و در مقابل، تروتسکی و طرفدارانش قرار داشتند و سرانجام پس از رقابت‌های شدید تروتسکی و استالین، این مکتب دوم بود که پیروز شد و سیاست شوروی در ایران بر مبنای تقویت و حمایت وضع موجود قرار گرفت.

از ابتدای روی کار آمدن حکومت کمونیستی در روسیه و پیروزی بلشویک‌ها این مسئله همواره ذهن رهبران کمونیست را به خود مشغول کرده بود که آیا امکان‌پذیر است که با

---

۱. Bennigsen and Wimbush, Op. Cit, P. ۸۱

۲. لنچافسکی، پیشین، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴

گروه‌های غیرکمونیست و احزاب ملی و نیروهای ملی‌گرا همکاری کنند؟ در صورتی که چنین امکانی پیش آید این همکاری در چه قالب و به چه منظور باید صورت گیرد؟ مشکل دوم که در اینجا خودنمایی می‌کرد این بود که آیا ممکن است شرق به دوره‌ی سرمایه‌داری برخورد نکند و مستقیم از مرحله‌ی پیش از سرمایه‌داری به مرحله‌ی سوسیالیستی گام بردارد؟ مسئله‌ی نادیده انگاشتن مرحله‌ی سرمایه‌داری جهت رسیدن به سوسیالیسم در سال ۱۹۲۵ به عنوان یک مسئله‌ی لاینحل ایدئولوژیکی مورد بحث قرار گرفت و اثر عمیقی در استراتژی کمونیسم خاورمیانه گذاشت. این مشکل در رابطه با حکومت رضاخان نیز خود را نشان داد و سبب دو دستگی و اختلاف نظر شدید میان نظریه‌پردازان و مسئولان دستگاه سیاست خارجی شوروی شد. البته لنین تا پیش از سال ۱۹۱۷ چنین اتفاقی را رویایی و خیالی می‌پنداشت که «تنها ابلهان انتظار آن را می‌کشند»؛ ولی پیروزی بلشویسم در روسیه سبب شد که نظر وی تغییر کند. بر همین اساس یکی از موضوعاتی که در کنگره‌ی دوم کمینترن مورد بحث قرار گرفت و به تصویب حاضران رسید، مسئله‌ی دولت‌های عقب‌مانده بود. برطبق ماده مصوبه‌ای ملت‌های شرقی با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته و بدون گذار از مرحله‌ی سرمایه‌داری می‌توانستند به کمونیسم برسند و حکومت‌های کمونیستی را در جامعه‌شان برقرار نمایند[1].

این مشکلات و مسائل ایدئولوژیکی درباره‌ی حکومت رضاخان نیز خود را نشان داد. در مسکو سران کرملین و کارشناسان معتقد بودند که در ایران به علت ضعف جناح دست‌چپی و عقب‌ماندگی فرهنگی و نیروی رژیم حاکم، امکان روی کار آمدن یک رژیم کمونیستی، بسیار ضعیف است. برخی هم معتقد بودند که به جای توجه به تحولاتی چون روی کار آمدن رضاخان، باید به جنبش‌های کارگری و سازمان‌های کارگری ایران توجه داشت. هنگامی که رضاخان زمام امور را در دست گرفت، مسکو به نحو غیرمترقبه‌ای از وی تمجید کرد و کودتای وی را یک جنبش ملی ترقی‌خواه و یک واقعه‌ی مهم تاریخی تعبیر

---

۱. Ibid, PP. ۸۲-۸٤

کرد[۱]. روابط شوروی نیز با رضاخان در زمان وزارت جنگ و سردارسپهی او بسیار حسنه بود. با اینکه شوروی‌ها کودتای ۱۲۹۹ را ساخته و پرداخته‌ی انگلیس می‌دانستند، اما بر این باور بودند که اختلاف رضاخان با سید ضیاءالدین و تلاش او برای خلع قدرت از خاندان قاجاریه، روابط انگلیسی‌ها با رضاخان را تیره ساخته است. این نگرش و برداشت نسبت به حکومت رضاخان باعث همراهی و هم‌نوایی وسیع دستگاه تبلیغاتی شوروی با سردارسپه شد. به اعتقاد مسکو، ایرانی‌حق دارد رضاخان را یک قهرمان ملی بشناسد، زیرا حکومت او آغاز عهد جدیدی را بشارت می‌دهد. روزنامه‌ها و مطبوعات مسکو در مقطعی به حمایت شدید از رضاخان پرداختند. روزنامه‌ی «بی‌سیم» مسکو در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۲٤ که زمزمه‌ی خلع قاجاریه و استقرار جمهوریت در ایران بلند شده بود، خبری به این مضمون منتشر کرد:

> «اطلاعات واصله از نقاط مختلف ایران حاکی از آن است که انگلیسی‌ها سعی می‌کنند رضاخان، عامل بزرگ نهضت ملی ایران، را از صحنه‌ی سیاست دور کنند، پی‌درپی نقشه‌های عمال انگلیسی کشف می‌شود... در ایران به کمک عمال انگلیس مخصوصاً بین مالکین و صاحب‌منصبان بر ضد جمهوریت تبلیغ می‌شود[۲]».

یکی از عوامل مؤثر در حمایت همه جانبه‌ی شوروی از رضاخان ریشه در استراتژی این کشور در قبال ایران دارد. در استراتژی نوین شوروی، این کشور از نظر ژئواستراتژیکی خواستار یک حکومت مقتدر و با ثبات در مرزهای جنوبی‌اش بود؛ بر همین اساس از حکومت رضاخان پشتیبانی کرد و در اجرای این استراتژی، مذاکرات بازرگانی دو کشور که بلاتکلیف مانده بود، از سر گرفته شد و سرانجام قرارداد بازرگانی در تیرماه ۱۳۰۳ به امضای فروغی، وزیر امور خارجه، و «شومیاتسکی»، وزیر مختار شوروی، رسید. دو طرف در این قرارداد از امتیازات متعددی برخوردار شدند. در این قرارداد ۲۱ ماده‌ای، حقوق کامله الوداد بین ایران و شوروی برقرار گردید. شوروی‌ها متعهد شدند محدودیت و موانعی را که برای ترانزیت کالای ایران به اروپا به وجود آورده بودند، لغو و در آینده نیز این مسائل به وجود

---

۱. لاکور، پیشین، ص ۵۲

۲. طلوعی، پیشین، ص ۵۳

نیاید. در مقابل، رئیس و معاونان اداره‌ی بازرگانی شوروی (کنسول) در ایران از مزایا و مصونیت‌های سیاسی برخوردار شدند.

به اعتقاد برخی کارشناسان با امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، مسکو با قراردادن امتیازاتی چند توانست همان حقوق و مزایایی را که انگلیسی‌ها در تجارت با ایران داشتند، تحصیل نماید[۱]. در همان ایام چیچرین، کمیسر خارجی، در نطقی به مناسبت انعقاد قراردادهای ایران و شوروی اظهار داشت:

«... در شرایط فعلی که امپریالیسم جهانی در تمام کشورهای جهان هرگونه نیروی ممکن را برای تشکیل یک جبهه‌ی واحد بر ضد ما بسیج می‌کند، انعقاد این معاهدات واقعه‌ی سیاسی مهمی است که بر همه جا تأثیر خواهد گذاشت[۲]».

این مسئله از سوی «کاراخان»، معاون وزارت خارجه‌ی شوروی، نیز مورد تأکید قرار گرفت.

۵ ـ نقش احزاب و گروه‌های سوسیالیست در به قدرت رسیدن رضاخان

رضاخان با زیرکی ذاتی که داشت، در راه رسیدن به قدرت ابتدا در صدد جلب حمایت مجلس برآمد و برهمین اساس نخستین هدف وی دستیابی به مجلس و تحت انقیاد قرار دادن نمایندگان آن شد. وی بعد از کودتای ۱۲۹۹ و با آغاز به کار مجلس چهارم، ابتدا درصدد جلب حمایت حزب اصلاح‌طلبان که در مقابل سوسیالیست‌ها در اکثریت و نماینده‌ی زمین‌داران، روحانیون و محافظه‌کاران بودند، برآمد. حزب سوسیالیست تشکل یافته از رهبران دموکرات قدیم و اعتدالیون به رهبری «سلیمان‌میرزا اسکندری»، هوادار جامعه‌ی غیر دینی، برابری خواه و طیف گسترده‌ای از حقوق قانونی و آموزش اجباری بود. حزب اصلاح‌طلبان نیز به رهبری آیت‌الله مدرس هوادار جامعه‌ی دینی و اصلاح محدود و تدریجی در جامعه بود. بر خلاف سید ضیاءالدین که با اصلاح‌طلبان درافتاد و همین امر

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۱

۲. Hurewitz, Op. Cit, PP. ۱۵۰-۱۵۲

زمینه‌ی سقوط وی را فراهم ساخت[۱]، رضاخان در مرحله‌ی اول با اصلاح‌طلبان از در اتحاد درآمد. زمین‌داران، اشراف و روحانیون شیعه به سبب همین برخورد نرم و احترام‌آمیز رضاخان، از اقدام‌های سردارسپه در راه برقراری امنیت حمایت کردند. در مرحله‌ی دوم، وی درصدد برآمد که ترکیب مجلس را در انتخابات بعدی عوض کند. برهمین اساس در سال ۱۳۰۲، با استفاده از نیروی ارتش مقتدر و کارآمد خود در انتخابات مجلس پنجم دخالت کرده و توانست مجلس جدید را با حذف اصلاح‌طلبان و با اکثریت طرفداران افتتاح کند. بر خلاف مجلس چهارم که اصلاح‌طلبان در اکثریت قرار داشتند، رضاخان در مجلس پنجم، اکثریتی از سوسیالیست‌ها و حزب «تجدد» را ایجاد کرد و آنها را با خود متحد ساخت. تیمورتاش، داور، تدین و فروغی از اعضای اصلی بنیان‌گذار حزب تجدد به شمار می‌رفتند. اینان همراه حزب سوسیالیست‌ها که سخت متجدد و شیفته‌ی شکوه شاهنشاهی باستانی بودند، خواهان جدایی دین از سیاست بودند و به فرآیند تدریجی اصلاحات پارلمانی و قضایی چندان امید نداشتند؛ پیروان این حزب، طیف ناهمگونی از روزنامه‌نگاران، شاعران، مقاله‌نویسان، کارمندان و افسران را تشکیل می‌دادند و خواهان اصلاحات از بالا و به دست حکومت بودند[۲].

حزب سوسیالیست همراه حزب تجدد نقش بسیار مهم و حساسی را در رسیدن رضاخان به سلطنت ایفا کردند. هدف حزب سوسیالیست در حمایت از رضاخان، فراهم کردن زمینه‌های انقلاب سوسیالیستی بود و اعضای آن عقیده داشتند رضاخان این امکان را در آینده به سوسیالیست‌ها می‌دهد تا با بسیج نیروهای انقلابی، به تدارک انقلاب سوسیالیستی در ایران بپردازند. کمونیست‌ها نیز در مرحله‌ی اول، تا سال ۱۳۰۶، در کنار سوسیالیست‌ها در تقویت دولت مرکزی براساس هدف منظور شده کوشیدند.

حزب سوسیالیست‌ها همراه تجدد طلبان در سال ۱۳۰۳، در تحقق جمهوری‌خواهی

---

۱. رضا قدس، ***ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه***، ترجمه‌ی علی طایفی، فرهنگ و توسعه، شماره‌ی ۲۳، سال پنجم، ۱۳۷۵، ص ۵۱

۲. محمدعلی کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۲۵ ـ ۱۲۷

رضاخان که پایه‌ی بعدی در افزایش قدرت او بود، کوشیدند؛ ولی این حرکت به نتیجه‌ای نرسید. با این حال به واسطه‌ی حمایت همه‌جانبه‌ی انگلیسی‌ها وی نتوانست به پست رئیس‌الوزرایی برگردد و فرماندهی کل قوای مسلح را در اختیار بگیرد. وی در این موقع کلیه‌ی امور لشکری و کشوری را قبضه کرده بود و به پیروی از «آتاتورک» در ترکیه به فکر الغای سلطنت و تأسیس جمهوری در ایران افتاد. در سال ۱۳۰۲، تظاهرات‌های متعددی به نفع استقرار جمهوریت در تهران و شهرستان‌ها صورت گرفت، ولی چون عده‌ای از روحانیون و رجال به‌ویژه، احزاب اصلاح‌طلب با این طرح مخالفت کرده و آن را به مصلحت کشور ندانسته بودند، سردارسپه از این فکر منصرف شد و طی اعلامیه‌ای در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳، انصراف خود را از ایجاد جمهوری در ایران اعلام کرد.

با این عقب‌نشینی و مشاهده‌ی برخی سرسختی‌ها و مخالفت‌های داخلی، رضاخان بر آن شد تا با حذف مخالفان، زمینه‌ی تشکیل سلطنت را فراهم سازد و سرانجام در سال ۱۳۰٤، با فشار آوردن بر مخالفان، تبلیغات رضاخان و حامیان او علیه احمدشاه و اجازه ندادن به وی برای ورود به کشور و جلب حمایت فراکسیون تجدد و سوسیالست‌ها، مجلس شورای ملی با بیشترین تعداد، به تغییر سلطنت از قاجاریه به خاندان پهلوی رأی داد و در سال ۱۳۰۵، مجلس مؤسسان تشکیل شد و مسئله‌ی تغییر سلطنت را تصویب و پادشاهی را به رضاخان سردارسپه تفویض کرد. این افسر قزاق در ٤ اردیبهشت ۱۳۰۵، به نام رضاشاه پهلوی تاج‌گذاری نمود و قدرت را در ایران به دست گرفت. انگلستان اولین کشوری بود که وضعیت جدید ایران را به رسمیت شناخت. دولت شوروی نیز به منظور ابراز دوستی، نمایندگی خود را در تهران به درجه‌ی سفارت کبرا ارتقا داد.

فصل سوم

شوروی و جنبش‌های مردمی ایران در دوره‌ی رضاخان

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ از چند جهت در تحولات سیاسی ایران مؤثر واقع گردید از یک سو این رویداد برای ایران یک حادثه‌ی شگرف بود؛ زیرا «این انقلاب و محور رژیم امپراطوری بزرگ‌ترین حادثه در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته برای ایران بود و در این شکی وجود ندارد که اگر این انقلاب در پایان جنگ جهانی اول روی نداده بود، هم ایران و هم ترکیه، اکنون مدت‌ها بود که از میان رفته بودند[۱]». از سوی دیگر این انقلاب انگیزه‌ای برای گسترش و شدت یافتن جنبش و قیام‌های مردمی و ملی در ایران بود. این جنبش‌ها که قشرهای مختلف جامعه‌ی آن روز ایران در بر می‌گرفت، در یک مسئله اشتراک داشتند و آن مبارزه با سیاست‌های دول استعماری مخصوصاً «انگلیس و دولت خودکامه‌ی وقت ایران» بود. این حرکت‌های مردمی در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، به اوج خود رسید و اقدامات مسلحانه در استان‌های گیلان، خراسان و آذربایجان شکل گرفت و رهبران این مبارزات از اطاعت از حکومت مرکزی ایران سر باز زدند. بلشویک‌های انقلابی حاکم بر روسیه این تحولات و حرکت‌ها را زیر ذره‌بین داشتند و با توجه به ضد استعماری بودن حرکت‌های مذکور،

---

۱. جمالزاده، پیشین، ص ٦٧

امیدهای زیادی به آن بسته بودند و حتی در کنگره‌ی حزب عدالت در انزلی (۱۹۲۰) این امر مورد توجه قرار گرفت و حزب تصمیم گرفت که در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی نقش پیشرو را ایفا کند و جبهه‌ی ملی مشترکی علیه امپریالیست‌های خارجی، فئودال‌های بزرگ و سرمایه‌داران وابسته ایجاد نماید[1]». این امر در گزارش چیچرین درباره‌ی سیاست خارجی دولت شوروی و روابط با کشورهای خاوری خطاب به اجلاس ۱۷ ژوئن ۱۹۲۰ کمیته‌ی اجرایی مرکزی نیز مورد تأکید قرار گرفت. وی گفت:

«مردم شوروی به‌تدریج با خلق‌های خاور که با سلطه‌ی سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند تماس مستقیم برقرار نموده و پیش از همه، این تماس با مردم ایران برقرار گردیده است[2]».رهبران دیگر شوروی نیز رسماً اعلام کرده بودند که باید از پیشتازان انقلابی شرق پشتیبانی کرد و آنها را یاری داد. این مواضع سبب حمایت رسمی و غیررسمی از جنبش‌های مردمی ایران شد، ولی پس از گذشت چندی، شوروی این جنبش‌ها را به حال خود رها کرد و حکومت مرکزی توانست آنها را سرکوب نماید. این تغییر نگرش و سیاست و علل آن مسئله‌ای است که ما در بررسی قیام‌های میرزا کوچک‌خان، شیخ خیابانی و پسیان آن را نقد خواهیم کرد.

۱ ـ قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی و شوروی

«میرزا یونس رشتی» معروف به «میرزا کوچک‌خان جنگلی»، اگرچه سال‌های نخستین عمرش را به آموختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذراند، اما حوادث و انقلابات کشور زمینه‌ی افکارش را عوض کرد و او را به یک انقلابی مجاهد مبدل ساخت. از همان عنفوان جوانی، مبارزه با ظلم و ستم داخلی و خارجی را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار داد. قبل از این‌که نهضت جنگل پایه‌ریزی شود میرزا کوچک‌خان به عضویت جمعیت اتحاد اسلام

۱. غفورف وکیم، *لنین و جنبش آزادی‌بخش ملی در شرق*، ترجمه‌ی محمد اخوان، نشر بین‌الملل، تهران ۱۳۵۸، ص ٤٦

۲. پیشین، ص ٤٥

درآمد. مبارزه‌ی جنگلی‌ها علیه نیروهای روسیه‌ی تزاری در ایران در اواسط جنگ جهانی اول شروع شد. تزار روس در چند نوبت به وسیله‌ی تشکیلات دولتی و قزاقان روسی سعی کرد که غایله‌ی جنگلی‌ها را در نطفه خاموش کند، اما نتوانست کاری از پیش ببرد. در زمان حکومت تزارها در روسیه، نهضت جنگل توانست دایره‌ی نفوذ خود را در ایالات شمالی ایران به‌ویژه گیلان و مازندران گسترش دهد. سفارت روس در تهران جنگلی‌ها را به چشم متجاسران خطرناک که منافع دولت تزاری را در ایران تهدید می‌کردند، می‌نگریست و به دولت ایران فشار می‌آورد که با اعزام قوای مجهز و کامل به شمال، این نهضت را نابود سازد، ولی دولت موقت «مستوفی‌الممالک» به سبب حس میهن‌پرستی شخص نخست‌وزیر که اقدامات میرزا کوچک‌خان را در آن مقطع زمانی برای مملکت مفید می‌دانست، از هرگونه اقدام نظامی علی‌رغم همه‌ی فشارها، علیه جنگلی‌ها خودداری کرد. کابینه‌ی «محمدولیخان تنکابنی» به دلیل وابستگی و علاقه‌ی شدید به روس‌ها توانست در این راه کاری از پیش ببرد و در تحقق خواسته‌های تزار روس اقدامی انجام دهد.

شرایط بین‌المللی به واسطه‌ی جنگ جهانی اول و صف‌بندی قدرت‌های بزرگ در مقابل هم در تقویت و گسترش نهضت جنگل بسیار مؤثر بود، به طوری‌که دول متحد به‌ویژه، عثمانی برای ضربه زدن به رقیب درگیر جنگ خود ـ روس‌ها ـ با ارسال مهمات و اسلحه و افسران مجرب از نهضت جنگل حمایت کردند. همه‌ی این عوامل و تلاش‌ها و مجاهدت‌های پیگیر مبارزان جنگل سبب گردید تا دامنه‌ی تشکیلات آنها گسترش یابد. آن‌چنان‌که علاوه بر استان گیلان، آذربایجان و مازندران نیز در حیطه‌ی قدرت آنها قرار گرفت و تشکیلات اداری در مناطق تحت نفوذ آنها شکل گرفت و اشخاصی نیز برای رتق و فتق امور انتخاب شدند. همه‌ی این تشکیلات زیر نظر «هیأت اتحاد اسلام» قرار داشت. مرکز ثقل و مغز متفکر نهضت جنگل را هیأت اتحاد اسلام تشکیل می‌داد که افرادش، به استثنای چند نفر، همه از علما و روحانیون بودند. این وضع که تعدادی روحانی زمام امور را به دست گیرند به مذاق عده‌ای گوارا نیامد و لذا ترتیبی داده شد که نام «هیأت اتحاد اسلام» به «کمیته‌ی جنگل» تبدیل شود. در نتیجه‌ی این تغییر نام، افراد غیر روحانی هم توانستند به عضویت هیأت اتحاد اسلام درآیند و اکثریت اعضای کمیته را به دست گیرند.

علاوه بر این تغییر در ترکیب سران جنگل، یک اتفاق و رویداد مهم نیز در سطح بین‌المللی رخ داد که سرنوشت جنگل و قیام جنگلی‌ها را به کلی دگرگون کرد. این اتفاق بزرگ وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و روی کار آمدن بلشویک‌ها بود. اولین اقدام انقلابیون پس از پیروزی، فراخوانی نیروهای خود از جبهه‌های جنگ و مناطق شمالی ایران بود. مسیر بازگشت سربازان روسی در این مرحله از مناطقی بود که تحت تصرف جنگلی‌ها بود. به همین منظور قراردادی بین طرفین منعقد گردید تا عقب‌نشینی نیروهای روسی به طور مسالمت‌آمیزی به دور از هرگونه درگیری و اصطکاک صورت گیرد. همزمان با این عقب‌نشینی، رشت به تصرف نیروهای طرفدار میرزا کوچک‌خان درآمد و «امیر عشایر خلخالی» به حکومت گیلان منصوب شد. این پیروزی و پیشرفت دیری نپایید و با روی کار آمدن عاقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ در ایران و تلاش انگلیسی‌ها برای در هم شکستن انقلاب نوپای روسیه با استفاده از سربازان طرفدار رژیم تزاری، عرصه‌ی بازی در این منطقه به کلی دگرگون شد و چهره‌ای متفاوت به خود گرفت.

نبردهای سنگینی در این زمان بین نیروهای «ژنرال دنسترویل» انگلیسی و سربازان روسی باقیمانده در ایران به فرماندهی ژنرال «بیچراخف» با نیروهای میرزا کوچک‌خان درگرفت و آسیب و صدمات فراوانی به جنگلی‌ها وارد شد. به طوری‌که ناچار شدند با قوای انگلیس قرارداد آتش‌بس منعقد کنند. مفاد و چگونگی امضای این قرارداد از حوصله‌ی این بحث خارج است.

همسو و همزمان با این مسائل، مشکلات و مسائل جنگلی‌ها به دلیل بروز اختلاف بین آنها دوچندان شد. طرفداران «شیخ احمد کسمایی» و میرزا کوچک‌خان یکدیگر را با عنوان مرتجعان کهنه فکر و مخالفان برنامه‌های انقلابی جنگل متهم می‌کردند. با جدا شدن شیخ احمد از میرزا کوچک‌خان، نظم و یکپارچگی قیام جنگل به هم ریخت. روحیه‌ی جنگل ضعیف شد و کم‌کم به سمت اضمحلال و نابودی پیش رفتند؛ اما وقوع یک اتفاق دیگر، قیام جنگل را دگرگون کرد و به آن جان تازه‌ای بخشید. این اتفاق پیروزی بلشویک‌ها در جبهه‌های جنگ بود. نیروهای شوروی در اوایل سال ۱۹۲۰، قوای ژنرال‌های ضد انقلابی را که با کمک انگلیسی‌ها علیه دولت شوروی می‌جنگیدند، شکست داده و آنها را از طریق

دریای خزر وادار به عقب‌نشینی کردند. در میان ضد انقلابیون تنها ژنرال «دنیکین» بود که توانست خود را نجات دهد و بقایای سپاهیانش به ایران پناهنده شدند. سربازان ارتش سرخ در تعقیب قوای دنیکین تحت فرماندهی «راسکالینکف» پس از شلیک چند توپ به سوی «غازیان» در سواحل انزلی پیاده شدند و بخش اعظم گیلان را به تصرف خود درآوردند. دولت ایران به جامعه‌ی ملل شکایت کرد «ولی چون دولت شوروی از طرف بسیاری از کشورهای عضو این جامعه هنوز به رسمیت شناخته نشده و عضو جامعه‌ی ملل نبود شکایت ایران به جایی نرسید[۱]». به دنبال شکایت ایران به سازمان ملل چیچرین، کمیسر خارجه‌ی شوروی، به یادداشت اعتراض دولت ایران در ۲۰ مه ۱۹۲۰ پاسخ داد و ورود قوای سرخ را به گیلان معلول توطئه‌های مأموران سیاسی و نظامی بریتانیا در ایران و همکاری حکومت وثوق‌الدوله با نقشه‌های تهاجمی آنها بر ضد حکومت شوروی قلمداد کرد و قول داد به محض رفع شدن خطر حمله‌ی قوای دنیکین (از راه ایران) به قفقاز و خروج قوای بریتانیا از ایران، شوروی‌ها نیز قوای خود را از ایالت گیلان فراخوانند[۲].

ورود نیروهای شوروی به گیلان به نهضت نیمه‌جان جنگل حیاتی تازه می‌بخشد. سران جنگل بر آن می‌شوند تا با اعزام نماینده‌ای نزد فرمانده نیروهای ارتش سرخ وضعیت روابط خود را با مقامات شوروی در گیلان مشخص کنند. فرمانده ناوگان سرخ پیش از هرگونه مذاکره‌ای تمایل خود را برای دیدار با میرزا کوچک‌خان ابراز می‌دارد. بر همین اساس میرزا همراه هیأتی از سران جنگل وارد رشت می‌شود و مورد استقبال بی‌سابقه‌ی مردم این خطه قرار می‌گیرد. ملاقات در عرشه‌ی کشتی «کورسک» و با حضور راسکالنیکف، «سرگئی ارژنیکیدزه»، کمیسر عالی قفقاز و سران حزب عدالت و هیأت نمایندگی جنگل صورت می‌گیرد. و در مورد مسائل زیر به توافق می‌رسند:

۱. اجرای کمونیسم و اصول کمونیسم در شرایط کنونی در ایران مقدور نیست و لذا باید از مصادره‌ی اموال مردم و الغای مالکیت آنها جلوگیری به عمل آید و نیز

---

۱. فخرایی، پیشین، ص ۹۷

۲. Sicker, Op. Cit, P. ٤٠

تبلیغات کمونیستی موقوف شود.

۲. طرفین موافقت کردند که جمهوری انقلابی موقت در گیلان تأسیس شود.

۳. توافق شد که پس از تصرف تهران و تأسیس مجلس مؤسسان، حکومت انقلابی گیلان منحل و هر نوع حکومتی که خواسته‌ی اکثریت مردم ایران باشد جایگزین حکومت فعلی گردد.

٤. شوروی‌ها قول دادند که سرنوشت انقلاب ایران را به دست حکومت جدیدالتأسیس بسپارند و در امور داخلی ایران دخالت نکنند.

۵. توافق شد که دو هزار نفر از سربازان ارتش سرخ به طور موقت در ایران بمانند و زیاده بر این هیچ‌گونه قوا و تجهیزات و نفرات دیگر وارد خاک ایران نشود و نیز قرار شد که مخارج نگهداری این نیرو به عهده‌ی جمهوری آینده‌ی ایران باشد.

٦. دولت شوروی متعهد شد هر مقدار اسلحه و مهمات که حکومت جدید ایران لازم داشته باشد در اختیارشان قرار دهد.

۷. شوروی‌ها قبول کردند که کالاهای بازرگانی ایران را که در «بادکوبه» ضبط شده باید بی‌درنگ به جمهوری گیلان مسترد و کلیه‌ی مؤسسات تجاری روسیه در ایران به حکومت آینده‌ی ایران واگذار گردد[1].

پس از این دیدار، میرزا زمام امور را در گیلان به دست گرفت و کمیته‌ی «انقلاب سرخ» را تشکیل داد و حکومت جمهوری سوسیالیستی گیلان را بر پا کرد. ترکیب حکومت جمهوری سوسیالیستی گیلان هم شبیه حکومت شوروی و عناوین اعضای آن «کمیسر» بود. در بیانیه‌ی کمیته‌ی انقلاب سرخ آمده است:

به عموم اهالی محترم اعلان می‌شود کمیته‌ی انقلاب سرخ پس از تشکیل حکومت جدید و ابلاغ رسمی آن، اشخاص زیر را برای دوایر مملکتی به کمیسری معین نموده و معرفی می‌کند که عموماً در امور مربوط به آنها مراجعه کرده و از دایره، خلاف صحت و قانون مشاهده کنند بدون ملاحظه ابلاغ نمایند:

۱. پیشین، ص ۹۸

کمیسر داخله، میر شمس‌الدین؛ کمیسر خارجه، سید جعفر؛ کمیسر مالیه، میرزا محمدعلی پیربازاری؛ کمیسر قضایی، محمود آقا؛ کمیسر پست و تلگراف، نصرالله؛ کمیسر معارف، حاجی محمدجعفر؛ کمیسر فوائد عامه، میرزا محمدعلی خمامی و کمیسر تجارت، میرزا ابوالقاسم فخرایی[۱].

میرزا در جمهوری سوسیالیستی گیلان اگرچه هم نخست‌وزیر بود و هم وزیر جنگ، اما قدرت واقعی در دست شورای انقلاب گیلان بود که اکثریت آن با کمونیست‌ها بود و حتی جدا از اعضای فرقه‌ی عدالت، فرمانده قوای شوروی در گیلان، «کاژانف» هم عضو آن بود. اختلافات در همان آغاز کار، به سبب تفاوت‌های مرامی و باورهای دینی اعضا بروز کرد. کمونیست‌ها بر آن شدند تا با کنار گذاشتن میرزا، قدرت را قبضه کنند. این تقسیم با برگزاری کنگره‌ی ملل شرق در باکو همزمان شد. پیشتر گفتیم که این کنگره به ریاست «زینویف» و با هدف توسعه‌ی انقلاب بلشویکی در شرق تشکیل شد. یکی از تصمیمات این کنگره تقویت حکومت سوسیالیستی گیلان برای برقراری حکومت سراسری در ایران بود. «حیدرخان عمو اوغلی» به عنوان نماینده‌ی کمونیست‌های ایران در جریان این نشست تلاش کرد تا با معرفی میرزا به عنوان مانع گسترش کمونیست در منطقه، او را از قدرت ساقط نماید و توانست موافقت سران کرملین شرکت‌کننده در کنفرانس را جلب نماید. میرزا پس از بروز اختلاف و مشاهده‌ی رفتارهای غیر اصولی و مغرضانه‌ی اعضای کمیته‌ی انقلاب سرخ، از «احسان‌الله‌خان» و یاران کمونیست او جدا شد و دگر بار به جنگل رفت. احسان‌الله‌خان، دولت انقلابی جدید را در رشت بر پا کرد که خود در رأس آن قرار گرفت و «میرجعفر جوادزاده» (پیشه‌وری) که بعدها رهبری بحران آذربایجان را در دست گرفت، به عنوان کمیسر امور داخله برگزید. «پس از جداشدن میرزا، تبلیغات بلشویکی به نهایت شدت رسید[۲]. چندین بار جنگ بین میرزا و «خالو قربان» و سایر کمیته‌ی جدیدالتأسیس در گرفت. این درگیری‌ها ادامه داشت تا این‌که حیدرخان عمو اوغلی وارد میدان شد. «پس از

---

۱. طلوعی، پیشین، ص ۴۲۹
۲. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۷۹

ختم کنگره‌ی ملل شرق، حیدر عمو اوغلی با افرادی مسلح به ساحل ایران آمده و به انقلابیون پیوست. مدتی با قوای جنگل جنگید... اما بالاخره تصمیم گرفت که التیامی بین جنگلی‌ها و انقلابیون (کمونیست‌ها) بدهد، لذا از در دوستی وارد شده نزد میرزا رفت و سعی کرد او را به رشت ببرد، ولی میرزا امتناع ورزید. احسان‌الله‌خان و خالو قربان و حیدر عمو اوغلی... تصمیم گرفتند به جنگل رفته کوچک‌خان را ترور کنند، ولیکن میرزا از نقشه‌ی آنها مطلع شد و دستور داد حیدرخان و رفقایش را در کمیته‌ی مشترکی که قرار بود در «ملاسرا» تشکیل گردد دستگیر کنند. افراد جنگلی ابتدا عمارت محل کمیته را آتش زدند و در حین حریق، احسان‌الله‌خان و خالو قربان فرار کردند، ولی حیدر عمو اوغلی گرفتار و قبل از آنکه نزد میرزا برده شود به وضع فجیعی به قتل رسید[1]».

قبل از این مسائل و پس از تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان، شوروی‌ها و سران بلشویک سعی کردند با تبلیغات وسیع، میرزا را به عنوان یک کمونیست واقعی به مردم معرفی کنند. در همین راستا، راسکالنیکف پس از بازگشت به مسکو از میرزا به عنوان یک انقلابی ایده‌آلیست یاد کرد و در روزنامه‌ی «پطروگراد سکیاپراودا» در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه گفت:

«کوچک‌خان یک فرد انقلابی ایده‌آلیست است. از دیدگاه وی رهبر انقلابی می‌تواند از مالکان و تجار [و] ثروتمندان، املاک‌شان را بگیرد و میان مستمندان و بی‌چیزان تقسیم کند. خودش هیچ مایل نیست او را میرزا کوچک‌خان بنامند چون خان لقب مخصوص خان‌ها و فئودال‌های استثمارگر ایران است و لذا ترجیح می‌دهد که فقط او را میرزا کوچک خطاب کنند... از همکاران نزدیک وی کسی که بیشتر از همه تمایلات کمونیستی دارد، رفیق احسان‌الله‌خان است. خود حکومت در تماس نزدیک با حزب کمونیست ایران کار می‌کند. کوچک‌خان احساسات بسیار مساعد نسبت به روسیه‌ی شوروی دارد. موقعی که خاک ایران را ترک می‌کردم، مخصوصاً از من خواست درودها و تهنیت‌های صمیمانه‌ی او را به رفیق لنین برسانم و بگویم که وی

۱. پیشین، ص ۸۰

از مریدان پا بر جای اوست و رشته‌ی اتحادی [که] میان روسیه‌ی شوروی و حکومت انقلابی ایران به وجود آمده هرگز نخواهد گسست[۱]».

در مقابل این اظهارات، رفتار و عملکرد میرزا، نادرستی برخی از گفته‌ها در مورد کمونیست بودن وی و تلاش روس‌ها را خنثی کرد. به‌طوری‌که در اختلاف با سران حزب کمونیست عضو کمیته‌ی انقلاب سرخ، وی پیش از ترک رشت در بیانیه‌ای رسماً اعلام کرد تا وقتی که اعضای فرقه‌ی عدالت بادکوبه بساط حزبی و تبلیغات خود را از خطه‌ی گیلان برنچیده‌اند و مادام که تبلیغات مسلکی آنها توأم با توهین به مقدسات ملی و مذهبی ایرانیان قطع نشده است، وی به رشت باز نخواهد گشت و در نامه‌ای به لنین از کارهای بی‌رویه و فجایع کمونیست‌ها در گیلان که منجر به قطع رابطه‌اش با آنها شده بود، پرده برداشت[۲]. در عین حال که اختلاف میان میرزا و کمونیست‌ها تداوم داشت، دولت مرکزی برای پایان دادن به بحران گیلان به جای مذاکره با سران جمهوری سوسیالیستی گیلان، راه حل جدیدی را اتخاذ نمود و آن دیپلماسی مذاکره با مقامات مسکو و عقد قرارداد مودت بود که در این زمینه موفق شد. این سیاست زمانی به‌شدت دنبال گردید که انگلیسی‌ها اعلام نمودند که تصمیم دارند قوای نظامی خود را از ایران خارج سازند. خطر حمله‌ی نیروهای سرخ به تهران پس از عقب‌نشینی انگلیسی‌ها شدت گرفت. در همین وضعیت بود که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان، به دلواپسی‌ها و نگرانی‌ها پایان داده شد.

۲ ـ تقدم منافع ملی ایران بر ایدئولوژی انقلاب

در بررسی و تشریح قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان، اشاره کردیم که بعد از انقلاب ۱۹۱۷، آن قسمت از ارتش روسیه که در شمال ایران حضور داشتند به فرمان لنین، ایران را تخلیه کردند و به روسیه بازگشتند. در این مقطع فقط قوای انگلیسی در ایران حضور داشتند؛ اما در سال ۱۹۲۰، نیروهای روسیه این‌بار با عنوان ارتش سرخ وارد خاک

۱. طلوعی، پیشین، ص ٤۳۱
۲. منشور گرگانی، پیشین، ص ۹۰

ایران شدند و نواحی شمالی ایران را دیگر بار اشغال کردند. بهانه‌ی این اقدام، تعقیب نیروهای ژنرال دنیکین بود. دنیکین که توسط انگلیسی‌ها حمایت می‌شد در عقب‌نشینی خود، به انزلی پناه برد. نیروهای ژنرال راسکالینکف در تعقیب آنها وارد گیلان شدند و پس از مختصر درگیری با نیروهای انگلیسی که در این دوره سیاست خروج از ایران را تعقیب می‌کردند، توانستند سراسر این ایالت را به تصرف خود در آورند. شکایت ایران از مسکو به جامعه‌ی ملل راه به جایی نبرد و مسکو با این استدلال که «اشغال گیلان یک اقدام تأمینی است که توسط جمهوری آذربایجان صورت گرفته و دولت شوروی هیچ‌گونه نظارت و نفوذی در اقدامات آن جمهوری ندارد[۱]». تجاوز جدیدش را توجیه کرد. ورود نیروهای ارتش سرخ به گیلان، جانی تازه به نهضت رو به خاموشی میرزا کوچک‌خان و کمونیست‌های هم‌رزم وی بخشید.[۲]

دولت مرکزی ایران برای مقابله با این بحران که به‌شدت استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد سیاست جدیدی را در پیش گرفت؛ یعنی به جای مذاکره با نهضت جنگل، راهکار دوم، مذاکره با مقامات و رهبران شوروی در مسکو را برگزید؛ بنابراین نماینده‌ی خود- مشاورالممالک- را با اختیار تمام برای عقد یک قرارداد مودت میان دو کشور به مسکو فرستاد. وی موفق شد در تاریخ ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱، قرارداد مشهور ۱۹۲۱ را که پایه‌ی روابط نوین ایران و شوروی را تشکیل می‌داد، با چیچرین، کمیسر امور خارجه‌ی شوروی، به امضا برساند. این قرارداد روابط دو کشور را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. بلشویک‌ها پس از یک سال تجربه‌ی اوضاع گیلان و تشکیل حکومت جمهوری سوسیالیستی در آنجا، دریافتند که «اوضاع و شرایط اجتماعی ایران برای ایجاد تحولاتی از آن نوع که در خود روسیه صورت گرفته مساعد نیست و ایجاد نظام کمونیستی در ایران احتیاج به صنعتی شدن کشور و نیز گذشت زمان دارد[۳]». در این تغییر نگرش، روتشتاین مهم‌ترین نقش را ایفا کرد.

روتشتاین در مورد مسئله‌ی گیلان و نهضت جنگلی‌ها واقع‌بینی عجیبی از خود نشان داد

۱. مکی، پیشین، ص ۳۶

۲. Ibid, P. ٤١

۳. بهار، پیشین، ص ۱۸۵

و به عکس بسیاری از دیپلمات‌های آن روز شوروی، وقایع عینی سیاست را با تئوری‌های مسلکی و اندیشه‌های خیالی قاطی نکرد. گزارش‌هایی که روتشتاین در این‌باره به لنین داد نظرگاه سیاست شوروی را در ایران نسبت به نهضت‌های محلی کمونیستی کاملاً دگرگون ساخت. در یکی از گزارش‌هایی که مورد تأیید لنین و چیچرین قرار گرفت روتشتاین به صراحت اظهار می‌کند:

«به شما اطمینان می‌دهم که هرگونه کوششی از جانب ما برای ایجاد انقلاب در هر ناحیه‌ای از ایران باعث خواهد شد که ایرانیان خود را بی‌درنگ به آغوش بریتانیا بیفکنند که در آن صورت حکومت انگلستان درچشم ایرانیان به عنوان «منجی و رها کننده»ی میهن‌شان تلقی خواهد شد[1]».

وی در نامه‌ی خود، به آنها نشان داد که پشتیبانی از نهضت کمونیستی گیلان چقدر بیهوده و خطرناک است. در همین حال در نامه‌ای به میرزا کوچک‌خان، به او پیشنهاد کرد که هر چه سریع‌تر دست از مبارزه بردارد و حتی به او نصیحت کرد تا دیر نشده با حکومت مرکزی کنار آید و از جنگ و خونریزی بیهوده اجتناب ورزد. به جهت اهمیت نامه‌ی روتشتاین، در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

«رفیق عزیز، متأسفانه برای شما ممکن نشد با تاکتیک خودتان حکومت مرکزی را مرعوب و مجبور به دادن بعضی تغییرات بکنید یا اینکه ایران را به کلی از قید نفوذ انگلیسی‌ها آزاد سازید. تکرار می‌کنم این تقصیر شما نیست، بلکه تحولات بین‌المللی که از پایان جنگ به این طرف صورت گرفته، تغییر سیاست ما را در ایران اجتناب‌ناپذیر ساخته است. از آنجا که ما (دولت شوروی) در حال حاضر عملیات انقلابی را در ایران نه تنها بی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم این است که شکل سیاست‌مان را عوض کرده و راه دیگری در پیش گرفته‌ایم... وزیر جنگ ایران، رضاخان سردارسپه، چندین بار در گذشته از من اجازه خواسته که مسئله‌ی گیلان را به زور قوه‌ی قهریه حل کند، ولی من هر بار تصمیم او را عوض کرده و قول داده‌ام شخصاً با شما مذاکره کنم و ترتیب حل مسالمت‌آمیز قضیه را بدون خونریزی بدهم

۱. مستوفی، پیشین، ص ۴۹۷

از این جهت آن رفیق محترم را تصدیع می‌دهم که این آخرین بار است که در روابط‌تان با دولت مرکزی مداخله می‌کنم. خواهش و التماسم از شما این است که مداخله‌ام را رد نکنید و باور نمایید که از روی صمیمیت می‌خواهم در این موقع باریک به شما کمک کنم، زیرا به شخص جناب‌عالی که سردسته‌ی رشید مردم ایران هستید احترام فوق‌العاده قایلم. اگر پیشنهاد مرا که کنار آمدن با رضاخان باشد قبول فرمودید جوابش را توسط قاصدی که مراجعت می‌کند بفرستید و مطمئن باشید که هرگز پشیمان نخواهید شد؛ اما اگر پیشنهادم را رد کردید مجبورم از اقدامات خود دست کشیده با دلی دردناک ناظر صحنه‌ی خونین برادرکشی که لطمه به آزادی ملت ایران خواهد زد باشم. موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می‌شمارم[1]».

روتشتاین در تشریح سیاست جدید شوروی با تأکید به این‌که «ما فرم سیاست‌مان را تغییر داده و وضع دیگری را انتخاب کرده‌ایم»؛ به میرزا یادآور می‌شود:

«نفوذ معنوی انگلیسی‌ها در شمال بلکه تا اندازه‌ای در جنوب متزلزل شده است؛ اما هنوز از جهاتی دارای نفوذ بسیاری هستند. مع‌هذا گمان دارم بتوانیم به کمک توده‌های حساس ملت این نفوذ را از بین ببریم... مسئله‌ی دیگر هم مورد نظر [است] و آن باز شدن راهی است که نه تنها ایران را با روسیه بلکه با تمام دنیای خارج مربوط می‌سازد... بعد از باز شدن این راه، ایران نفس راحتی خواهد کشید. این راه، ایران را از حیث اقتصادی به تمام جهان متصل خواهد ساخت. این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد کاست و به همین اندازه به نفوذشان ضربت وارد خواهد ساخت[2]».

با این چراغ سبز شوروی و دست کشیدن از جمهوری خودساخته‌ی سوسیالیستی در گیلان، رضاخان وارد عمل می‌شود. سردارسپه پیش از هر اقدامی مایل بود میرزا را از راه گفت‌وگو تحت انقیاد درآورد. برای همین، زمانی که نمایندگان میرزا کوچک‌خان به حضور رضاخان در رشت رسیدند، وی با لحنی حاکی از دلجویی، آنها را نواخت و حتی تصدیق کرد که هر چه میرزا در زمان جنگ جهانی اول انجام داده به نفع ملت و کشور ایران بوده

۱. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۱۱۶
۲. پیشین، ص ۸۷

است. وی در نامه‌ی خود به میرزا نیز همین مطلب را تکرار و گوشزد کرد که کاش میرزا یک سال پیش، خود را به تهران می‌رساند و حکومت نالایق مرکزی را سرنگون می‌کرد:

«ولی شما به علت دوری از مرکز این توفیق را نیافتید و من اکنون یک قسمت از همان کارهایی را که می‌دانم آرزوی قلبی شماست عملی کرده‌ام و بقیه را نیز انجام خواهم داد. پس بهتر است با من همکاری کنید تا به اتفاق هم، میهن را نجات دهیم[1]».

در جواب نامه‌ی محبت‌آمیز سردارسپه، میرزا پاسخ دوستانه‌ای نوشت و حتی قراری هم برای ملاقات طرفین گذاشته شد، ولی به علت درگیری برخی طرفداران میرزا کوچک‌خان با نیروهای دولتی که در جریان قضیه نبودند، این ذهنیت در رضاخان شکل گرفت که هدف میرزا از این تبادل‌نامه و قرار ملاقات فقط اتلاف وقت و فریب وی بوده است. بنابراین نیروهای دولتی با شدت تمام به سرکوبی نهضت جنگل پرداختند. بروز اختلاف در نیروهای جنگل و حتی درگیری چندین روزه بین آنها سبب گردید که پیشروی نیروهای دولتی سریع‌تر از آنچه تصور می‌شد، صورت گیرد. بسیاری از هم‌رزمان و کمونیست‌های طرفدار میرزا خود را تسلیم نیروهای دولتی کردند و فرماندهان آنها هم با خفت و خواری در برابر رضاخان زانو زدند و امان خواستند و برخی نیز به شوروی گریختند و در این میان میرزا در قلب جنگل‌های گیلان به سمت «خلخال» راه افتاد و تنها در میان برف و بوران منطقه‌ی «گدوک» گیلوان جان باخت.

مسئله و سؤال اصلی در اینجا این است که چرا به یک‌باره شوروی و مقامات کرملین تصمیم گرفتند دست از حمایت نهضت جنگل و جمهوری سوسیالیستی گیلان بردارند. برای تبیین بهتر چرایی و علت این اقدام در اینجا دیدگاه برخی از کارشناسان و نویسندگان مسائل این دوره را نقل می‌کنیم:

«گراهام فولر» معتقد است که تصمیم داوطلبانه‌ی اتحاد شوروی به رها کردن پشتیبانی از جمهوری سوسیالیستی شوروی نوپای ایران به نفع رهبری ملی‌گرای در شرف نضج‌گیری

---

۱. فخرایی، پیشین، صص ۳۵۷ ـ ۳۶۸

ایران بود، زیرا این رهبری، نوید دهنده‌ی یک حکومت حایل واقعی بود که دست دشمنان بالقوه‌ی مسکو را از مرزهای این کشور کوتاه می‌کرد[1].

«ادوارد هلت کار» تردید در سیاست خارجی شوروی را عامل رها کردن نهضت جنگل از سوی شوروی می‌داند و از این دوره به عنوان «دوره‌ی تردید سیاست شوروی» یاد می‌کند. وی معتقد است:

> «اگر دولت شوروی می‌توانست از موقعیت ممتاز خود استفاده کند شاید در تابستان ۱۹۲۰ موفق به تثبیت اقتدار خود در تهران می‌شد، اما قدرت آن هنوز کافی نبود و به‌ویژه با گرفتاری‌های جاری خود در اروپا نمی‌توانست دست به اقدام قاطع بزند، به‌علاوه دولت شوروی نیز دچار تردید شده بود. میرزا کوچک‌خان کمونیست نبود، ولی ممکن بود با بریتانیا یا دولت مرکزی به مقابله برخیزد. آیا دولت شوروی بایستی از اقتدار میرزا کوچک‌خان حمایت کند؟ آیا بایستی حزب کمونیست ایران را که نخستین کنگره‌اش در ژوییه‌ی ۱۹۲۰ در انزلی تشکیل شد و مبارزه بر ضد امپریالیسم انگلیس، [را] بر ضد حکومت شاه و بر ضد طرفداران آنها اعلام کرد، تشویق کند؟ یا به جلب نظر دولت ایران بپردازد که از کمک شوروی به جنبش‌های شورشی و کمونیستی به یک اندازه ناخشنود بود و امیدوار باشد که نفوذ شوروی در تهران بر رقیبان غالب گردد؟ همه‌ی این راه‌ها طرفدارانی داشتند، ولی سازش دادن آنی راه‌ها با یکدیگر امکان نداشت و لذا بایستی یک راه را برگزینند. پاییز ۱۹۲۰ در ایران نیز مانند سراسر خاورمیانه دوره‌ی تردید سیاست شوروی بود.[2]»

این تردید در سال ۱۹۲۱ با پیروزی سیاست حمایت از دولت مرکزی در جلوگیری از نفوذ امپریالیسم انگلیس پایان یافت.

بسیاری از محققان، این تغییر رویه در سیاست شوروی را از اثرات آنی قرارداد مودت ۱۹۲۱ می‌دانند؛ چراکه با امضای این قرارداد، شوروی توانست سنگین‌ترین ضربات را به بریتانیا وارد کند. انحلال نیروی پلیس جنوب ایران در مارس ۱۹۲۱ و اخراج افسران این

---

۱. فولر، پیشین، ص ۱۷۰

۲. ادوارد هلت کار، *تاریخ روسیه‌ی شوروی، انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ ـ ۱۹۲۳*، ترجمه‌ی نجف دریابندری، ج ۳، نشر، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۰۰

نیرو از ایران، خروج نیروهای نظامی بریتانیا در ماه مه همان سال و همزمان با خروج نیروهای اولی از جهتی کاملاً با پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی ارتباط پیدا می‌کند[۱]. شوروی سیاست کاهش نفوذ انگلیس در ایران را تعقیب می‌کرد و این قرارداد این امکان را به وجود آورد. بنابراین دیگر نیازی به هزینه کردن برای ایجاد جمهوری‌های خود مختار در کشورهای هم‌مرز با شوروی نبود. با خروج نیروهای روسی از ایران و به اجرا گذاشتن مفاد قرارداد ۱۹۲۱، سیاست شوروی در ایران بر مدار اعتدال و محافظه‌کارانه‌ای استوار گردید و این سیاستی بود مستقل و جدا از پیوندهای سیاسی لندن و مسکو که مستقیماً و بدون همراهی و یا رقابت با بریتانیا به طور مستقل از مسکو اعمال می‌گردید. شیوه‌ی جدید سیاسی شوروی، نقطه‌ی پایانی بر سیاست فرصت‌طلبی بلشویکی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۹ تا اوایل ۱۹۲۱ اعمال می‌گردید.

رژیمی که برای اعمال سیاست فرصت‌طلبانه و رسیدن به هدف‌های سیاسی خود از همه‌ی وسایل دیپلماتیک حزب کمونیست، تبلیغات انقلابی و ایدئولوژیک، کمک به برقراری جمهوری‌های شورایی و حتی تجاوز آشکار نظامی به خاک ایران استفاده کرده بود، اکنون می‌رفت تا خط مشی سیاسی متعادل و متعارفی را در رابطه با یکی از همسایگان خود که طولانی‌ترین مرز مشترک جغرافیایی را با آن داشت، در پیش گیرد. پس از عقد قرارداد، دولت شوروی به مقصر خود در ایران دست یافته بود و در مذاکرات خود با انگلستان به نتیجه‌ی مطلوب رسیده بود، لذا نهضت گیلان یا دولت جمهوری سوسیالیستی گیلان را امری خاتمه یافته تلقی کرد و دست از حمایت آن برداشت[۲].

علاوه بر پیمان مودت، قرارداد بین انگلیس و شوروی در اتخاذ سیاست جدید شوروی نقش مهمی را ایفا کرد. پیشتر اشاره کردیم که در این مقطع شوروی‌ها تبلیغات گسترده‌ای را علیه انگلیس به راه انداخته بودند. بریتانیا که منافع خود را در خطر می‌دید، با این مشکل روبه‌رو بود که در چنین شرایطی چه کار کند. موقعیت دیپلماتیک بریتانیا در تهران در طی

---

۱. ذوقی، پیشین، ص ۳۸۵

۲. همان

سال‌های ۱۹۲۱ – ۱۹۲۳ آن‌قدر مستحکم نبود که بتواند دست به یک ضد حمله‌ی تبلیغاتی بزند در ضمن این امکان را نیز نداشت که بر ضد ناسیونالیسم بالنده‌ی ایرانی به زور متوسل شود. از این رو بریتانیا برای آنکه به تبلیغات بلشویکی خاتمه دهد، سعی کرد که با متقاعد ساختن بلشویک‌ها به محدود ساختن فعالیت ضد انگلیسی خود در ایران، با شوروی به نوعی توافق برسد. در اثنای مذاکراتی که برای تحصیل یک معاهده‌ی تجاری بین دو قدرت جریان داشت، چنین موقعیتی فراهم شد. در واقع معاهده‌ی تجاری روس و انگلیس در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱، منوط به رعایت شرایطی چند بود:

این‌که دولت شوروی از هرگونه تلاش نظامی یا دیپلماتیک یا هر شیوه‌ی عملی یا تبلیغی دیگر برای تشویق هر یک از ملل آسیا به هرگونه عمل خصمانه بر ضد منافع بریتانیا یا امپراطوری بریتانیا... خودداری کند[1].

تأثیر معاهده‌ی شوروی و انگلیس در تغییر سیاست مسکو نسبت به نهضت جنگل و دست کشیدن از حمایت جمهوری سوسیالیستی گیلان و همنوا شدن با رضاخان را پروفسور «شاپور رواسانی» به خوبی به تصویر می‌کشد:

«روش متغیر شوروی در طی انقلاب گیلان، روشن می‌کند که روسیه‌ی شوروی جنبش جنگل را در ایران به عنوان وسیله‌ای جهت اعمال قدرت بر دولت مرکزی ایران و انگلستان به کار برده است تا قبل از هر چیز انگلستان را وادار به نرمش در مقابل روسیه‌ی شوروی [و] در جهت کلی حل مسائل مورد اختلاف فی‌مابین کند. یک قرارداد منعقد کند و از حمله‌ی مجدد سربازان انگلیس به قفقاز از طریق ایران جلوگیری کند. یکی از هدف‌های روسیه‌ی شوروی انعقاد قرارداد تجاری با انگلستان بود تا بدین وسیله اولین قدم جهت از بین بردن موانع در راه استفاده از تکنیک پیشرفته‌ی کشورهای کاپیتالیستی برداشته شود، زیرا پا گرفتن اقتصاد روسیه‌ی شوروی و مکانیزه کردن آن فقط از این طریق ممکن می‌شد[2]».

---

۱. زرگر، پیشین، ص ۲۶
۲. الهی، پیشین، ص ۲۶

۳ ـ بلشویک‌ها و قیام خیابانی و پسیان

رضاخان در خلال تثبیت موقعیت خویش با بروز شورش‌های متعددی در بعضی از نقاط کشور و از جمله دو شورش در آذربایجان به رهبری «شیخ محمد خیابانی» و در خراسان به رهبری «محمدتقی‌خان پسیان» مواجه شد، ولی این حرکت‌ها شورش‌هایی محدود و زودگذر بودند که در برابر نیروی نظامی رضاخان تاب مقاومت نیاورده و به سرعت سرکوب شدند. گرچه این شورش‌ها که در پی جنگ جهانی اول بر ضد دولت مرکزی رخ داد، در بسیاری از آنها نفوذ شوروی و همچنین رادیکال منطقه نقش انگیزنده‌ی مهمی ایفا کرد، ولی در هیچ یک نشانی واقعی از احساسات جدایی‌خواهانه مشاهده نشد. این قیام‌ها، واکنشی خودجوش نسبت به وضعیت ناشی از جنگ و سیاست‌های دولت مرکزی بود. شکل‌گیری حرکت‌های میرزا کوچک‌خان، خیابانی و پسیان بیانگر رواج روح اعتراض در دوره‌ی حکومت رضاخان بود. پسیان و به‌ویژه، خیابانی در سخنرانی‌های خود به این مسئله به صراحت اشاره کرده‌اند.

الف) قیام شیخ محمد خیابانی و آذربایجان آزاد

به دنبال پیروزی بلشویک‌ها و شعارحق تعیین سرنوشت برای نژادها و گروه‌های زبانی مختلف، کم‌کم چنین تفکری از طریق آنها به ایران رسوخ کرد. نقطه‌ی اوج این تفکرات یک بار در پایان جنگ جهانی اول به وسیله‌ی شیخ محمد خیابانی و بار دیگر در پایان جنگ جهانی دوم به وسیله‌ی «سید جعفر پیشه‌وری» مطرح شد. این نیروها به دلیل ضعف حکومت مرکزی و پشت‌گرمی به دولت‌های خارجی، بیرق خودمختاری و رویگردانی از دولت مرکزی را برافراشتند. شیخ محمد خیابانی، فرزند حاجی عبدالحمید، در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در «خامنه» از توابع تبریز متولد شد. پدرش شخص تاجر مسلکی بود و بیشتر فعالیت‌های تجارتی‌اش را با بازرگانان روس انجام می‌داد. پدر شیخ محمد خیابانی به خاطر حرفه‌اش بیش از سی سال در روسیه اقامت داشت و چندین بار پسرش شیخ محمد را به همراه خود می‌برد تا در کارها او را یاری نماید. این فرصت خوبی برای شیخ محمد جهت

آشنا شدن با افکار انقلابی ماورای قفقاز بود[۱].

آرمان اندیشه‌ی سیاسی خیابانی، دموکراسی یا حکومت مردم بود. این دست‌مایه‌ی فکری برای قیام، کاملاً مترقیانه بوده که حتی مخالفین خیابانی از جمله احمد کسروی بر آن باور داشتند. خیابانی هم‌چون بسیاری دیگر آرزومند نیکی ایران بود. یگانه راه به دست آوردن آن را سررشته‌داری (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نو سازد و قانون‌ها را دیگر گرداند. چنان‌که در همان زمان میرزا کوچک‌خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید. آنها نیکی ایران را جز این نمی‌دانستند[۲]. درباره‌ی انگیزه و علل قیام شیخ محمد و اهداف او مطالب بسیار گفته و نوشته‌اند، اما در هر حال مبارزه با جور و استبداد و نابرابری و انزجار از حضور و مداخله‌ی بیگانه در امور داخلی ایران، وجه مشترک این گفته و نوشته‌هاست. نبود امنیت به دلیل ضعف حکومت مرکزی، قرارداد ننگین ۱۹۱۹، فساد و قحطی در ایران و دیکتاتوری مطلق را از دیگر عوامل قیام شیخ محمد خیابانی برمی‌شمرند.

فعالیت‌های خیابانی در این دوره از طریق حزب دموکرات و روزنامه‌ی «تجدد» سازماندهی و تبلیغ می‌شد و با توجه به شخصیت متنفذ خیابانی، آزادی‌خواهان دور او گرد می‌آمدند تا این‌که بهانه‌ی لازم جهت قیام مسلحانه آغاز شد و آن اسارت یک زن تبریزی توسط شهربانی وقت بود. وجود حکومت «عین‌الدوله» یکی از منفوران دوره‌ی انقلاب مشروطه در تبریز به این احساسات دامن زده و همین امر سبب گردید تا در روز هفدهم فروردین ۱۲۹۹ گروه گروه از هواخواهان آزادی و دوست‌داران خیابانی در محوطه‌ی روزنامه گرد هم آمدند. از آنجا که این گروه مسلح بودند، خیابانی به یک دسته دستور داد که به کلانتری بروند و میرزا باقر را آزاد کنند. این دسته با همکاری سردار «انتصار» زندانیان را آزاد کردند. فردای آن روز طرفداران خیابانی کلیه‌ی نقاط مهم شهر را تحت کنترل خود درآوردند و مقامات آذربایجان شهر را رها ساخته، عازم تهران شدند[۳]. پس از کوتاه زمانی اکثر نقاط آذربایجان به کنترل خیابانی و طرفداران وی درآمد. در پایتخت نیز عده‌ای آذری و

---

۱. علی آذری، *قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز*، بنگاه صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۵٤، ص ۱۰

۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه‌ی ایران*، ج ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳، ص ۸٦۵

۳. پیشین، صص ۸۵۹ ـ ۸۷۱

دموکرات از قیام خیابانی طرفداری می‌کردند. کار آنقدر بالا گرفت که خیابانی مقر اداره‌ی امور را از محوطه‌ی روزنامه به آلی‌قاپو که کاخ اعیان و نجبای حکومتی بود، انتقال داد. این اقدامات برای دولت مرکزی بسیار گران آمد؛ بنابراین «مشیرالدوله»، «مخبرالسلطنه» را به عنوان والی آذربایجان انتخاب و رهسپار این منطقه کرد، مخبرالسلطنه به کمک نیروهای قزاق توانست این قیام را سرکوب نماید. خیابانی قاطعانه علیه قرارداد ۱۹۱۹ وارد عمل شد و مبارزه‌ی خود را با هدف استقلال ایران، اجرای دموکراتیک، استقرار جمهوری و برقراری مناسبات همه جانبه با شوروی شکل داد[۱]. با این‌حال مبارزه بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ به عنوان مهم‌ترین هدف و انگیزه‌ی این قیام مطرح شد[۲].

با گسترش قیام، شهرهای ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس و زنجان به دست دموکرات‌ها افتاد و آذربایجان، آزادستان یا سرزمین آزادی لقب گرفت. این وقایع در نظر شوروی‌ها خیلی مهم و جالب توجه می‌آمد، به‌ویژه از زمانی که قوای شوروی در بندرانزلی پیاده شدند و با کوچک‌خان شروع به همکاری نمودند؛ این اندیشه‌ی تماس گرفتن با تجزیه‌طلبان تبریز و با یک حمله‌ی متهورانه، شهرستان‌های شمالی ایران را ضمیمه‌ی جمهوری شوروی کردن، دولت شوروی را سخت به وسوسه می‌انداخت؛ از این رو قوای بلشویک که در گیلان مشغول فعالیت بودند متوجه زنجان شدند و برای حمله به آذربایجان آماده گشتند[۳]؛ اما نکته‌ی قابل توجه آن بود که برخلاف برداشت دستگاه سیاست خارجی شوروی، حزب دموکرات ملی آذربایجان علی‌رغم اقدامات متعددی که خوشایند سیستم شوراها بود و جنبه‌ی سوسیالیستی خود را به نمایش می‌گذاشت، هیچ‌گاه به بلشویک‌ها روی خوش نشان نداد. زمامداران شوروی با نهایت تأسف و نومیدی دریافتند که تجزیه‌طلبان آذربایجان قدم همکاری پیش نمی‌گذارند و روی خوش به آنها نشان نمی‌دهند[٤]. نمود بارز این عدم تشریک مساعی و همراهی، مخالفت خیابانی و طرفدارانش با

---

۱. ضیاءالدین الموتی، ***فصولی از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران***، انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۲۶
۲. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۰۱
۳. پیشین، ص ۱۰۲

٤. Sicker, Op. Cit, P. ٤٥

اقدامات شوروی در خطه‌ی گیلان بود. حزب دموکرات ملی نسبت به پیاده شدن نیروهای ارتش سرخ در بندر انزلی اعتراض کرده و حتي تا بدان حد پیش رفتند که قرارداد شوروی و میرزا کوچک‌خان را غیرقانونی اعلام کردند و از درجه‌ی اعتبار ساقط دانستند.

اگرچه در مقاطعی این فرصت حاصل شد که شوروی خود در قضیه‌ی آذربایجان وارد عمل شود، ولی دستگاه حکومتی مسکو از این فضا استفاده نکرد. پیش از آنکه نیروی قزاق برای سرکوبی جنبش خیابانی وارد عمل شود، بزرگ‌ترین بهانه و فرصت برای دخالت در این جنبش برای شوروی فراهم شد، فرصت مذکور به حدی بود که نیروهای سرخ می‌توانستند خود را به آذربایجان برسانند، ولی هرگز عملی نشد. این فرصت هم آن بود که قبل از تصرف آذربایجان شوروی توسط ارتش سرخ، هنگ تاتارها در آنجا فعال بود. در اوایل سال ۱۹۲۰ به دنبال تغییر رژیم در باکو این نیروها که در جنوب روسیه فعالیت داشتند، ناگزیر شدند رژیم شوروی را بپذیرند، ولی بعدها در اثر شقاوت و سخت‌گیری کمونیست‌ها، به شورش و قیام دست زدند که با موفقیت همراه نبود. شورشیان به ناچار فرار کردند و وارد مناطق مرزی ایران شدند و درخواست پناهندگی نمودند که مورد پذیرش قرار گرفت. این اقدام شورشیان و پذیرش تقاضای آنها از سوی دولت مرکزی، شرایط لازم را برای شوروی‌ها فراهم کرد که به بهانه‌ی تعقیب آنها وارد ایران شوند؛ اما شوروی‌ها علی‌رغم شرایط مساعد آذربایجان ایران، این فرصت طلایی را رها ساخته و از آن استفاده نکردند[۱].

در هر حال شورش و غایله‌ی آذربایجان راه به جایی نبرد و با اعزام نیروهای مرکزی به تبریز و سرکوب قیام، برخی از طرفداران حزب دموکرات کشته و دستگیر شدند و شیخ محمد خیابانی در این میان جان خود را از دست داد. پس از سرکوب قیام شیخ محمد خیابانی، قیام «لاهوتی» در آذربایجان به وقوع پیوست. لاهوتی از فرماندهان ژاندارمری که با روحیه‌ی آزادی‌خواهانه پرورش یافته بود از وضع نابسامان ژاندارمری استفاده کرد و علیه والی آذربایجان دست به قیام زد. وی با توجه به اختلاف نظرهای خود با حاکم تبریز و نیز

۱. آذری، پیشین، ص ۱۲

رقابت شدید بین نیروهای قزاق و ژاندارمری که ریشه در نحوه‌ی عملکرد این نیرو و تساهل آنها در برخورد با شیخ محمد خیابانی داشت، توانست جمع کثیری را پیرامون خود گرد آورد. شورشیان توانستند تبریز را در اختیار بگیرند. پس از این اقدام، برکناری رضاخان را که در آن موقع فرمانده کل قوا بود و نیز دریافت کلیه‌ی حقوق ومواجب عقب‌افتاده‌ی خود را خواستار شدند. کمیته‌ی دموکرات این قیام، هم از اطرافیان خیابانی روشنفکرتر بودند و هم سوسیالیست‌تر؛ اما این گروه هم راه به جایی نبرد و قیام آنها توسط دولت مرکزی با شدت و حدّت سرکوب شد و لاهوتی و برخی طرفداران وی موفق شدند از این مهلکه بگریزند و به شوروی پناه ببرند. همانند سرکوب قیام خیابانی، پس از سرکوب قیام لاهوتی به قزاق‌ها اختیار تام داده شد که منزل تمام کسانی را که در قیام شرکت داشتند غارت نموده و اشخاص را زندانی نمایند[1].

ب) قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان

در بهار ۱۳۰۰ خورشیدی پس از قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، شورش‌های مشابهی در استان خراسان به وقوع پیوست.مهم‌ترین این قیام‌ها، قیام کردها و کلنل پسیان بود. پس از آنکه شوروی توانست به جنگ‌های داخلی که با حمایت انگلیس شعله‌ور شده بود، چیره گردد و ارتش سرخ تمامی نواحی جنوبی را از چنگ روس‌های سفید درآورد، حرکت نوین بلشویک‌ها در گسترش ایده‌های انقلابی و سوسیالیستی آغاز شد. استان‌های شمالی ایران به سبب مجاورت با نواحی جنوبی شوروی، در معرض بیشترین تهدید قرار داشتند. حرکت‌های مسلحانه و اعتراض‌گونه در این مناطق، با اطلاع از وقایع شوروی، دلگرم شده، با جدیت و تلاش بیشتر راه خود را در مبارزه با استعمار و حکومت مستبد داخلی ادامه دادند. پس از سقوط «عشق‌آباد» در سال ۱۹۱۹، منطقه‌ی خراسان حوزه‌ی مانور شوروی برای گسترش فعالیت‌های حزبی قرار گرفت. مسکو برای تحقق اهداف خود و اعمال نفوذ در منطقه، سیاست حمایت از حکومت‌های دست‌نشانده را برگزید. در همین

۱. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۰۳

راستا، «خداوردی»، سردار یکی از سران اکراد منطقه را مأمور کرد که با برپایی قیام و بلوا علیه حکومت مرکزی وارد عمل شود. پیش‌شرط روس‌ها آن بود که در صورت موفقیت قیام، ارتش سرخ برای تضمین و تثبیت قدرت وی وارد عمل شده و به یاری او بشتابند. بدون تردید، این قول مساعد باعث گردید که خداوردی دست به کار شود، زیرا با توجه به اقلیت محدود کردها در منطقه و نفوذ ناچیز آنها، سران کرد واقف بودند که بدون حمایت خارجی، تلاش آنها راه به جایی نخواهد برد[۱]. در هر حال این شورش شکل گرفت و شورشیان جاده‌ها و دهات اطراف را مورد تاخت و تاز و حمله قرار دادند و دست به چپاول زدند. با این‌حال دامنه‌ی فعالیت آنها بسیار محدود بود و فقط به پاره‌ای ناامنی و غارت روستاها منجر گردید.

کوچک بودن حوزه‌ی فعالیت شورشیان و دست‌آوردهای آن به‌تدریج انگیزه‌های حمایت و پشتیبانی را در سران شوروی فرو نشاند و طولی نکشید که این علاقه و انگیزه در حکومت اشتراکی ترکمنستان شوروی به کلی از بین رفت. آثار این رفتار در شورشیان هم نمایان گردید؛ به طوری‌که شورش سیر قهقهرایی در پیش گرفت و در سال ۱۹۲۱، نیروهای مرکزی به همراهی دسته‌های مسلح، خان‌های محلی این شورش را سرکوب کردند[۲].

همسو با این قیام، نارضایتی‌هایی در سطح نظامی و مردم عادی شکل گرفت که عمده‌ی این نارضایتی‌ها در قیام «کلنل محمدتقی‌خان پسیان» خود را نمایان ساخت. اگرچه سابقه‌ی خوش‌نامی کلنل پسیان به دوره‌های نخستین فعالیت وی در ارتش، به‌ویژه فرماندهی نیروهای ژاندارمری باز می‌گردد؛ اما مشخصاً پس از مراجعت از آلمان، که به دنبال اشغال نواحی تحت فرماندهی وی در کرمانشاه توسط سربازان روسیه‌ی تزاری این عزیمت به آلمان حاصل شده بوده و در سال ۱۹۲۰ که مشیرالدوله او را به فرماندهی واحد نظامی و ژاندارمری خراسان برگزید، زمینه‌های نفوذ او در بین اقشار مختلف منطقه فراهم شد. تمایلات ضد انگلیسی، توجه و محبت به نیروها و سربازان تحت امر و رسیدگی به نیاز آنها

---

۱. Ibid, P. ٤٦

۲. جلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۱، ص ۸۷

و نیز توجه به طبقه‌ی دهقان و محروم جامعه، مهم‌ترین عوامل مؤثر در گسترش نفوذ و اعتبار او در منطقه‌ی خراسان به شمار می‌رفت[۱]. گرایشات متعددی در کلنل پسیان خودنمایی می‌کرد. در مشهد، کمیته‌ی ملی تشکیل گردید که حامل منافع بورژوازی ملی، روشنفکران و خرده بورژوازی شهری بود که همراه کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان فعالیت می‌کرد. عمده‌ترین و اساسی‌ترین خواسته‌های سیاسی کلنل محمدتقی‌خان پسیان و طرفداران او عبارت بود از:

رهایی ایران از زیر فشار انگلیس و حکومت اشرافی ایرانی، اجرای قوانین مشروطه و تشکیل دولت دموکراتیک در تهران[۲]. وی از تصمیمات رضاخان برای تجدید سازمان ژاندارمری و یکی کردن آن با نیروهای قزاق سر باز زد و با آن مخالفت کرد.

با وجود همراهی عمومی با قیام کلنل محمدتقی‌خان، این جنبش همانند سایر جنبش‌های آن مقطع با ناکامی روبه‌رو شد و در سال ۱۹۲۱، ارتش دولتی به همراه نیروهای محلی خان‌ها و دسته‌های مسلح کردهای قوچان این قیام را درهم شکستند و شخص پسیان نیز جان خود را از دست داد. با این‌حال، خبر مرگ پسیان، اعتراضات متعددی را در منطقه، به‌ویژه شهر مشهد به همراه داشت که این اعتراضات با ورود ارتش دولتی به مشهد فروکش کرد و در مواقعی نیز نیروهای دولتی آن را سرکوب کردند[۳].

سرانجام، این‌که این غایله همانند حوادث مشابه در استان‌های گیلان و آذربایجان بدون نتیجه پایان یافت. پایان این مسائل، نقطه‌ی شروعی برای سیاست نوین شوروی در قبال ایران به شمار می‌رود. سیاستی که عمل‌گرایی و مصلحت‌اندیشی را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد و می‌توان گفت ایدئولوژی‌های انقلابی در پستوهای دستگاه‌های سیاست خارجی شوروی نهان شد. این قیام‌ها و جنبش‌ها، آخرین و بزرگ‌ترین وقایع در جنبش رهایی‌بخش ایران پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی به شمار می‌آیند. به اعتقاد نویسنده‌ی کتاب «تاریخ نوین ایران»: «مبارزه‌ی رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه‌ی سال‌های ۱۹۱۸ ـ ۱۹۲۲ در

---

۱. مهرداد بهار، ***درباره‌ی قیام ژاندارمری خراسان***، انتشارات معین، تهران ۱۳۶۹، صص ۲۳ ـ ۳۰

۲. علی آذری، ***قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان***، بنگاه صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۵٤، ص ۳۲۸

۳. پیشین، ص ۳۳۰

ایران، بیشتر یک جنبش ضد امپریالیستی بود و هنوز به طور اساسی وارد مرحله‌ی دهقانی نشده بود و فاقد همبستگی کامل میان جریان‌های مختلف اردوگاه ضد امپریالیساتی ایران بود[۱]».

این نویسنده در ادامه، یکی از عوامل و علل اصلی و بسیار مهم شکست کلنل پسیان و شیخ خیابانی و میرزا کوچک‌خان را چنین می‌پندارد: «یکی از علل مهم شکست جنبش رهایی‌بخش ایران این بود که امپریالیست‌های انگلیس که دارای تجربیات فراوانی در مبارزه با جنبش نجات‌بخش ملی ملل مشرق زمین بودند، همراه با ارتجاع ایران وارد کارزار شدند[۲]».

۱. م. س. ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه‌ی خوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، انتشارات طوفان، تهران ۱۳۵۶، ص ۵۲

۲. پیشین، ص ۵٤

بخش چهارم

موضع شوروی در قبال
تشکیل سلسله‌ی پهلوی

فصل اول

شوروی و بر تخت نشستن رضاشاه

۱ ـ نگرش شوروی به سلسله‌ی پهلوی

با به سلطنت رسیدن رضاشاه و تشکیل سلسله‌ی پهلوی در سال ۱۳۰۵، انگلیس اولین کشوری بود که این وضعیت را به رسمیت شناخت. همزمان با آن شوروی نیز به‌شدت از این تحولات استقبال کرد و به منظور ابراز دوستی، نمایندگی خود را در تهران به درجه‌ی «سفارت کبرا» ارتقا داد؛ اما سؤال مهم این است که چه عواملی باعث ایجاد چنین نگرش مثبتی نسبت به رضاشاه در سران کرملین شد و این‌گونه شتابان روابط دیپلماتیک خود را افزایش و ارتقا دادند.

در اوایل حکومت رضاشاه، سران مسکو با حرارت زیاد و به طرز بی‌سابقه‌ای از سلطنت خاندان پهلوی پشتیبانی کردند و رضاشاه را یک قهرمان ملی برشمردند[1]. در تبیین و تحلیل

---

۱. Bennigsen, Op. Cit, P. ۸۱

این رفتار «لنچافسکی» معتقد است که رفتار شوروی ریشه در یک عامل تئوریک و علمی دارد:

«تا زمانی که سلاطین ضعیف و فاسد قاجار بر ایران سلطنت می‌کردند، مقام و موقعیت آن کشور از لحاظ افکار و عقاید مارکسیستی کاملاً معلوم بود. از لحاظ عقاید (مارکسیستی) ایران یک کشور نیمه مستعمره بود که در جریان تکامل تاریخی خود به‌تدریج از دوره‌ی فئودالیسم خارج و به دوره‌ی امپریالیسم قدم می‌گذاشت... بنابراین وظیفه‌ی شوروی نسبت به ایرانی که سلاطین قاجار بر آن حکومت داشتند، نسبتاً ساده می‌نمود. روسیه می‌بایست در ایران، انقلابی برپا سازد که بلافاصله ساختمان اجتماعی کهنه و پوسیده‌ی ملوک‌الطوایفی آن کشور را دستخوش تغییر و تحول اساسی قرار دهد[۱]».

اما در قبال رضاشاه این رویه و نگرش تغییر کرد.

«طی سال‌های ۱۹۲٤ و ۱۹۲۷ بر اثر مرگ لنین در روسیه، فترتی رخ نمود و در حزب کمونیست دسته‌بندی‌هایی به وجود آمد. رقابت استالین و تروتسکی به این امر شدت بیشتری دارد و در مدتی بسیار کوتاه زعمای حزب را از آزادی گونه‌ای برخوردار کرد. در برخورد با مسئله‌ی ایران دو نوع طرز تفکر پدید آمد: یکی آنکه رضاخان قدرت خود را نه در تغییر شرایط اجتماعی بلکه در اثر نفوذ سیاست انگلیس به دست آورده است، ارتشی را که بنیاد نهاده معرف نیروهای عقب‌مانده بوده و به طبقات قدیمی و فئودال متکی می‌باشند؛ پس کودتا نمی‌تواند منشأ یک انقلاب اجتماعی قرار گیرد، چون هنوز ایران در زیر سلطه‌ی فئودالیزم به سر می‌برد و برای نیل به مرحله‌ی سرمایه‌داری و صنعتی، یک انقلاب ارضی وسیع و همه‌جانبه باید آغاز گردد و خلاصه می‌بایست توجه اصلی بر عوامل دهقانی تمرکز یابد.
اما دسته‌ی دوم کودتای رضاخان را مظهر دگرگونی اجتماعی می‌دانستند که ایران را از دوران نیمه فئودالی به نیمه بورژوازی خواهد رسانید؛ پس این کودتا انقلاب طبقه‌ی متوسط شمرده می‌شود[۲]».

۱. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۲۲
۲. پیشین، ص ۱۲۳

«گورکو کریازین» معتقد بود که ایران رضاشاه به‌سرعت راه پیشرفت و تکامل اقتصادی و اجتماعی را طی می‌کند و همین امر زمینه‌ساز انقلاب و شکل‌گیری کمونیسم در جامعه‌ی ایران خواهد شد[1]. به اعتقاد کارشناسان شوروی رژیم رضاشاه به سه گروه اجتماعی زیر تکیه می‌کند:

۱. مالکان بزرگ و زمین‌داران متمول؛
۲. طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی؛
۳. ارتش ملی بسیار قوی و متنفذ.

در سال ۱۹۲۶ در روسیه اولین بحث پیرامون مسئله‌ی ایران شروع شد. در این بحث بیشتر به انقلاب مشروطه‌ی ۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۸ توجه شد. در مذاکرات دوم راجع به ایران، از این‌که کریازین رژیم رضاشاه را مورد ستایش قرار داده و رژیم سلطنتی پهلوی را مترقی شناخته بود، از وی به‌شدت انتقاد شد. برای این‌که ایران هنوز از نظر صنعت عقب افتاده بود و بورژوازی ملی نیرو نگرفته بود و ارتش نمی‌توانست مظهر یک گروه اجتماعی مستقل باشد؛ اما کریازین معتقد بود که رضاشاه به طور کلی مترقی است و لازم است شخصیت وی را با دید بهتری بررسی کرد[2].

در کشمکش و رقابت بین این دو جریان فکری حاکم در شوروی عاقبت طرفداران مکتب دوم به پیروزی رسیدند. به‌طوری‌که در نظر سیاست‌مداران شوروی، رضاشاه و سلطنت او به مثابه‌ی یک جنبش ملی‌گرایانه‌ی ضد امپریالیسم لحاظ گردید. بر همین اساس، پشتیبانی و حمایت از رضاشاه در دستور کار سیاست خارجی شوروی قرار گرفت[3]. این سیاست بیشتر جنبه‌ی ضد انگلیسی داشت و همین امر باعث تداوم آن حتی در زمان بحران نفت شمال گردید.

در هر حال مسکو، رضاشاه و سلطنت وی را یک مرحله‌ی موقتی و گذرا می‌دانست که در نهایت بر طبق نظریات مارکس می‌بایست به آخرین مراحل تکامل تاریخی خود، یعنی

---

۱. لاکور، پیشین، ص ۵۲
۲. پیشین، ص ۵۳
۳. Ibid, P. ۸۱

سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم منتهی شود و برای این‌که این منظور حاصل شود به پیروی از نظر لنین که توسل به هر نوع وسیله و نیرنگی را که منجر به انقلاب کارگری شود، نیکو می‌دانست، شوروی مصمم شد که به تحریک و تبلیغ کارگران و افراد روشنفکر طرفدار اصلاحات اساسی و کلی بپردازد. کرملین به خوبی می‌دانست که استفاده از رضاشاه در جهت ضربه زدن به منافع انگلیس و امپریالیسم غرب نیازمند برخورداری از نفوذ بسیار قوی در تشکیلات دولتی ایران است[1]. به همین منظور بهترین مکانیزم نفوذ در این دوره، از دیدگاه آنها ابزار اقتصادی بود که در جهت همراه نمودن دولت ایران به‌شدت مورد بهره‌برداری حکومت شوراها قرار گرفت. البته تحولات سیاسی روسیه و «عمل‌گرایی» استالینی در همین مقطع سبب گردید که گرایش‌های ایدئولوژیک که در اوایل حکومت شوراها مبنای سیاست خارجی این کشور بود به تمایلات اقتصادی تبدیل شود.

۲ ـ مسائل تجاری بین شوروی و ایران در دوره‌ی رضاشاه

مسئله‌ی تجاری یکی از مهم‌ترین مسائل ایران و شوروی در زمان به سلطنت رسیدن رضاشاه و قبل از آن بود. ترانزیت کالاهای ایرانی از مسیر شوروی، ماهیگیری و شیلات خزر مهم‌ترین مشکلات و مسائل حل نشده‌ی بین دو کشور را تشکیل می‌داد. با تغییر سیاست شوروی نسبت به ایران این مشکلات بیش از پیش خود را نمایان ساختند. پیش از تشکیل سلسله‌ی پهلوی و از سال ۱۹۲۳ به بعد، دیپلماسی و سیاست شوروی در ایران به‌تدریج مدارای بیشتری در اعمال سیاست ضد انگلیسی خود مبذول داشت. طی این سال‌ها، سران کرملین استراتژی مبارزه‌ی تبلیغاتی علیه نفوذ و منافع بریتانیا در ایران را به دلیل مشکلات داخلی و نیز تحولاتی که در ایران رخ داد، کنار گذاشتند و شیوه‌ی جدیدی را برای مبارزه با امپریالیست پیر برگزیدند. عامل دیگری هم در این میان دخیل بود و آن رضاخان بود. تثبیت حکومت رضاخان و حساسیت وی نسبت به فعالیت‌های خارجی از امکانات شوروی برای تبدیل ایران به صحنه و عرصه‌ی نبرد دیپلماتیک کاست. در حقیقت

---

۱. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۳۱

بلشویک‌های روسیه به‌تدریج تلاش کردند که استراتژی خود را از مسیر نامطمئن و پر دردسر تبلیغات ضد انگلیسی و اشاعه‌ی آن به روند مناسب‌تر و مؤثرتر بهبود روابط تجاری و اقتصادی با ایران سوق دهند[۱]. مسکو بر آن باور بود که از این طریق می‌توان پیوندها و وابستگی‌های شدید و محکم اقتصادی ایران و بریتانیا را قطع کرده و خود به توسعه‌ی روابط بازرگانی و تجاری با این کشور همت گمارند و با تقویت حاکمیت سیاسی و اقتصادی ایران، جدا از انگلستان، از ایران کشور و همسایه‌ای غیر وابسته به لندن و مستقل برای خود به وجود آورند. البته دیدگاه‌های ایدئولوژیکی حاکم بر دست‌اندرکاران عرصه‌ی سیاست خارجی شوروی و سران کرملین به این باور و سیاست دامن می‌زد. اعتقاد زمامداران مسکو آن بود که کشورهای شرق نباید تحت سلطه‌ی اقتصادی سرمایه‌داری غرب باشند و به همین خاطر نیز، روس‌ها توجه زیادی به برقراری و گسترش روابط اقتصادی همه‌جانبه با ایران از خود نشان دادند؛ اما در این مقطع حجم مبادلات تجاری دو کشور چندان گسترده و وسیع نبود و نسبت به گذشته با کاهش چشمگیری روبه‌رو شد. در این مقطع، حجم مبادلات تنها پنج درصد مجموع مبادلات تجاری دو کشور، پیش از زمان جنگ جهانی اول بود. دلیل عمده‌ی این کاهش و افول شدید نیز به تحولات داخلی شوروی، جنگ و انقلاب باز می‌گشت. جنگ و انقلاب صدمات شدیدی به اقتصاد و صنعت این کشور وارد ساخته بود که اثرات خود را در روابط اقتصادی با ایران نمایان ساخت[۲]. البته قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ایران و انگلیس هم مؤثر بود، زیرا پس از انعقاد این قرارداد، ایران در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت و قرارداد تجاری ۱۹۲۰ دو کشور، این کنترل را تشدید کرد؛ چون به موجب این قرارداد تعرفه‌ی گمرکی برای کالاهای انگلیسی که به ایرانی وارد می‌شد به حداقل، تنزل پیدا کرد و در مقابل کالاهای سایر کشورها با اعمال تعرفه‌ی سنگین گمرکی توان رقابت خود را در بازارهای ایران از دست دادند.

به تعبیر بسیاری از نویسندگان و محققان، این دوره‌ی شوروی در مناسبات تجاری خود

---

۱. Violet Conolly, Soviet Economic Policy in East, (London: Oxford University Press, ۱۹۹۳), PP. ٦-۸۰

۲. Hurewitz, Op. Cit, PP. ۱۵۰ -۱٥٤

با ایران، سیاستی را دنبال می‌کرد که می‌توان آن را ترکیبی از «همان اصول قدیمی تزاریسم با نقشه‌ها و روش‌های جدید شوروی» تعریف کرد[۱]. به این دلیل شوروی به طرف نخست تجاری ایران تبدیل شد.

در سال ۱۹۲۰ تجارت خارجی شوروی به انحصار دولت درآمد و در سال ۱۹۲۳، دولت در بازرگانی با کشورهای مشرق زمین به اتخاذ سیاستی ویژه پرداخت و سندی را به نام اصول تجارت شرق به طور رسمی چاپ و منتشر ساخت که مبنای سیاست تجاری این کشور در شرق قرار گرفت. در این سند کلیه‌ی قوانین و مقررات و دستورات مربوط به تجارت شوروی با کشورهای همسایه‌ی آسیایی خود تدوین و جمع‌آوری شده بود. مهم‌ترین مفاد این سند عبارت بودند از:

۱. محصولات صنعتی روسیه‌ی شوروی باید با مواد خام کشورهای شرقی مبادله گردد.
۲. اجازه داده می‌شد که بازرگانان مشرق زمین رأساً اجناس خود را در روسیه‌ی شوروی به فروش برسانند.
۳. روسیه‌ی شوروی نسبت به توازن تجارت با مشرق زمین اصرار نخواهد کرد.
٤. باید موجبات ترقی و پیشرفت و توسعه‌ی شرکت‌های مختلط روسی و شرقی را فراهم کرد.
۵. باید اجناس صنعتی شوروی در خاور ارزان‌تر از باختر فروخته شود[۲].

اجرای این سیاست تجاری درباره‌ی ایران، بیشتر از نیازمندی‌های اقتصادی و قدرت شوروی ناشی بود تا نگاه خیرخواهانه و نوع‌دوستانه‌ی روس‌ها نسبت به ایران. با تصویب این سند، بازرگانان ایرانی این امکان را یافتند تا با استفاده از این معافیت عمومی، به سهولت در بازارهای روسیه نفوذ کنند و به داد و ستد با تجار و مؤسسات بازرگانی روسی بپردازند و حتی در این مقطع ایرانیان توانستند با ارسال محصولات و کالاهای خود به روسیه متأثر از جنگ و انقلاب، به موازنه‌ی مثبتی در بازرگانی خود با این کشور دست

۱. پیشین، ص ۱۲٤
۲. پیشین، ص ۱۲۵

یابند.

با این حال از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ روابط تجاری ایران و شوروی متکی به هیچ نوع قرارداد خاصی نبود[1] و به همین دلیل تلاش‌هایی برای ایجاد یک نظام مطلوب در مبادلات تجاری دو کشور در قالب این قرارداد صورت گرفت که دو مشکل عمده مانع از آن بود که این قرارداد زودتر منعقد و به اجرا گذاشته شود. یکی اصرار روس‌ها بر اعطای مصونیت سیاسی به نمایندگان بازرگانی آنها در تهران از سوی ایران و دیگری کاهش حقوق و عوارض گمرکی فرآورده‌های نفتی صادره به ایران بود.

پس از انعقاد قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی، همواره اختلافاتی میان دو کشور وجود داشت که در زمان‌های مختلف نسبت به رفع آن اقداماتی به عمل آمد؛ اما شوروی‌ها براساس ملاحظات سیاسی خود و با توجه به میزان موافقت و عدم موافقت خود با دولت ایران، درصدد رفع این اختلاف برمی‌آمدند. این رفتار متغیر و پیش‌بینی نشده برای تجار و بازرگانان ایرانی زحمات و صدمات فراوانی در پی داشت. اهم اختلافات دو کشور در این مقطع عبارت بود از مسئله‌ی ترانزیت صادرات و واردات ایران از مسیر شوروی، شیلات و اختلافات مرزی، که در زیر به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم.

یکی از مسائلی که همواره به عنوان مانع عمده‌ی رشد اقتصادی ایران مطرح بود، مسئله‌ی وضعیت گمرکی کشور بود. دولت‌های شوروی و انگلیس هر یک در حوزه‌های تحت نفوذ خود در شمال و جنوب ایران نظام گمرکی متفاوتی را پدید آورده بودند. بر همین اساس ایران مجبور بود که سیاست خود را درباره‌ی عوارض گمرکی در خلال مذاکره با قدرت‌های فوق، تعیین کند. آشکار بود عوارضی که بر واردات وضع می‌شد با توجه به منافع روسیه و انگلیس بیشتر برای تشویق صادرات آنها تعیین می‌شد تا تأمین منافع اقتصادی ایران.

مهم‌ترین مشکل در این بخش، اختلاف دو کشور بر سر مواد پنج و شش به‌ویژه ماده‌ی سیزده عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ بود که براساس آن ایران قول مساعدت در واگذاری امتیاز

---

۱. Ibid, P. ۱٤٦

شیلات شمال را به روس داده بود و حتی براساس این قرارداد، ایران با تشکیل یک شرکت مختلط و مشترک شوروی و ایرانی برای بهره‌برداری از شیلات کشور به مدت بیست‌وپنج سال موافقت کرده بود، اما تا آن زمان علی‌رغم فشار روسیه، هیچ اقدامی در این زمینه به عمل نیامده بود.

مذاکرات تقی‌زاده، علی‌رغم اقامت طولانی وی در مسکو به نتیجه نرسیده و وی صرفاً توانست به انعقاد و موافقت‌نامه در زمینه‌ی مبادلات پستی و تلگرافی و ترانزیت کالا که به امضای کاراخان، کمیسر امور خارجه‌ی شوروی رسید، دست یابد[1].

رضاشاه برای بهبود وضعیت تعرفه‌های گمرکی و استقلال گمرکی ایران دست به کار شد، ولی قدرت‌های مذکور در ابتدا از پذیرش ترتیبات ابتدایی مد نظر رضاشاه سر باز زدند و خواستار اعمال معاهده‌ی گمرکی ۱۹۰۳ بودند که از سوی دو قدرت روس و انگلیس به ایران تحمیل شده بود.

در سال ۱۳۰٦، دولت یک سلسله عوارض گمرکی جدیدی وضع نمود که در معاهدات خود با کشورهایی که از لحاظ گمرکی با آنها محدودیتی نداشت اعمال نماید. در مذاکراتی که با اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت، تعرفه‌های جدید از سوی مسکو پذیرفته شد و در معاهده‌ی گمرکی ایران و شوروی [که] در مهرماه ۱۳۰٦ در مسکو منعقد شد و به تصویب مجلس رسید، منظور گردید[2]. در فروردین ۱۳۰۷ اعلام گردید که این تعرفه‌ها بر تمام کالاهای وارداتی از شوروی و تمام کالاهایی که از مرز ترکیه و روسیه وارد یا صادر شوند، اعمال خواهد شد. واردات دیگری که از نقاطی غیر از روسیه صورت می‌گرفت کما فی‌السابق تا ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مشمول همان تعرفه‌هایی می‌شد که بنا به توافق گمرکی ۱۹۲۰ تعیین شده بود[3].

۱۷ ماه پس از امضای قرارداد گمرکی ایران و شوروی در سال ۱۳۰٦، در اسفند ۱۳۰۷ قرارداد گمرکی جدیدی به امضای دو طرف رسید. در این قرارداد، دو طرف حق کامله‌الوداد

---

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۸

۲. Conolly, Op, Cit, PP. ۱۱٤-۱۱۳

۳. زرگر، پیشین، ص ۱۹۱

را برای یکدیگر قائل شدند و شرایط جدیدی را برای صادرات و واردات از مرزهای مشترک پیش‌بینی کردند. این قرارداد براساس توافق طرفین چهارده روز پس از امضا به اجرا گذاشته شد و نیازی به تصویب نداشت[۱]. انعقاد این معاهدات با شوروی بخشی از استراتژی رضاشاه برای واداشتن انگلیس برای قبول استقلال گمرکی ایران محسوب می‌شد. حال که شوروی این تعرفه‌های جدید را پذیرفته بود، اصرار انگلیس بر تداوم معاهده‌ی گمرکی‌اش در سال ۱۹۲۰ به معنای آن بود که این کشور قصد دارد از امتیازات ویژه‌ای نسبت به سایر دول برخوردار باشد، به‌ویژه که این تعرفه‌ها چندان به نفع شوروی نبود و این‌که برای شوروی پذیرش تعرفه‌های متفاوتی که منافعش را در خطر می‌انداخت، امکان نداشت[۲].

مخالفت بریتانیا با استقلال گمرکی ایران به دلایل دیگری هم ارتباط داشت و آن قراردادهای ایران با شوروی در زمینه‌ی شیلات و بی‌طرفی بود. وزارت خارجه‌ی انگلیس نسبت به این معاهدات، به‌ویژه جنبه‌های سیاسی آن نگران بود. بار اصلی این انتقادات و نگرانی‌ها بیشتر متوجه قضیه‌ی بی‌طرفی ایران بود که در آن، دولت ایران متعهد شده بود که در هیچ یک از سیستم‌های محاصره‌ای که یک قدرت ثالث ترتیب می‌دهد، شرکت نکند؛ اما سرانجام انگلیس هم، به مسئله‌ی قرارداد گمرکی ایران تن داد و در سال ۱۹۲۸ مذاکرات ایران و انگلیس درباره‌ی تعرفه‌های گمرکی به صدور توافق‌نامه‌ای به مدت هشت سال منجر شد.

چند سال بعد، وزارت خارجه در نامه‌ای به کلیه‌ی سفارت‌خانه‌ها اتمام تعهدات خود را اعلام کرد. در این اطلاعیه آمده بود: چون تعهدات گمرکی ایران با دول خارجه بر طبق اجازه‌ی مجلس شورای ملی مورخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۷ برای مدت هشت سال بوده است و مدت مزبور در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۵ منقضی خواهد شد. دولت ایران بدین وسیله خاتمه‌ی تعهدات گمرکی در این تاریخ را اعلام می‌دارد[۳]. یکی از موارد قابل طرح در این بحث لغو کاپیتولاسیون توسط دولت ایران بود که در تمامی مذاکرات تجاری و غیرتجاری

---

۱. مکی، پیشین، ج ٤، صص ۵۳۱ ـ ۵۳۲

۲. زرگر، پیشین، ص ۱۹۲

۳. حسین محبوبی اردکانی، ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۲، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۱۹

ایران با سایر کشورها نقش داشت و در لغو آن موضع‌گیری شوروی و واکنش مقامات این کشور مهم‌ترین عامل محسوب می‌شود.

۳ ـ لغو کاپیتولاسیون

نظام «کاپیتولاسیون» یا حق قضاوت کنسولی یکی از عمده‌ترین مسائلی بود که هم‌چون سایر تعهدات و معاهداتی که بین کشورهای بزرگ با دول ضعیف و کوچک بسته شده بود، ایران نیز از آن دل‌نگران بود. بنابراین پس از پایان جنگ جهانی اول به‌شدت از آن انتقاد کرد و خواستار لغو آن شد. این مسئله یکی از درخواست‌های دولت ایران را در «کنفرانس صلح پاریس[۱]» تشکیل می‌داد. هیأت نمایندگی ایران در این کنفرانس خواستار لغو این امتیاز به دلیل مغایرت آن با استقلال سیاسی و اقتصادی ایران شد. در سطح داخل نیز از سال ۱۹۲۰، دولت از تجدید هر امتیازی که مفادی مبتنی بر حق قضاوت کنسولی داشت، خودداری کرد.

آن‌چه در لغو این امتیاز مهم‌ترین و مؤثرترین نقش را ایفا کرد، سیاست شوروی بود. محکوم شمردن حق کاپیتولاسیون از سوی دولت بلشویک شوروی و تأیید این محکومیت در قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی، این امر را تسریع کرد. مخالفت شوروی با این امتیاز اهمیتی فوق‌العاده داشت؛ زیرا حق کاپیتولاسیونی که سایر کشورهای اروپایی بر اساس اصل «کامله الوداد» کسب کرده بودند، از انعقاد معاهده‌ی ترکمان‌چای ایران و روسیه در سال ۱۸۲۸ نشأت می‌گرفت. البته در معاهداتی جداگانه که بین ایران و فرانسه و آلمان در سال‌های ۱۸۵۵ و ۱۸۷۳ منعقد شده بود، این حق برای این کشورها لحاظ شده بود. با توجه به مخالفت شدید بریتانیا با لغو این امتیاز، واکنش منفی روسیه نسبت به این امتیاز در تعدیل موضع انگلیس مؤثر واقع گردید[۲].

انگلیس حاضر نبود که در این امتیاز وقفه و خللی ایجاد شود و تغییر موضع خود را به تغییر نظام قضایی ایران مشروط کرد. رضاشاه با علم به این قضیه دست به کار شد و

۱. این کنفرانس که برای تدوین شرایط صلح با آلمان و دیگر کشورهای شکست خورده در جنگ پایه‌ریزی شده بود، روز ۸ ژانویه ۱۹۱۹ در «ورسای» تشکیل شد.

۲. زرگر، پیشین، ص ۱۸۵

درصدد برآمد قبل از آنکه برای لغو کاپیتولاسیون اقدامی انجام بشود، در نظام حقوقی و قضایی کشور اصلاحات لازم را به عمل آورد. در این راستا رضاشاه اختیارات ویژه‌ای را برای اصلاح این سیستم و ایجاد یک وزارت‌خانه‌ی جدید از سوی مجلس به «علی‌اکبر داور»، وزیر عدلیه، واگذار کرد[1]. وی اولین مجموعه‌ی قانون مدنی ایران را براساس قانون مدنی فرانسه در سال ۱۳۰۷ وضع کرد. بر همین اساس و با اتکا به چنین پشتیبانی‌ها و حمایت قانونی و مخالفت شوروی، رضاشاه اقدام به لغو حق کاپیتولاسیون در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ کرد[2]. اما دولت انگلیس در پذیرش این امر از خود سرسختی نشان داد. علت مخالفت انگلیس ریشه در منافع این کشور در بخش نفت و حوزه‌ی خلیج‌فارس و هندوستان داشت. انگلیسی‌ها معتقد بودند در صورت لغو کاپیتولاسیون، موضوع اخذ مالیات از خارجیان از جمله مالیات بر درآمد شرکت نفت نیز مطرح می‌شد: انگلیس نگران میزان بالای شمار اتباع خود پس از لغو این امتیاز بود. بنابراین تنها پس از اطمینان از کوشش‌های حمایتی دولت ایران از اتباع این کشور و تنظیم لیستی از اقدامات احتیاطی که به نظر خودشان برای حمایت از اتباع خارجی در ایران پس از الغای کاپیتولاسیون ضروری بودند، در موضع خود نرمش نشان داد.

در عقب‌نشینی انگلیس علاوه بر ترس از مخالفت شدید نیروهای رو به رشد داخلی ایران، مخالفت شوروی هم مؤثر بود، زیرا دولت شوروی و ترکیه به طور داوطلبانه از حق کاپیتولاسیون خود در ایران دست برداشته بودند و دولت ایران را تحت فشار قرار داده بودند که دیگر امتیازات مشابه اتباع اروپایی را لغو کند[3]. در قضیه‌ی خطوط هوایی نیز مخالفت شوروی با منافع انگلیس در ایران آثار خود را به نمایش گذاشت.

از آنجایی که ایران حد واسط ارتباط هوایی انگلیس و هندوستان به شمار می‌آمد، لندن در طرحی تلاش کرد تمامی امکانات ایران در بخش هوایی و فرودگاه‌ها را در اختیار خود بگیرد. با وجود علاقه‌مندی به برخورداری از خطوط هوایی و تأسیس آن، مقامات ایران

---

۱. باقر عاقلی، ***داور عدلیه***، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۰۶

۲. ابراهیم صفایی، ***بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر***، انتشارات فرهنگ و هنر، تهران ۲۵۳۵، ص ۳۵

۳. زرگر، پیشین، ص ۱۸۹

تلاش کردند از این موضوع برای پیشبرد سایر اهداف خود استفاده نمایند. بنابراین با طولانی نمودن فرآیند تصویب و پذیرش پیمان بین‌المللی هوایی، سعی کردند از این موضوع در مجبور ساختن انگلیس به پذیرش خواسته‌های خود در زمینه‌ی کاپیتولاسیون و استقلال گمرکی استفاده کنند.

در عمل، مذاکرات دو طرف برای تحقق این موضوع و سایر موضوعات اقتصادی و تجاری به درازا کشید و در پی مخالفت دولت شوروی با اعطای حق پرواز به انگلیسی‌ها از فراز قلمرو ایران، «تیمورتاش» با درخواست لندن مبنی بر حق استفاده از تسهیلات فرودگاهی در امتداد کرانه‌ی خلیج‌فارس مخالفت کرد. تیمورتاش اظهار داشت که ایران بر دو نکته‌ی اساسی تأکید دارد: یکی افتتاح یک خط هوایی داخلی و دوم استقرار حاکمیت ایران در خلیج‌فارس و تحدید نفوذ قدرتمند و نامشروع انگلیس در آن منطقه. پذیرش این مسائل برای لندن مشکل بود، ولی این کشور مصمم بود که از هر طریق ممکن این امتیاز را کسب کند. بنابراین اعلام داشت که در صورت اخلال در قضیه‌ی خطوط هوایی، انگلیس در امر حل و فصل مسئله‌ی تعرفه‌های گمرکی اخلال خواهد کرد. بنابراین تیمورتاش به ناچار شرط انگلیسی‌ها را پذیرفت[1].

٤ ـ اختلافات ایران و شوروی درباره‌ی رودخانه‌ی «اترک» و قصبه‌ی «فیروزه»

از موارد مورد اختلاف بین ایران و شوروی مسئله‌ی تغییر مسیر رود «اترک» بود. به موجب عهدنامه‌ی ۱۸۸۱ قسمتی از خط مرزی شمالی ایران رودخانه‌ی اترک تعیین شده بود که از مصب آن در خلیج «حسین‌قلی» تا نقطه‌ای به نام «بابادورمز» امتداد داشت، ولی زمانی که «سلیمان‌خان صاحب اختیار» به عنوان نماینده‌ی ایران، بر آن شد تا علایم مرزی را نصب کند، تزارها قسمتی از مجرای رود اترک را تغییر دادند و رودخانه‌ی جدیدی را در جنوب رودخانه‌ی اترک به وجود آوردند و آن را به عنوان مسیر اصلی اترک به ایران معرفی کردند. دولت ایران با توجه به اهمیت خلیج «حسین‌قلی» آن را نپذیرفت و اعتراض کرد و این

۱. پیشین، صص ۲۰۵ ـ ۲۰٦

اختلاف تا به روی کار آمدن بلشویک‌ها در شوروی ادامه یافت. دولت جدید شوروی با وجود غیرقانونی خواندن اقدامات تزارها، پس از عقدقرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی حاضر نشدند اصل رود اترک را به عنوان نوار مرزی دو کشور بشناسند و از تحویل آن به ایران خودداری کردند. این مسئله در ضمن عقد معاهدات بی‌طرفی میان دو کشور لاینحل باقی ماند و مشکل تداوم یافت.

این اختلاف درباره‌ی قصبه‌ی «فیروزه» هم بروز یافت. طبق مفاد فصل سوم عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱، روسیه با اذعان به اقدامات غاصبانه‌ی تزارها در اشغال بخش‌هایی از ایران تعهد کرد که جزیره‌ی «آشوراده» و سایر جزایری را که در سواحل «استرآباد» واقع بودند به ایران واگذار کند و در مقابل ایران «سرخس» را جزو متصرفات روسیه محسوب کند. در عمل شوروی‌ها سرخس قدیم را تصرف کردند و برخلاف عهدنامه، قصبه‌ی فیروزه را تحویل ایران ندادند[1]. فیروزه در شمال شرقی خراسان و در سی کیلومتری غرب «قوچان – باجگیران» واقع شده، از لحاظ استراتژیک و موقعیت سوق‌الجیشی بسیار اهمیت داشت؛ زیرا تنها معبری بود که از «باجگیران – غلامان» ایران به ترکمنستان راه داشت.

دولت ایران به منظور اجرای مفاد عهدنامه تصمیم به اعزام مأمور گمرکی به منطقه گرفت. شوروی در ظاهر با آن مخالفتی نکرد و حتی خواستار تسهیل و تمهیداتی شد تا اتباع شوروی بتوانند در منطقه به کشت و زرع بپردازند، ولی بلافاصله عده‌ای از ارتش سرخ مستقر در پادگان عشق‌آباد را روانه‌ی فیروزه کرد.

دولت ایران با توجه به استنکاف شوروی از تحویل این منطقه، به مسکو اعتراض کرد؛ ولی شوروی به‌طور شفاهی این مسئله را به قضیه‌ی امتیاز شیلات شمال پیوند زد. با این‌حال این مشکل در زمان سلطنت رضاشاه هم لاینحل باقی ماند و با وجود مذاکرات متعدد راه حلی بر آن یافت نشده و تنها پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ به این قضیه فیصله داده شد. ابتدا کمیسیونی به ریاست «حمید سیاح»، سفیر سابق ایران در مسکو و هیأتی به ریاست «لاورینتف» از سوی شوروی انتخاب شدند و پس از مذاکراتی چند در آذرماه ۱۳۳۳،

۱. پیشین، ص ۱۹۰

موافقت‌نامه‌ای در تهران به امضا رسید که براساس آن فیروزه در تصرف روس‌ها باقی ماند و در عوض در ناحیه‌ی مغان یک‌صد کیلومتر مربع از زمین‌های مورد اختلاف مغان به ایران واگذار شد. همچنین ۲۰ کیلومتر مربع در سرخس و ۲۰ کیلومتر مربع در «دیمان» و بخشی از زمین‌های مورد اختلاف در «یدی اولر» در نزدیکی آستارا به ایران واگذار گردید[۱].

۵ـ اقتصاد؛ ابزار فشار شوروی به ایران

اتحاد شوروی طرف تجاری طبیعی ایران محسوب می‌شد و رونق تجاری استان‌های شمالی ایران به حسن نیت شوروی بستگی داشت. از این‌رو تهران مجبور بود به نوعی با شوروی مدارا کند؛ حتی انگلیسی‌ها هم به این امر واقف بودند. شوروی هم با علم به این قضیه بارها از مسئله‌ی تجارت و ترانزیت کالاهای ایران از مسیر شوروی به عنوان ابزار فشار در جهت پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده کرد. اظهارات «محمدعلی فروغی» به «بلوشر»، سفیر آلمان در ایران؛ گویای همین امر است:

«در گذشته روس‌ها سیاست خود را با کمک قزاق‌ها پیش می‌بردند و حالا این کار را به کمک تشکیلات بازرگانی خود انجام می‌دهند[۲]».

رضاخان در زمان نخست‌وزیری به چیرگی و سیطره‌ی اقتصادی شوروی به‌دلیل مشکل ترانزیت کالاهای ایرانی و نیز وابستگی مناطق شمالی به بازارهای شوروی به‌واسطه‌ی نبود راه مناسب داخلی واقف بود[۳] و برای همین منظور ضمن مذاکره با طرف شوروی، طرح ترانزیت آزاد و متقابل تجارت ایران و شوروی را به امضا رساند، اما این طرح از سوی مجلس به تصویب نرسید و نمایندگان با استناد به این‌که این قرارداد منافع اقتصادی ایران را تأمین نمی‌کند از تصویب آن خودداری کردند. در حالی‌که طبق پیمان مودت ۱۹۲۱ دو طرف موافقت کرده بودند که اقدامات لازم را برای برقراری و توسعه‌ی روابط تجاری دو طرف به عمل آورند، مجلس از تصویب معاهده‌ی مربوط به ماهیگیری در دریای خزر که

۱. مکی، پیشین، صص ۳۳۰ ـ ۳۳٦
۲. ویپرت بلوشر، *سفرنامه‌ی بلوشر*، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، خوارزمی، تهران ۱۳٦۹، ص ۱۸۹
۳. Conolly, Op. Cit, P. ٦

ایران و شوروی به توافق رسیده بودند، خودداری کرد. پس از این اقدام مجلس، شوروی برای مقابله و به زانو درآوردن ایران و پذیرفتن خواسته‌هایش، بر فشار اقتصادی از یک‌سو و تحریم اقتصادی ایران از سوی دیگر افزود. در اقدام شوروی در سال ۱۳۰٤، بانک‌های این کشور که در ایران مستقر بودند از تبدیل ارز این کشور به ریال برای تجارت خودداری کردند. چند روز بعد در اواخر بهمن‌ماه همان سال، اقدام به تحریم تمامی صادرات ایران به جز پنبه کرد و دلیلی که برای این کار مطرح کرد، نبود سیستم حمل و نقل مناسب در شمال ایران و عدم توازن تجاری با ممالک شرق بود[1]. اگرچه بسیاری از این اقدامات را واکنش شوروی به اقدام مجلس ایران در تصویب نکردن قراردادهای ماهیگیری و ترانزیت بیان کردند، اما باید گفت که این اقدامات، ریشه در مسائل دیگری داشت. یکی از این مسائل، گرایش شدید رضاخان به غرب به‌ویژه انگلیس بود. کرملین بر این باور بود که عملکرد رضاخان تأمین‌کننده‌ی منافع بریتانیا در ایران است. از سوی دیگر با مطرح شدن روابط ایران با آلمان و انتشار خبری مبنی بر این‌که رضاخان بنا دارد که برای دیدار از آلمان و ملاقات با رهبران این کشور برای گسترش روابط اقتصادی و سیاسی از طریق مسکو به برلین برود، به این حساسیت‌ها دامن زده شد. نگرانی شوروی بیشتر از آن بود که می‌پنداشت که دولت‌های غربی به رهبری انگلیس سعی دارند تا این کشور را در «حلقه‌ی خصمانه‌ای» که از آلمان تا خاورمیانه امتداد داشت، قرار دهند[2]. در این برداشت، رضاخان به عنوان یکی از این حلقه‌ها و عناصر، تشکیل‌دهنده‌ی محاصره‌ی شوروی محسوب می‌شد.

در اینجا باید یادآور شد که علاوه بر نگرش مزبور در سران کرملین، رضاخان نیز رفتارهایی بروز داد که بیانگر آن بود که نگرانی‌هایش تا حدی واقعیت دارند. در زمانی که انگلیس تهدید نخست و دشمن شماره یک انقلاب جوان بلشویک‌ها به شمار می‌رفت، هرگونه نزدیکی به این دیو خطرناک امپریالیسم پیر چنین برداشت‌هایی را در پی داشت.

اقدامات اقتصادی و تحریم ایران از سوی شوروی، عوارض و آثار منفی متعددی در پی

۱. زرگر، پیشین، ص ۱۵۰

۲. پیشین، ص ۱۵۱

داشت. کالاها و اجناس متعددی بر روی دست بازرگانان و تجار ایرانی بلااستفاده باقی ماند؛حتی کسانی هم که قادر بودند کالاهای خود را در آن‌سوی مرزهای شمالی بفروشند عواید بسیار کم و ناچیزی در مقایسه با سنوات گذشته به دست می‌آوردند.

٦ ـ تیمورتاش و مأموریت مذاکره با روس‌ها

سردارسپه هنگامی که به تخت سلطنت جلوس کرد، اقدامات و خاطرات ناخوشی از شوروی، در زمان نخست‌وزیری‌اش، در ذهن داشت. بنابراین در همان آغاز سلطنت و در حالی‌که دولتمردان شوروی به واسطه‌ی برداشت‌های ذهنی و باورهای ایدئولوژیکی خود نسبت به رضاشاه روی خوش نشان داده و از تشکیل سلطنت حمایت و پشتیبانی کردند، رضاشاه برآن شد که به این نابسامانی‌ها و نابرابری‌ها در روابط اقتصادی دو کشور پایان دهد و مناطق شمالی ایران را از وابستگی به شوروی نجات دهد.

پیشتر اشاره شد که یکی از عوامل مؤثر در وابستگی بخش‌های شمالی به شوروی، نبود راه مناسب ارتباطی به داخل کشور بود. رضاخان در اولین قدم، به توسعه و گسترش راه‌ها و جاده‌های کشور پرداخت. احداث این مسیرها و راه‌آهن سراسری شمال ـ جنوب امکان ارتباط تجاری بخش‌های شمالی ایران را با دیگر مناطق کشور فراهم ساخت. در گام‌های بعدی وی کوشید تا با انعقاد قراردادهای تجاری کوتاه‌مدت به امور بازرگانی کشور سامان بدهد. ماحصل این استراتژی امضای موافقت‌نامه‌های بازرگانی در سال‌های ۱۳۰٦، ۱۳۱۰ و ۱۳۱٤ بین ایران و شوروی بود[۱].

به دنبال تحریم تجاری ایران و بحران ناشی از آن، رضاشاه به این نتیجه رسید که هدف شوروی در توسل جستن به این اعمال و جلوگیری از ایجاد نظم و ترتیب در روابط بازرگانی دو کشور، استمرار سلطه‌ی اقتصادی بر ایران، به‌ویژه مناطق شمالی ایران است. بنابراین با اتخاذ استراتژی نوینی وارد عمل شد و تیمورتاش، وزیر دربار، را برای مذاکره با شوروی به مسکو روانه ساخت. تصمیم رضاشاه در اوایل سلطنتش مبنی بر آنکه با روسیه

۱. Sicker, Op. Cit, P. ٥۱

مدارا و مماشات کند، به این باور دامن زد که رضاشاه و وزیرش تمایلاتی نسبت به روس‌ها دارند. البته در مورد تیمورتاش این باور به واسطه‌ی اقامت طولانی وزیر دربار در روسیه می‌توانست مقبول بیفتد؛ اما در مورد رضاشاه نمی‌توانست چنین باشد؛ زیرا یکی از وجوه دیپلماسی رضاشاه این بود که سعی می‌کرد حتی‌الامکان به نحو یکسانی با هر دو قدرت شوروی و انگلیس برخورد کند. در مورد تیمورتاش هم می‌توان گفت که به اعتقاد انگلیسی‌ها مواضع تیمورتاش را ضرورت، معین می‌ساخت. تیمورتاش بیش از آنکه هوادار کرملین به شمار آید، بیشتر نگران رفاه مادی و سیاسی خود و شاه بود. وی هرگاه که با هر دو قدرت انگلیس و شوروی طرف می‌شد سعی داشت در هنگام طرح یک حرکت سیاسی علیه بریتانیا، قدمی به سوی روس‌ها بردارد. طبیعتاً او ضد انگلیسی بود، ولی این امر ناشی از شوروی‌خواهی او نبود[1]. به هر حال، رضاشاه تیمورتاش را به عنوان مسؤول امور خارجه‌ی کشور به روس‌ها معرفی کرد و در تیرماه ۱۳۰۵، وی برای مذاکره راهی مسکو شد و چند ماه به مذاکره با مقامات شوروی پرداخت، اما در زمانی که مذاکرات مراحل نهایی خود را طی می‌کرد، ناگهان رضاشاه تیمورتاش را به تهران احضار کرد و «علیقلی‌خان مشاورالممالک» وزیر امور خارجه و عاقد قرارداد مودت ۱۹۲۱ را برای ادامه‌ی مذاکرات به مسکو فرستاد. این مذاکرات علی‌رغم مسائل حاشیه‌ای آن[2] در سال ۱۳۰۶ منجر به انعقاد قرارداد تجاری بین دو کشور شد. البته یک دیدگاه در شوروی نقش مناسبی را در تسریع انعقاد ایفا کرد. طرفداران این دیدگاه در دولت شوروی معتقد بودند که ادامه‌ی سوء روابط با ایران ممکن است به نفع انگلیسی‌ها تمام شود و این رقیب از این وضعیت برای تحکیم موضع خود بهره‌برداری کند، از این‌رو از شدت و سخت‌گیری موضع خویش در برابر تهران کاستند. رضاشاه هم در رفتار خود با شوروی به‌شدت تحت فشار انگلیسی‌ها قرار داشت. چندان‌که در جریان همین مذاکرات، «سر پرسی لورن»، سفیر انگلیس در تهران، مراتب

۱. همان

۲. مسکو برای تغییر دادن جریان مذاکرات به نفع خود از تمام توانایی‌های خود استفاده کرد؛ از جمله اجیر کردن کارمندان ایرانی شاغل در دولت. در همین زمینه یکی از کارمندان نخست‌وزیری، اطلاعاتی را که مشاورالممالک برای دولت ارسال می‌کرد، در اختیار روس‌ها قرار می‌داد. این مسئله و برملا شدن آن نقش مهمی در طولانی شدن مذاکرات ایفا کرد.

نگرانی خود را از گرایش شدید دولت ایران به شوروی اعلام داشت:

«در عین حال که دولت بریتانیا با حل و فصل اختلافات موجود بین ایران و روسیه، به نحوی که با منافع اساسی ایران تعارضی نداشته باشد، هیچ‌گونه مخالفتی ندارد؛ اعطای هر امتیاز عمده‌ای [را]از سوی ایران، ضرورتاً برخلاف موقعیت بریتانیا تلقی خواهد کرد... چنین شرایطی ممکن است بریتانیا را وادار سازد که به موضع کشمکش و مناقشه‌ی گذشته‌ی خود با روسیه رجعت کند و این خود باعث خواهد شد که «سیاست عدم مداخله‌ی مؤکد» در امور داخلی ایران که از سوی دولت بریتانیا اتخاذ شده است، مختل گردد[۱]».

در مقابل این موضع‌گیری، رضاشاه بر تأمین منافع بریتانیا در ضمن مذاکرات تأکید کرد و در پاسخ به لورن اظهار داشت که در عین آزادی عمل، چاره‌ای جز این نداشت که نسبت به روسیه توجه بیشتری معطوف دارد. به اعتقاد لورن هم «اگر شاه سیاستی را در جهت هواداری از شوروی اتخاذ کند این سیاست برخلاف سوابق و احساسات حاکم در کشور خواهد بود[۲]».

در قرارداد مهر ۱۳۰۶، دو کشور اصل توازن را در تجارت فی‌مابین پذیرفتند. قرار بر آن شد که نمایندگی بازرگانی در دو کشور مستقر شود و از حقوق و مصونیت دیپلماتیک برخوردار گردند. در همین قرارداد، شوروی اجازه‌ی ترانزیت کالاهای ایرانی را از خاکش صادر کرد. در مجموع می‌توان اشاره کرد که قرارداد مذکور نتوانست خواست‌های دو طرف، به‌ویژه ایران را محقق سازد و شوروی با قایل شدن استثنائات و تبصره‌های متعدد، تجار و بازرگانان ایران را در محدودیت قرار داد. با این‌حال قرارداد مذکور در سال ۱۳۱۰ دوباره تمدید شد.

رضاشاه برای رونق بخشیدن به فعالیت‌های تجاری ایران و خروج از بن‌بست مذکور، برای تجارت با مرزهای شمالی، همزمان دو قرارداد دیگر در زمینه‌ی شیلات و تأمینه و وادیه با طرف روسی به امضا رساند. امضای قرارداد شیلات به سبب شرایط و عوامل

۱. پیشین، ص ۱۵۲

۲. پیشین، ص ۱۵۳

اتفاقی حاصل نشد؛ زیرا از دوره‌ی ناصرالدین‌شاه که این امتیاز به روس‌ها واگذار شد تا زمان عقد قرارداد، روسیه به هیچ‌وجه حاضر نبود از امتیازات شیلات ایران صرف‌نظر کند؛ اما به علت قطع روابط مسکو و لندن به دلیل کشف یک شبکه‌ی جاسوسی شوروی در انگلستان، مسکو از دریافت اعتبار انگلیس ناامید شد. از این‌رو سعی کرد با نرمش نسبت به ایران، از این طریق مشکل پیش آمده را جبران کند. در قرارداد شیلات مقرر شد یک شرکت مختلط به سرپرستی یک ایرانی و براساس اصل تنصیف منافع عمل کند. قرارداد[1] تأمینه و وادیه، به واسطه‌ی شرایط نظام بین‌الملل و عقد قرارداد «لوکارنو» در سال ۱۹۲۵ [2] که یک اقدام ضدشوروی محسوب می‌شد که در آن کشورهای غربی به دنبال تکمیل یک دیوار امنیتی در حاشیه‌ی مرز شوروی برآمدند، منعقد گردید. به دنبال درخواست شوروی از ایران برای عقد یک قرارداد عدم تجاوز، مشابه آن‌چه با ترکیه و افغانستان منعقد کرد[3]، رضاشاه با شناخت این فرصت مناسب، از مشاورالممالک انصاری خواست که این قرارداد را به امضا برساند. برطبق این قرارداد دو طرف متعهد شدند که از هرگونه تجاوز یا اقدام خصمانه علیه یکدیگر خودداری کنند و از انجام تبلیغات ضد یکدیگر خودداری ورزند. در سال‌های بعد روسیه توانست با استناد به این قرارداد طرف ایرانی را به انجام برخی اقدامات از جمله سرکوب مخالفان بلشویک در نواحی مرزی وادارد.

---

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۱

۲. پیمان لوکارنو در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۵ میان دولت‌های آلمان، ایتالیا، انگلستان، فرانسه و بلژیک به امضا رسید. دولت‌های آلمان و فرانسه و بلژیک حفظ مرزهای موجود را پذیرفتند و اما آلمان در سال ۱۹۲۶ با اعزام نیروهای خود به راینلند پیمان مذکور را نقض کرد.

۳. Ibid, P. ٤٩

فصل دوم

شوروی و ناآرامی‌های اوایل حکومت رضاشاه

در نخستین سال سلطنت رضاشاه زنجیره‌ای از شورش‌ها و اغتشاشات در کشور شکل گرفت که باعث گردید وی بخش اعظم توان خویش را در همین سال‌ها در جهت مقابله با آنها به کار گیرد؛ اما نکته‌ی قابل توجه در این مقطع زمانی و مسئله‌ی اغتشاشات، نقش و عاملیت نیروها و قدرت‌های خارجی، به‌ویژه شوروی و انگلیس در بروز آنها بود. یکی از این شورش‌ها در حوالی مرز ایران و شوروی و در استان خراسان به وقوع پیوست. در این قیام، افسران ایرانی به رهبری «سالار جنگ» ضد نیروهای طرفدار حکومت وارد عمل شدند و پادگان «مراوه تپه» را اشغال کردند. این شورش به شهرهای بجنورد و قوچان نیز کشیده شد و حتی ترکمن‌های مقیم شوروی نیز آنها را همراهی کردند. این شورش که با حمایت مادی و تبلیغات و همراهی گسترده‌ی بلشویک‌ها توأم شده بود، سرکوب گردید. متعاقب آن سربازان و افسران همراه جمعی از اهالی سلماس و دیلمقان بر ضد رضاشاه قیام نمودند. علت این قیام هم وضع بد معیشت سربازان و خانواده‌های آنان بود. شورشیان به شهر خوی حمله نموده و با تصرف آنجا به سمت ماکو حرکت کردند. با وجود پشتیبانی مردمی به‌ویژه اقشار کشاورز و پیشه‌وران از قیام‌کنندگان، این قیام ره به جایی نبرد و نیروهای دولتی

توانستند شورشیان را شکست دهند و برخی از دستگیرشدگان نیز به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. اگرچه اکثر این شورش‌ها به بهانه‌ی وضعیت بد معیشتی سربازان و پرداخت نکردن حقوق و دستمزد آنها آغاز شد، اما تبلیغات شدید روس‌ها در این میان بی‌تأثیر نبود.

روس‌ها با اجرای یک برنامه‌ی تبلیغاتی گسترده در ارتش رضاشاه، توانستند بخشی از افسران ناراضی را با خود همراه کنند. این افسران به صورت عمده در ژاندارمری فعال بودند که در مقایسه با نیروهای قزاق از درجه‌ی اهمیت و موقعیت پایین‌تری برخوردار بودند[۱]. البته این شورش‌ها را می‌توان در غالب سیاست شوروی در قبال رضاشاه در زمان نزدیک‌شدن وی به بریتانیا و وابستگی شدید به لندن دید.

در همین زمان به علت نگرانی از شورش‌های نظامی سلماس و مراوه تپه که به دسیسه‌ها روس‌ها نسبت داده شد و همچنین به دلیل فشار سیاسی بریتانیا، سیر مذاکرات ایران و شوروی که در صفحات قبل به آنها اشاره شد، از حالت مستقیم، یعنی نقش انحصاری تیمورتاش در این امر خارج و از طریق مشاورالممالک انصاری- وزیر امور خارجه- دنبال شد.

به دنبال آن زمانی که مذاکرات ایران و شوروی به توافقاتی در زمینه‌ی تأمینیه، تجارت و گمرک نزدیک می‌شد، تیمورتاش پس از عزل از مأموریت مذاکره با شوروی، مأمور مذاکره با انگلیس شد[۲]. این سیاست موجب شد سیاست خارجی ایران از حالت گرایش شرقی به تعادل برسد و موازنه‌ی بین دو قدرت را برقرار کند.

۱ ـ شوروی و قیام مناطق کردنشین و عشایر

از دیگر شورش‌های این دوره، قیام عشایر مناطق کردنشین غرب کشور بود. در دوره‌ی نخست‌وزیری رضاخان قیام‌های عشایری بسیاری به وقوع پیوست. عشایر علیه سیاست خشن دولت درباره‌ی خلع سلاح و اسکان اجباری که باعث مرگ‌ومیر بسیاری از دام‌های آنان می‌شد قیام کردند. این قیام به صورت عمومی با سرکوب و قتل‌عام عشایر و سران آنها

---

۱. .Hassan Arfa, Under the Five Shshs, (ondon: John Murray,۱۹٦٤), PP. ۱۹۰_ ۱۹۳
۲ . Ibid, PP. ۱۹۲-۱۹٦

همراه بود. از سال ۱۳۰٤ تا اوایل دهه‌ی ۳۰ قیام‌های عشایری همواره به اشکال مختلف در کشور وجود داشت. در سال‌های۱۳۰۲ ـ ۱۳۰۵ قیام ترکمن‌ها و کردها در نواحی شرقی سواحل دریای خزر اتفاق افتاد. همچنین طی سال‌های ۱۳۰٤ – ۱۳۰۷ قیام بلوچ‌ها در بلوچستان به طور لاینقطع ادامه داشت.

در سال‌های۱۳۰٦ – ۱۳۰۷ عرب‌ها در خوزستان و لرها دست به قیام زدند. عشایر بویراحمدی نیز علیه رضاشاه طغیان کردند. از سال ۱۳۰۸ قیام عشایر جنوب، سراسر جنوب ایران را فرا گرفت. بزرگ‌ترین عشایر جنوب، یعنی قشقایی‌ها نیز به قیام‌کنندگان پیوستند. رضاشاه برای سرکوب این قیام‌ها همراه ارتشی مجهز روانه‌ی جنوب شد. مقاومت چشمگیر عشایر سبب شد تا وی با استفاده از شیوه‌ی تطمیع و رشوه میان عشایر تفرقه ایجاد کند در سال ۱۳۰۸ کانون‌های قیام را در فارس خاموش سازد؛ ولی مقاومت برخی عشایر تا سال‌های ۱۳۱۲ ادامه داشت. این مراکز هم به دست نیروهای دولتی درآمد. به دنبال این پیروزی‌ها، قشلاق و ییلاق ایلات ممنوع شد و اسکان عشایر اجباری شد. «صولت‌الدوله‌ی قشقایی» با آنکه در آن زمان در خاموش کردن قیام قشقایی‌ها به رضاشاه کمک کرده بود، در سال ۱۳۱۲ در زندان تهران کشته شد. سردار «اسعد بختیاری» نیز به قتل رسید و سران عشایر تحت تعقیب قرار گرفتند.

در اینجا به بررسی دو قیام «سالارالدوله» و کردها که اهمیت قدرت‌های خارجی در آن بارز بود می‌پردازیم. سالارالدوله، یکی از شاهزادگان قاجار، در بلوای این دوره، با استفاده از فرصت و همراهی کردهای عراقی و کردها و عشایر مرزنشین ایران، به پادگان‌ها و پست‌های مرزی حمله کردند. طوایف «پیشدری» که در این منطقه می‌زیستند، علیه نیروهای دولتی وارد عمل شدند. نیروهای شورشی به سمت سنندج پیشروی کردند. این غایله فقط زمانی کنترل شد که رضاشاه وارد عمل شد. حال اگر «شورش‌های نظامی پیشین به دسیسه‌ها و تحریکات روس‌ها نسبت داده شد، اکنون این اغتشاش و قیام عشایر به انگلیسی‌ها نسبت داده می‌شد»[1]. همچنان که شورش‌های قبلی را واکنش به نزدیکی رضاشاه

---

۱. Ibid, P. ۱۹۷

به انگلیسی‌ها عنوان کردند، شورش کردستان را نیز می‌توان بازتابی از سیاست انگلیس در قبال رضاشاه در زمان نزدیک شدن وی به شوروی‌ها دانست.

از علل اصلی تحریک سالارالدوله از سوی انگلیسی‌ها، فشار به رضاشاه به منظور شناسایی عراق و به رسمیت شناختن قیمومیت انگلیس بر عراق بود. از سوی دیگر، در این مقطع زمانی، روابط شوروی و انگلیس به علت دخالت شوروی در جنبش‌های کارگری و اعتصاب سراسری در انگلیس در سال ۱۹۲٦، به سردی گراییده بود. وجود این فضا بین دو قدرت بزرگ باعث تشدید رقابت آنها در ایران شد. هدف بریتانیا نیز از این اقدامات آن بود که این شورش را به روس‌ها و توطئه‌ی آنها علیه رضاشاه نسبت دهد. پذیرش این امر هم با اقبال عمومی مواجه شد، زیرا مردم ایران در این زمان بر این عقیده بودند که شوروی از حکومت جدید ایران ناراحت است و برقراری یک حکومت مستقل را خلاف منافع خود می‌داند و این برخلاف دیدگاه بریتانیا در مورد استقرار یک حکومت مرکزی قوی در ایران است[۱]؛ بنابراین با توجه به شرایط، شوروی مخالف حکومت جدید ایران محسوب می‌شد و انگلیس با چنین اقداماتی سعی داشت این ذهنیت را تقویت و شوروی را به عنوان حکومتی که نسبت به رضاشاه نظر مساعد ندارد، معرفی کند و از نزدیکی رضاشاه به شوروی جلوگیری کند. البته شوروی نیز اعلام کرد که اغتشاشات اخیر با مذاکرات ایران و شوروی ارتباط دارد و به تحریک انگلیسی‌ها صورت گرفته است[۲].

۲ ـ شوروی و تلاش برای تغییر در نگرش امنیتی

پس از معاهدات «لوکارنو» در سال ۱۹۲۵ و صف‌آرایی قدرت‌های غربی، به‌ویژه انگلیس که شوروی را تهدیدی علیه خود به شمار آورد، مسکو دست به کار شد تا بتواند حصار مطمئنی در مقابل این صف‌آرایی ایجاد نماید[۳]؛ بنابراین در اواسط دی‌ماه «چیچرین»ـ کمیسر خارجه‌ی شوروی‌ـ از «یورنیوف»ـ سفیر شوروی در تهران‌ـ خواست برای انعقاد قراردادی

۱. Ibid, PP. ۱۹۷-۱۹۸
۲. Spector, Op. Cit, P. ٤۹
۳. Sicker, Op. Cit, P. ٤۹

مشابه قرارداد ۱۷ دسامبر ۱۹۲۵ ترکیه و شوروی، با مقامات ایران وارد مذاکره شود[۱]. این همان مذاکراتی بود که بعدها توسط تیمورتاش و مشاورالممالک انصاری پیگیری شد و به امضای قرارداد نجات و تأمینیه‌ی دو کشور منجر شد. شوروی در این زمان بر آن بود تا با تشکیل ائتلافی از کشورهای ترکیه، افغانستان و ایران در مقابل ائتلاف اروپا به مقابله برخیزد. به همین دلیل پس از بحران مرزی ۱۳۰٦، دو کشور ترکیه، ایران و روس‌ها تلاش کردند از تنش حاکم بر روابط تهران و آنکارا بکاهند و دو کشور را به هم نزدیک نمایند[۲].

به واقع یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین اهداف شوروی در این مقطع زمانی، بر نزدیکی و اتحاد هرچه بیشتر تهران و آنکارا و بهره‌برداری مسکو از آن استوار بود. در همان زمان، کمیسر امور خارجه در نطقی به مناسبت امضای قرارداد تجاری ایران و شوروی اعلام کرد:

«... در زمانی که امپریالیسم بین‌الملل در تمام کشورهای جهان هرگونه نیرویی را برای ایجاد یک جبهه‌ی متحد علیه ما بسیج می‌کند، انعقاد این معاهدات رخداد بزرگی است که بر همه‌جا تأثیر شگرفی را بر جای خواهد نهاد[۳]».

این مسئله از سوی معاون چیچرین، «کاراخان» هم تأکید شد:

«... در زمان حاضر تنها نقطه‌ی امیدوارکننده‌ی دنیای شرق، ایران و ترکیه هستند که دارای یک رشته‌ی مشترک امنیتی هستند[٤]».

موضوع مورد اشاره‌ی کاراخان، توافق ایران و ترکیه در زمینه‌ی پایان دادن به مشکل کردهای منطقه‌ی آرارات و شمال غربی ایران بود.

۳ ـ شکست استراتژی جدید شوروی

سیاست مورد نظر شوروی در ایجاد اتحاد و ائتلاف بین کشورهای منطقه با موفقیت همراه نبود. یکی از دلایل موفق نبودن این استراتژی، مسائل داخلی مسکو بود. خط مشی

---

۱. Rezun Miron, The Soviet Union and Iran, (London: West View Press, ۱۹۸۸), P. ۷

۲. Sicker, Op. Cit, P. ٤۹

۳. Miron, Op, Cit, P. ۱۲۷

٤. Ibid, PP. ۱۲۷- ۱۲۸

جدید شوروی در سال ۱۹۲۷، در زمینه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اشتراکی کردن اجباری اراضی و پیاده کردن برنامه‌ی پنج ساله‌ی اقتصادی، نابسامانی‌ها و هرج‌ومرج‌های وسیعی در جامعه‌ی شوروی، به‌ویژه در میان روستاییان به همراه داشت. در منطقه‌های «نخجوان» و «زنگزور»، در مجاورت مرزهای ایران و شوروی، ناآرامی‌هایی بروز کرد و گروه‌های مسلمان و ارمنی در واکنش به سیاست‌های جدید اقتصادی با نیروهای دولتی به مبارزه پرداختند که چندین سال طول کشید. پیدایش این مسائل، روابط مرزی ایران و شوروی را تحت تأثیر قرار داد. مسکو در درجه‌ی اول امپریالیسم، غرب را به بروز این ناآرامی‌ها متهم کرد و پس از آن بهانه‌جویی‌ها نسبت به ایران آغاز شد. بهانه‌ی عمده آن بود که شهرهای شمال غربی ایران به پایگاه‌هایی برای ضدانقلابیون فراری پس از انقلاب ۱۹۱۷، تبدیل شده و همین گروه برخوردهای مرزی را فراهم می‌سازند. مهم‌ترین چالش در این زمان بین ایران و شوروی بر سر «داشناک»های ارمنی بود[۱]. دولت شوروی پس از بروز ناآرامی‌های نخجوان و زنگزور، تهران را به بهانه‌ی تبلیغات داشناک‌ها تحت فشار قرار داد. از اوایل ۱۳۰۹، تنش‌های مرزی ایران و شوروی در شمال غرب کشور ابعاد نگران‌کننده‌ای یافت؛ در اواسط خرداد، نیرویی معادل ۶۰۰ سوار ارتش سرخ در تعقیب یک گروه پنجاه نفری از شورشی‌های آن سامان که از حدود زنگزور به خاک ایران گریخته بودند، به منطقه‌ی قراچه‌داغ (ارسباران) تجاوز کردند، با رسیدن دیگر قوای شوروی به این منطقه عملیات مزبور از حالت تعقیب گروه فراری خارج شد و شکل یک لشکرکشی متعارف به خود گرفت[۲]. به بسیاری از روستاها صدمه وارد شد و جمعی از مردمان این منطقه جان خود را از دست دادند. نیروهای دولتی همراه ایل «شاهسون» به مقابله با نیروهای تجاوزکار شوروی پرداختند که نیروهای شوروی قبل از درگیری به مرزهای خود عقب‌نشینی کردند. در طی این سال‌ها مرز دو کشور شاهد صف‌آرایی نیروهای شوروی بود.

در مجموع، می‌توان رفتار شوروی را در این دوره چنین ترسیم کرد که شوروی در پی

---

۱ . Collony, Op. Cit, P. ۱۱۳

۲. حسین بایبوردی، *تاریخ ارسباران*، ابن سینا، تهران ۱۳٤۱، ص ٤٤

آن بود که با استفاده از ابزار نظامی و سیاسی ـ به عنوان مکمل ابزار اقتصادی ـ در پیشبرد اهداف خود بکوشد. مسکو در مقابله با نفوذ انگلیس در ایران و خطر حضور این کشور در نواحی شمال ایران، همواره در این دوره سعی کرد با استفاده از وابستگی شدید ایران به روسیه به واسطه‌ی ترانزیت کالا و خرید و فروش محصولات کشاورزی، به‌ویژه مناطق شمالی کشور اهداف خود را پیش برد و در همین راستا تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی متعددی را علیه ایران برقرار نمود[1]. در مواقعی که این ابزار در پیشبرد مقاصد مذکور ناکارا تشخیص داده می‌شد، استفاده از ابزار نظامی و سیاسی تشویق می‌شد. شورش‌های متعددی که در نخستین سال‌های سلطنت رضاشاه به وقوع پیوست، بخشی از این سناریو بود. در هر حال، سیاست موازنه‌ی رضاشاه که رضایت هر دو قدرت رقیب انگلیس و شوروی را لحاظ کرده بود، تا حدودی از حجم این فشارها کاست.

یکی از جنجالی‌ترین مسائل در روابط دو کشور، بحران جاسوسی و کشف جاسوسان و یک شبکه‌ی کمونیستی در ایران بود. به این موضوع در قسمت بررسی سازوکارهای نفوذ شوروی در ایران به تفصیل خواهیم پرداخت. با بازداشت کمونیست‌ها و تصویب قانون ۱۳۱۰ درباره‌ی ممنوعیت فعالیت‌های کمونیستی در ایران، روابط تهران و مسکو به‌شدت تیره شد. شوروی‌ها در امور بازرگانی ایران شروع به اشکال‌تراشی کردند، به طوری که تهران به تحریم تجارت با مسکو مجبور شد. عدم توجه برخی بازرگانان به این تحریم سبب گردید که رضاشاه تجارت خارجی را به انحصار دولت درآورد[2]. تحریم بازرگانی دو کشور با دیدار فروغی از مسکو و ملاقات وی با کاراخان لغو شد و موافقت‌نامه‌ی جدیدی در شهریورماه ۱۳۱٤، در لندن به امضای نمایندگان دو طرف رسید. این موافقت‌نامه‌ی سه ساله با وجود تغییراتی چند، به‌ویژه در زمینه‌ی سهمیه‌بندی واردات ایران از سوی شوروی همانند صادرات به این کشور، چندان با موفقیت توأم نبود و رفتار خلاف مقررات تجاری شوروی و متوسل شدن به «دامپینگ[3]» در عمل، آن را بلااثر ساخته بود. به همین دلیل ایران در زمان

---

۱. Ibid, P. ۱۱٤

۲. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۰

۳. ارزان‌فروشی مصلحتی در خارج؛ دامپینگ (Dumping) به معنی فروش محصولات داخلی در بازار خارجی به قیمتی ارزان‌تر از ←

انقضای قرارداد در سال ۱۳۱۷، خواستار موافقت‌نامه‌ای دیگر که منافع بازرگانی و ترانزیتی‌اش را تأمین کند، شد که با مخالفت شوروی مواجه گردید و همین امر باعث قطع روابط بازرگانی دو کشور شد. شایان یادآوری است این رفتارها و فشارها بیش از آنکه جنبه‌ی صرف اقتصادی داشته باشد، سیاسی بود و از رفتار رضاشاه با کمونیست‌ها و فعالیت احزاب و گروه‌های طرفدار مراسم اشتراکی نشأت می‌گرفت.

٤ ـ شوروی و برخورد رضاشاه با احزاب چپ در ایران

در دوران حکومت رضاشاه، اختناق شدید بر محیط سیاسی کشور سایه افکنده بود. هرگونه جنبش و فعالیت سیاسی به‌خصوص از سوی گروه‌های چپ به‌شدت سرکوب شده بود. از لحاظ اقتصادی، کشور با اجرای پاره‌ای طرح‌های صنعتی، وارد مرحله‌ی تازه‌ای از سرمایه‌داری می‌شد و مقدمات اجرای برخی از برنامه‌های نوگرایی فراهم می‌گردید. اعزام بسیاری از محصلان به اروپا و آمریکا که تعداد آنها از سال ۱۳۰۷ به بعد رو به فزونی نهاده بود، فرصت آشنایی دانشجویان ایرانی با تأسیسات گوناگون فرهنگی، علمی و اجتماعی آن کشورها را فراهم آورد. به روشنی پیدا بود که شرایط ذهنی پذیرش افکار و اندیشه‌های گوناگون از این رهگذر پدید می‌آمد و با شرایط عینی یک کشور عقب‌افتاده‌ای مثل ایران قابلیت انطباق چندانی نداشت. از لحاظ بین‌المللی، دنیا در التهاب به سر می‌برد. دو غول کمونیسم و فاشیسم در اروپا به تشدید تضادها و تشنجات بین‌المللی کمک می‌کردند. بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و تبعات آن در سال‌های بعد، بر دامنه‌ی اضطراب غربی‌ها می‌افزود. در چنین احوالی تبلیغات شدیدی نیز در مورد موفقیت برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول استالین در شوروی جریان داشت که برای جوانان دیگر کشورها خالی از تأثیر و جاذبه نبود[1].

این عوامل، به‌ویژه، دو عامل اختناق داخلی و آشنایی محصلین ایرانی با مظاهر حیات

← قیمت در بازار داخل است. این حربه به منظور از میدان به در کردن رقبای داخلی و خارجی توسط شرکت‌های بزرگ اعمال می‌شود.

۱. جوزف ام. آپتون، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، نیلوفر، تهران ۱۳۵۹، صص ۹۹ ـ ۱۰۰

کشورهای اروپایی به تقویت زمینه‌های فکری در جامعه‌ی ایران کمک شایانی می‌کرد[۱]. با وجود این، گرایش‌های متمایل به شوروی در هاله‌ای از فراموشی قرار داشت، زیرا اقدامات ضد این گروه‌ها توسط رضاشاه شدت یافت و همین امر باعث شد تا جریان‌های چپ علی‌رغم داشتن پایگاه در میان قشرهای روشنفکر نتوانند چندان رشد و نمو یابند.

همزمان با آغاز اقدامات جدی و سختگیرانه‌ی رضاشاه در برخورد با فعالیت‌های کمونیستی در ایران، حزب کمونیست ایران دومین کنگره‌ی خود را در سال ۱۳۰۶، در ارومیه تشکیل داد. با تشکیل این کنگره، سیاست و جبهه‌گیری حزب کمونیست ایران به کلی دگرگون شد. در این کنگره، سیاست جدید ضد رضاشاه حزب ترسیم شد و دستورالعمل‌هایی برای بسیج گسترده‌ی توده‌های کارگر و دهقان جهت سرنگونی سلطنت پهلوی صادر شد. برخلاف دیدگاه‌های سابق نسبت به سلطنت و شخص رضاشاه که وی را نماینده‌ی بورژوازی ایران می‌دانستند، که با تشکیل دولت بورژوای ملی، می‌تواند شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی را تحقق بخشد و همین امر موجب اتخاذ سیاست همدلی و همراهی این احزاب با رضاشاه شد، در این کنگره تصمیم گرفته شد که سیاست مذکور کنار گذاشته شود؛ رضاشاه دشمن آزادی سیاسی کارگران معرفی شد که در نخستین گام، با حمایت احزاب و گروه‌های سوسیالیستی و کارگری به قدرت رسید، ولی پس از تثبیت پایه‌های قدرت خود، به سرکوب و نابودی آنها پرداخت و طبقه‌ی مالکان جدید در عمل به پایه‌های حکومت رضاشاه تبدیل شد و به استثمار دهقانان پرداخت.

بنابراین «تنها راه مبارزه با رژیم، سازماندهی کارگران و دهقانان خرده بورژوا است و این سازماندهی می‌تواند یک جمهوری خلقی به مثابه حکومت انقلابی «دیکتاتوری پرولتاریا» و دهقانان در ایران بنیان نهد[۲]».

براساس این مصوبات بود که حزب در عمل، رفتار سیاسی خود را در ایران تغییر داد. حزب به این جمع‌بندی رسید که دولت همه‌ی راه‌ها و شیوه‌های حضور و ظهورش را در

---

۱. جامی، *گذشته چراغ راه آینده*، سمندر، تهران بی‌تا، صص ۱۲ ـ ۱۳

۲. ذبیح، پیشین، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰

جامعه سد کرده، بنابراین باید با توسل به شیوه‌ها و راهکارهای مخفی و در جایی که امکان دارد، علنی وارد صحنه شود و به فعالیت خود ادامه دهد. نکته‌ی قابل توجه و تعمق در این قسمت آن است که این استراتژی دقیقاً با آن‌چه در کنگره‌ی «کمینترن» به تصویب رسید مطابقت دارد. در ششمین کنگره‌ی کمینترن «شرکت‌کنندگان خواهان موضع‌گیری در برابر نهضت‌های ملی، طرد هرگونه سیاست همکاری با حزب‌های اصلاح‌طلب و خواستار استقلال سیاسی حزب‌های کمونیستی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی در کشورهای دیگر شد[1] [ند]. در استراتژی حزب کمونیست ایران نیز تأکید شد که جبهه‌ی متحد گسترده‌ی دهقانان و کارگران برای ایجاد حکومت زحمت‌کشان تشکیل شود. پس از استقرار کامل حکومت پهلوی هم کمینترن و هم حزب کمونیست ایران ناگزیر بودند این تحول را در پیش‌بینی خط‌مشی تندروانه‌ی خود در شرق ملحوظ دارند. پیش از کنگره‌ی ششم کمینترن، گزارشی درباره‌ی اوضاع ایران پس از کنگره‌ی پنجم، منتشر شد که در آن دگرگونی قریب‌الوقوع در خط مشی‌های اتخاذ شده نسبت به شرق توجیه و خواهان ایجاد دید صحیحی نسبت به رضاشاه شد. در این گزارش آمده بود که حزب غیرقانونی کمونیست ایران تنها گروه سیاسی متشکل در کشور است، زیرا حزب نیرومند دموکرات افول کرده و اقدامات مربوط به تأسیس احزاب برای شرکت در انتخابات مجلس پنجم به شکست انجامیده است. این گزارش، رضاشاه را محکوم کرد که برای براندازی سلسله‌ی قاجاریه از وجود اتحادیه‌های کارگری و دهقانی استفاده کرده است، اما پس از به تخت رسیدن، آن را سرکوب نمود. در چنین فضایی بود که حزب کمونیست ایران تحت تأثیر آن به انتقاد از نظرات فرصت‌طلبانه‌ی برخی از رهبران خود پرداخت[2].

در هرحال حزب با استراتژی جدید، یعنی سرنگونی نظام حاکمه‌ی پهلوی به میدان آمد و معتقد بود:

«۱- دهقانان به تنهایی نمی‌توانند قدرت سیاسی را در روستاها قبضه کنند، بایستی از همکاری انقلابیون شهری بهره‌مند شوند. ۲- نهضت انقلابی در شهرها به حمایت

---

۱. پیشین، ص ۱۱۰

۲. پیشین، ص ۱۰۳

توده‌ها نیازمند است. ۳- کارگران و پیشه‌وران غالباً رهبری انقلاب را به دست دارند. ٤- انقلاب دهقانان نیاز به حمایت ارتش دارد[۱]».

بنابراین با اعزام فرستادگانی به پاره‌ای شهرهای مهم ایران، فعالیت‌های کمونیستی از مراکز سنتی در شمال ایران فاصله گرفته، تا مراکز صنعتی جدیدی در جنوب، چون اصفهان و آبادان و تلاشی گسترده جهت احیای تشکیلات سابق سیاسی و صنفی و تأسیس حوزه‌های جدید و تشدید فعالیت گروه‌های مهاجر ایرانی در مناطق مجاور مرزهای شمالی کشور، دست به کار شد[۲].

برنامه و دستور کار این فرستادگان هم این بود:

«به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری از سوی دولت و صاحبان صنایع، حق اعتصاب و آزادی نشریات کارگران، برقراری هشت ساعت کار در روز، منع کار شبانه‌ی زنان و کودکان، منع استخدام کودکان زیر ١٤ سال، برقراری مرخصی با استفاده از حقوق برای زنان باردار به مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از زایمان، مشارکت شوراهای کارخانه‌ها در تنظیم روابط کارگران و مدیریت کارخانه‌ها، پذیرفتن اصل مذاکره‌ی دسته‌جمعی کارگران با کارفرمایان با تعیین حداقل دستمزد توسط اتحادیه‌های کارگری، برقراری چهل و دو ساعت کار در هفته، برقراری دو هفته مرخصی سالانه برای کارمندان و کارگرانی که حداقل شش ماه سابقه‌ی کار دارند و منع کارفرمایان از جریمه‌ی نقدی کارگران[۳]».

در کنگره‌ی نخست حزب کمونیست نیز، این اهداف به نوعی خودنمایی می‌کرد. در آنجا کنگره، سرنگون کردن سلطه‌ی امپریالیسم در ایران، مصادره‌ی اموال کلیه‌ی شرکت‌های خارجی، شناسایی حق خودمختاری برای همه‌ی ملیت‌ها در چارچوب وحدت کشور، مصادره‌ی اراضی مالکان بزرگ و تقسیم آن بین دهقانان و سربازان ارتش انقلابی و اتحاد با شوروی و جنبش بین‌المللی کارگری را خواستار شد[٤].

---

۱. الموتی، پیشین، ص ۱۹۷
۲. ذبیح، پیشین، ص ۱۱۳
۳. بیات، پیشین، ص ۳
٤. لاجوردی، پیشین، ص ٦١

کنگره‌ی ارومیه از رضاشاه به عنوان عامل بازدارنده‌ی رشد کشور یاد کرد و تنها راه مبارزه با او را سازماندهی کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی‌ها شمرد. به تعبیر نظریه‌پرداز معروف حزب کمونیست ایران، سلطان‌زاده: «رضاخان برخلاف تحلیل‌های گذشته نه تنها به نهضت آزادی‌بخش ملی در کشور کمک نکرده است، بلکه در کوتاه مدت خود به صورت یک مالک بزرگ درآمده و پیوند خود را با اشراف فئودال مستحکم نموده است[1]». حزب که در گذشته رضاخان سوادکوهی را عامل پیشرفت و تکامل سرمایه‌داری در ایران تلقی می‌کرد، در این کنگره به تشکیل یک جبهه‌ی واحد ضد شاه و انگلستان تأکید کرد. از سوی دیگر، حزب دوباره بر همبستگی خود با اتحاد جماهیر شوروی برای مبارزه با امپریالیسم انگلیس تأکید کرد.

چنین تصمیمات و اقداماتی بود که رضاشاه را بر آن داشت که با تمام قوا ضدنیروهای طرفدار نظام کمونیستی وارد عمل شود. از سال ۱۳۰۷، رضاشاه سیاست سختگیرانه‌ای در قبال هر نوع فعالیت سیاسی مستقل یا حتی تظاهر به چنین فعالیتی در پیش گرفت و سرکوب اعضای اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست و اعتصاب‌ها در سطح وسیعی آغاز شد. در مقابل، حزب به شیوه‌های مختلف و پنهانی به سازماندهی اعتصاب‌های گوناگون پرداخت. پیش از این حزب کمونیست در سال ۱۳۰٦ موفق شد یک کنفرانس کارگری با شرکت دویست کارگر شرکت نفت ایران و انگلیس سازمان دهد. این کنفرانس با هدف تشکیل سازمان تعاونی و باشگاه و نیز جلوگیری از تنبیه کارگران برپا شد[2]. در زمینه‌ی تبلیغات هم حزب اقدام به انتشار مجله‌های «جرقه»، «فرهنگ» و «دنیا» در داخل به طور زیرزمینی کرد و روزنامه‌های «ستاره‌ی سرخ» و «پیکار» را در خارج از کشور منتشر ساخت. حزب در ادامه‌ی مبارزه‌ی خود، ضد رضاشاه در سال ۱۳۰۷، اتحادیه‌ی کارگران نفت جنوب را تشکیل داد که بیش از هر چیز ضربه‌ی سنگینی به منافع انگلیس در حوزه‌ی نفوذ و قلمرو اختصاصی آن به شمار می‌رفت. در سال بعد، اعتصابی با حضور بیش از نه

۱. ذبیح، پیشین، ص ٦١
۲. پیشین، ص ۱۱۰

هزار نفر از کارگران شرکت نفت در آبادان برپا شد. این اعتصاب به‌شدت از سوی حکومت سرکوب شد. روزنامه‌ی ستاره‌ی سرخ، برخورد رضاشاه با این اعتصابات را چنین به تصویر می‌کشد:

«پاسبانان و سربازان با شمشیر و قمه‌های برهنه به کارگران حمله و کارگران با سنگ و چوب مقاومت کردند، در نتیجه ۲۰ نفر کارگر و ۱۵ نفر پلیس زخمی شدند[۱]».

حکومت، فشار به کارگران را شدت بخشید و کار را به آن حد رسانید که به کار بردن واژه‌ی «کارگر» را در روزنامه‌ها ممنوع ساخت و دستور داد که به جای آن واژه‌ی «عمله» را به کار ببرند. این رفتار علاوه بر گرایش شدید حکومت بر کنترل به کل امور کشور، از عامل دیگری هم نشأت می‌گرفت. این عامل خارجی روسیه‌ی شوروی بود. تا زمانی که فعالیت گروه‌های کمونیستی محدود به قشرها و صنف‌های کارگری بود یا به تلاش در زمینه‌ی ارتباط با توده‌های دهقانی معطوف می‌شد، فعالیت‌های‌شان نمی‌توانست از نظر شاه و دولت وی عامل تهدید و نگران کننده باشد.

«ولی گذشته از گرایش اساسی‌ای که در جهت چیرگی فزاینده‌ی دولت بر کل امور کشور جریان داشت، فاکتور دیگری نیز در برانگیختن حساسیت مقامات دولتی نسبت به فعالیت‌های کمونیستی، مؤثر واقع شد و سبب شد برای آن به مراتب بیش از آن‌چه میزان واقعی نفوذ و اعتبار سیاسی‌اش اقتضا می‌کرد، اهمیت منظور گردد، ربط و پیوند آن با تحولات سیاسی خارجی، همسایه‌ی قدرتمندی چون روسیه‌ی شوروی بود[۲]».

زیرا در این دوره تشکیلات حزب کمونیست ایران دچار بی‌نظمی شده و تعداد طرفداران آن به‌شدت کاهش یافته و حتی مأموران مخفی شهربانی در تشکیلات آنها نفوذ جدی کرده بودند. فعالیت کمونیست‌ها بنا به دلایلی چون دشواری‌های کار حزبی در مناطق شهری و محدود و نیز شناخته بودن فعالان مؤثر کمونیست‌ها، نتیجه‌ای جز شناسایی سریع تشکیلات و اعضای آنها در پی نداشت. در سال ۱۳۰۸، یکی از کارمندان اداره‌ی بازرگانی

---

۱. لاجوردی، پیشین، صص ۳۵ ـ ۳۶

۲. عبدالصمد کامبخش، ***نظری بر جنبش کارگری در ایران***، انتشارات گلبرگ، بی‌جا، بی‌تا، ص ۳۶

سفارت شوروی در تهران، به نام «ژرژ آقابگف» با پناهنده شدن به سفارت انگلیس و انتقال به اروپا، در آنجا کتابی منتشر کرد که در آن فعالیت شبکه‌های کمونیستی و جاسوسی روسیه‌ی شوروی در ایران را فاش ساخت. به دنبال انتشار این کتاب، شبکه‌ی مذکور کشف و جمعی از کمونیست‌ها و عوامل شوروی بازداشت شدند. دولت در اقدامی گسترده به منظور جلوگیری از فعالیت گروه‌ها و احزاب طرفدار کمونیست، قانون «منع فعالیت‌های کمونیستی» را در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰، به تصویب مجلس رسانید. اقدامات ضد کمونیستی ایران، واکنش شدید شوروی را در پی داشت. دولت شوروی در قدم اول اقدام به احضار «داوتیان»ـ سفیر خود در تهران ـ به مسکو نمود. در ادامه شروع به اشکال‌تراشی و اختلال در کار بازرگانی و تجارت با ایران نمود. این اشکال‌تراشی به حدی بود که اتاق بازرگانی تهران مجبور به تحریم تجارت با شوروی شد[1].

پس از اجرای قانون ۱۳۱۰، کمونیست‌های ایرانی به شدت در محدودیت قرار گرفتند، به طوری‌که مجبور شدند با تأسیس سازمان‌های زیرزمینی و مخفی به فعالیت بپردازند. به دنبال این محدودیت‌ها، حزب کمونیست، تبلیغات خود را متوجه قشر روشنفکر جامعه‌ی ایران کرد. سیاست مذکور براساس تاکتیکی بود که از سوی کنگره‌ی ششم کمینترن، به احزاب کمونیست توصیه شده بود. کنگره از احزاب خود خواسته بود تا تمامی تلاش خود را در جهت جذب و سازماندهی روشنفکرانی که دارای تمایلات مارکسیستی هستند، به کار گیرند. این استراتژی در ایران کارساز واقع شد. علت این امر هم فضای فرهنگی و طبقاتی جامعه‌ی آن روز ایران بود. اعزام محصل به خارج از کشور و تشویق این امر از سوی دولت و اقدام بسیاری از خانواده‌های متمول و اشراف جامعه در فرستادن فرزندان خود به خارج برای تحصیل، سبب شد که تعداد دانش‌آموختگان به طرز چشمگیری افزایش یابد. دانش‌آموختگانی که در فضای غرب به راحتی توانستند تفاوت‌های عظیم جامعه‌ی خود با کشورهای غربی را دریابند. این شناخت و معرفت همزمان بود با گسترش تبلیغات ضد سرمایه‌داری و امپریالیستی شوروی. این قشر به‌شدت تحت تأثیر تبلیغات ظلم‌ستیزانه‌ی

---

۱ . Sicker, Op. Cit, P. ٤٨

مارکسیسم قرار گرفتند و به ابزاری مناسب برای انتقال و تبلیغ اندیشه‌های مارکسیستی و کمونیستی مبدل شدند[۱].

مفاد قانون خرداد ۱۳۱۰:

> «هرکس، گروهی را که مرام یا رویه‌ی آن ضدیت با سلطنت مشروطه و یا حمایت از مرام اشتراکی است، سازمان دهد یا به آن بپیوندد، به سه تا ده سال زندان محکوم خواهد شد[۲]».

این قانون به اندازه‌ی کافی کمونیست‌ها و طرفداران آنها را در محدودیت قرارداد. بازداشت و شکنجه‌ی برخی از اعضا، رعب و وحشت ناشی از قانون مذکور را دوچندان ساخت. در سال ۱۳۱٤، مجله‌ی «دنیا»، تنها نشریه‌ی کمونیستی ایران که پیش از این ۱۲ شماره‌ی آن منتشر شده بود و نویسندگان آن توانسته بودند ماهیت کمونیستی خود را پنهان سازند، به توصیه‌ی بخش مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران توقیف شد. با این‌حال این پایان راه برای کمونیست‌ها و گروه‌ها و احزاب طرفدار آنها در ایران نبود؛ زیرا روشنفکران و تحصیل‌کردگان جامعه، این بار وارد میدان مبارزه شدند و زمینه‌ی تشکیل حزب کمونیست را برای بار دوم فراهم ساختند.

۵ ـ پنجاه و سه نفر؛ کمونیست‌های جدید

دکتر «ارانی[۳]» این بار از کنگره‌ی هفت کمینترن در سال ۱۳۱٤، مجوز تشکیل حزب کمونیست را دریافت کرد. وی همراه اعضای کمیته‌ی سوم حزب کمونیست با هدف «جمع‌آوری اعضا و متشکل ساختن آنها، ایجاد یک سازمان اختفایی که بتواند در شرایط اختناق و فشار شدید پلیس مقاومت کند، فراهم کردن وسایل انتشارات مخفی و کوشش برای متشکل ساختن و رهبری مبارزات صنفی و ضد دیکتاتوری در بین تمام قشرهای مردم

---

۱. کولایی، *استالینیسم...*، پیشین، صص ۸۲ ـ ۸۳

۲. بیات، پیشین، ص ٦

۳. برای آشنایی با این شخصیت نگاه کنید به: سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران ۱۳۷۰، صص ٦۹ ـ ۷۲

به‌ویژه کارگران و دانشجویان[۱]»، وارد عمل شدند. وی با تشکیل مرحله‌ی دوم حزب کمونیست، پایه‌گذار جریان «۵۳ نفر» شد. بزرگ علوی در کتاب «۵۳ نفر» خود فقط چند تن از اعضای این گروه را مارکسیست معرفی و از دیگران به‌عنوان دموکرات و ملی‌گرا یاد می‌کند که با هدف اصلاحات اجتماعی گرد هم آمده بودند و ظلم‌ستیزی و مبارزه با رشوه و فساد اداری و رفع تبعیض در جامعه را سرلوحه‌ی برنامه‌ی کاری خود قرار داده بودند. ارانی با همکاری «بزرگ علوی[۲]» و «نصرالله کامران» به عضوگیری مخفیانه از بین افراد فعال پرداخت و زمینه‌ی تجدید حیات مجدد حزب را فراهم ساخت[۳].

به اعتقاد برخی، کار دکتر ارانی در واقع چیزی جدا و مستقل از حزب کمونیست ایران نبود، بلکه وی در عمل همان فعالیت‌های متوقف شده را از سرگرفت. «کامبخش[٤]» یکی از اعضای گروه ۵۳ نفر اقدامات این گروه را مرحله‌ی سوم از فعالیت کمونیست ایران به شمار آورده است[۵]. «انور خامنه‌ای[٦]» نیز در خاطرات خود آورده است:

«دکتر ارانی از طریق «مرتضی علوی» و ضمن مسافرتی که مقارن با تشکیل هفتمین کنگره‌ی کمینترن از راه مسکو به انگلستان نمود، احتمالاً در سر راه خود با کمونیست‌های اروپایی ملاقات‌هایی داشته است. بعد از این مسافرت نصرالله کامران اصلانی از طرف کمینترن مخفیانه به ایران سفر کرد و طی ملاقاتی تصمیم گرفته شد که حزب کمونیست ایران، از نو تشکیل گردد»[۷].

بزرگ علوی نیز که منکر تماس دکتر ارانی با خارج از کشور جهت دریافت کمک شده است، در کتاب خود می‌نویسد:

«لازم است مخصوصاً تذکر داده شود که این تشکیلات ناقص و ناتمام با هیچ‌گونه

۱. لاجوردی، پیشین، ص ۳۸
۲. برای آشنایی با این شخصیت نگاه کنید به: ***سیاست و سازمان حزب توده***، پیشین، صص ۱۱۹ ـ ۱۲۲
۳. انور خامنه‌ای، ***خاطرات سیاسی***، چاپ دوم، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۲، صص ۷۷ ـ ۷۸
٤. فارغ‌التحصیل علوم حربی و خلبانی و از رهبران فعال حزب کمونیست و حزب توده‌ی ایران بوده است. وی در ٦۸ سالگی در آلمان شرقی فوت کرد. (۱۹۰۳ – ۱۹۷۱)
۵. کامبخش، پیشین، ص ۳۷
٦. برای آشنایی با این شخصیت نگاه کنید به: ***سیاست و سازمان حزب توده***، پیشین، صص ۱۱۳ ـ ۱۲۸
۷. انور خامنه‌ای، ***پنجاه و سه نفر***، انتشارات سازمان هفته، تهران بی‌تا، صص ۸٤ ـ ۸٦

مقام خارجی ارتباط نداشت و به هیچ وجه از آنها دستوری و یا کمکی اتخاذ نکرده است[۱]».

«به اعتقاد وی فعالیت این گروه ادامه‌ی کار حزب کمونیست ایران نبوده است و رژیم وقت برای توجیه اقدامات سرکوبگرانه‌ی خود این نهضت را کمونیست نامید»[۲].

فعالیت این گروه نیز دیری نپایید و در سال ۱۳۱٦، تشکیلات آنها لو رفت و ۵۳ نفر از اعضای آن دستگیر، محاکمه و زندانی شدند. اختناق شدید، حکومت ترور و سرکوب، ناتوانی گروه از نفوذ بیشتر در داخل اتحادیه‌های کارگری و صنفی، رعایت نکردن اصول مخفی‌کاری و لو رفتن برخی از اعضای تازه‌کار و بسیار ساده‌لوح آن از جمله «محمد شورشیان»[۳] عواملی بودند که در شناسایی و از بین رفتن تشکیلات بسیار مؤثر بودند.

هرچند بسیار تلاش شد تا با استناد به نوشته‌ها و آثار قلمی برخی از دستگیرشدگان به‌ویژه مقالات مجله‌ی «دنیا» کمونیست بودن آنها ثابت شود، اما هیچ‌یک از افراد این گروه این اتهام را نپذیرفتند. دادگاه محاکمه‌ی این افراد، سرانجام اعضای گروه ۵۳ نفر را به حبس ۲ تا ده سال محکوم کرد. ارانی تنها عضو این گروه بود که در زندان به طرز رقت‌باری و با ابتلا به تیفوس درگذشت. سایر اعضا پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و پایان دیکتاتوری رضاشاه توانستند از زندان رهایی یابند و هسته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران را تشکیل دهند.

در واکنش به اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی رضاشاه، دولت شوروی دست به کار شد و در سال »۱۳۱۷ با اخراج سه هزار و پانصد نفر از ایرانیان مقیم قفقاز، نارضایتی و اعتراض خود را از برخورد رضاشاه با کمونیست‌ها و نیروهای طرفدار مرام اشتراکی ابراز داشت[٤]. نکته‌ی

---

۱. بزرگ علوی، **پنجاه و سه نفر**، انتشارات الدوز، بی‌جا ۱۳۵۷، ص ۱۹۲

۲. پیشین، ص ۱۹۳

۳. نحوه‌ی دستگیری و لو رفتن تشکیلات پنجاه و سه نفر به‌ویژه محمد شوریان بسیار خواندنی به نظر می‌رسد. برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه کنید به: **سیاست و سازمان حزب توده**، پیشین، صص ۷۲ ـ ۱۱۰

٤. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳٤

قابل توجه در اخراج این مهاجران آن بود که در میان آنها عناصر مشکوک فراوانی وجود داشتند. عناصری که بعدها در اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ معلوم شد که از مأموران مخفی و جاسوسان مسکو بودند. درباره‌ی نگرش و برداشت رضاشاه از فعالیت کمونیست‌ها در ایران باید گفت که نظر شاه در این مورد کاملاً بدبینانه و حتی خصمانه بود. وجود این طرز تفکر نه بر ایده‌آل‌های دموکراتیک و نه بر بنیادهای ایدئولوژیک، بلکه بر آرمان‌های استبدادی و ناسیونالیستی رضاشاه استوار بود که وجود کمونیسم ایرانی را انعکاسی از دخالت خارجیان در امور داخلی ایران می‌پنداشت. البته در این میان هیچ‌گاه نمی‌توان نقش انگلیس و فشارهای وارده از سوی این کشور به دربار و حکومت رضاشاه را نادیده گرفت. کشوری که ضربه زدن به دنیای کمونیسم و عقب راندن رقیب از حوزه‌ی نفوذ خود را همواره سرلوحه‌ی سیاست خارجی خود در ایران قرار داده بود.

بخش پنجم

شوروی و سیاست گرایش
به نیروی سوم رضاشاه

یکی از مشخصه‌های سیاست خارجی دولتمردان ایران در زمان سلسله‌ی قاجاریه و پس از آن، سلسله‌ی پهلوی، پذیرش دوستی و حمایت قدرت‌های ثالث به منظور تعادل بخشیدن به رقابت روس و انگلیس در ایران بود. به عبارتی دولتمردان ایران به منظور خنثی کردن رقابت انحصاری روس و انگلیس برای چیرگی بر این سرزمین، از حضور یک قدرت ثالث بهره‌مند می‌شدند. در تاریخ روابط خارجی ایران از این قدرت ثالث، به عنوان نیروی سوم یاد می‌کنند.

هدف کلی از این سیاست عبارت بود از سود بردن از حضور یک دولت ثالث برای ایجاد «تعادل و موازنه» در برابر توسعه و نفوذ بیش از حد دو قدرت رقیب یکدیگر و نیز دریافت کمک‌های مالی و اداری به منظور تقویت بنیاد اقتصادی کشور. تجربیات تاریخی، ویژگی‌ها و خصوصیات متعددی را از نیروی سوم به نمایش گذاشت. یکی از ویژگی‌های نیروی سوم آن است که در صحنه‌ی روابط بین‌المللی دارای قدرت اقتصادی و نظامی درخور توجهی بوده و مرز مشترکی با کشور متقاضی نداشته باشد تا با توجه به دوری مسافت نتواند آن کشور را تحت اشغال خویش درآورد. دیگر ویژگی نیروی سوم برخورداری از محبوبیت و حسن سابقه و نداشتن سوءپیشینه در مداخله در امور داخلی کشور متقاضی است.

به منظور درک بهتر جایگاه این نیرو در سیاست خارجی و تاریخ تحولات ایران و نیز واکنش قدرت‌های رقیب، به‌ویژه شوروی به این گرایش، در چند فصل، این موضوع را بررسی می‌کنیم.

فصل اول

پیشینه‌ی سیاست گرایش به نیروی سوم در ایران

با روی کار آمدن سلسله‌ی قاجار در ایران، به‌ویژه پس از مرگ آغامحمدخان قاجار، جانشینان وی به‌واسطه‌ی ضعف شدید نظامی و اقتصادی بر آن شدند که به نوعی با اتخاذ راه حل‌های جدید و استمداد از نیروهای خارجی به مقابله با نفوذ و توسعه‌طلبی قدرت‌های روس و انگلیس برخیزند. تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد در زمان فتحعلی‌شاه که سیاست خارجی ایران نضج گرفت، وی با توجه به مظالم روس و انگلیس و ضعف بنیه‌ی نظامی کشور و نیز در راستای دیپلماسی سنتی ایران مبنی بر جانشین کردن اقدامات دیپلماتیک مؤثر به جای عملیات نظامی بی‌حاصل و جلوگیری از توسعه‌ی نفوذ روس و انگلیس، به نیروی سوم متوسل شد[1]. رقابت روس و انگلیس در ایران و حضور ممالک اروپایی در منطقه، عاملی مهم در تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران محسوب می‌شد. همین‌طور ضعف نظامی، سیاسی و اقتصادی ایران درقبال دو قدرت همجوار موجب آسیب‌پذیری

---

۱. حافظ فرمانفرماییان، ***تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز تا امروز***، ترجمه‌ی اسماعیل شاکری، انتشارات مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵، ص ۳۶

ایران در مرزهای شمالی و دریاهای جنوبی گردیده بود. ضعف ایران در شرایط بین‌المللی آن روز، رابطه‌ی متعادلی را با دو ابرقدرت مزبور ایجاد می‌کرد، زیرا در اروپا نیز نوعی «تعادل قوا و موازنه‌ی قدرت» برقرار بود[1].

در ابتدا، دولتمردان ایران بر آن شدند تا با عقد اتحاد با هر یک از این دو قدرت رقیب به طور جداگانه و علیه یکدیگر، زمینه‌ی حفظ استقلال خود را محقق سازند، ولی این سیاست راه به جایی نبرد؛ زیرا در زمان حمله و تجاوز روس به سرحدات ایران در سال ۱۸۰۲، انگلیس از مساعدت ایران در مقابله با اقدامات روسیه‌ی تزاری خودداری ورزید. ناکامی‌های پی‌درپی سیاست اتحاد یک‌جانبه با یکی از دو قدرت رقیب، دولت ایران را بر آن داشت تا به دولت ثالثی متوسل شود. اولین نیروی سوم در ایران فرانسه بود. عهدنامه‌ی «فین کن اشتاین» در سال ۱۸۰۷ بین دو کشور، زمینه‌ساز این همکاری شد. به دنبال این قرارداد، ژنرال «گاردان» در رأس یک هیأت بلندپایه‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی وارد تهران شد؛ اما با امضای عهدنامه‌ی «تیلسیت[2]» بین روسیه و فرانسه، همکاری ایران و فرانسه در همان آغاز راه عقیم ماند و با خروج ژنرال گاردان از ایران در حقیقت، برای اولین بار سیاست غیررسمی و ناشناخته‌ی گرایش به نیروی سوم در ایران با شکست مواجه شد. محمدعلی‌شاه نیز سعی کرد سیاست مذکور را تجربه کند، اما در کشاندن پای کشورهای فرانسه و آمریکا به تهران موفق نشد. ظهور امیرکبیر در عرصه‌ی تاریخ سیاسی ایران و در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه باعث شد بارقه‌ی امید در زمینه‌ی کنترل و تعادل بخشیدن به رقابت روس و انگلیس، در اذهان مردم ایران بدرخشد. وی در ابتدا سیاست نیروی سوم را با فرانسه تجربه کرد که به دلیل فشار و عصبانیت روس و انگلیس از دوستی ایران و فرانسه و نیز محافظه‌کاری و خودداری فرانسه از حضور در ایران، این تجربه به شکست انجامید. پس از آن، امیرکبیر آمریکا را به عنوان نیروی سوم برگزید. علت آن هم استراتژی سیاست

---

۱. رضاقلی نظام مافی، *کتاب سبز ۲۶؛ مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی*، انتشارات نشر تاریخ ایران، تهران بی‌تا، صص ۷ ـ ۸

۲. ناپلئون و الکساندر در ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۸۰۷ در تیلسیت دیدار و معاهده‌ی صلح بین فرانسه و روسیه را که متضمن اتحاد دو کشور بود، امضا کردند و در آن دو طرف تمام فتوحات و برنامه‌های توسعه‌طلبانه‌ی یکدیگر را به رسمیت شناختند.

خارجی آمریکا در آن زمان بود؛ «سیاست مونروئه[1]» و پرهیز از دخالت در امور داخلی کشورها. ماحصل این توجه، عقد قرارداد تجاری میان ایران و آمریکا در سال ۱۸۵۱ میلادی بود که هیچ‌گاه به مرحله‌ی عمل درنیامد. دلیل آن هم عزل امیرکبیر از صدارت بود. پیش از این، امیرکبیر، اتریش را به عنوان یکی دیگر از «آلترناتیوهای» نیروی سوم در ایران برگزید و در همین زمینه به تشکیل دارالفنون و استخدام استادان اتریشی همت گماشت. پس از مرگ امیرکبیر، جانشینان وی نتوانستند سیاست وی را تداوم بخشند.

صدراعظم‌های پس از امیرکبیر تلاش کردند تا از آلمان و آمریکا به عنوان نیروی سوم بهره ببرند که موفق نشدند. تلاش ناصرالدین‌شاه در ارسال نامه به رئیس جمهور وقت آمریکا و طرح مصایب و مظالم وارده به ایران از سوی روس و انگلیس، به منظور جلب موافقت این کشور برای حضور و فعالیت در ایران نیز، به شکست منجر شد.

به عقیده‌ی نویسنده‌ی «سیاست خارجی ایران»، تلاش ناصرالدین‌شاه در باز کردن پای آلمان و آمریکا، صرفاً به دلیل علاقه‌اش به بهبود عقب ماندگی اقتصادی کشور بود. همچنین نیت ناصرالدین‌شاه گسترش قدرت شخصی و کسب منابع جدید پولی بود تا آسایش و رفاه و خوشی را در سلطنت خود تداوم بخشد[2].

پس از ناصرالدین‌شاه، فشار روس و انگلیس بر ایران دو چندان شد و توانستند امتیازات متعددی را از دولتمردان کسب کنند و ایران را بازیچه‌ی سیاست‌های خود قرار دهند. روسیه در این زمینه از انگلیس موفق‌تر عمل کرد و توانست فشار خود را بر ایران شدت بخشد و دربار و حکومت را تابع سیاست‌های خود سازد. ترس از خطر آلمان و انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلیس و روس و اشتراک مساعی این دو رقیب سبب شد دولتمردان از امکان استفاده از تضادهای انگلیس و روس در ایران به منظور تضعیف آنها به کلی محروم شوند. همین امر سیاست خارجی ایران را که مبتنی بر موازنه بود ناکارآمد ساخت.

---

۱. جیمز مونرونه پنجمین رئیس جمهور آمریکا که پس از انتخاب شدن، کشورهای اروپایی را از مداخله در امور قاره‌ی آمریکا بر حذر داشت و آن قاره را به عنوان قلمرو کشورش اعلام کرد. نظریات وی تحت عنوان دکترین مونرونه (Monroe Policy) شهرت دارد.

۲. Ramazani, Op. Cit, P. ۶۵

۱ ـ مأموریت «مورگان شوستر» در ایران

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، زمینه‌های مداخله‌های آشکار دو ابرقدرت مزبور در امور داخلی ایران فراهم شد. در این رهگذر ایران به حالت اسف‌بار فقر و رکود و بی‌نظمی تنزل پیدا کرده بود و در این میان کسری شدید بودجه و شرایط بد اقتصادی بسیار اسفناک بود. روس و انگلیس برای اعطای کمک، شرایط کمرشکنی را در نظر گرفته بودند و دولت زیر بار نرفت. در این زمان همه به کمک‌های آمریکا امیدوار شدند و نگاه‌شان به ورود مستشاران آمریکایی به ایران بود تا همه‌ی مشکلات را حل کنند و به اصلاح امور بپردازند[۱]. در اینجا مجلس دوم هم دست به کار شد و با اکثریت آرا تصمیم گرفت جهت جلوگیری از فساد و خرابی امور مالی و ترمیم آن، از دولت آمریکا مستشار مالی دعوت کند. این سیاست بعدها به سیاست «نیروی سوم» مشهور شد. دولت ایران پس از انجام اقدامات لازم، به موجب قرارداد رسمی، مورگان شوستر را برای مدت سه سال به سمت خزانه‌دار کل به اتفاق ٤ نفر از همکارانش جهت معاونت استخدام کرد.

شوستر اقدامات متعددی را در زمینه‌ی اصلاح وضع مالیاتی و بحران‌های اقتصادی به عمل آورد. تمرکز درآمد گمرکات، اجرای قوانین مالیات و عوارض، مبارزه علیه قرارداد ۱۹۰۷، تفتیش محاسبات و مخارج دولتی و تشکیل قشون و نیروی پلیس برای جمع‌آوری مالیات به نام ژاندارمری مالی از جمله مهم‌ترین اقدامات او پس از روی کار آمدن بود. این اقدامات همراه اقدامات دیگر وی، خشم روس و انگلیس را علیه او برانگیخت. ضدیت روس و انگلیس با اقدامات شوستر بیان‌کننده‌ی آن بود که این هیأت راه را برای ورود آمریکا به صحنه‌ی ایران ـ به عنوان نیروی سوم ـ فراهم و هموار می‌کرده است.

۲ ـ واکنش روسیه در قبال عملکرد شوستر

پیش از ورود شوستر و هیأت همراه وی به ایران، شوروی شروع به کارشکنی در راه ورود وی به ایران کرد. در قدم اول روس‌ها، چند نفر از نمایندگان مجلس وابسته به خود را

---

۱. منصوره اتحادیه، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، نشر گسترده، تهران ۱۳٦۱، ص ۳۰۸

تحریک نمود که تلاش نمایند قرارداد انتخاب آمریکایی‌ها را فسخ نمایند[۱]. پس از ناکامی در این مرحله و انتصاب شوستر در سمت جدید، اقدامات دیگری را در پیش گرفتند. تصمیم شوستر مبنی بر تصویب قانونی در مجلس در زمینه‌ی تمرکز درآمد گمرکات با مخالفت شدید روسیه مواجه شد. دولت روسیه به موجب قرارداد قرضه‌ی ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲، درآمد گمرکات ایران را به استثنای بنادر خلیج‌فارس به وثیقه برداشته و به مستشار بلژیکی دستور داده بود قبلاً حق‌السهم آن دولت را از عواید مزبور برداشت نموده و بقیه‌ی آن را به حساب خزانه‌داری دولت ایران واریز کنند[۲].

سفیر روسیه در واکنش و بنا به تحریک میسیو «نوز بلژیکی» که رئیس کل گمرکات ایران و خواهان ضمیمه کردن شغل خزانه‌داری کل به کار خود بود، رسماً به دولت ایران اعلام کرد که مأموران گمرکات ایران نباید تحت نظارت خزانه‌دار کل واقع شوند، والا قشون روسیه تمام گمرکات شمال را تصرف خواهند کرد. روس‌ها به صراحت اعلام کردند اگر نوز بلژیکی برود، مستخدمین روسی را به جای او به دولت ایران تحمیل خواهند کرد[۳].

مخالفت روسیه ناشی از این امر بود که دولت ایران برنامه‌ریزی کرده بود تا تفوق و استیلای سیاسی را در تهران از طریق کنترل بر اموال ایران به دست آورد، کنترلی که روسیه حتی از زمان مظفرالدین آن را در نظر داشت. به این دلیل جنگ روسیه با مجلس به مشکل مخالفت انتقام‌جویانه و ماجراجویانه نسبت به مورگان شوستر درآمد[٤].

اقدامات شوستر در زمینه‌ی نصب اشخاص ضد روس در مناصب ریاست و ژاندارمری مالیه نیز واکنش منفی و مخالفت روسیه را در پی داشت. دست اندازی شوستر در شمال ایران و بسط هدف‌های اقتصادی در این منطقه نیز باعث نارضایتی روس‌ها شد. اقدامات ضد روسی شوستر در زمینه‌های مختلف مالیاتی و اقتصادی، اولتیماتوم متعدد روسیه را در پی داشت. در نوامبر ۱۹۱۱، اولتیماتوم دوم روس تسلیم دولت ایران شد و ضرب‌الاجل ٤٨

۱. مورگان شوستر، *اختناق در ایران*، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی، حبل‌المتین، کلکته ۱۹۱۵، ص ٥٩

۲. هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای ...*، پیشین، ص ۳٤۰

۳. پیشین، ص ۳۰٦

٤. Ibid, P. ۹۸

ساعته تعیین شد که اگر پس از انقضای مدت مزبور پاسخ اطمینان‌بخشی نرسد، قشون روسی به سوی تهران پیشروی خواهند کرد. رد اولتیماتوم در مجلس ایران به اتفاق آرا، روسیه را بر آن داشت که در مناطق شمالی ایران وارد عمل شود و شهرهای این منطقه را یکی پس از دیگری تصرف و غارت کرد و به قزوین رسید. بار دیگر سفارت روس به دولت ایران اطلاع داد که اگر ظرف شش روز تمام مواد اولتیماتوم قبول نشود، چهار هزار ساخلوی قزوین به سمت تهران حرکت خواهند کرد[۱]. این‌بار هم نمایندگان مقاومت کردند و حتی کابینه‌ی وقت هم سقوط نمود. با این حال دولت ایران در ٢٤ دسامبر ۱۹۱۱، اولتیماتوم روسیه را پذیرفت و مجلس شورای ملی را منحل و شوستر را از ایران اخراج نمود[۲].

۳ ـ تداوم سیاست نیروی سوم در جنگ جهانی اول و واکنش روس‌ها

پس از خروج مستشاران آمریکایی از ایران، روسیه‌ی تزاری سیاست خشونت و انگلستان سیاست سکوت را در قبال ایران اتخاذ کردند. جهت مقابله با تاخت و تازهای همسایه‌ی شمالی و دخالت‌های روسیه، دولت ایران که دچار ضعف اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی بود، چاره‌ای جز توسل به نیروی سوم نداشت، اما آمریکا به علت «سیاست انزواطلبی» از ورود به صحنه‌ی ایران خودداری می‌کرد.

در زمان جنگ جهانی اول، ایران در اول نوامبر ۱۹۱٤ اعلام بی‌طرفی کرد؛ اما متفقین از جمله روسیه و انگلستان به این سیاست توجهی نکردند و با اشغال ایران، «بی‌طرفی» آن را نقض کردند. وجود یک انزجار عمومی نسبت به انگلیس و روس، زمینه را برای ورود آلمان به عرصه‌ی سیاست ایران فراهم کرد. تمایل آلمان به فعالیت روزافزون در ایران پس از اولتیماتوم روس و اخراج شوستر بیشتر شد. هدف آلمان از این حضور درحقیقت وارد نمودن ایران به جنگ با روسیه و انگلیس در کنار خود بود و حتی قراردادی را در این زمینه

---

۱. نجفقلی حسام معزی، ***تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا***، انتشارات قلم، تهران ۱۳٤٤، ص ٤۳۷

۲. پیشین، ص ٤۷۵

مهیا ساخته بود[۱]. با این‌حال در این مقطع، آلمان نتوانست در این زمینه موفق عمل کند.

حضور آلمان در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی ایران موافق میل و سیاست روسیه نبود، از این رو دولت تزار اقدامات نظامی را علیه ایران در ناحیه‌ی قفقاز انجام داد. با نزدیک شدن نیروهای روسیه به تهران، دولتمردان و طرفداران آلمان در معرض خطر قرار گرفتند و بالاجبار تهران را ترک و عازم شهر قم شدند و سفیر آلمان نیز آنها را همراهی می‌کرد. حکومت موقت ایران در کرمانشاه با حمایت آلمان نیروی سوم را تعقیب می‌کرد؛ اما ره به جایی نبرد و با تداوم پیشروی‌های نیروهای تزاری به سمت شهرهای غربی ایران از جمله کرمانشاه و همدان، اعضای کمیته‌ی دفاع ملی مجبور به فرار به سمت ترکیه شدند و دولت مستوفی‌الممالک استعفا کرد و «عبدالحسین میرزافرمانفرما» که معروف به هواخواهی از انگلیسی‌ها بود، مأمور تشکیل کابینه‌ی جدید شد و احمدشاه آمادگی دولت ایران را برای عقد قرارداد با روس و انگلیس به اطلاع دو کشور رساند و به این ترتیب به برقراری «موازنه‌ی مثبت» بین روس و انگلیس پرداخت[۲].

اگرچه آلمان از اوایل قرن بیستم تا اواسط جنگ جهانی اول، نقش نیروی سوم را با فراز و نشیب‌هایی چند در ایران ایفا کرد، اما روس و انگلیس نفوذ بیشتری نسبت به آلمان در صحنه‌ی سیاسی ایران داشتند.

۱. مورخ‌الدوله سپهر، پیشین، ص ۲۳۷

۲. ایرج ذوقی، *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۵

فصل دوم

رضاخان و گرایش به نیروی سوم

رضاخان پس از کودتای ۱۲۹۹ به آمریکا روی آورد. از همان ابتدای کودتا، دولت ایران در زمینه‌ی سیاست خارجی با نزدیک شدن به ایالات متحده به نوعی سیاست قدرت سوم متوسل شده بود. این سیاست را در اصل مشیرالدوله که در سال ۱۹۲۰ نخست‌وزیر بود، آغاز کرد، ولی با سقوط دولت وی ادامه نیافت[۱]. اولین نخست وزیر پس از «کابینه‌ی سیاه»، یعنی قوام‌السلطنه دامنه‌ی این دیپلماسی را گسترش داد. نظر وی این بود که ایران باید فقط درصدد جلب آمریکا برای سرمایه‌گذاری در نفت باشد، بلکه باید از آمریکا کمک‌های تکنیکی و قرض‌های مالی دریافت کند. حسین علاـ وزیر مختار ایران در واشنگتن‌ـ طی یادداشتی به وزیر امور خارجه‌ی آمریکا اطلاع داد که سیاست دولتش حفظ بی‌طرفی میان انگلیس و روسیه است؛ بنابراین ایران امید به کمک‌های آمریکا دارد. در پی این نامه، ایران خواستار کمک آمریکا در بازسازی ملی از طریق کمک‌هایش شد[۲].

ورود آمریکا به عنوان نیروی سوم در عرصه‌ی سیاسی ایران با اقبال مواجه شد و آن هم

---

۱. زرگر، پیشین، ص ۹۸

۲. Ibid, P. ۲۰۵

به دلیل خاطرات خوشی بود که ایرانیان از خدمات آمریکا و حمایت آنها از ایران در برخی از مقاطع تاریخی داشتند. در قرارداد ۱۹۱۹، آمریکا به حمایت از مردم ایران برخاست و در مقام مخالفت با قرارداد برآمد. در اینجا دولت آمریکا از سیاست انزواطلبی دست کشید و با مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، حیثیت زیادی در ایران کسب کرد. تا آنجا که برخی روزنامه‌ها اظهار کردند این قرارداد باید با ایالات متحده و نه با انگلیس منعقد می‌شد؛ زیرا آمریکا برخلاف بریتانیای کبیر دارای حسن نیت است.

همچنین در حضور نمایندگان ایران در کنفرانس «صلح ورسای» نیز آمریکا مساعدت فراوانی به ایران کرد. با تشکیل کنفرانس صلح ورسای در ژانویه‌ی ۱۹۱۹، دولت ایران تصمیم گرفت نمایندگانی را به کنفرانس اعزام کند و خواسته‌های خود را به اطلاع دول فاتح برساند و خسارات وارده را مطالبه نماید؛ اما دولت انگلیس به بهانه‌ی این که ایران رسماً بی‌طرف بوده و در جنگ شرکت عملی نداشته است تا بتواند در کنفرانس صلح شرکت جوید و نیز با توجه به این‌که انگلیس می‌ترسید قرارداد سری ایران ـ انگلیس که ضامن نفوذ انگلستان در ایران بود فاش شود، با پذیرفتن هیأت ایرانی مخالفت کرد و ادعای ایران را به کلی نامعقول دانست[۱].

با این حال هیأت نمایندگی آمریکا و شخص «ویلسون»، رئیس جمهور آمریکا، مساعی زیادی را درباره‌ی پذیرفتن ایران در کنفرانس، برای ابراز سخنانش به کار بردند. سیاست‌های مثبت آمریکا در قبال ایران و حمایت رسمی این کشور از ایران در کنفرانس صلح ورسای، بیان‌کننده‌ی تغییر موضع آمریکا راجع به قضایای ایران بود. آمریکا از این تاریخ، سیاست خود را در ایران تغییر می‌دهد؛ زیرا به موقعیت جغرافیایی و منابع سرشار نفت ایران در جنوب، سخت علاقه‌مند شده است. این اندیشه هم در ایرانیان بارور شد که با توجه به انهدام یکی از دو قطب رقیب در ایران، یعنی روسیه‌ی تزاری، ایران می‌تواند با استفاده از آمریکا خود را از چنگال انگلستان بی‌رقیب رها سازد.

۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۵۸

۱ ـ اعطای امتیاز نفت شمال برای جذب آمریکا

پس از جنگ جهانی اول و با توجه به اهمیت و نقش‌آفرینی نفت در پیروزی متفقین، این ماده‌ی حیاتی و منافع آن مورد توجه قدرت‌های پیروز قرار گرفت. در همین حال، نیاز ایران به آمریکا جهت گرفتن وام از سرمایه‌داران آمریکایی و با توجه به علاقه‌ی آمریکا به نفت ایران، مسئله‌ی استقراض در ارتباط تنگاتنگ با نفت قرار گرفت. قوام‌السلطنه‌ـ نخست‌وزیر وقت ایران‌ـ به منظور رفع نابسامانی‌های ناشی از جنگ و رونق بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی، سعی کرد با انعقاد قرارداد با شرکت‌های نفتی آمریکا، از فشار انگلیس و شوروی راجع به قضیه‌ی نفت مصون بماند؛ بنابراین برای حفظ استقلال و حاکمیت ایران به تکوین سیاست نیروی سوم پرداخت تا اقتصاد ایران را بازسازی کند.

با وجود آنکه مخالفت روسیه و انگلیس با اعطای نفت به آمریکا حتمی بود، ولی قوام‌السلطنه مذاکرات محرمانه‌ای را با نمایندگان شرکت نفت «استاندارد اویل» درباره‌ی اعطای امتیاز نفت پنج ایالت شمالی ایران آغاز کرد. این مذاکرات در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۱ منتهی به امضای قراردادی شد که به موجب آن، امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال به مدت ۵۰ سال، به این شرکت آمریکایی واگذار شد[۱].

مجلس چهارم پس از برگزاری چندین جلسه‌ی سری و علنی، مواد امتیازنامه را تصویب کرد. بر طبق ماده‌ی ۵، کمپانی حق نخواهد داشت این امتیاز را به دولت یا شرکت خارجی واگذار نماید و در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی خواهد شد[۲]. این ماده با سیاست ایران مبنی بر به کارگیری آمریکا به عنوان نیروی سوم تطابق داشت، زیرا کمپانی استاندارد اویل در صورت واگذاری یا شراکت با نیروهای اول و دوم و شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران وابسته به آنها از امتیاز محروم می‌شد؛ براساس این مصوبه، دیگر نفت در انحصار شوروی و انگلستان قرار نمی‌گرفت. این ماده با باز کردن پای آمریکا، خواهان زدودن بقایای شرکت‌های نفتی شوروی و انگلیس در ایران بود. به همین دلیل پس از

---

۱. پیشین، ص ۳۷۶

۲. حسین گونیلی، *آمریکا و تاریخ روابط سیاسی ایران و آمریکا*، انتشارات دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۷، ص ۵۱

افشای مشارکت شرکت نفت ایران و انگلیس در امتیاز استاندارد اویل، دولت ایران نه فقط با قرار فوق مخالفت کرد، بلکه مذاکراتی را هم که در همان وقت برای تحصیل قرضه‌ای از بانک «مورگان» در جریان بود، قطع کرد. پس از این، عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی، طرحی را در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۱، به مجلس ارایه دادند و خواستار اصلاح ماده‌ی اول و پنجم قانون اعطای نفت شمال مورخ ۳۰ آبان ۱۳۰۰ شدند. مجلس در مصوبه‌ی جدید خود، به دولت اختیار داد تا امتیاز نفت شمال را به کمپانی استاندارد اویل یا هر کمپانی معتبر و مستقل دیگر آمریکایی واگذار کند، مشروط بر این‌که کمپانی امتیازگیرنده بتواند مبلغ ده میلیون دلار قرضه به وسیله‌ی بانک‌های آمریکایی، در اختیار ایران بگذارد. ماده‌ی پنج قانون ۳۰ آبان هم به این ترتیب اصلاح شد که کمپانی امتیازگیرنده حق واگذاری حقوق خود را به دولت یا شرکت دیگری ندارد.

کمپانی استاندارد اویل تصمیم اخیر مجلس را پذیرفت. با این‌حال در همین زمان، کمپانی نفتی «سینکلر» هم برای امتیاز نفت شمال ایران ابراز تمایل کرد. سینکلر پیشتر امتیاز استخراج معادن نفت شمال جزیره‌ی «ساخالین» را از شوروی کسب کرده بود. رقابت دو کمپانی استاندارد اویل و سینکلر بر سر امتیاز نفت شمال شروع شد و در داخل کشور گروه‌هایی به طرفداری از این شرکت‌ها قلم‌فرسایی و سخنرانی کردند. هواخواهان اویل از جانب سفارت انگلیس در تهران و کمپانی نفت ایران و انگلیس و هواخواهان سینکلر از سوی سفارت شوروی حمایت می‌شدند. سرانجام در این بازار رقابت، سینکلر موفق شد در ۲۹ آذر ۱۳۰۲، قراردادی را با دولت ایران منعقد کند.

رضاخان پس از امضای این قرارداد، به عنوان نخست‌وزیر در خطابه‌ای به کاردار آمریکا در تهران گفت:

> «من این موقع را یکی از بهترین مواقع تاریخ ایران می‌دانم، ما می‌خواهیم سلطه‌ی اقتصادی انگلیس و روسیه را از بین ببریم و اعطای این امتیاز به یک شرکت آمریکایی، مقدمه‌ی روابط و پیوند مستحکم‌تری بین ایران و آمریکا خواهد بود[1]».

---

۱. مصطفی فاتح، ***پنجاه سال نفت ایران***، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸، ص ۳۳۸

۲ ـ واکنش شوروی به اعطای امتیاز نفت شمال

واضح بود که شوروی و انگلستان درباره‌ی اعطای امتیاز به رقیب سوم مخالفت می‌کنند. این دو رقیب مانع به کارگیری سیاست نیروی سوم از سوی ایران، درباره‌ی نفت شمال بودند. نخستین واکنش شوروی از سوی سفیر این کشور در تهران مطرح شد. «روتشتاین» اعتراض رسمی دولت شوروی را تسلیم دولت ایران نمود[۱]. شوروی اقدام دولت ایران در اعطای امتیاز نفت شمال به کمپانی آمریکایی را ناقض مدلول ماده‌ی سیزده قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی دانسته و یادآور شده بود که امتیازات و حقوقی را که به موجب پیمان مودت به ایران برگردانده شده است، نباید به یک قدرت ثالث دیگر و یا اتباع آن واگذار شود و دولت ایران موظف است که حقوق و امتیازات را برای مردم ایران نگهدارد[۲].

استناد شوروی به امتیاز «خوشتاریا» بود که طی قراردادی با «محمدولی‌خان خلعت‌بری سپهسالار» بهره‌برداری و استخراج معادن نفت منطقه‌ی تنکابن، کجور و کلارستان به مدت ۹۹ سال به خوشتاریا واگذار شده بود. دولت ایران در پاسخ به اعتراضات شوروی اظهار کرد:

> «موافقت‌نامه‌ی «وثوق‌الدوله ـ خوشتاریا» که از طریق محمدولی‌خان خلعت‌بری با خوشتاریا در ۱۹۱۶ منعقد گردید، در نتیجه‌ی فشار و تهدید و انواع ناملایمات انعقاد یافته و فقط طرحی برای لایحه‌ی قانونی بود که مدارج قانونی را طی ننمود و طبق قانون اساسی باید بعداً به تصویب مجلس شورای ملی برسد و با توجه به این‌که این موافقت‌نامه از سوی مجلس رد شده است، عهدنامه‌ی مزبور قانوناً باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط است؛ بنابراین ایران امتیازی به اتباع روسیه نداده است که آن را ملغی کرده باشد و اعطای امتیاز مزبور از حقوق مسلم حاکمیت ایران می‌باشد[۳]».

پس از این اظهارنظر صریح دولت ایران، شوروی یادداشت دیگری درباره‌ی تأخیر

---

1. Papers Relating to the Foreign Relations of the United States, ۱۹۲۳. Vol II, P. ۷۱۳

۲. مهدی کیانفر، *سیاست آمریکا در ایران*، خیام، تهران ۱۳۲۸، ص ۱۰۳

۳. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۷٦

مجلس شورای ملی در تصویب معاهده‌ی دو کشور ارسال کرد. وزارت امور خارجه در نامه‌ای به اعتراض جدید شوروی نوشت:

«دولت ایران به هیچ وجه مایل به تأخیر انجام مطلب نبوده است و به محض این‌که مجلس شورای ملی از ترتیبات داخلی خود و تصویب پروگرام هیأت دولت فارغ شد، عهدنامه‌ی مزبور به مجلس تقدیم و از طرف مجلس به کمیسیون خارجه ارجاع گردید. در کمیسیون خارجه اختلافی بین نسخه‌ی فارسی و روسی عهدنامه مشاهده گردید و نیز یک فقره اشکال در متن عهدنامه به نظر کمیسیون رسیده بود و چون کمیسیون با اصل عهدنامه موافقت داشت، برای ابراز کمال موافقت و نظر به علاقه‌مندی که به حسن روابط دولتین داشت، می‌خواست رأپرتی بدهد که کاملاً موافق باشد... به همین جهت از طرف دولت با سفارت روس برای رفع چند فقره اختلاف راجع به عهدنامه، مذاکرات شروع گردید[1]».

پس از این اعتراضات و پاسخ‌های رد و بدل شده بین ایران و شوروی، روابط دو کشور تا حد زیادی تیره شد و اولین اثر خود را در روابط بازرگانی دو کشور برجای گذاشت. در قدم نخست، شوروی به قطع مذاکرات بازرگانی با ایران اقدام کرد و حتی در مطبوعات وابسته به خود یک جریان تبلیغاتی هم ضد قرارداد به راه انداخت که موفق نبود. سرانجام دولت شوروی، علی‌رغم استفاده از مکانیزم‌های متعدد، مجبور شد به موضع ایران تن دردهد و از ادامه‌ی جریان خودداری ورزد. در مرحله‌ی بعد، شوروی پس از ناکامی در لغو امتیازنامه‌ی «استاندارد اویل»، مبارزه‌ی خود را با کمپانی سینکلر آغاز کرد. در همان آغازین روزهای مذاکره‌ی سینکلر با طرف ایرانی برای کسب امتیاز نفت شمال، شوروی اقدامات اعتراضی خود را شروع و تلاش کرد از تحقق این قرارداد ممانعت به عمل آورد. در همین زمینه رسانه‌ها و مطبوعات داخلی و خارجی وابسته به شوروی دست به کار شدند. رادیو مسکو در روز ۲۲ عقرب ۱۳۰۱، در تفسیر خود درباره‌ی امتیاز نفت شمال چنین گفت:

«در محافل آمریکایی راجع به مسئله‌ی امتیازات در شرق و به‌خصوص امتیاز نفت در ایران صحبت زیادی می‌شود. از قراری که اطلاع می‌دهند در آمریکا این عقیده را

---

۱. کیانفر، پیشین، صص ۱۰۵ ـ ۱۰٦

دارند که گرفتن امتیاز نفت در شمال ایران که با قفقاز هم سرحد است بدون شرکت روسیه که مستقیماً در خود نفت، علاقه‌مند نیست، قضیه‌ی صورت‌ناپذیری است، همان‌طوری که این امتیازات بدون اعطای حق ترانزیت از طرف روسیه صورت‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا مسئله‌ی ترانزیت ممکن است سوءظن و جنبه‌های ماجراجویی و مداخله‌ی نظامی اجانب [را] تحت لوای امتیازات، در همسایگی روسیه برطرف ساخته و حقیقتاً یک صورت و اهمیت متین استخراجات منابع تحت‌الارضی به این کار بدهد. عموماً تصور می‌کنند که روسیه حق دارد نسبت به این قبیل امتیازات ظنین گردیده و آنها را مصنوعی و تهاجمی تصور کند و اگر این امتیازات بدون اطلاع و موافقت او انجام گیرد، بدیهی است که روسیه این قبیل مؤسسات خارجی را که تولید سوءظن می‌کنند در آن حدود راه نخواهد داد[1]».

پرونده‌ی نفت شمال، برخورد و اقدامات شوروی در قبال آن نشان داد که شوروی برای نیل به اهداف سیاسی و اقتصادی‌اش در ایران حاضر است برای حذف رقیب هر کاری را انجام دهد؛ بنابراین با آمریکا که به عنوان نیروی سوم، مانع از کسب و تحق اهداف این کشور در ایران بود و با اعطای امتیاز نفت به شرکت‌ها و کمپانی‌های آمریکایی، به‌شدت مخالفت و به آن اعتراض کرد.

البته قرارداد سینکلر نه به دلیل این مخالفت صرف که به دلایل متعددی هیچ‌گاه به مرحله‌ی اجرا درنیامد. جبهه‌ی مخالفان داخلی با حمایت انگلیس و کمپانی نفت ایران و انگلیس توطئه‌های زیادی را ضد این قرارداد دنبال کردند که قتل نایب کنسول آمریکا و قیام «شیخ خزعل» در خوزستان مهم‌ترین آن را تشکیل می‌دادند.

قیام شیخ خزعل به بهانه‌ی بازگردانیدن احمدشاه به سلطنت و با تشکیل کمیته‌ی «قیام سعادت» و تهییج و تحریک عشایر و قبایل و خوانین بختیاری شکل گرفت، ولی در حقیقت بخشی از برنامه‌های انگلیس برای در مضیقه گذاشتن و تهدید حکومت مرکزی بود تا بدان وسیله از نفوذ آمریکایی‌ها در منابع نفتی شمال ایران جلوگیری کنند. واقعه‌های سقاخانه‌ی شیخ‌هادی و بازدید «ماژور ایمبری»ـ نایب کنسول آمریکا در تهران ـ و کشته شدن وی در

---

۱. گونیلی، پیشین، صص ۵۸ ـ ۵۹

این ماجرا، بخش دیگری از سناریوی انگلیسی‌ها را تشکیل می‌داد. اگرچه روایت‌های گوناگونی در این زمینه شکل پیدا کرد، اما به نظر می‌رسید که مسئله‌ی نفت شمال و کمپانی سینکلر مهم‌ترین آنها باشد. «والاس موری»ـ کاردار آمریکا در تهران ـ در گزارشی محرمانه به وزارت خارجه‌ی آمریکا چنین می‌نویسد:

«گزارشات حاکی از آن است که توطئه و دسیسه از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران سبب قتل ایمبری گشته است. آنها تصور می‌کردند که ایمبری همان سوپر نماینده‌ی شرکت نفت سینکلر است. سفارت شوروی هم صراحتاً انگلیس را متهم به قتل ایمبری کرده است و مطبوعات ایران هم حملات شدیدی را علیه انگلیسی‌ها آغاز کرده‌اند».[1]

در این میان عده‌ای این واقعه را به عوامل شوروی نسبت می‌دهند. آنان معتقدند از زمانی که ایمبری در لینگراد، نایب کنسول آمریکا بود، میانه‌ی خوشی با شوروی‌ها نداشت و پنج مرتبه از روسیه اخراج شده بود و در مرتبه‌ی ششم به طور غیررسمی داخل روسیه شد و طرز کار شوروی‌ها را بررسی می‌کرد. موقعی که ایمبری به آنکارا رفت، عمال شوروی درصدد قتل او برآمدند و توفیق نیافتند[2]. با این‌حال این امکان در ایران و پس از طرح امتیاز نفت شمال برای شوروی‌ها فراهم آمد. ماجرای نفت شمال، سبب شد که شوروی‌ها ایمبری را به علت امتیازی که مغایر با امتیاز خوشتاریا و علیه منافع شوروی بود، به قتل برسانند.

اگرچه این روایت‌ها وجود دارند، ولی آن‌چه مسلم است این است که شرکت سینکلر با استناد به این قتل، از اجرای قرارداد خودداری ورزید و حتی زمانی که دولت ایران حاضر شد ماده‌ی مربوط به قرضه‌ی ده میلیون دلار را هم از شرایط امتیاز حذف کند، کمپانی این گذشت بزرگ را هم نپذیرفت. به نظر می‌رسد سینکلر به دلیل این که دولت شوروی قرارداد خود را با این شرکت در زمینه‌ی استخراج نفت از شمال جزیره‌ی ساخالین لغو کرد و این

۱. ایرج ذوقی، *نفت ایران*، انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۱۳
۲ فاتح، پیشین، ص ۳٤۱

شرکت امکان انتقال نفت شمال را از طریق قفقاز به دریای سیاه از دست داد، درصدد برآمد از امتیاز نفت شمال چشم‌پوشی کند و قتل ایمبری زمینه‌ی مناسبی را به همین منظور فراهم کرد.

این حوادث نشان می‌دهد که دولت‌های شوروی و انگلستان که به شرکت‌های نفتی آمریکایی به دیده‌ی حسادت می‌نگریستند، مایل نبودند که موقعیت‌شان در ایران تضعیف شود و پای آمریکا به عنوان نیروی سوم در ایران باز شود و همین امر سیاست نیروی سوم ایران را در یک مرحله‌ی دیگر با شکست مواجه کرد.

۳ ـ مأموریت «میلسپو» در ایران

پس از اقدام اصلاحی مورگان شوستر در ایران که خاطرات خوشی را بر جای گذاشت، بار دیگر در زمان مشیرالدوله طرحی پیشنهاد شد که براساس آن برای بهبود وضع مالی و اقتصادی ایران، از مستشاران آمریکایی دعوت به عمل آید. این طرح بعدها از سوی قوام‌السلطنه به‌شدت دنبال شد و سفیر ایران در آمریکا مأمور مذاکره با مقامات آمریکا در این زمینه شد. حسین علاء در پی آن بود که در صورت امکان بار دیگر شوستر را پس از ده سال دوباره به ایران برگرداند که شوستر راضی به آمدن نشد. پس از آن، وزارت خارجه‌ی آمریکا دکتر «آرتور چستر میلسپو» را به همین منظور معرفی کرد. انتخاب میلسپو از نظر قوام‌السلطنه هم کاملاً معقول به نظر می‌رسید؛ بنابراین وی از مجلس چهارم خواست استخدام این مستشار مالی آمریکایی را اجازه دهد و مجلس هم با اکثریت آرا استخدام میلسپو و همکارانش را تصویب کرد. این مستشار آمریکایی فعالیت خود را رسماً از ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲ آغاز کرد. وی با استفاده از تجربیات گذشته، خدمات مهمی را در اصلاح امور مالی و توسعه‌ی اقتصادی و سامان دادن به فعالیت‌های بهداشتی و نظامی انجام داد.

عوامل متعددی را برای موفقیت میلسپو در انجام دادن مأموریتش مؤثر می‌دانند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: وجود یک دولت مرکزی مقتدر و توانا، وجود جوانان تحصیل‌کرده و کارمندان آشنا به امور گمرکی و مالیاتی و نیز جنگ جهانی اول که روحیه‌ی سازندگی و وطن‌پرستی را در مردم ایران زنده کرد. میلسپو هم علت موفقیت خود را در انجام

اصلاحات مالی، حمایت دولتمردان ایرانی، حمایت نمایندگان روشنفکر مجلس و حمایت و پشتیبانی رضاخان مطرح می‌کند[۱] در مقابل، نویسنده‌ی کتاب «سیاست خارجی ایران» موفقیت میلسپو را ناشی از سیاست عدم مداخله‌ی شوروی و انگلیس، عوامل داخلی، حمایت مجلس چهارم و مهم‌تر از همه حمایت ارتش تحت فرمان رضاخان می‌داند[۲].

برخلاف دیدگاهی که عملکرد میلسپو و اقداماتش را بسیار مثبت و سازنده ارزیابی می‌کنند، گروهی معتقدند که وی فقط در جهت منافع آمریکا گام برداشته است و واگذاری بیشتر فعالیت‌ها و امتیازات تجاری، بازرگانی و غیره به شرکت‌های آمریکایی را گواهی بر این مدعی می‌دانند. این گروه به صورت عمده دارای گرایش مارکسیستی هستند. واگذاری امتیازات نفت شمال، راه‌آهن، احداث جاده‌های شوسه به شرکت‌های آمریکایی و فشار به اقشار ضعیف و زحمتکش، مداخله در امور داخلی کشور و مخالفت با جمهوری‌خواهی رضاخان را به عنوان دیگر دلایل خود ذکر می‌کنند[۳].

آنچه مسلم است حمایت بی‌دریغ و همه‌جانبه‌ی رضاخان از میلسپو و عملکردش می‌باشد. رضاخان در زمان‌های متعدد و سمت‌های مختلف به میلسپو و هیأت همراهش کمک‌های شایانی کرد و دلیل عمده‌ی این حمایت هم، تلاش رضاخان برای جلب نظر نیروی سوم جهت حضور در صحنه‌ی ایران بود؛ اما وی پس از اینکه قدرت را به‌طور کامل در ایران قبضه کرد و توانست سلطنت را از آن خود کند، نسبت به میلسپو و عملکردش تغییر رویه داد. زمانی که رضاخان بر تخت پادشاهی نشست، میان او و مستشاران آمریکایی بر سر قوانین مالی جدید که از سوی میلسپو پیشنهاد شده بود، اختلافاتی بروز کرد. این اختلافات زمانی تشدید شد که رضاشاه با اعتقاد به اینکه مخارج ارتش باید از تحت کنترل میلسپو خارج شود، دستور داد که مقداری از عوارض نانواها را به ارتش اختصاص دهند. در مقابل، میلسپو دستور داد به همان اندازه که رضاشاه از عوارض شهرداری برداشته بود از بودجه‌ی ارتش کم کنند. این امر سبب سوءظن شدید رضاشاه نسبت به میلسپو شد و

۱. آرتور میلسپو، *مأموریت آمریکایی‌ها در ایران*، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵٦، ص۳۱

۲. Ramazani, Op. Cit, P. ۲۱۰

۳. گریگوری لوویچ بوندارفسک، *تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران*، انتشارات آلفا، تهران ۱۳۵۷، صص ۱٦ ـ ۲۰

جمله‌ی معروف خود را که «تنها یک شاه در ایران است و من می‌خواهم که شاه ایران باشم» به میلسپو گفت و علی‌رغم حمایت‌های وسیع نمایندگان مجلس و نخست‌وزیر وقت، میلسپو مجبور شد تحت فشار شاه، ایران را در اوت۱۹۲۷، ترک کند.

٤ ـ موضع شوروی در قبال میلسپو

حضور دکتر میلسپو و هیأت همراهش در ایران بیش از آنکه مبین ورود یک گروه مستشار مالی به کشور باشد، بیان‌کننده‌ی رخنه و نفوذ ایالات متحده‌ی آمریکا در عرصه‌ی سیاسی ایران به شمار می‌رفت. در بدو ورود هیأت مالی دکتر میلسپو به ایران، شوروی در ظاهر، نوعی سیاست بی‌تفاوتی در پیش گرفت و در ابتدای امر از ایجاد هرگونه فشار و مزاحمت سیاسی یا نظامی علیه این هیأت خودداری ورزید؛ اما از آنجایی که شوروی‌ها از حضور ایالات متحده در ایران خوشحال نبودند و آن را مانعی بر سر راه سیاست صدور کمونیسم به شرق تصور می‌کردند، از ابتدا هم قابل تصور بود که این بی‌تفاوتی تداوم پیدا نخواهد کرد و به‌زودی واکنش و اقدامات شوروی در قبال عملکرد و رفتار این هیأت بروز خواهد کرد. میلسپو پس از آنکه وارد تهران شد برای جلب حمایت و همکاری انگلستان و شوروی از سفارتخانه‌های این دو کشور دیدار کرد؛ اما این حرکت در نخستین مرحله‌ی آغاز مأموریت میلسپو با استقبال سفارت شوروی مواجه نشد و حتی از خوشامد گفتن به هیأت پرهیز کرد. همچنین در مطبوعات مسکو نیز مطلبی به طعنه درباره‌ی هیأت میلسپو به نگارش درآمد. با این‌حال اقدامات و واکنش مقامات شوروی در قبال میلسپو پس از استقرار کامل وی در رأس تشکیلات مالی ایران و شروع اقدامات اصلاحی وی آغاز شد. مخالفت علنی شوروی‌ها با میلسپو در قضیه‌ی امتیاز شیلات شمال خود را نمایاند. ماجرای امتیاز «شیلات شمال» از آنجا آغاز شد که در سال ۱۸۷٦، دولت وقت ایران امتیاز انحصاری شیلات شمال را به شخصی به نام «استپان لیانازوف» روسی واگذار کرد. این قرارداد در چند نوبت تا سال ۱۹۲۵ تمدید شد. پس از مرگ لیانازوف، وراث وی در شرکتی فعالیت او را ادامه دادند، ولی در سال ۱۹۱۸ به علت اختلال در پرداخت حق‌السهم ایران، دولت موقت ایران تصمیم گرفت قرارداد را فسخ کند و علی‌رغم اعتراض سفارت روسیه، قرارداد را لغو

کرد و حتی در سال ۱۹۱۹ این امتیاز را به «وانتیسف» روسی با احتساب ۵۰ درصد سود خالص، واگذار کرد که مشکلاتی ناشی از جنگ جهانی اول و اشغال بندر پهلوی توسط روس‌ها باعث شد که وانتیسف روسی نتواند به تعهدات خود عمل کند.

با این‌حال، وراث لیانازوف دست از ادعای خود برنداشتند و این اختلاف در قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی مورد توجه قرار گرفت و بر اساس فصل چهاردهم این عهدنامه، ایران متعهد شد که پس از انقضای مدت امتیاز لیانازوف با اداره‌ی ارزاق شوروی قراردادی را در باب صید ماهی منعقد کند. براساس پروتکل ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲ میان ایران و شوروی دو طرف موافقت کردند تا «حل نهایی اختلافات دولت ایران و لیانازوف، اخذ تصمیم قطعی معلق بماند[1]». پس از آنکه دولت با پافشاری بیش از حد وراث لیانازوف و اعتراض آنها نسبت به فسخ یک‌جانبه‌ی قرارداد مواجه شد، تصمیم گرفته شد یک کمیسیون حکمیت تشکیل شود. دولت ایران سه قاضی ایرانی را مأمور کرد تا با اختیارات کامل در این‌باره داوری کنند. کمیسیون حکمیت در ۱۵ آبان (۱۳۰۱) گزارش داد:

> «دولت ایران حق فسخ قرارداد لیانازوف را نداشته و ابطال آن غیر قانونی بوده است؛ لذا برای جبران خسارات وارده به لیانازوف‌ها بایستی از این تاریخ به مدت پانزده سال دیگر، قرارداد آنها [را] به شرط تقبل پرداخت ۵۰ درصد از سود خالص عوایدشان به دولت ایران، تمدید نمایند».

در اکتبر[2] ۱۹۲٤، نمایندگی شوروی پیشنهاد کرد که با تصویب مجلس، کلیه‌ی تشکیلات شیلات شمال به یک شرکت مشترک از دو دولت شوروی و ایران، به اجاره واگذار شود که در آن نیمی از سهام و نیمی از مدیران شرکت، ایرانی باشند.

این پیشنهاد و ماجرای امتیاز شیلات شمال با آغاز فعالیت هیأت مستشاران مالی آمریکا در ایران مصادف شد. از آنجایی که بررسی امتیازات و پیشنهادهای اقتصادی کشورهای خارجی در حیطه‌ی وظایف هیأت مالی میلسپو قرار داشت، این هیأت پس از بررسی لازم، به دولت توصیه کرد که با پیشنهاد شوروی مبنی بر تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی

---

۱. میلسپو، پیشین، ص ۲٦۳
۲. پیشین، ص ۲٦۲

مخالفت کند. همین اقدام میلسپو سبب شد که شوروی به‌شدت واکنش نشان دهد و مخالفت خود را با میلسپو اعلام کند. روزنامه‌ی «بی‌سیم» مسکو در واکنش به این موضوع در ۵ ژوئن ۱۹۲٤ نوشت:

«از آنجایی که عملیات گروه مستشاران آمریکایی برای اصلاحات مالی ایران تاکنون بی‌نتیجه بوده، در مذاکراتی که طی چند روز در مجلس شورای ملی انجام گردید، اعلام شد که به هیچ وجه لازم نیست خساراتی که تاکنون به وسیله‌ی هیأت آمریکایی و مخصوصاً به خاطر بی‌اطلاعی دکتر میلسپو از امور مالی به مملکت وارد شده ادامه پیدا کند. بعضی از رجال ایران جهت تمدید قرارداد دکتر میلسپو برای یک سال دیگر پافشاری می‌کنند تا او فرصت برای نمایش توانایی خود را در امور مالی داشته باشد؛ ولی به علت مداخلات وی در امور سیاسی، روز به روز بر نارضایتی مردم از او افزوده می‌شود[1]».

روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» هم در روز ۲۰ اکتبر ۱۹۲٤، در خبری از مسکو نوشت:

«شومیاتسکی- وزیر مختار دولت شوروی در ایران- که امروز برای دیدار کوتاهی وارد مسکو شده است اظهار داشت: کارشناسان مالی آمریکا که برای اصلاحات مالیه‌ی ایران انتخاب شده بودند، در اجرای وظایف خود برای توازن بودجه‌ی مملکت دچار شکست شدند و ایران را به لبه‌ی پرتگاه سقوط کشانده‌اند[2]».

همسو با مخالفت‌های شوروی، انگلیس هم مخالفت خود را با اقدامات میلسپو بروز داد. انگلستان در ابتدای امر به دلیل ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی در ایران، سیاست سکوت را در قبال هیأت مالی مستشاران آمریکایی اتخاذ کرد، حتی در ظاهر هم از استخدام دکتر میلسپو حمایت کرد. از نظر بریتانیا، ایران می‌بایست منابع خود را از نو، احیا می‌کرد؛ حال هر کسی که این وظیفه را به عهده می‌گرفت، اهمیت زیادی نداشت. از این رو عقل حکم می‌کرد که به منظور وحدت میان منافع ایران، بریتانیا و آمریکا که یکی از شرایط ضروری برای احداث یک سد مستحکم در برابر اعتراضات و رسوخ شوروی است، مشاورین

---

۱. پیشین، ص ۲٦٤

۲. پیشین، ص ۲٦٥

آمریکایی استخدام گردند[۱].

به مرور زمان، بریتانیا به این نتیجه رسید که اصلاحات میلسپو برخلاف منافع این کشور تمام شد.

«اشتیاق میلسپو در استقلال ایران از هرگونه کنترل خارجی، از جمله از قید تعهدات موجود، به هیچ‌وجه در جهت منافع انگلستان یا اتحاد شوروی نبود. این نکته را نباید فراموش کرد که بخشی از مأموریت میلسپو آن بود که ایران را از سیطره‌ی شوروی و بریتانیا رهایی داده و کشور را حتی‌الامکان از زیر نفوذ خارج کند[۲]».

در هر حال موضع میلسپو درباره‌ی امتیاز شیلات شمال، مشکلات فراوانی را برای هیأت آمریکایی فراهم ساخت و سبب شد که شوروی با مظهر نیروی سوم در ایران با شدت و حدّت مخالفت کند. در اثر همین فشارهای قدرت‌های خارجی و مخالفت شخص رضاشاه، میلسپو مجبور به ترک ایران شد و در مرداد ۱۳۰۶، از امضای قرارداد جدید خودداری و ایران را ترک کرد.

---

۱. زرگر، پیشین، ص ۱۰۵

۲. پیشین، ص ۱۰۷

فصل سوم

شوروی و گرایش رضاشاه به آلمان

رضاشاه پس از آنکه نتوانست نظر مساعد آمریکایی‌ها را برای حضور در ایران جلب کند، این‌بار متوجه آلمان شد. پس از ناکامی هیأت مالی دکتر میلسپو در جذب آمریکا و سرمایه‌گذاران این کشور و فعال کردن سیاست «اتازونی» در قبال ایران، رضاشاه و ناسیونالیست‌های ایرانی به منظور تحقق بخشیدن به اصلاحات مورد نظرشان به کشورهای اروپایی روی آوردند و در این میان آلمان پس از جنگ جهانی اول مهم‌ترین گزینه بود؛ زیرا شکست در جنگ و وجود محدودیت‌های فراوان سیاسی و اقتصادی اعمال شده از سوی متفقین، تمایل حضور در ایران را به منظور کسب منافع اقتصادی و سیاسی در این کشور تقویت می‌کرد.

در داخل ایران نیز نیاز به بازسازی و نوسازی کشور و جبران ضعف‌های نظامی و اقتصادی، رضاشاه را بر آن داشت که سیاست جذب قدرت خارجی با توانایی و توانمندی همه جانبه را به‌شدت دنبال کند. نداشتن سوءسابقه، کمک به حفظ استقلال ایران در پیمان «برست لیتوفسک» و رقابت با دشمنان سنتی ایران، باعث شد که یک حمایت عمومی، به‌ویژه از سوی ناسیونالیست و گروه‌های روشنفکر ایرانی به نفع آلمان شکل بگیرد. در این

میان، جمهوری «وایمار» در آلمان تلاش داشت که فعالیت‌های گذشته‌ی آلمان در شرق و به‌ویژه اعاده‌ی موقعیت سابقش را در ایران احیا کند و استفاده از ابزارهای اقتصادی، فنی و تجاری، بهترین شیوه برای دستیابی به این هدف به‌شمار می‌رفت. در دیدگاه ایرانیان، آلمان قدرتی بود که درباره‌ی استقلال و تمامیت ایران هیچ طرح و نقشه‌ی امپریالیستی درسر نمی‌پروراند و با روسیه و انگلیس سر ناسازگاری داشت. همین امر، کمک کرد تا آلمان موقعیت خود را بار دیگر در ایران بازیابد.

۱ ـ گرایش رضاشاه به آلمان

اگرچه حفظ سیاست موازنه در قبال انگلیس و شوروی را از دلایل اصلی و مهم در گرایش رضاشاه به آلمان می‌توان مطرح کرد، اما همسو با این بینش سیاسی، باید از زاویه‌ی اقتصادی هم به مسئله‌ی گرایش پهلوی به آلمان نازی نگریست؛ زیرا اوضاع و احوال اقتصادی ایران در این زمینه نقش مهمی را ایفا کرد. در زمانی که اوضاع نابسامان اقتصادی و بی‌نظمی و ناامنی و هرج و مرج بر کشور حاکم شد، رضاشاه درصدد برآمد برای کنترل امور داخلی و جبران ضعف‌های نظامی و اقتصادی ایران از کمک خارجی استفاده کند و از طریق دیپلماسی مثبت و سیاست توازن قوا از فشار سیاسی و اقتصادی دو قدرت رقیب، انگلیس و شوروی در ایران بکاهد. «بی‌اعتنایی انگلیس به غرور ملی ایران در تنظیم مناسباتش با ایران و بیم و هراس از سیاست‌های بازرگانی شوروی، سوءظن شدیدی نسبت به مقاصد این دول نسبت به ایران ایجاد می‌کرد[۱]». و همین امر رضاشاه را بر آن داشت که سیاست نیروی سوم را با جدیت تعقیب کند و این‌بار با هدف اخذ مساعدت اقتصادی و سیاسی آلمان به این کشور روی آورد.

درباره‌ی علل روی آوردن رضاشاه به آلمان، نویسندگان و محققان تاریخ سیاست خارجی ایران دلایل متعددی را مطرح کرده‌اند. نویسنده‌ی کتاب «اهمیت استراتژیکی ایران

---

۱. فتح‌الله نوری اسفندیاری، *رستاخیز ایران، مدارک و نگارشات خارجی ۱۲۹۹ – ۱۳۲۳*، چاپخانه‌ی سازمان برنامه، تهران ۱۳۳۵، ص ۷۸۷

در جنگ جهانی دوم»، مسئله‌ی رهایی از نفوذ دو رقیب در سیاست نزدیکی اقتصادی به آلمان را رد می‌کند. وی معتقد است:

«سیاست نزدیکی اقتصادی به کشور آلمان معمولاً، به عنوان کوششی از سوی دولت ایران در جهت رهایی از نفوذ انگلستان و روسیه‌ی شوروی در این کشور توصیف می‌شود که طبیعتاً گویای قدرت سوم است؛ اما چنین برداشتی چندان به واقعیت نزدیک نیست؛ چرا که سیاست خارجی ایران در این برهه از زمان، به‌طور کلی هدف از بین بردن نفوذ شوروی در ایران را دنبال می‌کرده است. برای مثال، کوشش در راه کاهش وابستگی اقتصادی به روسیه‌ی شوروی با هدف تضعیف نفوذ سیاسی روسیه‌ی شوروی در ایران، دنبال می‌شده است[1]».

به اعتقاد نویسنده‌ی کتاب «روابط ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه» هراس رضاشاه از کمونیسم و امکان شیوع آن در ایران، یکی از عوامل اصلی گرایش رضاشاه به آلمان محسوب می‌شد.

«باید در نظر داشت که خصومت فوق‌العاده‌ی نازی‌ها نسبت به بلشویک‌ها نیز در علاقه‌مندی رضاشاه نسبت به حاکمیت هیتلر تأثیر بسیار داشت. هراس رضاشاه از کمونیسم و امکان شیوع آن در ایران را می‌توان به عنوان رکن اصلی دخیل در سیاست خارجی او ذکر کرد... این بود که ظهور نازیسم در آلمان نیز خود به عنوان عامل مساعدی در جهت تضعیف شوروی مورد استقبال قرار گرفت[2]».

در کنار این نگرش سیاسی یک نگرش اقتصادی هم نسبت به گرایش به نیروی سوم از سوی رضاشاه وجود داشت. کشوری که از لحاظ اقتصادی در کنترل خارجی باشد، مطمئناً در جنبه‌ی سیاسی هم وابسته خواهد شد. ساختار اقتصادی ایران در آغاز حکومت رضاشاه در تمامی زمینه‌های بانکی، نفت، شیلات و ... به سرمایه‌ی خارجی و سیاست قدرت‌های بزرگ وابسته بود؛حتی تولید در داخل نیز نیازمند بازارهای صنعتی و سرمایه‌ی خارجی بود[3].

---

۱. الهی، پیشین، ص ۲۷

۲. زرگر، پیشین، ص ۳۷۵

۳. Ramazani, Op. Cit, P. ۱۷۱

شروع کار و رسیدن به این اهداف، نیازمند در اختیار داشتن منابع و عوامل بسیاری بود که توان و منابع داخلی این اجازه را به ایران نمی‌داد؛ بنابراین تحقق زمینه‌های حصول به این اهداف را در کسب حمایت مالی و اقتصادی قدرتی بی‌خطر جست‌وجو می‌کرد. مشکلات ارزی نیز انگیزه‌ی گرایش به آلمان را دوچندان ساخته بود. ایران با دول خارجی نمی‌توانست قرارداد تجاری رایج برقرار سازد؛ زیرا فاقد ارز و دارای درآمدی محدود بود، اما آلمان‌ها حاضر بودند بدون گرفتن ارز خارجی، قراردادی تهاتری با ایران داشته باشند و در قبال محصولات کشاورزی، به ایران ماشین‌آلات تحویل دهند. بنابراین چون ایران ارز خارجی را صرف تسلیحات و ارتش می‌کرد، برقراری روابط تجاری بین ایران و آلمان به نفع ایران بود. پس تمایل رضاشاه به آلمان نازی براساس امتیازات و منافعی بود که دولت آلمان در آن هنگام برای رضاشاه فراهم می‌کرد[1]. هرچند که آلمان به عنوان دشمن شماره‌ی یک شوروی در دیپلماسی ایران نیز اهمیت یافته بود[2]. در زمان روی کار آمدن هیتلر در آلمان در اواسط سلطنت رضاشاه در گرایش رضاشاه به آلمان می‌توان عامل شخصیتی خود شاه را هم دخیل دانست. حکومت استبدادی و دیکتاتوری حاکم در ایران و آلمان زمینه‌های اشتراکی مسلکی و فکری را بین رضاشاه و هیتلر به وجود آورده بود. مشرب سیاسی و بافت حکومت پهلوی بیش از نظام لیبرال انگلستان و کمونیسم شوروی به نظام فاشیستی آلمان گرایش داشت.

۲ ـ گامی برای پایان دادن به انحصار شوروی

با حضور فعال و گسترده‌ی آلمان در ایران و سرمایه‌گذاری این کشور در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران و نیز فرستادن گروه‌های مالی و کارشناسی متعدد به ایران، یک سری اقدامات اقتصادی به خصوص احداث راه‌ها و کارخانه‌جات مختلف در ایران شروع شد. در زمانی که صادرات و واردات ایران در انحصار روسیه بود و بنا به اظهارات «پتروفسکی»ـ

---

۱. ***گذشته چراغ راه آینده است***، پیشین، ص ٦٦

۲. فاطمه پیرا، ***روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی***، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹، ص ۲٤۸

سفیر شوروی در ایران- حیات در بخش‌های شمالی ایران با روسیه معنی می‌یابد، اقدامات اصلاحی آلمان در ایران شروع شد. پتروفسکی اظهار کرد:

«ایران در حقیقت فقط از بخش‌های شمالی تشکیل شده است و این قسمت کاملاً متکی به روسیه است. تمام تولیدات استان‌های شمالی که باید صادر شوند، فقط می‌توانند به بازار روسیه فرستاده شوند. اگر ما روس‌ها خرید خود را متوقف کنیم، ایران در عرض یک ماه ورشکست می‌شود. این مسئله نشان‌دهنده‌ی قدرت نفوذ روسیه است که انگلستان فاقد آن است[1]»

در چندین نوبت روسیه با علم به این امر، کالاهای ایرانی را تحریم یا برای ورود آنها مشکلات متعددی ایجاد کرد و در مواقعی هم توانست قراردادهای بازرگانی مغایر با منافع ایران به آن تحمیل کند؛ اما تمایل رضاشاه به صنعتی کردن کشور، فرصت مناسبی را برای آلمانی‌ها فراهم آورد تا سهم مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی در ایران را به خود اختصاص دهند. ایران و آلمان در زمینه‌ی بازرگانی مکمل یکدیگر بودند. ایران مواد خام و محصولات دامی و کشاورزی در اختیار آلمان قرار می‌داد و آلمان نیز ماشین‌آلات و تولیدات صنعتی را به ایران صادر می‌کرد. بزرگ‌ترین منفعت و مزیت آلمان در این زمینه پس از تصویب قانون انحصار تجارت خارجی در ایران حاصل شد. با تصویب این قانون، محدودیت‌های زیادی در زمینه‌ی ارز و پول به وجود آمد و همین امر کشورهایی را که توان تجارت تهاتری نداشتند از بازار ایران خارج ساخت و در عوض، آلمان توانست به بزرگ‌ترین طرف تجاری تهاتری ایران تبدیل شود[2]. آلمان با تأسیس کارخانه‌ها و صنایع مختلف از جمله صنایع نساجی، کاغذسازی، سیمان، برق، اسلحه‌سازی، چای خشک‌کنی و شیشه‌سازی و تحصیل امتیازات مختلف بازرگانی موقعیت خود را در ایران مستحکم کرد. تأسیس هنرستان‌های صنعتی، اعزام کارشناسان آلمانی به ایران و نیز اداره کردن معادن ایران از دیگر فعالیت‌های آلمان در ایران به شمار می‌رفت. در بخش پولی و مالی در سال ۱۹۲۵، بانک ملی ایران با کمک و راهنمایی آلمانی‌ها در ایران تأسیس شد و دکتر «لیندن بلات»

---

۱. پیرا، پیشین، ص ۲۸

۲. زرگر، پیشین، ص ۳۷۰

آلمانی در رأس آن قرار گرفت و در سال ۱۹۲۸، متخصصین امور مالی آلمان از جمله دکتر «شنیوید» سازمان وزارت دارایی ایران را پی‌ریزی کردند[۱].

تکنیسین‌های آلمانی مدیریت بنادر، ایستگاه‌های تلگراف، مراکز تلفن، سدها و راه‌آهن را بر عهده گرفتند. شرکت «تلفونکن» آلمان مسئولیت تأسیس رادیوی دولتی تهران را بر عهده گرفتند. استادان آلمانی در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شدند.

مهم‌ترین بخش فعالیت آلمان در تأسیس و گسترش راه‌آهن ایران بود. ساخت راه‌آهن سراسری ایران از بندر شاهپور در خلیج‌فارس تا بندرشاه در حوالی دریای خزر، زیر نظر متخصصین و تکنسین‌های آلمانی صورت پذیرفت. در هرحال متخصصین و تکنسین‌های آلمانی همراه کارشناسان پولی و مالی آلمان در تمامی بخش‌های اقتصادی، صنعتی و کشاورزی ایران فعال بودند و همین امر سهم آلمان را در بازار ایران و مبادلات بازرگانی و تجاری به‌شدت افزایش داد.

با روی کار آمدن «هیتلر[۲]» در آلمان، علاوه بر گسترش فعالیت‌های این کشور، این فعالیت‌ها، وارد حوزه‌های جدیدی هم شد و ابعاد فرهنگی و سیاسی به خود گرفت. طی یک دوره‌ی پنج‌ساله از سال ۱۳۱٤ تا ۱۳۱۹ حجم مبادلات ایران و آلمان پنج برابر شد و آلمان به بزرگ‌ترین خریدار مواد خام صادراتی ایران تبدیل شد. در سال ۱۳۱۷، خط کشتیرانی مستقیم بین بندر هامبورگ و خرمشهر برقرار شد و شرکت «لوفت هانزا»ی آلمان خط هوایی تهران ـ برلین را تأسیس کرد. این شرکت جایگزین شرکت «یونکرس» آلمانی شد که در سال ۱۹۲۷ امتیاز تمام خطوط هوایی ایران را از دولت کسب کرده بود[۳]. حجم تجارت آلمان و ایران در سال ۱۹۳۲ به ۸ درصد از کل تجارت ایران رسید و در دوره‌ی هیتلر این مبادلات و سهم آلمان در بازار ایران به ترتیب در سال ۱۹۳٦ به ۲۱ درصد و در

---

۱. ولیام لارنس شایرر، ***ظهور و سقوط رایش سوم***، ترجمه‌ی کاوه دهگان، فردوسی، تهران ۱۳۷٦، ص ۱۹۰

۲. یک گروهبان ارتش «باواریا» در جنگ جهانی اول که به حزب کارگران آلمان پیوست و بعد آن را تبدیل به حزب ناسیونال ناسیونالیسم (نازی) کرد، با کودتای نافرجام معروف به کودتای «آبجو فروشی» به زندان افتاد. با این‌حال به مبارزات خود ادامه داد و در سال ۱۹۳٤ رئیس جمهور آلمان شد و رایش سوم را در این کشور و پس از آن پایه‌های جنگ جهانی دوم را پی‌ریزی کرد.

۳. Sicker, Op. Cit, P. ۵۲

سال ۱۹۳۷ به ٤۲ درصد و در زمان جنگ جهانی دوم به ٤۵ درصد افزایش یافت؛ در حالی که این میزان در سال ۱۹۲۹ تنها ٦ درصد بود و پس از شوروی با ۳۲ درصد و انگلیس با ۳۰ درصد و ایتالیا با ۷ درصد در مقام چهارم قرار داشت.[۱]

۳ ـ حوزه‌های جدید روابط ایران و آلمان

هیتلر با اهداف بلندپروازانه‌ی خود ایران را کانون توجه خود قرار داد. هیتلر که خروج آلمان از محدودیت‌های قرارداد صلح ورسای و احیای آلمان بزرگ را در سر می‌پروراند، بر این امید بود که در صورت تعقیب این اهداف و منافع بتواند ایران را به عنوان کشور صاحب مواد خام و سرزمین‌های گسترده در کنار خود داشته باشد. ایران از چند منظر برای نازی‌ها اهمیت داشت. از یک سو موقعیت استراتژیک ایران و داشتن مرزهای طولانی با شوروی، اهمیت این کشور را به عنوان پایگاه مناسبی علیه شوروی افزایش می‌داد و از سوی دیگر داشتن مرزهای مشترک با عراق و ترکیه به‌عنوان مرکز ناسیونالیسم عرب و تبلیغات ضد انگلیسی بر اهمیت ایران می‌افزود. علاوه بر آن، مرکزیت باکو به لحاظ اهمیت اقتصادی و نظامی آن برای روس‌ها، موقعیت استراتژیک منطقه‌ی خلیج‌فارس در داشتن پایگاه‌های هوایی و دریایی و خطوط راه‌آهن اهمیت آن را دوچندان ساخته بود.[۲]

بر همین اساس آلمان تبلیغات فرهنگی خود را در ایران دوچندان ساخت. وزیر تبلیغات ـ رایش سوم ـ همراه رئیس دفتر امور سیاست خارجی حزب نازی و سایر سازمان‌ها و گروه‌های به ظاهر غیردولتی فعالیت خود را در ایران گسترش دادند. اینان تبلیغات وسیعی را در زمینه‌ی مشترک بودن نژاد آریایی مردم ایران و آلمان به راه انداختند. دولت آلمان نیز طی فرمان ویژه‌ای، قوانین و مقررات نژادی نورنبرگ را مشمول ایرانیان ندانست و خلوص آریایی نژاد ایرانیان را به رسمیت شناخت و افسانه‌ی وحدت نژادی آریایی را مطرح کرد.[۳] آلمانی‌ها در ادامه‌ی فعالیت خود در سال ۱۳۱۵، رضاشاه را تشویق کردند تا نام کشور را در

۱. زرگر، پیشین، ص ۳۵۸
۲. ویپرت بلوشر، *سفرنامه‌ی بلوشر*، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، خوارزمی، تهران ۱۳٦۹، ص ۳۰۷
۳. پیرا، پیشین، ص ۲۵۳

مکاتبات خارجی تغییر دهد و به جای پرس و پرشیا از کلمه‌ی ایران استفاده کند. این اقدامات به ظاهر ملی و وطن‌دوستانه محبوبیت آلمان‌ها را در ایران دوچندان ساخت و در این میان روشنفکران نیز تحت تأثیر قرار گرفتند. به طوری که تبلیغات آلمان‌ها پیرامون رؤیای یک «ایران بزرگ» محافل روشنفکری و نظامی را به‌شدت تحت تأثیر قرار داد[۱]. سفرهای متعدد مقامات آلمان نازی به ایران مکمل این استراتژی تبلیغاتی آلمانی‌ها بود. در سال ۱۳۱۴ دکتر «شاخت»ـ رئیس اقتصاد آلمان ـ از ایران دیدار و با مقامات مملکتی ایران از جمله شخص شاه مذاکره و گفت‌وگو کرد. پس از آن رئیس جوانان حزب نازی در سال ۱۳۱۶، به تهران آمد و در جشن‌های رهایی و آزادی ایران از استعمار، مشتاقانه سخنرانی کرد[۲].

به طور کلی آلمان برای افزایش و بسط نفوذ خود در ایران در زمینه‌ی اقتصادی و سیاسی از روش نفوذ استفاده کرد. مشخصه‌ی اصلی این سیاست، تمایلی بود که نسبت به کسب یک پایگاه قوی و همیشگی در زمینه‌ی مواصلات و ارتباطات ابراز می‌شد. سیاست‌های کلی آلمان را در این‌باره چنین می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

زمینه‌سازی نفوذ در ایران از طریق تسلط بر سیستم حمل و نقل، به کار انداختن سرمایه و سرازیر کردن سیل اجناس از طریق تحقق بند اول، کسب نفوذ سیاسی پس از در چنگ گرفتن وضع اقتصادی و سرانجام جذب آن کشور در حوزه‌ی نظامی خود[۳].

علی‌رغم استفاده‌ی وسیع و گسترده‌ی رضاشاه از امکانات و توانمندی‌های آلمان، هرگز سیاست اتحاد با این کشور را در پیش نگرفت، بلکه سیاست هواخواهی را در قبال این کشور اتخاذ کرد. به تعبیری، رضاشاه در زمینه‌ی همکاری با آلمان از واقع‌بینی بیشتری برخوردار بود و به تبلیغات نازی‌ها در ایران با تردید می‌نگریست. البته این تردید در بدبینی او نسبت به بیگانگان ریشه داشت و به همان نسبت که بر دامنه‌ی تبلیغات آلمان در جهت

---

۱. فتح‌الله بینا، *سرگذشت رضاشاه*، بینا، تهران ۱۳۲۰، ص ۷۶

۲. ناصر فرید، *سرنوشت استعمار در ایران*، ج ۱، ابن سینا، تهران ۱۳۴٤، ص ۹۱

۳. لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۳

نشان دادن حسن نیت خود افزوده می‌شد به سوءظن رضاشاه نیز افزوده می‌شد[۱]. این حضور و فعالیت مستمر و چشمگیر در بعد خارجی نیز با مخالفت قدرت‌های رقیب فعال در ایران مواجه شد. شوروی و انگلیس براساس منافع و سیاست‌های خود، در مراحل مختلف به حضور آلمان در ایران واکنش نشان دادند.

٤ ـ واکنش شوروی به حضور آلمان در ایران

آلمان طی یک دوره‌ی چند ساله موفق شد جایگاه و پایگاه مناسبی را در شئون مختلف ایران، به‌ویژه عرصه‌ی اقتصادی کسب کند و بی‌تردید یکی از عوامل اصلی این موفقیت، موافقت و همراهی شوروی با این کشور بود. شوروی از لحاظ موقعیت جغرافیایی خود، در استقرار روابط اقتصادی ایران و آلمان تأثیر زیادی داشت و برداشت‌های ایدئولوژیکی مأموران این کشور نسبت به حکومت رضاشاه، موقعیت آلمان را در بهره‌برداری از این موقعیت دوچندان ساخت. پیشتر اشاره کردیم که درباره‌ی حکومت رضاشاه در شوروی دو دیدگاه شکل گرفت. یکی دیدگاه مخالف با حکومت رضاشاه و دیگری دیدگاهی بود که از حکومت پهلوی حمایت می‌کرد. افرادی چون «ایرانسکی»، «ایراندوست» و «راسکولینکوف» معتقد به این بودند که سلطنت رضاشاه یک جنبش آزاد، ملی و ضد امپریالیستی است و ایران را در عبور از مرحله‌ی یک جامعه‌ی نیمه فئودالی به یک جامعه‌ی نیمه بورژوازی می‌دانستند آنها تأکید می‌کردند که رضاشاه باید در مقابل انگلیس حمایت شود. دولت شوروی در روابطش با رضاشاه کم و بیش این نظریه‌ی دوم را دنبال می‌کرد. حسن نظر دولت اتحاد جماهیر شوروی نسبت به توسعه‌ی نفوذ آلمان در ایران طی اولین دهه‌ی سلطنت رضاشاه، در پیروی از این سیاست بوده است[۲].

یکی از دلایل نزدیکی شوروی و آلمان سرخوردگی دو کشور از وضعیت پس از جنگ جهانی اول بود. هر دو دولت، بزرگ‌ترین قربانیان مذاکرات صلح پاریس بوده‌اند؛ بنابراین

۱. پیرا، پیشین، ص ۲٦۰

۲. الهی، پیشین، ص ۳۲

در فردای پس از جنگ جهانی اول، دو دولت منزوی و ناراضی از وضع موجود و نظم حاکم ترجیح دادند به یکدیگر نزدیک شوند.

پیش از معاهده‌ی «لوکارنو»، شوروی تسهیلات لازم را برای دستیابی محافل تجاری آلمان به مواد خام و بازارهای ایران فراهم ساخت. شوروی با ارایه‌ی تسهیلات و امکانات ترانزیت، سیاست همراهی خود را به اوج رسانید. در همین زمان بریتانیا به حضور گسترده‌ی شوروی در ایالت‌های شمالی ایران واکنش نشان داده بود، از این رو شوروی برای مقابله با این خطر سعی داشت با تسهیل جریان کالاهای آلمانی از طریق قلمرو خود به ایران، با انگلیس از در رقابت درآید و داد و ستد خود را در این مناطق از معرض خطر بریتانیا حفظ کند. روس‌ها با انتخاب این شیوه علاوه بر آنکه خود از حمل و نقل کالای آلمانی به ایران منتفع می‌شدند، بلکه به نوعی جریان داد و ستد تجاری ایران با دیگر کشورها را در اختیار و کنترل خود می‌گرفتند. از این رو می‌توان گفت که دولت شوروی از پیشرفت آلمان، به عنوان وسیله‌ای در جهت مبارزه با سیطره‌ی بریتانیا استقبال کرد[۱]. حمایت شوروی‌ها از کوشش‌های شرکت یونکرس آلمان برای به دست آوردن انحصار کامل خدمات هواپیمایی پستی و مسافربری ایران در سال ۱۳۰۶، شاهدی است بر این استراتژی و دلیلی است بر حسن ظن شوروی نسبت به حضور آلمان در صحنه‌ی اقتصادی ایران؛ اما به تدریج این رویه تغییر می‌کند و رفتارها و گرایشات متضاد سیاستمداران آلمان، شوروی را به وحشت می‌اندازد. برداشت‌های خوش‌بینانه‌ی نخستین، جای خود را به بدبینی‌های شدید می‌دهد و شوروی‌ها به این باور می‌رسند که انگلیس در پشت پرده، بازیگر اصلی ماجرا به شمار می‌رود؛ بنابراین اقدامات محدودکننده و واکنشی را در قبال آلمان در پیش گرفتند.

زمانی که آلمانی‌ها درصدد برآمدند تا منافع اقتصادی خود را در ایران در فضای بی‌طرفانه‌ای دنبال کنند[۲]، تردید و ترس در شوروی از دامنه‌ی نفوذ این کشور در ایران نمایان شد. بهره‌برداری از هر دو قدرت فعال در ایران ـ انگلیس و شوروی ـ برای نفوذ در

۱. زرگر، پیشین، ص ۳۶۲
۲. بلوشر، پیشین، ص ۱۹۰

ایران سوءظن روس‌ها را نسبت به آلمانی‌ها برانگیخت و همین امر سبب گردید به مرور تسهیلات ترانزیتی که برای آلمان‌ها قائل شده بودند، کاهش دهند. شوروی به این نتیجه رسیده بود که منافع این کشور در ایران، به‌ویژه استان‌های شمالی از سوی آلمان و انگلیس در معرض خطر قرار دارد و حتی بیم آن می‌رود که شوروی نتواند سیطره‌ی خود را به این بخش از ایران که منطقه‌ی نفوذ سنتی‌اش محسوب می‌شود، حفظ کند و حمایت انگلیس از آلمان این برداشت را تقویت می‌کرد.

شوروی به تدریج پی می‌برد که نفوذ تجاری و اقتصادی آلمان در ایران به هیچ وجه در جهت مخالف منافع انگلستان در ایران گسترش نمی‌یابد، بلکه برعکس چنین سیاستی نقش حامی و حافظ منافع انگلستان را در ایران به عهده دارد. نفوذ اقتصادی آلمان براساس این نگرش می‌بایست جانشین نفوذ شوروی شود و بدین طریق خطر گسترش کمونیسم در منطقه مرتفع گردد[1].

استراتژی‌ای که انگلیس در این مقطع تعقیب می‌کرد، این نگرش را تقویت می‌نمود. استراتژی انگلیس تا قبل از سال ۱۹۳۹، استراتژی سازشکاری با آلمان بود. سیاستی هوشمندانه و در عین حال خطرناک. اعتقاد بر آن بود که آلمان تنها کشوری است که قادر به مقاومت در برابر خطر کمونیسم می‌باشد. بنابراین لندن بسیار خوش‌بین بود که نه تنها به علت تنفر شدید هیتلر از بلشویسم، بلکه در راستای اجرای سیاست «فضای حیاتی[2]» نازی‌ها بخش‌هایی از شوروی را اشغال خواهند کرد. چشم‌اندازی که انگلیس برای استراتژی خود متصور بود، شامل افزایش اختلافات کمونیسم و نازیسم و به تبع آن بروز یک جنگ فرسایشی بین آن دو بود که تضعیف هر دو قدرت را در پی خواهد داشت. دولتمردان انگلیس درپی آن بودند که با تأمین بخش مهمی از نیازهای مواد خام آلمان از کشورهایی چون ایران، شاید تا حدودی بتوان چشم این کشور را از دیگر مستعمرات انگلستان فرو بست و از آن به‌عنوان جانشین نفوذ شوروی در مقابل خطر فزاینده‌ی کمونیسم در

۱. الهی، پیشین، ص ۳۷

۲. Lebensraum (Living Space) واژه‌ی آلمانی و عنوان دکترینی که اعتقاد دارد یک ملت اگر از لحاظ اقتصادی و سیاسی تحت فشار همسایگانش باشد، نمی‌تواند آزادانه پیشرفت کند. هیتلر با استفاده از این دکترین، جنگ جهانی را توجیه کرد.

خاورمیانه و هندوستان بهره گرفت[1].

به علاوه، امید انگلیسی‌ها آن بود که با افزایش قدرت نظامی اقتصادی آلمان، اختلافات مسکو و برلین در اروپا گسترش می‌یابد و توسعه‌ی این اختلافات سبب نزدیکی بیشتر شوروی به انگلستان شود و آمادگی این دولت را برای همکاری با اجرای سیاست‌های انگلستان، در نقاطی نظیر خاورمیانه و آسیای میانه؛ جایی که به علت فقر عمومی و فشارهای استعماری، زمینه‌های مناسبی برای توسعه‌ی نفوذ کمونیسم وجود داشت، باعث گردد و شوروی با نزدیکی به انگلستان از تبلیغات کمونیستی و ضد استعماری خود در این سرزمین‌ها دست بردارد. پیوستن شوروی به جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۳٤ که در واقع واکنش این دولت در مقابله با توسعه‌ی روزافزون قدرت نازی‌ها در آلمان بود، خود مؤید و در جهت خواست دولتمردان انگلیس بوده و نقطه‌ی عطفی در سیاست ضد امپریالیستی شوروی را نشان می‌داد[2]. نتیجه‌ی آنی این استراتژی برقراری روابط صمیمانه بین انگلیس و آلمان، به‌ویژه دیپلمات‌های این دو کشور در تهران بود. این فضای مودت‌آمیز و حمایت‌های بی‌دریغ، این امکان را برای آلمانی‌ها فراهم آورد تا بتوانند در تجارت خارجی ایران به بازیگری فعال و پرکار تبدیل شوند، به طوری که از لحاظ میزان و سطح تجارت و مبادلات بازرگانی به اولین طرف تجاری ایران در سال‌های پیش از ۱۹۳۹ تبدیل شدند و حتی تا آنجا پیش رفتند که انگلستان و شوروی هم در این زمینه از برلین عقب مانده‌اند. این چراغ سبز و اعلام حمایت سبب شد که آلمان پایگاه و جایگاه خود را در ایران تقویت و مستحکم کند. به طوری که حتی با کنار گذاشتن استراتژی سازشکاری انگلیس و مخالفت هر دو قدرت شوروی و انگلیس با این حضور، توانست موقعیت خود را حفظ کند. تا حدی که در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹٤۰ مقام نخست را در بین کشورهای صادرکننده‌ی کالا به ایران کسب کند. این موقعیت را می‌توان از زاویه‌ی دیگری هم بررسی کرد و آن این‌که، از نظر بریتانیا حضور آلمان بهترین مانع در برابر گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد. در حالی

---

۱. سر ریدر بولارد و سر کلارمونت اسکرین، ***شترها باید بروند***، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران ۱۳٦۳، ص ۲۰

۲. الهی، پیشین، ص ٤١

که طی سال‌های ۱۹۲۱ زمانی که معاهده‌ی تجاری انگلیس و شوروی منعقد شد تا زمان استقرار نازی‌ها در آلمان در سال ۱۹۳۳، روابط شوروی و انگلیس در مواقعی به دلیل بروز احساسات ضد بلشویکی و کمونیستی در بریتانیا فراز و نشیب‌های متعددی را طی می‌کرد و گاهی به مرز تیرگی هم کشانده می‌شد، اما زمانی که منافع انگلیس در قبال آلمان بر حمایت از این کشور استوار گردید، این فراز و نشیب شکل نگرفت و ثبات و تداوم در روابط، نمود پیدا کرد. همین وضعیت این امکان را برای آلمان فراهم آورد که بتواند حداکثر استفاده را در جهت پیشبرد اهداف خود در ایران بنماید؛ اما سیاست شوروی در این میان با بیم و امید همراه بود. سیاستی که از حمایت و همکاری تا دشمنی و حسادت در نوسان بود.

۵ ـ شوروی و سیاست نوسانی

رفتار شوروی در قبال حضور آلمان در ایران نوسانات فراوانی را طی کرد. این رفتار ابتدا بر حمایت و موافقت با این حضور مبتنی بود و زمانی با تردید مواجه گشت و بر مخالفت و کارشکنی استوار گردید. این رفتار نوسانی تا پیش از امضای قرارداد پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی در اوت ۱۹۳۹ ادامه داشت و تنها پس از امضای این قرارداد بود که به ثبات رسید. در اینجا عوامل این رفتار را بررسی خواهیم کرد.

در روزهای زودگذر دوستی آلمان و شوروی پیش از معاهده‌ی لوکارنو، شوروی تسهیلات لازم را برای دستیابی و حضور آلمان در بازار ایران فراهم آورد. این موافقت و همراهی ریشه در نگرش تئوریسین‌های این کشور و دشمنی و رقابت با انگلستان داشت. شوروی تا زمان روی کار آمدن هیتلر، با استفاده از رنجش آلمان از فرانسه و به وسیله‌ی همکاری اقتصادی و نظامی با آلمان در مقابل استراتژی و تلاش انگلیس برای ایجاد ائتلاف و اتحاد با آلمان مقاومت کرد؛ اما وقوع دو مسئله‌ی عمده در آلمان این وضعیت را متحول ساخت و شوروی در تعقیب سیاست خود دچار تردید شد. یکی از این مسائل روی کار آمدن هیتلر در آلمان و دیگری سیاست دوگانه‌ی آلمان در گرایش به شرق و غرب بود[۱].

---

۱. Ibid, P. ۵۲

از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ انگلیس به دنبال آن بود تا در آلمان نیز همانند کشورهای اروپای غربی یک رژیم قوی ضد کمونیست را روی کار آورد و موازنه‌ی قوا را در قاره‌ی اروپا در برابر شوروی و فرانسه حفظ کند. این سیاست موجب تقویت تدریجی هیتلر و پیروزی وی در انتخابات پارلمانی گردید. پیروزی و پیشرفت هیتلر به این طریق ادامه یافت تا این‌که با درگذشت رئیس‌جمهور آلمان، هیتلر مقام رئیس‌جمهوری را با صدارت اعظمی یکی کرد و خود را به‌عنوان پیشوای آلمان به جهانیان معرفی کرد و «رایش سوم»[1] را در آلمان تشکیل داد. رفتارها و سخنرانی‌های هیتلر درباره‌ی حکومت و استراتژی‌های این کشور و موضع‌گیری‌های آن در قبال تحولات جهانی در حالی که سیاستمداران اروپای غربی را راضی و شاد می‌ساخت، نگرانی و تشویش‌های شوروی‌ها را در پی داشت. بلشویک‌ها برخلاف دیگران، سخنان هیتلر را جدی تلقی کردند و بر این باور بودند که مقصود سوسیالیست‌های حاکم بر آلمان از بین بردن کمونیسم است و در این میان، در صورت دست یازیدن هیتلر به چنین اقدامی، سایر رهبران اروپا او را خواهند ستود. این اندیشه روس‌ها را در لاک دفاعی فرو برد. به طوری که اندیشه و رؤیای انقلاب جهانی را به فراموشی سپردند. مسئله‌ی احتمال حمله‌ی ژاپن به شوروی این موضوع را تشدید می‌کرد، زیرا این حمله سبب می‌شد که شوروی‌ها بهترین نیروها و امکانات خود را در خاور دور مستقر سازند. تنها خواسته‌ی آنها در این مقطع از سایر کشورهای اروپایی آن بود که آنها را به حال خود رها کنند. روس‌ها که زمانی «قرارداد بردگی» ورسای را رد کرده بودند، اکنون از احترام به حقوق بین‌المللی دم می‌زدند و در «کنفرانس خلع سلاح» که بیش از این آن را یک «حقه‌ی بورژوازی» می‌دانستند، صادقانه شرکت کردند و حتی در سال ۱۹۳٤ به حقه‌ی بورژوازی، جامعه‌ی ملل پیوستند. روسیه به صورت یار حاضر و آماده‌ی فرانسه درآمده بود که با تجدیدنظرطلبی مخالف بود[2].

۱. (Third Rich) کلمه‌ی رایش به معنی عام، بر آلمان یا دولت آلمان اطلاق می‌شود. امپراطوری مقدس روم در قرن نهم میلادی «رایش اول» نام دارد. امپراطوری آلمان را که در سال ۱۸۱۷ تأسیس شد، «رایش دوم» می‌خوانند. دولت فاشیستی که در سال ۱۹۳۳ روی کار آمد به «رایش سوم» معروف است.

۲. ا. ج. پی تیلر، ***ریشه‌های جنگ جهانی دوم***، ترجمه‌ی محمدعلی طالقانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۷

سیاست بهره‌برداری و نزدیکی به شرق و غرب هم تشدیدکننده‌ی این وضعیت بود. این رفتار دوگانه سوءظن شوروی‌ها را در پی داشت. به‌طوری که دولت شوروی، مخالفت خود را با حضور آلمان در ایران بروز داد[1]. در یادداشتی از ب. بردارکین، یکی از اعضای اتاق تجارت شوروی، نگرانی و تشویش روس‌ها از نفوذ آلمان در ایران به روشنی مشهود است:

«واقعیت امر آن است که آلمان در تلاشی که جهت کسب یک موقعیت ثابت در امور اقتصادی ایران برای خود مبذول می‌دارد، تنها نیست، بلکه برعکس بر آن است که با سرمایه‌ی انگلیسی در تماس درآید. بریتانیا با اطمینان از اقتدار و موقعیت مستحکم خود نه تنها با استقرار آلمان در ایران مخالف نیست، بلکه تا حدودی سرمایه‌ی آلمانی را در این جهت نیز تشویق می‌کند. مقصود بریتانیا از این خط مشی، که در نظر اول نامفهوم به نظر می‌آید، آن است که از آلمان به‌عنوان ابزاری علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در ایران استفاده کند. اخیراً این گرایش (بریتانیا) به‌حدی آشکار شده که حتی می‌توان گفت انگلستان براساس توافقی تلویحی آلمان را از آزادی عمل نسبی در شمال ایران برخوردار ساخته است. در جنوب ایران، انگلستان در حفظ موقعیت خویش وسواس بیشتری نشان می‌دهد. خطر ناشی از وحدت این دو قدرت امپریالیستی خود امری است بدیهی و آشکار، ولی هنگامی که دست‌آوردهای آلمان را در این چند سال اخیر مورد توجه قرار می‌دهیم، این خطر، ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد[2]».

از این رو، شوروی‌ها فعالیت آلمان را به دقت زیر نظر گرفتند و در این زمینه نوعی همکاری میان سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس و شوروی برقرار بود؛ زیرا این تنها شوروی نبود که از تهدید ناشی از پیشرفت سریع آلمان در حیات اقتصادی ایران نگران بود. با این حال تشویش شوروی‌ها بیشتر از رقیب دیرینه‌ی خود بود؛ زیرا مشاهده می‌کردند که چگونه رضاشاه برای رهایی مناطق شمالی و استان‌های مجاور دریای خزر از سیطره‌ی اقتصادی شوروی از وجود آلمان هیتلری استفاده می‌کند. مسکو در مقام رقابت با آلمان، هرگاه صنایع

---

1. Miron, Op. Cit, P. ۳۱۵

۲. زرگر، پیشین، صص ۳۶۲ ـ ۳۶۳

ایران را که متکی به کمک‌های مالی آلمان‌ها می‌دید به عملیات منظم فروش فوق‌العاده‌ی کالاهای ارزان متوسل می‌شد[1]. به اعتقاد محافل روسی، هدف اصلی آلمان، کسب نفوذ سیاسی و دستیابی به یک پایگاه راهبردی، به‌ویژه در ایالت‌های شمالی ایران می‌باشد. این مسئله در بسیاری از مطالب و نوشته‌های روزنامه‌های شوروی به‌ویژه «ژورنال دومسکو» به خوبی مشهود بود و هشدارهای متعددی هم به چشم می‌خورد. در مقاله‌ای که در ژوئن ۱۹۳۷ منتشر شده آمده بود که بی‌شک رخنه‌ی آلمان در صنعت ایران تأثیر ناخوشایندی برجای خواهد گذاشت، بنابراین دولت ایران باید به منظور حفظ صلح و جلوگیری از این مسئله، رفتار معقولانه‌تری در پیش گیرد. این موانع در برخی نشریات تا آن حد تند و شدید بود که نوعی تهدید به شمار می‌رفت. در روزنامه‌ی مسکو به سیاستمداران ایرانی هشدار داده شده بود که شوروی اجازه نخواهد داد که آلمان از قلمرو ایران به‌عنوان پایگاهی در جهت تحقق سلطه‌طلبی جهانی خویش استفاده کند[2]. در عمل نیز روابط ایران و شوروی در سال ۱۹۳۸ تیره شد و این مسئله به دلیل نفوذ بیش از حد آلمان در ایران بود. حساسیت‌های شوروی نسبت به آلمان در مواضع این کشور در مواقعی نمود پیدا کرد. در سال ۱۹۳۸ «هواپیماهای لوفت هانزا»ی آلمان در مسیر پرواز خود به توکیو اجازه یافتند که در مشهد فرود آیند[3]. دولت شوروی اعتراض خود را نسبت به این امر اعلام کرد و دولت نیز به ناچار این همکاری را تکذیب کرد و آن را شایعه و دروغ‌پردازی خواند. این اعتراضات در مراحل بعد هم ادامه یافت. علت اصلی این موضع شدید و غیردوستانه نسبت به آلمان را می‌توان در ترس اقتصادی شوروی دید. شوروی بر این باور بود که وضعیت فعلی آلمان در ایران منجر به آن خواهد شد که جایگاهی همانند خودشان در تجارت استان‌های شمالی ایران کسب کند. از این رو دولت ایران را برای تجدید قرارداد تجاری خود تحت فشار قرار دادند. ایران در واکنش به این مواضع و فشارها بر آن شد تا از روسیه دلجویی نماید و از

۱ . Ibid, P. ۳۱۷

۲ . Ahmad Ghorehi, *Soviet Foreign Policy in Iran*, (London: Microfilm Internationa, ۱۹۷۷), P. ۹۳

۳ . Max Beloff, The Foren Policy of Soviet Russia: ۱۹۲۹ – ۱۹٤۱, Vol II, (London: Oxford University Press, ۱۹٥٦), P. ۲۰٦

وخامت اوضاع بکاهد. بنابراین «ساعد» را به عنوان سفیر جدید خود روانه‌ی مسکو کرد. سیاست تجاوزکارانه‌ی هیتلر در اروپا موجب شد در مواضع ایران نسبت به آلمان ارزیابی مجدد صورت گیرد[۱].

آلمان‌ها نیز سعی کردند در مقابل واکنش شدید شوروی در قبال نفوذ خود در ایران، فعالیت سیاسی خود را افزایش داده و با استفاده از تیرگی روابط ایران و شوروی، منافع اقتصادی خویش را گسترش دهند. در سال ۱۹۳۸، موافقت‌نامه‌ی تجاری جدیدی بین دو کشور منعقد گردید که شامل یک پیمان تجارت پایاپای یا تهاتری نیز می‌شد. وقفه در قرارداد تجاری ایران و شوروی در سال ۱۹۳۸ ـ ۱۹۳۹ این فرصت را برای بازرگانان و تجار آلمانی فراهم آورد تا حتی بر سهم شوروی از بازرگانی ایران هم دست‌اندازی نمایند[۲]. به‌طوری که در سال‌های بعد سهم شوروی در تجارت خارجی ایران به پایین‌ترین حجم ممکن کاهش پیدا کرد. زمانی که این حساسیت و تردیدها می‌رفت که شکل جدیدی در مواضع شوروی نسبت به آلمان در ایران پدید آورد، وقوع یک واقعه‌ی کم‌نظیر وضعیت را دگرگون کرد و آن عقد قرارداد عدم تعرض آلمان و شوروی در این مقطع بود.

۶ ـ پیمان عدم تجاوز شوروی و آلمان

در حالی که انگلستان سیاست دلجویی در قبال هیتلر را تعقیب می‌کرد، هیتلر توانست در این فضا شروع به تغییر موازنه‌ی قوا در اروپا نماید و با دست‌اندازی به کشورهای همسایه و الحاق آنها به سرزمین ژرمن‌ها، زمینه‌ی وقوع و پیدایش دومین جنگ جهانی را مهیا سازد. زمانی که خطر هیتلر بسیار جدی شد، انگلیس سعی کرد به شوروی روی آورد و به آن کشور پیشنهاد همکاری سه جانبه علیه هیتلر را به اتفاق فرانسه داد؛ اما هیتلر پیش‌دستی کرد و با امضای پیمان عدم تجاوز در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ با شوروی، خیالش را از جانب مسکو راحت کرد و به راحتی متوجه لهستان شد. در این قرارداد که به امضای

---

۱. Ibid, P. ۲۰۷

۲. زرگر، پیشین، ص ۳۸٤

«مولوتف» و «تروپ» رسید، دو کشور در زمینه‌ی یک سلسله دست‌آوردهای ارضی و تقسیم اروپای شرقی به تفاهم رسیدند. البته این توافقات سرّی بود و سایر دولت‌ها از آن بی‌اطلاع بودند و متن آن پس از پایان جنگ منتشر شد. تجاوز هیتلر به لهستان، اعلام جنگ فرانسه و انگلستان را در پی داشت و در اول سپتامبر ۱۹۳۹، جنگ جهانی دوم آغاز شد. امضای قرارداد عدم تجاوز، به رفتار شوروی در قبال آلمان، هماهنگی و ثبات لازم را بخشید، به‌طوری که نفوذ آلمان در ایران را در سال‌های بعد ممکن گردانید. آلمان قراردادهای تجاری زیادی برای ورود و صدور کالا با ایران منعقد کرد؛ اما اجرای این قراردادها متکی به استفاده از راه‌های ترانزیتی اتحاد شوروی توسط ایران بود. از آنجایی که در این مقطع، بین تهران و مسکو درباره‌ی راه‌ها و اصول استفاده از مسیر ترانزیت اختلاف اساسی وجود داشت، فشار آلمان به شوروی برای حل این اختلافات افزایش یافت. «نیکلایف»، سفیر اتحاد شوروی در تهران، نقش مهمی را در زمینه‌ی تسهیل حضور تجاری آلمان در ایران ایفا کرد. وی در این باره اظهار کرد:

«وجود پیمان دوستی و مودت بین آلمان و اتحاد شوروی باعث شده بود که خود را به اجرای مواد این پیمان موظف بدانم و سعی کنم روابط دوستی با کشور آلمان را تقویت نمایم[1]».

وی در زمینه‌ی تحقق این وظایف نه تنها امکان ترانزیت را برای آلمان‌ها فراهم ساخت، بلکه با همکاری نزدیک با مشاور اقتصادی سفارت آلمان در تهران، موفق به پایین نگه‌داشتن مصنوعی بهای کالاهای مورد تقاضای آلمان در ایران شد و قیمت این کالاها را در سطح پایین‌تری از قیمت حقیقی و جهانی آن نگه داشت. همین سیاست شوروی سبب شد تا آلمان بتواند در طی سال‌های ۱۹٤۰ و ۱۹٤۱ روابط تجاری خود را با ایران به طور بی‌سابقه‌ای افزایش و گسترش دهد. این بهره‌برداری‌ها که قبل از ماه عسل روابط آلمان و شوروی حاصل شده بود، دیری نپایید و با حمله‌ی هیتلر به شوروی خاتمه یافت.

۱. الهی، پیشین، ص ٤۰

فصل چهارم

شوروی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰

پس از وقوع جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹، دولت ایران طی اعلامیه‌ای بی‌طرفی خود را رسماً اعلام نمود و تا سال ۱۹٤۱ با حفظ بی‌طرفی، از اعلام هرگونه روابط خصمانه‌ای نسبت به کشورهای شوروی، انگلیس و آلمان خودداری ورزید. دو ابرقدرت انگلیس و شوروی نیز نسبت به آن، مواضع معتدلی داشتند و حتی در قبال هواخواهی رضاشاه از آلمان نیز اعتراض نداشتند، اما حمله‌ی آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹٤۱ ناگهان اوضاع را به کلی تغییر داد. دولت انگلیس در این مقطع استثنایی به خاطر حفظ منافع حیاتی خویش در هند و خاورمیانه به روسیه دست اتحاد داد و آمادگی خود را برای کمک به آن کشور اعلام کرد. از آن زمان، ایران به عنوان راه ترانزیت برای حمل و نقل بخشی از ملزومات جنگی انگلستان به روسیه مورد استفاده قرار گرفت، ولی وجود ستون پنجم بزرگ و نیرومند آلمان و کارشناسان این کشور در ایران مانع وصول متفقین به هدف مزبور بود؛ لذا در ژوییه و اوت ۱۹۱٤، دولت‌های انگلستان و شوروی خواستار اخراج کارشناسان آلمانی از ایران شدند؛ اما رضاشاه با در پیش گرفتن سیاست مسامحه و دفع‌الوقت پیوسته به آنها اطمینان می‌داد که تمام خارجی‌های مقیم ایران از جمله کارشناسان آلمانی تحت کنترل

و نظارت امنیتی ایران هستند[1].

در این میان رضاشاه برای حفظ سیاست بی‌طرفی ایران و تخفیف فشار روس و انگلیس به آمریکا متوسل شد و خواهان استفاده از راه‌های دیپلماتیک برای میانجیگری آمریکا بین ایران و متفقین و همدردی و حمایت اخلاقی آن کشور از ایران شد[2]؛ اما این تلاش‌ها به جایی نرسید و سرانجام در سحرگاه ۳۵ اوت ۱۹٤۱ (سوم شهریور ماه ۱۳۲۰) درست یازده روز پس از انتشار «منشور آتلانتیک» که طی آن چرچیل و «روزولت» آزادی و استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه‌ی ملل جهان شناخته بودند، کشور بی‌طرف ایران از سوی نیروهای شوروی و انگلستان مورد تجاوز قرار گرفت و سفرای دو دولت در یادداشتی به رضاشاه اشغال ایران توسط متفقین را اعلام کردند. مقاومت نظامی ارتش ایران پس از سه روز درهم شکسته شد و رضاشاه به ناچار در مقابل این حمله‌ی ناگهانی و برای حفظ بی‌طرفی خود به آمریکا متوسل شد و در نامه‌ای به روزولت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ضمن اظهار گلایه و شکوه از اشغال ایران توسط روس و انگلیس خواهان بذل توجه و اقدام لازم جهت جلوگیری از این تجاوز و برداشتن گام‌های مؤثر بشر دوستانه برای خاتمه‌ی این اعمال تجاوزکارانه و مقابله با حضور دو قدرت گردید، اما روزولت برخلاف انتظار رضاشاه تلویحاً جانب روس و انگلیس را گرفت و از عملیات مشترک آنها پشتیبانی کرد[3]. با توجه به عدم موفقیت رضاشاه در جلب آمریکا به عنوان نیروی سوم، وی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، مجبور به کناره‌گیری شد و فرزندش، محمدرضا مورد تأیید دول اشغالگر قرار گرفت. پیش از اشغال ایران و در زمانی که سه قدرت شوروی، انگلیس و فرانسه، گفت‌وگوهای خود را پیرامون ایجاد اتحادی نیرومند علیه آلمان آغاز کردند، نگرانی‌های ایران نسبت به جایگاه خود در این جنگ آغاز شد. از آنجا که یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی ایران در طی این دوران برقراری توازن بین قدرت‌های رقیب در ایران با اتکا به

---

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، ***سیاست خارجی ایران از جنگ جهانی اول به بعد***، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳٦۷، ص ۷

۲. اسماعیل شاکری، ***روابط*** ایران ***و ایالات متحده‌ی آمریکا ۱۹٤۱ – ۱۹۷۵***، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵، ص ۳

۳. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۲٤

نیروی سوم بود، اما این سیاست در این مقطع با توجه به تلاش‌های انگلیس و شوروی و نیز آلمان و شوروی برای اتحاد عقیم مانده بود.

۱ ـ بحران در روابط ایران و شوروی

پس از انعقاد پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی در سال ۱۹۳۹، یکی از عواملی که بر دشواری موقعیت ایران در جنگ جهانی دوم می‌افزود، روابط ایران با همسایه‌ی شمالی نیرومند و فرصت‌طلب خود، شوروی بود. تبلیغات وسیع انگلیسی‌ها درباره‌ی سرنوشت ایران و سایر کشورهای منطقه پس از انعقاد این پیمان دل‌نگرانی‌های وسیعی را در میان دولتمردان ایران ایجاد کرد. عملیات متعدد شوروی علیه کشورهای همسایه در اروپا و همین طور همکاری وسیع آلمان و شوروی، نگرانی‌های زیادی را در انگلستان موجب شده بود و به نظر انگلستان، حمله‌ی خصمانه‌ی شوروی یا آلمان به ایران تقریباً قطعی بود. همین برداشت، اساس تبلیغات انگلیسی‌ها را در منطقه شکل می‌داد. اشاعه‌ی اکاذیب و شایعات فراوان توسط دستگاه‌های تبلیغاتی لندن درباره‌ی حمله‌ی قریب‌الوقوع نیروهای نظامی شوروی به استان‌های شمالی ایران و امکان مطرح کردن درخواست‌هایی از جانب مقامات دولت اتحاد جماهیر شوروی درباره‌ی به دست آوردن پایگاه‌های هوایی در ایران و به‌ویژه در مرزهای مشترک دو کشور، بر نگرانی مقامات ایرانی دامن می‌زد. عاملی که تا حد زیادی موجب تقویت این شایعات می‌شد پیدایش اختلافات اقتصادی و وجود بحران در روابط سیاسی ایران و شوروی و نحوه‌ی برخورد دولت و مقامات ایرانی با این بحران بود. یکی از پژوهشگران تاریخ تحولات ایران عوامل زیر را به عنوان عوامل دخیل در پیدایش بحران در روابط ایران و شوروی برشمرد:

۱. ایدئولوژی کمونیستی در شوروی و تبلیغات آنها در ایران؛
۲. وجود مرز مشترک به طول بیش از ۲ هزار کیلومتر بین دو کشور که اغلب غیر قابل کنترل بوده و ناراحتی‌هایی را برای هر دو طرف ایجاد می‌کرده است؛
۳. اتکای اقتصادی استان‌های شمالی ایران به شوروی؛
٤. کوشش شوروی برای به دست آوردن یک بندر در خلیج‌فارس.

وجود این نکات، عدم اطمینان طرفین را نسبت به یکدیگر برانگیخته بود. ایران از توسعه‌طلبی شوروی هراس داشت و به همین علت هر نوع اقدام این کشور را در این منطقه حرکتی در جهت نقض تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آورد؛ از طرف دیگر شوروی بدون توجه به روش ایران در سیاست خارجی هر اقدامی را حمل بر ضد شوروی بودن سیاست آن کشور می‌کرد و این بدبینی نه تنها درباره‌ی روابط ایران و انگلستان، بلکه در کل، درباره‌ی هر روشی که دولت ایران در رابطه‌ی خود با دول بزرگ و یا همسایگان خود در پیش می‌گرفت، مصداق داشت[1].

روشی که دولت ایران در مقابل این سیاست برگزید تأکید توأم و ابرام بر سیاست بی‌طرفی بود. دولت ایران مصمم بود به هر صورت ممکن سیاست بی‌طرفی را که در آغاز جنگ جهانی اعلان داشته بود، هم‌چنان ادامه دهد و سعی داشت «اسمیرنوف»، سفیر شوروی در تهران، را از پایبندی خود در حفظ بی‌طرفی مطمئن سازد. علاوه بر این برای رفع سوءتفاهمات و سردی موجود در روابط دو کشور، مذاکرات بازرگانی با شوروی را که از مدتی پیش متوقف و راکد مانده بود، از سرگرفت.

درباره‌ی پیدایش اختلاف در روابط تجاری ایران و شوروی می‌توان اشاره کرد که در خرداد سال ۱۳۱۷ دولت ایران به مقامات روسیه فسخ قرارداد ۱۳۱٤ را اطلاع داد و زمانی هم که جنگ جهانی دوم آغاز شده بود میان ایران و شوروی هیچ‌گونه پیمان تجاری وجود نداشت. فسخ قرارداد از سوی ایران نیز ناشی از اتمام مدت قرارداد بود. این وضعیت نه تنها به کُند شدن مبادلات بازرگانی میان دو کشور انجامیده بود، بلکه راه ترانزیت ایران و آلمان را هم که از قلمرو روسیه می‌گذشت، مسدود کرده بود. این مشکلات به علاوه‌ی مسائلی که خطوط کشتیرانی بریتانیا در امر حمل و نقل کالاهای آلمانی در سواحل جنوبی ایران پدید آورده بود، لطمات فراوانی بر تجارت خارجی ایران وارد می‌آورد[2]. جای تعجب نبود که رضاشاه در سخنرانی کوتاه در مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۸ مهرماه ۱۳۱۸ در اشاره به

---

۱. الهی، پیشین، ص ۵۹

۲. بولارد، پیشین، ص ٤٦

سیاست خارجی تنها موضوع ترکیه و روابط اقتصادی با شوروی را متذکر شد.

اظهار امیدواری شاه از حل اختلافات ایران و شوروی با اتکا به حسن نیت طرفین و بازگشت روابط به حالت عادی نشانگر اهمیت روابط با روسیه برای رضاشاه بود. رضاشاه برای تحقق این هدف، مذاکرات بازرگانی با شوروی را از سرگرفت. وی حتی حاضر شد برای رفع کدورت در روابط دو کشور از قاعده‌ی موازنه‌ی تجاری در روابط بازرگانی دو کشور ـ که پیش از آن سخت به انجامش مصمم بود — دست بردارد[1]. در طول مذاکراتی هم که در سال ۱۳۱۸ برای انعقاد یک پیمان تجاری در مسکو جریان داشت، کلیه‌ی اقدامات ایران از سوی شوروی با سردی تمام مواجه شده بود.

در حالی که روابط خصمانه میان ایران و شوروی تداوم داشت، این فرصت برای آلمانی‌ها پیش آمد تا به عنوان میانجی وارد میدان شوند و در راه بهبود روابط ایران و شوروی گام بردارند. دلیل این امر علاوه بر علاقه‌مندی دولت ایران به چنین میانجیگری، تمایل و نیاز شدید آلمانی‌ها به راه مواصلاتی روسیه برای برقراری روابط تجاری خود با ایران به‌ویژه واردات مواد اولیه از این کشور بود. بنابراین برلین برای نزدیک‌تر ساختن ایران به خود از این موقعیت به طور کامل استفاده کرد. آنها اعتقاد داشتند که دولت ایران به خاطر وابستگی اقتصادی‌اش به استان، بیشتر ترجیح می‌دهد که با تکیه بر مناسبات خود با آلمان‌ها موضع روس‌ها را تعدیل کند، تا آن که به ترکیه نزدیک شود و به این طریق بر بی‌طرفی خود تأکید ورزد؛ زیرا از نظر ایرانیان این آلمان بود که می‌توانست تهدید شوروی را خنثی کند. در مقابل، ایران نیز با توجه به وضعیت دشوار آلمان تلاش کرد به علت حجم گسترده‌ی مبادلات بازرگانی با آلمان و نیز بسته شدن راه‌های ترانزیت این کشور، به علت آغاز جنگ توسط انگلیس، آلمانی‌ها را وادار کند تا به روسیه فشار بیاورند. دولت آلمان نیز به این امر اعتراف داشت که همکاری‌های اقتصادی ایران و شوروی نه تنها به سود دو کشور است، بلکه برای حفظ و توسعه‌ی روابط بازرگانی ایران و آلمان ضروری است. بنابراین سفیر آلمان در مسکو مأموریت یافت ضمن تماس و هماهنگی با سفیر ایران در

---

۱. احمد متین‌دفتری، ***خاطرات یک نخست‌وزیر***، علمی، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۰٤

آنجا، راه حل و پیشنهادهایی در این زمینه به مقامات روسی تسلیم کند، مشروط بر این که به روابط آلمان و روسیه لطمه‌ای وارد نشود[۱]. البته آلمان‌ها به این امر واقف بودند که با توجه به مسدود بودن راه‌های بازرگانی جنوبی، در صورت عادی نشدن روابط ایران و شوروی و فقدان راه‌های ترانزیت، ایران ناگزیر طرف تجاری دیگری را جست‌وجو خواهد کرد. در میان مقامات ایرانی نیز نسبت به موضع آتی شوروی و توانایی آلمان در ایفای نقش مؤثر خود در روابط بازرگانی تردیدهایی وجود داشت. سرانجام فشارهای دیپلماتیک آلمان و امتیازات ایران در جریان مذاکرات بازرگانی ایران و شوروی سبب شد معاهده‌ی جدیدی در ۵ فروردین ۱۳۱۹ منعقد گردد[۲].

با وجود انعقاد قرارداد تجاری جدید و بهبود نسبی روابط، از نگرانی‌های ایران نسبت به رفتار آتی شوروی کاسته نشد و احتمال وجود توافقات محرمانه‌ی آلمان و شوروی درباره‌ی نواحی شمالی ایران، پس از حمله‌ی شوروی به فنلاند، قوت یافت. رضاشاه در مقابله با این تهدید و نگرانی، علاوه بر تقویت نظامی منطقه‌ی شمال و ایجاد استحکامات دفاعی، بر آن شد تا انگلیس را از طریق یک پیمان محرمانه‌ی نظامی، همراه کند؛ بنابراین وزیر جنگ در دی‌ماه ۱۳۱۸ در یک مذاکره‌ی غیر رسمی با وابسته‌های نظامی انگلیس در تهران، خواستار هماهنگی نقشه‌های نظامی دو کشور علیه شوروی شد. دولت ایران که نسبت به واکنش روس‌ها در قبال این مذاکرات به‌شدت بیمناک و نگران بود، خواستار مخفی ماندن مفاد پیمان شد؛ اما این پیشنهاد از سوی مقامات ارتش انگلیس به دلایلی رد شد ؛ از جمله: عدم ضرورت زمانی انعقاد چنین پیمانی، کمبود تجهیزات و امکانات نظامی در انگلیس، و از طرفی انگلیسی‌ها ایران را همواره متحدی پردردسر قلمداد می‌کردند.

رد تقاضاهای رضاشاه از سوی انگلیسی‌ها دلایل دیگری هم داشت. بحران در روابط ایران و شوروی، از نظر سیاست انگلستان بسیار مناسب بود. تمام کوشش دیپلماسی انگلستان در این منطقه آن بود که این بحران را دامن زده و ادامه‌ی آن را تضمین کند.

---

۱. الهی، پیشین، ص ۷۰

۲. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۵۸

انگلستان خواهان هیچ‌گونه روابط دوستانه و عادی بین ایران و شوروی نبود، زیرا چنین روابطی موقعیت شوروی را در ایران تقویت کرده و خطر کمونیسم را نه تنها در ایران، بلکه در سایر کشورهای منطقه نیز افزایش می‌داد. به علاوه مردم ایران می‌توانستند با اتکا به دوستی شوروی و در نتیجه اطمینان از رفع خطر از جانب این کشور، اقداماتی جدی را در کوتاه کردن دست چپاولگر انگلستان از اقتصاد و سیاست ایران به عمل آورند. با توجه به این مسئله جای تعجب نبود که تمایلات جدید در سیاست خارجی ایران ـ که در جهت برقراری روابط بهتری با شوروی سیر می‌کرد ـ باعث نگرانی و ناراحتی لندن شود[۱]. بنابراین همه‌ی مقامات انگلیسی نسبت به تلاش‌های ایران با سردی برخورد کردند. با این حال انگلیسی‌ها این نکته را مورد تأکید قرار دادند که در صورت بروز جنگ با شوروی، منافع ایران و بریتانیا یکی خواهد بود و با این‌که انگلیسی‌ها از اعطای کمک نظامی به ایران احتراز داشتند، سعی می‌کردند از طریق کمک‌های اقتصادی، شاه را طرفدار خود نگاه دارند[۲]. در عین حال، رضاشاه با توجه به بدگمانی نسبت به توافقات آلمان و شوروی، تمایل داشت که همانند ترکیه سیاستی متمایل به متفقین در پیش گیرد.

۲ ـ شوروی و تحولات جنگ جهانی دوم

روابط ایران و شوروی در سال‌های شروع جنگ جهانی و پس از آن همواره بحرانی و متشنج بود. اخبار تحولات جنگ، به‌ویژه تجاوزات شوروی به کشورهای همجوار، موجب نگرانی و تشویش ایرانیان می‌شد. اگرچه اخبار تجاوز شوروی به فنلاند، لیتوانی، لتونی، استونی و رومانی باعث نگرانی مردم ایران از جانب شوروی شد، اما در عین حال کسب موفقیت در جبهه‌های نبرد توسط آلمان، اعتبار این کشور را در نزد افکار عمومی بالا برده بود. در همین زمان دولت آلمان که به‌شدت نگران پیش‌روی‌های شوروی در منطقه‌ی بالتیک بود، تلاش کرد توجه شوروی را از این مناطق و نواحی اروپایی متوجه مناطق شرقی

---

۱. الهی، پیشین، ص ۷۳
۲. زرگر، پیشین، ص ۴۱۱

من‌جمله ایران و افغانستان کند؛ حتی آلمانی‌ها پس از اشغال فرانسه، اسنادی را منتشر کردند که مدعی بودند از ستاد ارتش فرانسه به دست آورده‌اند. این اسناد، جزئیات طرح بمباران چاه‌های نفت قفقاز با همکاری ایران، ترکیه و انگلستان را افشا می‌کرد.

دولت شوروی نیز ادعا کرد که هواپیماهای دشمن، حریم هوایی این کشور را از خاک ایران و ترکیه تجاوز کرده و قصد بمباران نواحی مذکور را داشتند؛ بنابراین رادیوهای مسکو و برلین به‌طور همزمان، نسبت به مواضع ایران در جنگ، انتقاد شدیدی کردند و رضاشاه را مرتجع و تحت نفوذ انگلیس معرفی کردند[۱]. همسو با این جریان تبلیغاتی و ضد ایرانی، «فیلومونف»، سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران، درخواست‌های محرمانه‌ای مبنی بر واگذاری کنترل آذربایجان، مناطق دریای خزر و استفاده از فرودگاه‌ها و راه‌آهن را به وزارت خارجه‌ی ایران تسلیم کرد.[۲] تقاضاهایی هم درباره‌ی تصرف نقاط حساسی مانند فرودگاه‌های مشهد و تبریز توسط ارتش سرخ، همچنین اعطای امتیاز نفت دریای مازندران به شوروی بیان گردید و حتی مطرح شد که شوروی حاضر است تسهیلات و امتیازات وسیعی برای توسعه‌ی روابط اقتصادی و تعهد دفاع نظامی از خاک ایران در مقابل هرگونه تجاوز از جانب قدرت سومی را تضمین کند. گزارش محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی انگلستان این موارد را تأیید کرد و احتمال داد که شوروی قدرت دفاعی مرزهای خود را با تصرف بخش‌های سوق‌الجیشی سرزمین‌های همجوار خود تقویت کند. بسیار محتمل بود که روسیه‌ی شوروی بعد از فیصله دادن مسئله‌ی رومانی، تقاضاهای رسمی و جدیدی را از دولت ایران مطرح کند، تا بدین ترتیب امکانات دفاعی قسمت‌های حیاتی سرزمینش، یعنی مناطق نفتی باکو را افزایش دهد. این چنین تقاضاهایی می‌توانست تغییر خط مرزی را به نفع شوروی شامل گردد، حتی انگلیسی‌ها پیش‌بینی کردند که روس‌ها تلاش خواهند کرد که اجازه‌ی استقرار یک لشکر از نیروهای خود را در طول سواحل دریای خزر در ایران به دست آوردند.[۳]

۱. پیرا، پیشین، ص ۲۹۷

۲. الهی، پیشین، ص ۸۰

۳. همان

۳ ـ فشار شوروی به ایران

در مقطعی که جنگ به‌شدت در اروپا جریان داشت و قدرت‌های بزرگ از جمله شوروی با آن درگیر بودند، شوروی لحظه‌ای از میزان فشار و تهدید خود نسبت به تهران نکاست؛ حتی با تمام تلاش‌های آلمان، شرایط بحرانی که پیش از امضای قرارداد ۱۹۴۰، بین ایران و شوروی وجود داشت از بین نرفت و پس از امضای این قرارداد هم تداوم یافت. در زمان تهیه‌ی مقدمات قرارداد ۱۹۴۰، روش غیرمنطقی و غیردوستانه‌ی شوروی در کمیسیونی که طبق مفاد قرارداد مذکور در تهران جهت تعیین جزییات مربوط به اجرای مواد در ارتباط با تجارت، کشتیرانی و غیره تشکیل شده بود، باعث عدم پیشرفت کار کمیسیون شده و به طور واضح نشان می‌داد که روسیه با توسل به تاکتیک بحث و مذاکره‌ی طولانی در جزییات، حل مسائل گوناگون را به تعویق می‌انداخت. به اعتقاد یکی از پژوهشگران روابط خارجی ایران، روسیه با به کار بردن این تکنیک، سعی داشت ایران را تحت فشار اقتصادی قرار دهد؛ زیرا تعویق انداختن در اجرای عهدنامه، موجب تأخیر در کار صادرات و واردات ایران و نارضایتی و نگرانی در میان تجار ایرانی می‌شد. از طرفی مقامات ایرانی معتقد بودند شوروی با این روش قصد دارد دولت ایران را وادار نماید قیمت‌هایی بسیار پایین را برای فروش کالاهای خاصی به شوروی قبول کند؛ حتی سفیر آلمان در ایران معتقد بود که شوروی‌ها به دنبال بهانه هستند تا نه تنها از اجرای مفاد قراردادهای تجاری سر باز زنند، بلکه اصولاً از به وجود آمدن محیط حسن تفاهم در روابط دو کشور جلوگیری به عمل آورند و اظهارات مقامات ایرانی درباره‌ی بالا بودن قیمت‌های درخواست شده برای استفاده از راه ترانزیت از جانب شوروی کاملاً حقیقت دارد. سفیر آلمان درباره‌ی علت چنین اقدامی عقیده داشت که مقامات روسیه سعی دارند با چنین برخوردهایی دولت ایران را به اتخاذ تصمیماتی علیه انگلستان وادارند. بنابراین هدف فوری شوروی در ایران از بین بردن نفوذ انگلستان در این کشور بود؛ اما از آنجایی که از درگیری مستقیم با انگلستان بیمناک بودند، تلاش می‌کردند تا با فشارهای سیاسی و اقتصادی بر دولت ایران، این کشور را به مبارزه و مخالفت با نفوذ و منافع انگلستان در منطقه سوق دهند. سفیر آلمان در تهران این موضوع را چنین به تصویر می‌کشاند:

«این کاملاً ممکن است که شوروی، بعد از نابود کردن نفوذ انگلستان در ایران، نقشه‌هایی برای برچیدن سلسله‌ی پهلوی در ایران داشته باشد تا به جای آن، رژیم مردمی که طرفدار شدید شوروی باشد، به قدرت برساند. البته این رژیم مردمی یک روزه می‌تواند اعلان کند که خواست ملت عبارت است از پیوستن جمهوری خلق ایران به اتحاد جماهیر شوروی. بدین طریق هدف نهایی شوروی، یعنی تصرف ایران و دست یافتن به سواحل خلیج‌فارس، نیز بدین‌سان قابل دست‌یابی خواهد بود[1]».

مقامات شوروی که تلاش‌های‌شان برای واداشتن ایران برای کسب امتیازات سیاسی، با استفاده از ابزارهای اقتصادی و شیوه‌هایی که در کشورهای بالتیک به کار برده بودند، نتیجه‌ای نداده بود، ترجیح دادند آن را به فرصتی دیگر واگذار کنند. علاوه بر این شوروی نگران بود که در صورت حمله و پیش‌روی در ایران، انگلیس با بمباران مناطق نفتی قفقاز درصدد تلافی بر آید؛ بنابراین استالین ترجیح داد تا فرا رسیدن فصلی مناسب و روشن شدن نتیجه‌ی بمباران‌های شدید نیروی هوایی آلمان، از شدت فشارهای سیاسی خود بر ایران بکاهد[2].

شوروی بخش اعظم اقدامات و موفقیت‌های خود در این بخش به‌ویژه فشار به ایران و مقابله با نفوذ انگلیس را مدیون پیمان عدم تجاوز با آلمان است؛ اما این وضعیت دیری نپایید، زیرا آلمان‌ها پس از عقیم ماندن مذاکرات‌شان با شوروی و عدم تمایل این کشور به پیش‌روی به مرزهای جنوبی، سد شدن نیروهایش در غرب و جنگ فرسایشی با انگلستان، به گشودن جبهه‌ای تازه در شرق و در سرزمین‌های شوروی مصمم شدند و به ماه عسل روابط خود با مسکو پایان دادند. حمله‌ی هیتلر به خاک شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹٤۱، تغییرات عمیق و اساسی در سیاست استراتژیک بین‌المللی به وجود آورد.

٤ ـ حمله‌ی آلمان به شوروی و اهمیت سوق‌الجیشی ایران

اگرچه ایران همواره برای قدرت‌های بزرگ از جذابیت و اهمیت فراوانی برخوردار بود،

۱. پیشین، صص ۷۵ ـ ۷۷

۲. فاتح، پیشین، ص ۳۱٤

اما بی‌تردید حمله‌ی آلمان به شوروی اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی ایران را برای قدرت‌های دیگر، به‌ویژه متفقین دو چندان ساخت. این اهمیت در گام نخست، خود را در هدف‌های استراتژیک انگلستان نشان داد. پس از حمله‌ی آلمان به شوروی و پیوستن شوروی به جرگه‌ی متفقین، دو هدف استراتژیک در نزد مقامات لندن اُولویت یافت:

نخست جلوگیری از شکست شوروی و دوم، تهیه‌ی یک طرح دفاعی برای مقابله با ارتش آلمان در زمانی که متوجه مرزهای ایران بشوند. این قضایا، مسائل ویژه‌ای را برای متفقین و به‌ویژه انگلستان به وجود آورد که از جمله باید از ارسال کمک‌های دول متفق به اتحاد شوروی، از طریق خطوط ارتباطی امن، حفظ و حراست از منابع نفتی ایران و جلوگیری از تصرف میادین نفتی خاورمیانه توسط آلمانی‌ها و بالاخره حفظ و حراست از هندوستان نام برد. در اجرای تمامی این اهداف، ایران نقش حساس و اصلی را ایفا کرد. با توجه به ضرورت ارسال کمک‌های نظامی به شوروی، ایران به عنوان کوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه (به عبارت دیگر شاه‌راهی برای رساندن کمک‌های تسلیحاتی متفقین به شوروی) استفاده شد؛ چون راه‌آهن سراسری آن از خلیج‌فارس به دریای خزر بهترین وسیله‌ی نقلیه‌ی ارتباطی به شمار می‌آمد[۱].

برای ارسال مواد و مهمات جنگی به شوروی، دولت انگلستان با ایجاد مرکز تدارکات خاورمیانه و اتحادیه‌ی بازرگانی انگلستان، مواد مورد نیاز متفقین را به مأموران انگلیسی مستقر در بنادر ایران تحویل می‌داد تا از طریق راه‌های ایران به روسیه حمل شود. برای نیل به این مقصود، انگلستان با افزایش و توسعه‌ی سیستم حمل و نقل کشور و کنترل بر راه‌های شوسه و خطوط آهن و نیروی هوایی عملاً در امور داخلی ایران دخالت می‌کرد. از اینجا بود که همکاری‌های نظامی شوروی و انگلستان وسعت یافت. البته سه هفته پیش از حمله‌ی آلمان به شوروی، «ایدن»، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، «ایوان مایسکی»، سفیر شوروی در لندن را برای گفت‌وگو و تبادل نظر پیرامون تحولات جهانی و مسئله‌ی تمرکز نیروهای آلمانی در مرز شوروی فراخواند و پیشنهاد شد به منظور مقابله با سیاست آلمان مبنی بر

۱. ذوقی، پیشین، ص ۲۹

برخورد دو قدرت انگلیس و شوروی، تلاش شود دو طرف به یک تفاهم متقابل دست یابند. همکاری مدنظر ایدن، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، سرانجام امکان‌پذیر شد؛ زیرا با حمله‌ی آلمان به شوروی، منافع شوروی و انگلیس در ایران به نحو روز افزونی تطابق بیشتری یافت.

دو قدرت در اقدامی مشترک، در نخستین گام طی نامه‌ای در ۲۵ مرداد ۱۳۲۰، به دولت ایران، خواستار اخراج فوری اتباع آلمانی از ایران شدند. این مسئله سیاست بی‌طرفی ایران را در موقعیت بسیار دشواری قرار داد؛ زیرا روسیه و بریتانیا هر دو مخالف حضور اتباع آلمانی در ایران بودند. واکنش ایران در قبال این دگرگونی اساسی در موقعیت بین‌المللی، تأکید بیشتر بر تداوم سیاست بی‌طرفی بود. ایران در ۵ تیرماه ۱۳۲۰ بی‌طرفی خود را درباره‌ی جنگ آلمان و شوروی اعلام داشت. دولت حتی از سفیر خود در مسکو خواست که مقامات شوروی را نسبت به تصمیم راسخ دولت ایران مبنی بر استمرار سیاست بی‌طرفی، مطمئن سازد. با وجود تلاش ایران برای قبولاندن سیاست بی‌طرفی خود به طرفین درگیر جنگ، روس‌ها نتوانستند در قبال موضوع هم‌پیمان جدید خود ـ انگلیس ـ درباره‌ی اتباع آلمانی در ایران ساکت بنشینند. بنابراین اولین یادداشت شوروی که بیانگر این نگرانی بود در ۵ تیرماه ۱۳۲۰، سفیر مسکو در لندن خبر آمادگی روس‌ها را برای مذاکره درباره‌ی مسائل مورد علاقه در خاورمیانه، به اطلاع وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا رسانید. استالین در اولین ملاقات خود با «کریپس»، سفیر انگلیس در لندن، در ۱۷ تیر موافقت خود را با اقدام مشترک روس و انگلیس در تهران ابراز داشت. استالین در اشاره به خطر بالقوه‌ی حضور این تعداد آلمانی در ایران، به احتمال تلاش آنها در جهت خرابکاری در تأسیسات نفتی باکو اشاره کرد. «مایسکی»، سفیر شوروی در مسکو، این مسئله را با ایدن در میان گذاشت و حتی پیشنهاد کرد برای اخراج آلمانی‌ها در صورت لزوم، ایران را به محاصره‌ی اقتصادی تهدید کنند و برای پیشگیری از توسعه‌ی خطر مزبور فوراً وارد عمل شوند[1].

البته فعالیت‌های گسترده‌ی آلمان‌ها در ایران به این وضعیت دامن می‌زد. آلمانی‌های مقیم

۱. زرگر، پیشین، ص ۴۲۹

ایران، به‌ویژه مأموران «گشتاپو» و دیپلمات‌های عضو حزب نازی، به فعالیت اطلاعاتی و سیاسی خود در ایران شدت بخشیدند. فعالیت جاسوسان آلمانی که پس از فرار از عراق و افغانستان به ایران، ابعاد گسترده‌ای یافته بود، از یک‌سو و بهانه‌تراشی‌های شوروی و انگلیس که اساس شکست آلمان در جبهه‌های شرق را در اشغال ایران می‌دیدند، از سوی دیگر؛ زمینه‌های تهاجم دو قدرت را به ایران فراهم ساخت. ۲۸ تیرماه و ۲۵ مردادماه ۱۳۲۰، سفرای انگلستان و شوروی در تهران یادداشت‌های مشترک خود را درباره‌ی اخراج اتباع آلمانی از ایران تقدیم وزارت خارجه کردند.

همزمان با این اقدام، دولت ایران با ارسال یادداشت‌هایی در ۳۰ مرداد به دول مذکور اعلام کرد که اتباع آلمانی به‌شدت تحت مراقبت دولت ایران می‌باشند. با وجود این به محض این‌که دولت ایران بتواند افرادی را به جای آنها بگمارد، اقدام به اخراج آنها خواهد کرد[۱].

در هر حال انگلیس و شوروی برای واداشتن ایران به پذیرش اولتیماتوم و همچنین قانونی و موجه جلوه دادن اشغال و حضور آتی خود در ایران، تبلیغات دامنه‌دار و گسترده‌ای در رادیو و تلویزیون خود درباره‌ی فعالیت «ستون پنجم[۲]» و جاسوسان آلمانی در ایران کردند و حتی بیان نمودند که احتمالاً ایران به نفع آلمان وارد جنگ خواهد شد[۳].

سرانجام دو قدرت فوق در سوم شهریور ۱۳۲۰، براساس توافقات قبلی، ایران را مورد تجاوز قرار دادند و در نتیجه دوران «متارکه‌ی مسلح» که از هنگام خروج واحدهای ارتش سرخ از گیلان در سال ۱۹۲۱ تا آن زمان بین ایران و روسیه حکم‌فرما بود، از دیدگاه شوروی خاتمه یافت[٤].

۵ ـ دلایل اشغال ایران توسط شوروی

پس از آنکه در تیرماه ۱۳۲۰، شوروی و انگلستان علیه قدرت‌های محور متحد شدند،

۱. ***درباره‌ی سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی***، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی، تهران ۲۵۳٦، صص ٤۲ ـ ٤۳

۲. در سال ۱۹۳۹ که ژنرال فرانکو با چهار ستون به جانب مادرید پیش رفت، اظهار داشت که چهار ستون از خارج شهر و یک ستون (Fifth Column) در داخل آن حمله می‌کند و به این ترتیب این واژه باب شد.

۳. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۷۱

٤. لنچافسکی، پیشین، ص ۲۱٤

خیلی زود بر سر موضوع اشغال ایران نیز به توافق رسیدند؛ حتی در ۱۷ تیرماه ۱۳۲۰، استالین در اولین ملاقاتش با «کریپس»، سفیر انگلیس در مسکو، موافقت خود را با اشغال نظامی ایران توسط نیروهای ارتش انگلستان و شوروی اعلام کرده بود[۱].

شوروی‌ها برای توجیه اقدام خویش به ماده‌ی ٦ عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی متوسل شدند[۲]. شوروی‌ها به بهانه‌ی حذف نیروی ثالث در ایران، ممانعت از فعالیت‌های ستون پنجم آلمان در ایران و جلوگیری از حمله و خرابکاری عمال آلمان به منابع شوروی به اشغال ایران دست زدند و با توجه به این که انتظار نمی‌رفت که انگلستان در مقابل فعالیت‌های شوروی در شمال ایران موانعی ایجاد کند، عرصه‌ی ایران برای اقدامات شوروی خالی ماند و کشور مزبور در برهه‌ای از زمان یکه‌تاز میدان گردید. با ورود نیروهای سرخ به ایران، شمال ایران به منطقه‌ی تحت حفاظت اقتصادی شوروی مبدل شد، به طوری که منطقه‌ی اشغالی مزبور با پرده‌ای آهنین در عمل، به روی «بیگانگان» بسته شده بود و مسافرت به شمال، کسب گذرنامه از سفارت شوروی در تهران را ایجاب می‌کرد. این بدان مفهوم بود که مرزهای رسمی بین دو کشور عملاً رو به جنوب کشیده شده است[۳].

نیروهای شوروی در بدو هجوم به ایران، پادگان‌های نظامی، ارتش، ژاندارمری و نیروهای پلیس را در مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها خلع سلاح کرده و از تعداد نفرات آنها نیز کاستند و زمانی هم که دولت ایران اقدام به فرستادن نیروی انتظامی به آن مناطق می‌نمود از آن جلوگیری می‌کردند و در مواقعی هم که با مسائل امنیتی روبه‌رو می‌شدند، نیروهای اندک و خلع سلاح شده‌ی ایران را مسؤول حفظ نظم و امنیت می‌دانستند. ظاهراً سیاست شوروی این بود که دولت ایران مسؤول حفظ امنیت است و ارتش سرخ فقط در مواقع لزوم و تحت شرایط خاصی که ایجاب کند، اقدام به برقراری نظم و امنیت خواهد نمود[٤].

دیدگاه‌ها و نظریات متعددی تاکنون درباره‌ی علل اشغال نظامی ایران توسط محققین

---

1 . M. Howard, *EuropeLeaves the Midde East: ۱۹۳٦ - ۱۹٤٥*, (London: Earth Publication, ۱۹۷٤),P. ۲۲۱

۲. شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۱۲

۳. لنچافسکی، پیشین، ص ۲۱٦

٤. ذوقی، پیشین، ص ۱۳۲

داخلی و خارجی ابراز شده است. گروهی موقعیت سوق‌الجیشی و راه‌های ایران را برای کمک‌رسانی به شوروی و گروهی فعالیت اتباع آلمانی در ایران و دست‌یابی مجدد به بازارهای ایران و تأمین امنیت حوزه‌های نفتی جنوب را به عنوان دلایل اشغال ایران از سوی متفقین اعلام کرده‌اند. در اینجا پیش از بررسی دلایلی که شوروی را واداشت تا نسبت به اشغال ایران اقدام نماید، ذکر نکاتی ضروری به نظر می‌رسد.

یکی از نکات قابل بحث، سطح تقاضا و میزان رضایت شوروی در قبال ایران نسبت به سطح تقاضای انگلستان است. به عبارتی دیگر، شوروی اقدام نظامی را به برآورده نشدن خواسته‌های‌شان از سوی ایران منوط و مشروط کرده بودند. سفیر شوروی در لندن در ۲۸ ژوییه به وزیر خارجه‌ی بریتانیا اطلاع داد که مسکو حاضر است در صورت برآورده نشدن خواسته‌های‌شان از سوی ایران در یک اقدام نظامی شرکت کند. مایسکی خاطر نشان ساخت که حق نقل و انتقال نیروها و تجهیزات نظامی شوروی توسط راه‌آهن سراسری ایران نیز باید جزء خواسته‌های دولتین منظور شود. چنین به نظر می‌رسد که شوروی به همان اجازه‌ی دولت ایران درباره‌ی عبور تجهیزات جنگی از قلمرواش، به اضافه‌ی تضمین امنیت خطوط مواسلاتی مزبور رضایت داشته است؛ ولی انگلیسی‌ها اصرار داشتند که ایران را به قوه‌ی نیروی نظامی تحت اشغال درآورند. «ایدن» در تلاش برای متقاعد ساختن روس‌ها به اتخاذ خط مشی مزبور چنین استدلال می‌کرد که امکان دارد در مرتبط ساختن حق ترانزیت برای متفقین با تقاضای اخراج آلمانی‌ها با مشکلاتی روبه‌رو شوند.

همچنین دولت شوروی مایل نبود که تا پیش از دریافت پاسخ منفی ایران درباره‌ی تسهیلات ترانزیت یک اقدام نظامی انجام دهد؛ ولی ایدن هم‌چنان بر اندیشه‌ی سابق خود بود و استدلال می‌کرد که آلمان‌ها مدتی است برای کسب حق ترانزیت از طریق ترکیه تلاش می‌کنند، ولی ترک‌ها تاکنون از واگذاری چنین امتیازی خودداری کرده‌اند. حال اگر متفقین خواستار حق حمل و نقل از ایران شوند، آلمان‌ها نیز می‌توانند امتیاز مشابهی را از ترکیه بخواهند. با این حال واضح و مبرهن است که بریتانیا به این نتیجه رسیده بود که بهترین بهانه‌ی ممکن برای اشغال احتمالی حوزه‌های نفتی جنوب و سیستم حمل و نقل

کشور، در تقاضای اخراج آلمانی‌ها نهفته است[۱].

اگرچه اشغال ایران در شهریور ۲۰ در پی اقدام مشترک انگلیس و شوروی محقق شد و دو طرف براساس برنامه‌های از پیش تعیین شده و دلایل و توجیهات مشترک قبلی دست به چنین اقدامی زدند، اما در اینجا به بررسی مهم‌ترین دلایل و علل هجوم شوروی به ایران می‌پردازیم.

۱ ـ نیاز به خطوط ارتباطی دریافت کمک نظامی

زمانی که آلمان حمله به شوروی را آغاز کرد، استالین در نامه‌ای که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹٤۱ برای چرچیل فرستاد، به صراحت بیان می‌کند:

«خطر مرگباری اتحاد جماهیر شوروی را تهدید می‌کند و اگر جنگ بدین منوال پیش برود، اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا آن قدر ضعیف خواهد شد که قادر به کمک به متحدین خود جهت سرنگونی فاشیسم نخواهد بود[۲]».

استالین برای رهایی از این وضع دو راه حل به چرچیل پیشنهاد کرد که یکی ایجاد جبهه‌ی دوم در بالکان یا فرانسه با هدف کشاندن نیروهای آلمان به آن مناطق بود و دوم کمک‌های تسلیحاتی و نظامی به شوروی در کوتاه‌ترین مدت. چرچیل پس از دریافت درخواست کمک استالین زود دست به کار شد. تصمیم انگلیس و متحد جدیدش آمریکا مبنی بر ادامه‌ی جنگ در کنار شوروی و حمایت از این کشور ایجاب می‌کرد که کمک‌های نظامی و مواد خام لازم برای صنایع جنگی روسیه را به این کشور تحویل دهند. انگلیس مسئولیت حمل این کمک‌ها را به مرزهای شوروی تقبل کرد. در تمامی مدت مذاکره‌ی طرف‌های انگلیسی و آمریکایی با شوروی، بیش از هر چیز بر ضرورت کمک سریع و انتخاب راه‌های مناسب و مطمئن تأکید می‌شد.

به اعتقاد مقامات انگلیس، در میان تمامی راه‌های موجود نزدیک‌ترین و قابل استفاده‌ترین

---

۱. زرگر، پیشین، صص ٤۳۳ ـ ٤۳٤

۲. علیرضا ازغندی، *روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷*، قومس، تهران ۱۳۷٦، ص ٦٦

مسیر، راه ایران می‌باشد. البته مسیرهای دریای سیاه به مسکو، «مورماسنگ» به مسکو، «ارخانگلسنگ» به مسکو، «ولادی‌وستک» به مسکو و هند و افغانستان وجود داشت، ولی خطرات و دشواری‌هایی که حمل تجهیزات و تدارکات نظامی به شوروی از طریق این راه‌ها داشت و دارا بودن مزایا و امکانات مناسب‌تر راه‌آهن و راه شوسه از خلیج‌فارس به شوروی باعث شد تا مسیر ایران به طور جدی مورد توجه متفقین قرار گیرد. به اعتقاد وزیر خارجه‌ی انگلیس، امتیاز خطوط ارتباطی ایران آن است که در تمام فصول سال قابل استفاده است. چرچیل هم این مسئله را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«ایجاد یک مسیر ارتباطی از راه ایران برای ارتباط با شوروی اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا از یک طرف برای فرستادن سلاح‌ها و مهمات جنگی به شوروی، راه اقیانوس منجمد شمالی، راه دشواری بود و از سوی دیگر می‌بایستی ما برای امکانات سوق‌الجیشی احتمالی، خود را آماده می‌ساختیم[1]».

وی در نامه‌های خود با تأکید به حیاتی بودن راه ایران، خواستار همکاری صادقانه‌ی ایران با متفقین شد و بیان کرد که در غیر این صورت دولت ایران را به زور مجبور به پذیرش خواسته‌های‌شان خواهند ساخت.

اگرچه راه‌آهن ایران یکی از عوامل وسوسه و توجه شدید روس‌ها و انگلیسی‌ها نسبت به ایران بود، ولی بی‌تردید امنیت مسیر ایران و نیز امکان اعزام سریع نیروی هوایی متفقین برای کمک به شوروی‌ها در جبهه‌های جنگ، نقش مهمی در این انتخاب ایفا کردند. نکته‌ی قابل توجه در این بخش آن است که با وجود اغراق فراوانی که برخی بر اهمیت اشغال ایران و مسیر مواصلاتی کشور در پیروزی متفقین کرده و از ایران به عنوان «پل پیروزی» متفقین یاد کرده‌اند، باید اذعان داشت که از مجموعه‌ی ۱۷/۵ میلیون تن، کالا و تجهیزات نظامی ارسال شده به شوروی در طول چهارسال‌ونیم جنگ، تنها اندکی بیش از پنج میلیون تن، از مسیر ایران به شوروی حمل گردید[2] و مابقی از سایر مسیرهایی که مطرح گردید، به دست نیروهای شوروی رسید.

---

۱. وینستون چرچیل، *آمریکا در جنگ*، ترجمه‌ی تورج فرازمند، نشر نیل، تهران ۱۳۷٤، ص ۸٦

۲. ازغندی، پیشین، ص ۷۰

۲ ـ موقعیت سوق‌الجیشی ایران

مجاورت سرزمین نواحی شمالی ایران با مناطق جنوبی شوروی، باعث ایجاد ارتباط تنگاتنگ اقتصادی و تجاری میان دو منطقه و در کل دو کشور گردید و هم‌چنان که در فصول قبل اشاره شد مهم‌ترین راه صادرات و واردات ایران از اروپا به صورت عمده از طریق خاک شوروی صورت می‌گرفت. این وابستگی، با توجه به علاقه‌مندی شدید مسکو به بهره‌برداری از منابع زیرزمینی منطقه‌ی شمال ایران، به‌ویژه نفت تشدید می‌شد. در دیدگاه نظامیان و استراتژیست‌های شوروی، این منطقه از بُعد نظامی هم اهمیت داشت و حتی پیشنهاد اشغال این منطقه در سال‌های پیش از آغاز جنگ جهانی دوم توسط این گروه به مقامات ارشد شوروی ارائه شده بود. خطوط گسترده‌ی راه‌آهن ایران که از شمال تا جنوب امتداد داشت، این جذابیت را برای روس‌ها دوچندان می‌ساخت؛ زیرا دسترسی به خلیج‌فارس امکان ارتباط اقتصادی مناسب شوروی را با جهان خارج برقرار کرد. همه‌ی این موارد در کنار گرایش تاریخی و سیاسی روس‌ها به ایران که به تعبیری ریشه در اندیشه‌های پطرکبیر داشت، سبب شده بود تا آنها همواره منتظر یک فرصت تاریخی برای تصرف این سرزمین و انضمام آن به خاک خود باشند و حمله‌ی آلمان به شوروی و ضرورت دفاع از این کشور توسط متفقین و نیز بهانه‌ی رساندن کمک‌های نظامی و تسلیحاتی، این امکان را برای روس‌ها فراهم ساخت که یکی از آرزوهای تاریخی خود را محقق سازند.

۳ ـ ستون پنجم و احتمال کودتا در ایران و قفقاز

استالین در دیدار با سفیر انگلیس در مسکو در ۸ ژوییه‌ی ۱۹۴۱، مسئله‌ی حضور اتباع آلمانی در ایران را یادآور شد و گفت که این نیروها به عنوان «ستون پنجم» آلمان در منطقه در نظر دارند با کمک ایتالیایی‌ها کودتایی را در مناطق نفتی باکو و علیه انگلستان در ایران به مرحله‌ی اجرا درآورند. به علاوه استالین معتقد بود که موقعیت زمانی، امکان اجرای عملیات موفقیت‌آمیزی را علیه ایران مهیا کرده است و اگر به موقع به کار گرفته نشود در

آینده ممکن است دیگر چنین فرصتی دست ندهد[۱].

بنابراین انگلیس که شوروی را موافق مواضع خود تصور کرد، با توجه به این‌که اخراج اتباع آلمانی از ایران به افزایش امنیت نظامی در منطقه و شکست برنامه‌های آینده‌ی آلمان در خاورمیانه منجر می‌شد، وارد عمل شد و تبلیغات گسترده‌ای را همسو با رسانه‌های شوروی علیه حضور اتباع آلمانی که به صورت عمده در بخش‌های صنعتی، مالی و پولی کشور فعال بودند، آغاز کرد. البته این تبلیغات گسترده از آگاهی این کشور نسبت به همراهی افکار عمومی جامعه‌ی ایران با آلمان و نیز احتمال خرابکاری آلمانی‌ها در راه‌آهن و تأسیسات فنی ریشه داشت. بنابراین برای اشغال فوری و کنترل کامل اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران، تنها دستاویز ممکن، مبالغه در اهمیت حضور ستون پنجم آلمان در این کشور بود[۲]. درباره‌ی تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران نیز ارقام اغراق‌آمیزی ذکر می‌شد. در حالی که استالین در دیدار با کریپس، تعداد آلمانی‌ها را هفت هزار نفر دانست، دستگاه‌های تبلیغاتی انگلیس این رقم را به بیست و پنج هزار نفر رساندند[۳]. «بولارد» در گزارش محرمانه‌ی خود به دولت انگلیس این تعداد را تنها ۶۹۰ نفر برشمرد که هیچ خطری از جانب آنها متوجه متفقین نیست و تمامی تحت کنترل پلیس ایران قرار دارند[۴]. سفیر روسیه، تعداد اتباع آلمانی را بین پنج هزار تا ده هزار نفر محاسبه کرد و آن را به ایدن، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، گوشزد نمود[۵]. آماری که پس از پایان جنگ درباره‌ی آلمانی‌های مقیم ایران منتشر شد، تعداد آنها را ۱۰۲۳ نفر نوشته بود که ۴۱۲ نفر از آنها را زنان، کودکان و بیماران تشکیل می‌دادند[۶]. از این رو با توجه به تعداد اندک آلمان‌های مقیم ایران و نیز تأکید رضاشاه بر این که تمامی آنها تحت کنترل پلیس قرار دارند، وجود اتباع و ستون پنجم آلمان در ایران بهانه‌ای بیش نبود تا از طریق آن متفقین بتوانند اهداف نظامی و تجاوزکارانه‌ی خود را توجیه کنند.

---

۱. الهی، پیشین، ص ۱۳۰
۲. ذوقی، پیشین، ص ۳۰
۳. نوری اسفندیاری، پیشین، ص ۸۲۷
۴. الهی، پیشین، ص ۱۲۶
۵. پیشین، ص ۱۳۰
۶. پیرا، پیشین، ص ۳۰۸

سرانجام دولت‌های انگلیس و شوروی عزم خود را برای اشغال ایران جزم می‌کنند و قوای خود را متوجه ایران می‌سازند. نظر به این‌که شوروی‌ها در زیر ضربات کوبنده‌ی آلمان‌ها قرار داشتند و مایل نبودند در دو جبهه درگیر شوند، لذا رغبتی به حمله به ایران نشان نمی‌دادند؛ اما انگلیس آنها را از جانب ایران و میزان آسیب‌پذیری و مقاومت آن مطمئن ساخت و در سحرگاه سوم شهریور- بدون دادن اولتیماتوم- از شمال و جنوب ایران سرازیر شدند و ارتش ایران که دو دهه رضاشاه هزینه‌های سرسام‌آوری را برای آنها صرف کرده بود و شخص شاه هم داعیه‌ی دارا بودن قوی‌ترین ارتش را داشت، با کمترین مقاومتی سر تسلیم در برابر اشغال‌گران پایین آوردند. رضاشاه هم چاره‌ای جز استعفا نداشت و سلطنت را به ولیعهد خود واگذار کرد و روانه‌ی سفر بی‌سرانجام به جزیره‌ی «موریس» شد.

نتیجه‌گیری

اگرچه مواضع و رفتار بلشویک‌ها و قبل از آنها تزارها، نسبت به ایران و تحولات متعدد و مختلف آن تا حدی مبهم و پیچیده بوده و فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرده است، اما اهداف و اصول خارجی آن تا حد زیادی از ثبات و پایداری برخوردار بود؛ یعنی هم تزارها و هم بلشویک‌ها راهبردهای اصلی را در عرصه‌ی روابط خارجی و بین‌المللی تعقیب می‌کردند. البته این اشتراک را باید در عنصر منافع ملی جست‌وجو کرد؛ عنصری که هر دولتی بدون توجه به ماهیت و مرام سیاسی و ایدئولوژیکی و فکری‌اش در پی تحقق آن است. برای حزب کمونیست، کمیته‌ی مرکزی، دولت و مردم شوروی، هیچ چیز در زمینه‌ی سیاست خارجی مقدس‌تر از تقویت و تثبیت نظام نوپای سوسیالیستی شوروی نبود. براساس همین نگرش، می‌توان نتیجه گرفت که هرچند شکل‌گیری و پیدایی انقلاب ۱۹۱۷ در رفتار و سیاست خارجی شوروی تغییرات و دگرگونی‌های قابل توجهی به وجود آورد، ولی مفهوم تداوم، بیشتر از دگرگونی بر آن قابل اطلاق بود. داده‌های سیاست خارجی شوروی به عوامل مختلفی چون نیازهای داخلی اعم از اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیک و ایدئولوژیک، موقعیت جغرافیایی و ژئوپولتیکی، ساختار نظام بین‌الملل و بالاخره فشارها و تهدیدات بین‌المللی بستگی داشت. این وابستگی‌ها و وجود برخی تهدیدها و فشارهای خارجی مشترک، سبب شده بود که این تداوم و یگانگی در رفتار سیاست خارجی بلشویک‌ها محسوس باشد. توجه روسیه به کشورهای حاشیه‌ی جنوبی مرزهایش بیشتر برای ایجاد امنیت و ثبات آن بود. به تدریج، مجاورت جغرافیایی با ملاحظات قدرت و رقابت با قدرت‌های آن سوی مرز از جمله توسعه‌ی نفوذ انگلستان در ایران پیوند خورد.

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یک رقابت شدید بین دو قدرت روسیه و انگلیس در ایران شکل گرفت. این دو رقیب با وجود رقابت‌های شدید در این حوزه، بر حسب نیاز و ضرورت و با توجه به شرایط بین‌المللی همکاری‌ها و توافقات مهم و مختلفی را صورت می‌دادند که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ دو نمونه‌ی گویا در این زمینه به شمار می‌روند و اگر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه اتفاق نمی‌افتاد، دو قدرت، ایران را بر اساس توافق محرمانه‌ی ۱۹۱۵ بین خود تقسیم و تجزیه می‌کردند.

در مقابل، رقابتی که بین انگلیس و روسیه در گرفته بود باعث شد که ایران در دامن هیچ‌یک از آنها نغلطد و استقلال خود را تا حدودی حفظ کند. در زمینه‌ی تحولات خارجی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مهم‌ترین تأثیرش را بر همسایه‌ی جنوبی – ایران – گذاشت. این انقلاب بر دوستی و سیاست هماهنگ روس و انگلیس در ایران نقطه‌ی پایان گذارد و بار دیگر رقابت بین دو کشور را زنده کرد. بلشویک‌ها اقداماتی چند را در عرصه‌ی خارجی انجام دادند که مهم‌ترین آنها لغو قراردادهای قبلی روسیه‌ی تزاری با ایران، توسط لنین، بود. در زمانی که روسیه درگیر تحولات داخلی خود بود، انگلیس سعی کرد با استفاده از خلاء حضور روسیه، ایران را از طریق قراردادننگین ۱۹۱۹ خود به زیر سلطه بکشاند، ولی ایرانی‌ها با استفاده از مخالفت شوروی و آمریکا توانستند در مقابل این توطئه بایستند.

سال‌های ۱۲۹۹ ـ ۱۳۰٤ در تاریخ تحولات ایران، اهمیتی اساسی دارد؛ زیرا طی این سال‌ها و پس از کودتای سوم اسفند رضاخان و سید ضیاء ـ با حمایت انگلیسی‌ها ـ فصل جدیدی در تاریخ ایران پدید آمد. رضاخان وارد عرصه‌ی سیاست شد و پس از چندی توانست به مرد قدرتمند ایران تبدیل شود. وی این پیشرفت سریع خود را مدیون حمایت انگلیس و نگرش نوین روسیه بود. با توجه به سیاست ضد انگلیسی بلشویک‌ها در روسیه که درصدد گسترش کمونیسم و جایگزین کردن آن به جای نفوذ بریتانیا در ایران بودند، انگلیسی‌ها بر آن شدند تا با ایجاد یک دولت قوی و قدرتمند مرکزی در ایران در مقابل این جریان بایستند و ایران بتواند نقش تاریخی خود را در جهت منافع انگلیس به مثابه دولت حایل، میان شوروی و هندوستان انگلیس، از سر بگیرد.

انقلابیون بلشویک روسی، در قبال رضاخان موضع‌گیری‌های متفاوتی بروز دادند. در

ابتدا با بدگمانی، به رضاخان می‌نگریستند و وی را عامل انگلیس قلمداد می‌کردند، اما با قدرتمند شدن وی در ایران و تشکیل سلسله‌ی جدید حکومتی، این رویه تغییر کرد و از در دوستی با رضاشاه برآمدند و براساس گرایش‌های ایدئولوژیکی خود، وی را به عنوان نماینده‌ی نیروهای مترقی جامعه‌ی ایران و عامل سوق دادن این کشور به بورژوازی و سرانجام کمونیسم تلقی کردند. این نگرش در کنار حمایت گسترده‌ی انگلیس سبب شد تا رضاشاه پایه‌های قدرت خود را در ایران تحکیم و تثبیت کند. هرچند تصور می‌شد که این نگرش ایدئولوژیک به رضاشاه، روابط ایران و شوروی را دچار تحولات بسیاری خواهد کرد، اما به مرور زمان و در عمل آنچه بروز پیدا کرد، تداوم رفتار و سیاست اسلاف روسیه‌ی تزاری از سوی انقلابی‌های بلشویک جدید بود.

اگرچه در این سال‌ها شاهد یک رویه‌ی دوستانه در قبال حکومت رضاشاه از سوی زمامداران شوروی بودیم، اما در عمل، سیاست تقویت جایگاه‌ها و پایگاه‌های داخلی در ایران و به حداکثر رساندن منافع ملی به‌شدت از سوی شوروی‌ها دنبال می‌شد.

توافق شوروی با سایر رقبای بین‌المللی در مقطعی دیگر از تاریخ ایران آثارش را به نمایش گذاشت. توافق انگلیس و شوروی بر سر توقف تبلیغات و اقدامات خصمانه علیه یکدیگر و وضعیت آینده‌ی ایران، نتیجه‌ی آنی در ایران را در پی داشت و آن خودداری شوروی از ادامه‌ی حمایت از گروه‌های انقلابی و از آن جمله نهضت میرزا کوچک‌خان بود. هرچند این توقف حمایت، از نتایج آنی قرارداد مودت ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ هم محسوب می‌شد. رفتار شوروی در قبال جنبش‌ها و قیام‌های مردمی از سوی دیگر به خوبی تبیین کننده‌ی استراتژی جدید این کشور در ایران مبنی بر روی کار آمدن یک حکومت مرکزی قدرتمند بود.

در مجموع می‌توان رفتار شوروی را در این مقطع چنین ترسیم کرد که شوروی در پی آن بود که با استفاده از ابزار نظامی و سیاسی به عنوان مکمل ابزار اقتصادی در پیش‌برد اهداف خود بکوشد. مسکو در مقابله با نفوذ گسترده‌ی انگلیس در ایران و خطر حضور این کشور در نواحی شمالی ایران همواره سعی کرد با استفاده از وابستگی شدید ایران به روسیه به واسطه‌ی ترانزیت کالا و خرید و فروش محصولات کشاورزی، به‌ویژه مناطق شمالی،

اهداف خود را پیش ببرد و در همین راستا تحریم و فشارهای اقتصادی متعددی را علیه ایران برقرار نمود. در مواردی که این ابزار در پیشبرد مقاصد مذکور ناکارآمد تشخیص داده می‌شد، استفاده از ابزار نظامی و سیاسی تشویق می‌شد. شورش‌های متعددی که در نخستین سال‌های سلطنت رضاشاه به وقوع پیوست، بخشی از این سناریو بود. در هر حال، سیاست موازنه‌ی رضاشاه که رضایت هر دو قدرت رقیب انگلیس و شوروی را لحاظ کرده بود، تا حدودی از حجم این فشارها کاست.

روابط ایران و شوروی طی دهه‌ی نخست حکومت رضاشاه فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرد، اما در یک نگاه کلی می‌توان این روابط را در بعد سیاسی تا حدودی صمیمانه و حسنه ترسیم بود؛ اگرچه در بعد اقتصادی چالش‌های فراوانی بروز پیدا کرد. در سال‌های ۱۹۲۷ روابط ایران و شوروی به دلیل تیرگی روابط ایران و انگلیس گسترش فراوانی یافت. رضاشاه توانست در این مقطع، مذاکرات خود را با شوروی تسریع بخشد و در مقابل خواسته‌های شوروی از خود نرمش نشان دهد. در همین سال قرارداد تجاری و نیز معاهداتی در زمینه‌ی شیلات و عدم تجاوز بین دو کشور منعقد گردید. اگرچه این قرارداد بازرگانی نتوانست مشکلات بازرگانی که تا آن زمان مانع عمده‌ای در راه بهبود روابط دو کشور محسوب می‌شد، به نحو مطلوبی حل نماید، ولی شرایطی را فراهم آورد که رضاشاه توانست از قبل آن سایر مشکلات داخلی خود را تا حدودی حل نماید و گام‌های مؤثری را در جهت بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی آن روز ایران بردارد. رشد فزاینده‌ی روابط سیاسی ایران و شوروی در این مقطع تا حدودی متأثر از سیاست و اشتیاق کلی خود روس‌ها بود. بلشویک‌ها در حالی که سه کشور ایران، ترکیه و افغانستان را تشویق می‌کردند تا مسائل و اختلافات مرزی و جغرافیایی خود را از طریق موافقت‌نامه حل و فصل نمایند، در دیگر سو تلاش می‌کردند تا همین رویه را در روابط خود با سه کشور مذکور اعمال نمایند و با عقد قراردادها و توافق‌نامه‌هایی آنها را به خود نزدیک سازند. مهم‌ترین موفقیت روس‌ها در این بخش خنثی کردن مسئله‌ی تهدید انگلیس نسبت به خود در نواحی شمالی ایران بود. دیپلماسی شوروی توانست از طریق معاهدات خود با ایران، هرگونه تهدید عینی یا سیاسی انگلیس را در شمال ایران به نحو مؤثری از بین ببرد. براساس همین است که

بسیاری از تحلیلگران و پژوهشگران روابط خارجی ایران و شوروی معتقدند که معاهده‌ی تأمینه و بی‌طرفی ایران و شوروی در سال ۱۳۰٦ تأیید مجددی بود به معاهده‌ی عهدنامه‌ی مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی.

از نتایج این معاهده خروج نیروهای شوروی از نواحی شمالی ایران، به‌ویژه انزلی بود و همین امر سبب شد ایران تا جنگ جهانی دوم تا حدود زیادی از مداخله‌ی مستقیم روس‌ها برکنار بماند. همچنین دولتمردان ایران با بهبود روابط خود با شوروی، به تفاهمی صلح‌آمیز دست یافتند که سبب شد تا حدوی تهدیدها را از نواحی شمالی ایران پاک سازد و همین امر کمک شایانی به توازن سیاست خارجی ایران در این دوره کرد. البته شاه و اطرافیان وی به خوبی می‌دانستند که کسب استقلال حقوقی و اقتصادی و نیز حفظ تمامیت ارضی این سرزمین نیازمند وجود چنین توازنی است و اگر نبود، این سیاست نمی‌توانست در مقابل یکه‌تازی‌های انگلیس مقاومت کند و برخورد موفقیت آمیز رضاشاه با انگلیس مدیون حمایت شوروی بود و بی‌تردید می‌توان گفت که وضع قانون لغو کاپیتولاسیون در سال ۱۹۲۸ و استقلال گمرکی ایران از نتایج بهبود روابط ایران با شوروی بود. روابطی که ایران را قادر ساخت در مقابل انگلیس و سایر قدرت‌های ذی‌نفوذ در ایران قرار بگیرد.

مسئله‌ی روابط تجاری یکی از مهم‌ترین مسائل ایران و شوروی در زمان به سلطنت رسیدن رضاخان و بعد از آن بود. ترانزیت کالاهای ایرانی از مسیر شوروی، ماهیگیری و شیلات دریای خزر مهم‌ترین مشکلات و مسائل حل نشده بین دو کشور بود. با تغییر سیاست شوروی نسبت به ایران، این مشکلات بیش از پیش خود را نمایان ساختند. در این مقطع بلشویک‌ها تلاش کردند که استراتژی خود را از مسیر نامطمئن و پر دردسر تبلیغات ضد انگلیسی و اشاعه‌ی آن، به روند مناسب‌تر و مؤثرتر بهبود روابط تجاری و اقتصادی با ایران سوق دهند. مسکو بر آن باور بود که از این طریق می‌توان پیوندها و وابستگی‌های شدید و محکم اقتصادی ایران و بریتانیا را قطع کرده و خود به توسعه‌ی روابط بازرگانی با این کشور همت گمارند و با تقویت حاکمیت سیاسی و اقتصادی ایران، جدا از انگلستان، از ایران، کشور و همسایه‌ای غیر وابسته به لندن و مستقل برای خود به وجود آورند.

حجم مبادلات دو کشور در زمانی که شوروی‌ها استراتژی مزبور را سرلوحه‌ی کار خود

در ارتباط با ایران قرار دادند، بسیار پایین بود و تنها پنج درصد مجموعه‌ی مبادلات تجاری دو کشور پیش از جنگ جهانی اول بود؛ اما این وضعیت تغییر کرد. بازرگانی ایران و شوروی بعد از عقد عهدنامه‌ی ۱۹۲۱، به سرعت رو به پیشرفت نهاد و با توجه به امتیازات ویژه‌ای که دولت شوروی در روابط تجاری ملل شرق از جمله ایران اختصاص داده بود، حجم بازرگانی در عرض پنج یا شش سال چند برابر شد، به طوری که سهم شوروی در تجارت خارجی ایران از بیست و سه درصد در سال ۱۹۲٦ – ۱۹۲۷ به بیش از سی و هشت درصد در سال ۱۹۲۸ – ۱۹۲۹ ترقی کرد. در نیمه‌ی اول دهه‌ی سوم قرن بیستم، شوروی مقام اول را در تجارت خارجی ایران داشت و سهم او بالغ بر یک سوم کلیه‌ی معاملات خارجی ایران می‌شد، ولی بین سال‌های ۱۹۳٦ – ۱۹۳۹ مقام روسیه در تجارت خارجی ایران از سی و چهار درصد به یازده و نیم درصد تنزل کرد و در مقابل، آلمان توانست گوی سبقت را در تجارت خارجی ایران برباید.

آلمان موفق شد این پیشرفت را در سایه‌ی حمایت انگلیس به دست آورد. در ابتدا نفوذ تجاری و اقتصادی آلمان در دهه‌ی ۱۹۳۰ در ایران چندان منافی علایق انگلستان در ایران نبود، زیرا نفوذ اقتصادی آلمان در ایران جانشین نفوذ شوروی می‌شد و بدین وسیله از رسوخ ایدئولوژیکی شوروی که کاملاً با منافع بریتانیا در تضاد بود، جلوگیری می‌شد. پیشرفت سریع و نفوذ گسترده‌ی آلمان در ایران پی‌آمد گرایش رضاشاه به نیروی سوم برای تعادل بخشیدن به رقابت دو قدرت انگلیس و شوروی بود. رفتار شوروی در قبال حضور آلمان‌ها در ایران نوسانات فراوانی را طی کرد. این رفتار ابتدا مبتنی بر حمایت و موافقت با این حضور و زمانی با تردید مواجه گشت و به مخالفت و کارشکنی استوار گردید. این رفتار نوسانی تا امضای قرارداد عدم تجاوز آلمان و شوروی در اوت ۱۹۳۹ ادامه داشت و تنها پس از امضای این قرارداد بود که به ثبات رسید.

آلمان در طی یک دوره‌ی چند ساله موفق شد جایگاه و پایگاه مناسبی را در شئون مختلف ایران، به‌ویژه عرصه‌ی اقتصادی کسب کند و بی‌تردید یکی از عوامل اصلی این موفقیت، موافقت و همراهی شوروی با این کشور بود. شوروی از لحاظ موقعیت جغرافیایی خود، در استقرار روابط اقتصادی ایران و آلمان نقش مهمی داشت و برداشت‌های

ایدئولوژیکی زمامداران این کشور نسبت به حکومت رضاشاه، موفقیت آلمان را در بهره‌برداری از این موقعیت دو چندان ساخت؛ اما رفتار نوسانی و گرایشات آلمان نسبت به دو قدرت فعال در ایران ـ انگلیس و شوروی ـ سبب شد سوءظن شوروی‌ها نسبت به آلمانی‌ها در ایران برانگیخته شود.

شوروی به این باور رسیده بود که انگلیس در پشت پرده بازیگر اصلی ماجرا به شمار می‌رود و همین امر منافع این کشور را در نواحی شمالی ایران تهدید می‌کند. بنابراین اقدامات واکنشی و محدودکننده‌ای را تا زمان عقد معاهده‌ی عدم تجاوز با آلمان در پیش گرفت.

سوای اختلافات بازرگانی، در روابط دو کشور ایران و شوروی طی سال‌های دهه‌ی اول و تا اواسط دهه‌ی دوم سوءتفاهمات و اختلافاتی ایجاد شد. مسائلی چون تصویب قانون منع فعالیت احزاب کمونیستی در ایران در سال ۱۳۱۰ و تصویب قانون انحصار تجارت خارجی، باعث ایجاد کدورت و پیدایش چالش بین دو کشور گردید. اختلافاتی از این دست همواره در طول حکومت رضاشاه خودنمایی می‌کرد.

پس از شروع جنگ جهانی دوم، سیاست توازن قوای ایران با چالش جدی روبه‌رو شد. تا پیش از جنگ، رکن اصلی سیاست خارجی ایران را در برقراری توازن در مناسبات با شوروی و انگلیس با تکیه بر قدرت سومی برای حمایت اقتصادی و سیاسی تشکیل می‌داد؛ اما در طول جنگ این وضعیت تغییر کرد زیرا مذاکرات روس و انگلیس برای انعقاد اتحاد برای ایران نگران‌کننده به نظر می‌رسید و یادآور تجربه‌های تلخ نزدیکی و اتحاد دو قدرت در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول بود. عقیم ماندن این مذاکرات و عقد پیمان عدم تجاوز شوروی و آلمان نیز نتوانست به این نگرانی‌ها پایان دهد؛ زیرا ترس از معامله کردن و وجه مصالحه قرار گرفتن ایران در مذاکرات آلمان با شوروی یا انگلیس همواره وجود داشت. رضاشاه حتی تا مدت‌ها از مفاد قرارداد محرمانه‌ی آلمان و شوروی بیمناک بود و طی سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ تلاش کرد تا به هر نحو ممکن از مفاد این قرارداد مطلع شود. همسو با این اقدام، درصدد برآمد به روابط خود با شوروی، به‌ویژه در عرصه‌ی اقتصادی نظم و نسق بخشد. به همین منظور مقدمات عقد قرارداد جدید بازرگانی بین دو کشور را که

از سال ۱۳۱۷ تا شروع جنگ جهانی دوم بر هیچ معاهده‌ای استوار نبود فراهم سازد.

رضاشاه تمایل داشت که ایران را از تعهدات و تعاملات جاری در صحنه‌ی سیاست بین‌المللی دور نگه دارد، ولی حکومت وی در موقعیتی قرار نداشت که بتواند فارغ از منافع اساسی شوروی یا بریتانیا عمل کند، زیرا شوروی هنوز بر سهمی از منافع ایران اصرار داشت و انگلیس نیز از قدرت چشمگیری برخوردار بود.

پس از انعقاد پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی در سال ۱۹۳۹ یکی از عواملی که بر دشواری موقعیت ایران در جنگ جهانی دوم می‌افزود، روابط با همسایه‌ی نیرومند و فرصت‌طلب شمالی خود، شوروی بود. تبلیغات وسیع انگلیسی‌ها پیرامون حمله‌ی قریب‌الوقوع نیروهای شوروی به نواحی شمالی ایران و امکان مطرح‌کردن درخواست‌هایی از سوی مقامات شوروی برای کسب پایگاه هوایی و استقرار نیرو در سواحل دریای خزر بر نگرانی مقامات ایرانی دامن می‌زد. از طرف دیگر شوروی بدون توجه به روش ایران در سیاست خارجی، هر اقدامی را حمل بر ضد شوروی بودن سیاست آن کشور می‌کرد. روشی که رضاشاه در مقابل این سیاست برگزید تأکید و ابرام بر سیاست بی‌طرفی بود. دولت ایران مصمم بود به هر صورت ممکن سیاست بی‌طرفی خود را در طول جنگ جهانی، همچنان ادامه دهد و سعی فراوان کرد که شوروی را از این سیاست خود مطمئن سازد. همسو با این اقدامات، مذاکرات بازرگانی خود با شوروی را از سر گرفت، ولی کلیه‌ی اقدامات ایران از سوی شوروی با سردی تمام مواجه شد. بحران در روابط دو کشور، از نقطه‌نظر سیاست انگلستان بسیار مناسب بود. تمام کوشش دیپلماسی انگلستان آن بود که این بحران را دامن زده و ادامه‌ی آن را تضمین کند، زیرا معتقد بود بهبود روابط دو کشور موقعیت شوروی را در ایران تقویت کرده و خط کمونیسم را نه تنها در ایران، بلکه در سایر کشورهای منطقه نیز افزایش می‌دهد. جای تعجب نبود که تمایلات جدید در سیاست خارجی ایران که در جهت بهبود و برقراری روابط بهتری با شوروی سیر می‌کرد، باعث نگرانی و ناراحتی لندن شود.

هدف فوری شوروی در ایران در این مقطع، همانند سال‌های پیش، از بین بردن نفوذ انگلستان در این کشور بود؛ اما از آنجایی که از درگیری مستقیم با انگلستان بیمناک بودند، تلاش داشتند با فشارهای سیاسی و اقتصادی بر دولت ایران این کشور را در مبارزه و

مخالفت با نفوذ و منافع انگلستان در منطقه سوق دهد. البته این هم محتمل بود که شوروی بعد از نابود کردن نفوذ انگلیس در ایران، نقشه‌هایی برای برچیدن سلسله‌ی پهلوی در ایران داشته باشد.

در هر حال علاوه بر شرایط خاص بین‌المللی آن روز و فشارهایی که از این منظر به دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی رضاشاه وارد می‌شد، رژیم شاه از یک ضعف اساسی برخوردار بود و آن فقدان حمایت داخلی بود. روحانیت، ایلات و طوایف و مشروطه‌خواهان هر یک به دلیلی، همیشه با بدبینی به او می‌نگریستند و او را دست‌نشانده‌ی انگلیس می‌دانستند. فردی که توسط آنها بر سر کار آورده شده بود و توسط آنها حمایت می‌شد. از دیگر سو، شخص شاه از چنان قدرتی برخوردار نبود که با قدرت‌های خارجی، به‌ویژه شوروی مقابله کند. رضاشاه نتوانست کلیه‌ی اختلافات ایران را با شوروی حل کند و سیاست هماهنگی با آن قدرت را اتخاذ کند و نه از آن‌چنان حمایت و پشتوانه‌ی مردمی برخوردار بود که بتواند در مقابل تهدید و فشار مسکو مقاومت نماید.

بر همین اساس می‌توان گفت که سیاست رضاشاه میان ترس از شوروی و بی‌میلی نسبت به انگلیس در نوسان بود. وی همواره امیدوار بود که لندن هیچ‌گاه او را به حال خود رها نکند. این مسئله خود باعث شده بود که رضاشاه نتواند بر این نظریه‌ی قشرهای مختلف جامعه‌ی آن روز ایران که وی عامل انگلیس است، پیروز شود. همه‌ی این عوامل سبب گردید که سیاست‌های مختلف کشور، به‌ویژه در عرصه‌ی سیاست خارجی، دچار روزمرگی شود و رفتار انفعالی را در قبال تحولات متعدد در پیش گیرد و زمینه‌های سقوط رضاشاه را فراهم سازد. بی‌تردید پیش از تجاوز و یورش نیروهای خارجی به ایران، ضعف و ناکارآمدی دولت، به‌ویژه فقدان حمایت داخلی و مردمی، سرنوشت مردم را برای سرسلسله‌ی پهلوی رقم‌زده بود و اقدام نیروهای خارجی در تجاوز به ایران در حکم ضربه‌ای به پایه‌های سست و موریانه خورده‌ی این حکومت بود.

فهرست منابع

الف ـ کتاب‌های فارسی

۱ ـ آبراهامیان، یراوند، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه‌ی سهیلا ترابی، شیرازه، تهران ۱۳۷٦

۲ ـ آپتون، جوزف، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، نیلوفر، تهران ۱۳۵۹

۳ ـ آذری، علی، *قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز*، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۵٤

٤ ـ آذری، علی، *قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان*، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، تهران ۱۳۵٤

۵ ـ آقابیگ، ژرژ، *خاطرات آقابیگ*، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷

٦ ـ اتحادیه، منصوره، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، گستره، تهران ۱۳٦۱

۷ ـ اتحادیه، منصوره، *گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران*، آگاه، تهران ۲۵۳۵

۸ ـ احمدی، حمید، *تاریخچه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی و گروه ارانی*، مرتضوی، برلین ۱۳۷۱

۹ ـ ازغندی، علیرضا، *روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷*، قومس، تهران ۱۳۷٦

۱۰ ـ ارل، ادوارد، *سازندگان استراتژی نو از لنین تا هیتلر*، ترجمه‌ی محمدعلی پیروزان، حبیبی، تهران ۱۳٤۳

۱۱ ـ استالین، ژوزف، *مسائل لنینیسم*، بی‌نا، تهران بی‌تا

۱۲ ـ استوارت، ریچارد، *آخرین روزهای رضاشاه*، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، معین، تهران ۱۳۷۰

۱۳ ـ اسکرین، کلارمونت، ***خاطرات اسکرین یا جنگ جهانی در ایران***، ترجمه‌ی غلامحسین صالحیار، انتشارات رستم‌خان، تهران بی‌تا

۱٤ ـ اسکندری، ایرج، ***خاطرات سیاسی***، به کوشش علی دهباشی، علمی، تهران ۱۳٦۸

۱۵ ـ ***اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال – دموکراسی و کمونیستی در ایران***، ٦ جلد، انتشارات علم، تهران ۱۳۵۸

۱٦ ـ ***اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹***، ترجمه‌ی جواد شیخ‌الاسلامی، کیهان، تهران ۱۳۵۸

۱۷ ـ افشار یزدی، محمود، ***سیاست اروپا در ایران***، ترجمه‌ی ضیاءالدین دهشیری، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۵۸

۱۸ ـ اطاعت، جواد، ***ژئوپلتیک و سیاست خارجی ایران***، سفیر، تهران ۱۳۷٦

۱۹ ـ الموتی، ضیاءالدین، ***فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران***، چاپخش، تهران ۱۳۷۰

۲۰ ـ الهی، همایون، ***اهمیت استراتژیک ایران در جنگ دوم جهانی***، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳٦۵

۲۲ ـ بللیوسکی و دیگران، ***کمینترن و خاور***، ترجمه‌ی مهدی علوی‌نیا، نشر بین‌الملل،تهران ۱۳٦۰

۲۳ ـ بلوشر، ویپرت، ***سفرنامه‌ی بلوشر***، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، خوارزمی، تهران ۱۳٦۹

۲٤ ـ بوندارفسکی، گرگوری لوویچ، ***تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران***، آلفا، تهران ۱۳۵۸

۲۵ ـ بولارد، سر ریدر و اسکرین کلاومونت، ***شترها باید بروند***، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران ۱۳٦۳

۲٦ ـ بیات، کاوه، ***فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه***، انتشارات اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۰

۲۷ ـ بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی، ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران***، حبیبی، تهران بی‌تا

۲۸ ـ بهار، مهدی، ***میراث‌خوار استعمار***، بی‌نا، تهران ۱۳٤٤

۲۹ ـ بهار، مهرداد، ***درباره‌ی قیام ژاندارمری خراسان***، معین، تهران ۱۳٦۹

۳۰ ـ بیانی، خانبابا، ***تاریخ ایران***، انتشارات علمی، تهران ۱۳۱۸

۳۱ ـ بینا، علی‌اکبر، ***تاریخ دیپلماسی ایران***، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳٤۷

۳۲ ـ بینا، فتح‌الله، ***سرگذشت رضاشاه***، بی‌نا، تهران ۱۳۲۰

۳۳ ـ پاولویچ،م. تریا و ایرانسکی، ***سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران***، ترجمه‌ی م. هوشیار، حبیبی، تهران ۱۳۵۷

۳٤ ـ پیرا، فاطمه، ***روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی***، انتشارات مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹

۳۵ ـ تبرائیان، ضیاءالدین، ***ایران در اشغال متفقین، مجموعه‌ی اسناد و مدارک ۱۳۱۸ – ۱۳۲۱***، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۱

۳۶ ـ تیلر، اچ. پی، ***ریشه‌های جنگ جهانی دوم***، ترجمه‌ی محمدعلی طالقانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۲

۳۷ ـ تیموری، ابراهیم، ***عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران***، اقبال، تهران ۱۳۳۲

۳۸ ـ جعفری، مرتضی، ***واقعه‌ی کشف حجاب***، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱

۳۹ ـ جمالزاده، محمدعلی، ***تاریخ روابط روس و ایران***، نقش جهان، تهران ۱۳۷۲

۴۰ ـ چرچیل، وینستون، ***خاطرات جنگ جهانی دوم***، ترجمه‌ی تورج فرازمند، نیل، تهران ۱۳۳۴

۴۱ ـ چرچیل، وینستون، ***آمریکا در جنگ***، ترجمه‌ی تورج فرازمند، نیل ۱۳۷۴

۴۲ ـ حافظ‌نیا، محمدرضا، ***خلیج‌فارس و نقش استراتژیک تنگه‌ی هرمز***، سمت، تهران ۱۳۷۱

۴۳ ـ حسام معزی، نجفقلی، ***تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا***، انتشارات علم، تهران ۱۳۴۴

۴۴ ـ خامه‌ای، انور، ***خاطرات سیاسی***، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۲

۴۵ ـ خامه‌ای، انور، ***پنجاه و سه نفر***، سازمان انتشارات هفته، تهران بی‌تا

۴۶ ـ خانوف، آرتور، ***اسرار مرگ استالین***، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲

۴۷ ـ ***درباره‌ی سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم***، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی، تهران ۲۵۳۶

۴۸ ـ دربی‌شایر، یان، ***تحولات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی***، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور، انقلاب، تهران ۱۳۶۷

۴۹ ـ دلدم، اسکندر، ***زندگی پرماجرای رضاشاه***، ۳ ج، گلفام، تهران، بی‌تا

۵۰ ـ دولت آبادی، یحیی، ***حیات یحیی یا تاریخ معاصر***، انتشارات عطار، تهران ۱۳۶۱

۵۱ ـ ذوقی، ایرج، ***ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم***، پاژنگ، تهران ۱۳۶۸

۵۲ ـ ذوقی، ایرج، ***تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ ۱۹۰۰ – ۱۹۲۵***، نقش جهان، تهران ۱۳۶۸

۵۳ ـ ذوقی، ایرج، ***نفت ایران***، پاژنگ، تهران ۱۳۷۸

۵۴ ـ رایت، دنیس، ***انگلیسی‌ها در میان ایرانیان***، ترجمه‌ی کریم امامی، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹

۵۵ ـ روشندل، جلیل، ***امنیت ملی و نظام بین‌الملل***، سمت، تهران ۱۳۷۴

۵٦ ـ زرگر، علی‌اصغر، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه**، ترجمه‌ی کاوه بیات، پروین، تهران ۱۳۷۲

۵۷ ـ سپهر (مورخ‌الدوله)، احمدعلی، **ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱٤ – ۱۹۱۸**، چاپخانه‌ی بانک ملی ایران، تهران ۱۳۳۸

۵۸ ـ سپهر، ذبیح، **تاریخ جنبش کمونیستی در ایران**، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی، تهران ۱۳٦۳

۵۹ ـ ستوده تهرانی، حسن، **تاریخ دیپلماسی عمومی**، ۲ج، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۹

٦۰ ـ سفیری، فلوریدا، **پلیس جنوب ایران**، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳٦٤

٦۱ ـ شایرر، ویلیام لارنس، **ظهور و سقوط رایش سوم**، ترجمه‌ی کاوه دهگان، فردوسی، تهران ۱۳٦۷

٦۳ ـ شوادران، بنجامین، **خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ**، ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان، حبیبی، تهران ۱۳۵۲

٦٤ ـ شوستر، مورگان، **اختناق در ایران**، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی، حبل‌المتین، کلکته ۱۹۱۵

٦۵ ـ شیخ‌الاسلامی، جواد، **سیاست خارجی ایران از جنگ جهانی دوم به بعد**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳٦۷

٦٦ ـ شیخ‌الاسلامی، جواد، **سیمای احمدشاه قاجار**، دو جلد، نشر گفتار، تهران ۱۳٦۸

٦۷ ـ صدری، پرویز، **سابقه‌ی تشکیل بریگاد قزاق**، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران – پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، تهران ۲۵۳۵

٦۸ ـ صفایی، ابراهیم، **بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر**، وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۲۵۳۵

٦۹ ـ طاهری احمدی، محمود، **اسناد روابط ایران و شوروی**، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷٤

۷۰ ـ طبری، احسان، **کژراهه، خاطراتی از حزب توده‌ی ایران**، امیرکبیر، تهران ۱۳٦٦

۷۱ ـ طلوعی، محمود، **از لنین تا گورباچوف**، انتشارات تهران، تهران ۱۳۷۰

۷۲ ـ عاقلی، باقر، **تیمورتاش در صحنه‌ی سیاست ایران**، جاویدان، تهران ۱۳۷۱

۷۳ ـ عاقلی، باقر، **داور و عدلیه**، علمی، تهران ۱۳٦۹

۷٤ ـ عبدالله‌یف، فتح‌الله، **گوشه‌ای از تاریخ ایران**، ترجمه‌ی غلامحسین متین، ستاره، تهران ۱۳٦٦

۷۵ ـ علوی، بزرگ، **پنجاه و سه نفر**، انتشارات الدوز، بی‌جا ۱۳۵۷

۷٦ ـ **عنکبوت سوخ، چپ در ایران به روایت اسناد و ساواک**، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت

اطلاعات، تهران ۱۳۷۸

۷۷ ـ غفورف و کیم، ***لنین و جنبش آزادی‌بخش ملی در شرق***، ترجمه‌ی محمد اخوان، نشر بین‌الملل، تهران ۱۳۵۸

۷۸ ـ فاتح، مصطفی، ***پنجاه سال نفت ایران***، نشر پیام، تهران ۱۳۵۸

۷۹ ـ فاست، ویلیام، ***تاریخ سه انترناسیونال***، ترجمه‌ی م. دائم، درفک، تهران ۱۳۵۸

۸۰ ـ فخرایی، ابراهیم، ***سردار جنگل***، نشر جاویدان، تهران ۱۳٦٦

۸۱ ـ فرانکل، جوزف، ***روابط بین‌الملل در جهان متغیر***، ترجمه‌ی عبدالرحمن عالم، وزارت امور خارجه، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۷۳

۸۲ ـ فرمانفرمائیان، حافظ، ***تحلیل سیاست خارجی ایران از آغاز تا امروز***، ترجمه‌ی اسماعیل شاکری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵

۸۳ ـ فرید، اصغر، ***سرنوشت استعمار در ایران***، ابن سینا، تهران ۱۳٤٤

۸٤ ـ فولر، گراهام، ***قبله‌ی عالم، ژئوپولتیک ایران***، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷

۸۵ ـ قادری، حاتم، ***مجموعه‌ی مقالات پیرامون جهان سوم***، نشر سفیر، تهران ۱۳٦۹

۸٦ ـ قادری، حاتم، ***پژوهشی در روابط ایران و شوروی با قرارداد ۱۹۲۱***، دو جلد، بی‌نا، تهران ۱۳٦۹

۸۷ ـ قوام، عبدالعلی، ***اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل***، سمت، تهران ۱۳۷۲

۸۹ ـ کاتم، ریچارد، ***ناسیونالیسم در ایران***، ترجمه‌ی احمد تدین، کویر، تهران ۱۳۷۱

۹۰ ـ کاساکوفسکی، کلنل، ***خاطرات کاساکوفسکی***، ترجمه‌ی عباس جلی، سیمرغ، ۱۳٤۹

۹۱ ـ کاظم‌زاده، فیروز، ***روس و انگلیس در ایران ۱۸٦٤ ـ ۱۹۱٤***، ترجمه‌ی منوچهر امیری، کتاب‌های جیبی فرانکلین، تهران ۱۳۵٤

۹۲ ـ کاظمی، علی‌اصغر، ***روابط بین‌المللی در تئوری و در عمل***، قومس، تهران ۱۳۷۲

۹۳ ـ کامبخش، عبدالصمد، ***نظری بر جنبش کارگری در ایران***، گلبرگ، بی‌جا، بی‌تا

۹٤ ـ کامبخش، عبدالصمد، ***شمه‌ای درباره‌ی تاریخ جنبش کارگری ایران***، انتشارات حزب توده، تهران ۱۳۵۸

۹۵ ـ کدی، نیکی، ***ریشه‌های انقلاب ایران***، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران ۱۳٦۹

۹٦ ـ کسروی، احمد، ***تاریخ مشروطه‌ی ایران***، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰

۹۷ ـ کولایی، الهه، ***اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران***، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹

۹۸ ـ کولایی، الهه، ***اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی***، وزارت امور خارجه، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۷۲

۹۹ ـ کولایی، الهه، ***استالینیسم و حزب توده‌ی ایران***، انتشارات مرکز اسناد ا نقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷٦

۱۰۰ ـ کیانفر، مهدی، ***سیاست آمریکا در ایران***، خیام، تهران ۱۳۲۸

۱۰۱ ـ گروه جامی، ***گذشته چراغ راه آینده است***، نیلوفر، تهران ۱۳۷۱

۱۰۲ ـ گونیلی، حسین، ***آمریکا و تاریخ روابط سیاسی ایران و آمریکا***، انتشارات دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران ۲۵۳۷

۱۰۳ ـ لاجوردی، حبیب، ***اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران***، ترجمه‌ی ضیاء صدقی، نشر نو، تهران ۱۳٦۹

۱۰٤ ـ لاکور، والتر، ***اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه***، ترجمه‌ی عبدالصاحب یادگاری، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰

۱۰۵ ـ لنچافسکی، جرج، ***رقابت روسیه و غرب در ایران***، ترجمه‌ی اسماعیل رایین، انتشارات جاویدان، تهران ۲۵۳٦

۱۰٦ ـ لوساژ، میشل، ***نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی***، ترجمه‌ی جمشید نبوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۲۵۳۷

۱۰۷ ـ لنین، ولادیمیر ایلیچ، ***مجموعه آثار و مقالات***، ترجمه‌ی هرمزان محمدپور، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا

۱۰۸ ـ متین دفتری، احمد، ***خاطرات یک نخست‌وزیر***، علمی، تهران ۱۳۷۱

۱۰۹ ـ محبوبی اردکانی، حسین، ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱

۱۱۰ ـ محمدی، منوچهر، ***مروری بر سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی***، دادگستر، تهران ۱۳۷۷

۱۱۱ ـ مدنی، جلال‌الدین، ***تاریخ سیاسی معاصر ایران***، دو جلد، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳٦۱

۱۱۲ ـ مستوفی، عبدالله، ***تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه یا شرح زندگانی من***، زوار، تهران ۱۳٦۰

۱۱۳ ـ مسعود انصاری، عبدالحسین، ***زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان***، ۲ جلد، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱

۱۱٤ ـ معتضد، خسرو، ***تنش بزرگ***، نشر پیکان، تهران ۱۳۷۷

۱۱۵ ـ مکی، حسین، ***تاریخ بیست ساله‌ی ایران***، ٦ جلد، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷

۱۱٦ ـ مکی، حسین، ***زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار***، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

۱۱۷ ـ منشور گرگانی، محمدعلی، ***سیاست شوروی در ایران ۱۲۹٦ – ۱۳۰٦***، مظاهری، تهران ۱۳۳٦

۱۱۸ ـ مورگنتا، هانس. جی، ***سیاست میان ملت‌ها***، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۷٤

۱۱۹ ـ میراحمدی، مریم، ***پژوهشی در تاریخ معاصر ایران ۱۹۰۰ – ۱۹۵۰***، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳٦۸

۱۲۰ ـ میلسپو، آرتور، ***مأموریت آمریکایی‌ها در ایران***، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵٦

۱۲۱ ـ میروشنیکوف، ل. ی، ***ایران در جنگ جهانی اول***، ترجمه‌ی ع. دخانیاتی، فرزانه، تهران ۱۳۵۷

۱۲۲ ـ مهمید، محمدعلی، ***پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران***، انتشارات میترا، تهران ۱۳٦۷

۱۲۳ ـ نظام مافی، رضاقلی، ***کتاب سبز ۲٦***، انتشارات نشر تاریخ ایران، تهران بی‌تا

۱۲٤ ـ نوزانی، بهرام، ***عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی***، نشر همراه، تهران ۱۳٦۹

۱۲۵ ـ نوری اسفندیاری، فتح‌الله، ***رستاخیز ایران یا مدارک و نگارشات خارجی ۱۲۹۹ – ۱۳۲۳***، چاپخانه‌ی سازمان برنامه، تهران ۱۳۳۵

۱۲٦ ـ واحد، سینا، ***قیام گوهرشاد***، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳٦۷

۱۲۷ ـ ولایتی، علی‌اکبر، ***تاریخ روابط خارجی ایران***، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۷۰

۱۲۸ ـ هالیدی، فرد، ***دیکتاتوری و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران***، ترجمه‌ی فضل‌الله نیک‌آیین، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

۱۲۹ ـ هایتر، ویلیام، ***روسیه و جهان***، ترجمه‌ی کاووس حشمتی، سپهر، تهران ۱۳۵٤

۱۳۰ ـ هلت کار، ادوارد، ***تاریخ روسیه شوروی؛ انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ – ۱۹۲۳***، ترجمه‌ی نجف دریابندری، نشر، تهران ۱۳۷۱

۱۳۱ ـ همایون کاتوزیان، محمدعلی، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ترجمه‌ی محمدرضانفیسی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲

۱۳۲ ـ هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ***سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی***، البرز، تهران ۱۳۷۲

۱۳۳ ـ هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ***تاریخ روابط خارجی ایران***، امیرکبیر، تهران ۱۳٦٤

ب- منابع لاتین

۱- Afra, Hassan, *Under the Five Shahs*, London: John Murray, ۱۹٦٤

۲- Avery, Peter, *Modern Iran*, London: E. Ben Limited, ۱۹٦٥

۳- Beloff, Max, *The Foreign Policy of Soviet Russia*: ۱۹۲۹ – ۱۹٤۰, London: Oxford University Press, ۱۹٥۰

٤- Conolly, Violet, *Soviet Economic Policy in the East*, London: Oxford University Press, ۱۹۳۳

٥- Fatemi, N. Sicker, Op. Cit, *Diplomatic History of Persia*: ۱۹۱۷ – ۱۹۲۳, New York: R. E. Mooreco, ۱۹٥۲

٦- Fisher, Levis, *The Soviet in World Affairs ۱۹۱۷ – ۱۹۲۹*, New Jersey: Princeton University Press, ۱۹٥۱

۷- Ghods, Mohammad Reza, Iran *in Twentieth Century: Apolitical History*, New York: Lynne Rienner, ۱۹۸۹

۸- Ghoreischi, Ahmad, Soviet *Foriengn Policy in Iran: ۱۹۱۷ – ۱۹٦۰*، London: Microfilm International, ۱۹۷۷

۹ – Howard, M, *Europe Leaves the Middle East: ۱۹۳٦ – ۱۹٥٤*, London: Earth Publication, ۱٤۷٤

۱۰- Hurwitz, J. c, *Diplomacy in Near and Middle East*: A Documentry Record ۱۹۱٤ – ۱۹٥٦, Princeton: Princeton University Press, ۱۹٥٦

۱۱- Kapur, Harrish, *Soviet Russia and Asia: ۱۹۱۷ – ۱۹۲۷، A Study of Soviet Policy Towards Turkey*, Iran and Afghanistan, Geneva: Imperimerie Geneveoise, ۱۹٦٥

۱۲- Kazemzadeh, *Firuz، Russia and Britain in Persia: ۱۸٤٦ – ۱۹۱٤; A Study of Imperialism*, New Haven: Yale University Press, ۱۹٦٤

۱۳- Light, Margo, *The Soviet Theory of International Relations*, New York: Martins Press, ۱۹۸۸

۱٤- Loveh Fielding, *Edward. Russia and Her Neighbours,* London: Oxford University Press, ۱۹٦۸

۱٥- Miron, Rezun, *The Soviet Union and Iran. Geneva*: Sijthoff and Nordhoff Publications, ۱۹۸۱

۱٦- Miron, Rezun, *The Soviet Union and Iran: The Beginings of the Pahlavi Dynasty Until the soviet Invasion in* ۱۹٤۱, Geneva: Westview Press, ۱۹۸۸

۱۷- Nogee, Joseph. L. and Robert H. Donaldson, *Soviet Foreign Policy,* New York: Pergamon Press, ۱۹۸۸

۱۸- *Papers Relating To the Foreign Relations of the United States;* ۱۹۲۳, Washington D. C: G. P. O , ۱۹۳۹

۱۹- Ramazani, Rohollah, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation In World Affaris.* ۱٥۰۰ – ۱۹٤۱, Charlottesville, va: University Press of Virginia, ۱۹٦٦

۲۰- Sicker, Martin, *The Bear and the Lion: Soviet Imperialism and Iran,* New York: Prager Publishers, ۱۹۸۸

۲۱- spector, Ivan, *The Soviet Union and Muslim World* ۱۹۱۷ – ۱۹٥۸. *Seatle*: University of Washington Press, ۱۹٥۹

فهرست اعلام

اشخاص

اماکن

سازمان‌ها، احزاب، ادارات...

کتب ونشریات

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

ردیف	عنوان	قیمت
	نهضت اسلامی ایران	
۱	نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ تومان
۲	بررسی مشی چریکی در ایران	۱۰۰۰ 〃
۳	تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی	۱۱۰۰ 〃
۴	رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب	۵۰۰ 〃
۵	مشهد در بامداد نهضت امام خمینی	۱۱۰۰ 〃
۶	حماسه ۱۹ دی قم	۱۴۰۰ 〃
۷	حماسه ۱۷ خرداد۱۳۵۴	۹۰۰ 〃
۸	جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی	۵۰۰ 〃
۹	ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه	۱۰۰۰ 〃
۱۰	زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ 〃
۱۱ـ۲۰	نهضت روحانیون ایران (دوره ۱۰ جلدی)	۱۰۰۰۰ 〃
۲۱ـ۲۲	نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳)	۴۵۰۰ 〃
۲۳	حماسه ۲۹ بهمن تبریز	۱۲۰۰ 〃
۲۴	روزنامهٔ صدای سمنان	۱۲۰۰ 〃
۲۵	روزنامهٔ نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام	۴۵۰۰ 〃
۲۶	نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۷)	۱۱۰۰ 〃
۲۷	جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران	۲۲۰۰ 〃
۲۸	بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰ـ ۱۳۴۰)	۳۴۰۰ 〃
۲۹	روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی	۲۴۰۰ 〃
۳۰	اصلاحات آمریکایی ۱۳۳۹ـ ۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد	۱۸۰۰ 〃
۳۱	انقلاب اسلامی در شهرستان میانه	۲۳۰۰ 〃
۳۲	همه‌پرسی‌های رژیم شاه	۱۴۰۰ 〃
۳۳	امام خمینی و انتفاضه فلسطین	۱۲۰۰ 〃
۳۴	گروه ابوذر	۱۷۰۰ 〃
۳۵	مواضع امام خمینی (ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن	۱۳۰۰ 〃
۳۶	انقلاب اسلامی به روایت خاطره	۱۳۰۰ 〃
۳۷	سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳ـ ۱۳۴۱)	۴۲۰۰ 〃
۳۸	انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (دگرگونی در آموزش عالی)	۱۸۰۰ 〃
۳۹	انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر	۱۹۰۰ 〃
۴۰	دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی	۱۸۰۰ 〃
۴۱	سفر به کشورهای مختلف جهان در ارتباط با انقلاب اسلامی	۵۳۰۰ 〃
۴۲	مساجد بازار تهران در نهضت امام خمینی	۲۰۰۰ 〃
۴۳	چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران	۷۲۰۰ 〃
۴۴	بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ هـ ش	۲۷۰۰ 〃
۴۵	یک‌شنبه خونین مشهد (۱۳۵۷)	۲۴۰۰ 〃
۴۶	انقلاب دوم (تسخیر لانه‌ی جاسوی آمریکا، آثار و پیامدها)	۲۵۰۰ 〃
۴۷	یکسال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه (بهمن ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)	۶۵۰۰ 〃
۴۸	نقش روحانیت در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ 〃
۴۹	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم جلد هفتم (مجموعه‌ی بیانیه‌های ۱۳۶۹ـ۱۳۷۶)	۲۱۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران	
۵۰	تاریخ شفاهی انقلاب	۹۰۰ تومان
۵۱	تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم	۱۸۰۰ «
۵۲	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (جلد دوم)	۳۰۰۰ «
۵۳	تاریخ شفاهی گروه ابوذر	۱۶۰۰ «
۵۴	تاریخ شفاهی مسجد جلیلی	۱۱۰۰ «
۵۵	تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفت‌گانه‌ی مسلمان	۳۷۰۰ «
۵۶	تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی	۲۸۰۰ «
۵۷	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی)	۲۵۰۰ «
۵۸	تاریخ شفاهی مدرسه‌ی حقانی	۱۷۰۰ «
۵۹	تاریخ شفاهی سازمان مهدویون	۲۷۰۰ «
۶۰	تاریخ شفاهی مسجد ارک تهران	۱۲۰۰ «
۶۱	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی «ج۲»، امام خمینی در تبعید	۱۸۰۰ «
	تاریخ معاصر ایران	
۶۲	نقش علماء در انجمن‌ها و احزاب دوران مشروطیت	۱۳۰۰ «
۶۳	قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری	۱۶۰۰ «
۶۴	دولت موقت	۱۶۰۰ «
۶۵	برگ‌هایی از تاریخ حوزهٔ علمیه قم	۱۱۵۰ «
۶۶	پلیس جنوب ایران	۱۹۰۰ «
۶۷	مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه	۱۸۰۰ «
۶۸	قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب	۲۱۰۰ «
۶۹	تاریخ دخانیه	۱۸۰۰ «
۷۰	آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی	۱۹۰۰ «
۷۱	مدرس و سیاست‌گذاری عمومی	۱۷۰۰ «
۷۲	داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب	۱۹۰۰ «
۷۳	چالش مشروعیت در رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران	۲۰۰۰ «
۷۴	جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران	۷۰۰۰ «
۷۵	شیخ محمد خالصی‌زاده (روحانیت در مصاف با انگلیس)	۱۴۰۰ «
۷۶	ناپایداری کابینه‌ها در ایران	۱۴۰۰ «
۷۷	شهید رابع (آیت‌الله اصطهباناتی عالم مشروعه خواه)	۳۱۰۰ «
۷۸	دو نامه مهندس کاظم حسیبی به آیت‌الله کاشانی و پاسخ آن	۶۰۰ «
۷۹	کودتای ۲۸ مرداد در آئینه تصویر	۲۹۰۰ «
۸۰	نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران	۹۰۰ «
۸۱	مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی و فداییان اسلام اندیشه‌های سیاسی ـ اجتماعی	۲۰۰۰ «
۸۲	مدارس اسلامی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۵۰۰ «
۸۳	دهه سرنوشت‌ساز (بررسی تحولات سیاسی ایران در بهمن ۱۳۵۷)	۱۹۰۰ «
۸۴	استادان امام (مروری بر زندگی، آثار و اندیشه‌ها)	۱۷۰۰ «
۸۵	تجربه‌ی مشروطیت	۹۰۰ «
۸۶	نقش زنان در نهضت امام خمینی (ره)	۱۴۰۰ «
	تاریخ منطقه‌ای انقلاب اسلامی ایران	
۸۷	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد اول)	۳۵۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۸۸	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان(جلد دوم)	۳۵۰۰تومان
۸۹	انقلاب اسلامی در ورامین	۳۶۰۰ 〃
۹۰	انقلاب اسلامی در بجنورد	۵۲۰۰ 〃
۹۱	انقلاب اسلامی در لرستان (جلد اول)	۲۹۰۰ 〃
۹۲	انقلاب اسلامی در لرستان (جلد دوم)	۲۶۰۰ 〃
۹۳	انقلاب اسلامی در سیرجان (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی)	۲۷۰۰ 〃
	جمهوری اسلامی ایران	
۹۴	ماجراهای هاشم آغاجری	۵۰۰ 〃
۹۵	بازشناسی حکومت ولایی	۱۶۰۰۰ 〃
۹۶	مجلس هفتم(جلد اول و جلد دوم)	۷۲۰۰ 〃
۹۷	تحولات حوزه‌ی علمیه قم پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۲۵۰۰ 〃
	سیاست و روابط خارجی	
۹۸	تحولات سیاست خارجی آمریکا	۵۵۰ 〃
۹۹	سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی	۷۰۰ 〃
۱۰۰	رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران	۱۲۰۰ 〃
۱۰۱	نه شرقی، نه غربی	۱۱۰۰ 〃
۱۰۲	روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی	۱۶۰۰ 〃
۱۰۳	بررسی روابط شاه با سازمانهای بین‌الملل حقوق بشر	۱۰۰۰ 〃
۱۰۴	اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران	۱۵۰۰ 〃
۱۰۵	روس و انگلیس در ایران	۱۲۵۰ 〃
۱۰۶	ایران و سازمان‌های بین‌المللی	۱۹۰۰ 〃
۱۰۷	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ماه ۱۳۵۶ تا مرداد ماه ۱۳۶۷	۳۰۰۰ 〃
۱۰۸	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ماه ۱۳۶۷ تا خرداد ماه ۱۳۸۰	۳۶۰۰ 〃
۱۰۹	چالشهای ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۱۱۰	مناسبات ایران و اسرائیل در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۸۰۰ 〃
۱۱۱	سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران	۱۲۰۰ 〃
۱۱۲	الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران	۲۵۰۰ 〃
۱۱۳	سیاست در ایالات متحده آمریکا	۲۷۰۰ 〃
۱۱۴	نقش گروه‌های معارض در روابط ایران و عراق ۱۳۷۸ـ ۱۳۷۵	۲۳۰۰ 〃
۱۱۵	همه چیز فرو می‌ریزد	۳۲۰۰ 〃
۱۱۶	سیاست صدور انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۱۱۷	محور شرارت (روایت سلطه در جهان پس از ۱۱ سپتامبر)	۲۱۰۰ 〃
	سیاست و حکومت	
۱۱۸	سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی	۱۷۰۰ 〃
۱۱۹	سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا	۱۲۰۰ 〃
	اقتصاد سیاسی	
۱۲۰	دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران	۵۰۰ 〃
۱۲۱	نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی	۸۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۱۲۲	اقتصاد و انقلاب اسلامی	۲۵۰۰ تومان
۱۲۳	اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی	« ۱۰۰۰
۱۲۴	از توسعه لرزان تا سقوط شتابان	« ۱۳۰۰
۱۲۵	بر لبه‌ی پرتگاه مصرف‌گرایی	« ۱۰۰۰
۱۲۶	از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی	« ۱۶۰۰
۱۲۷	دولت پهلوی و توسعه اقتصادی	« ۱۶۰۰
۱۲۸	بررسی مقایسه‌ای توسعه‌ی اقتصادی در ایران و کره‌ی جنوبی (۱۳۴۱ـ۱۳۵۷)	« ۱۸۰۰
	حقوق سیاسی	
۱۲۹	سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران	« ۲۲۰۰
۱۳۰	بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب‌اسلامی	« ۱۲۰۰
۱۳۱	تحول نظام قضایی ایران جلد اول	« ۲۸۰۰
۱۳۲	تحول نظام قضایی ایران جلد دوم	« ۱۹۰۰
۱۳۳	حقوق و آزادیهای فردی از دیدگاه امام خمینی (ره)	« ۱۴۰۰
۱۳۴	تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه	« ۱۴۰۰
۱۳۵	تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه	« ۲۳۰۰
۱۳۶	تطبیق قوانین با شرع در نظام قانون‌گذاری ایران	« ۱۶۰۰
۱۳۷	دادسرا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت	« ۲۰۰۰
۱۳۸	مجمع تشخیص مصلحت نظام (بررسی سیاسی ـ حقوقی جایگاه، ساختار و...)	« ۱۴۰۰
۱۳۹	سنای ایران جایگاه حقوقی و عملکرد سیاسی	« ۲۱۰۰
۱۴۰	شورای انقلاب اسلامی ایران	« ۱۸۰۰
۱۴۱	سه نظام در یک نگاه	« ۱۵۰۰
۱۴۲	مصونیت پارلمانی در ایران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	« ۱۵۰۰
۱۴۳	سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا	« ۲۶۰۰
۱۴۴	پاسداری از قوانین اساسی در نظام‌های سیاسی غرب و جمهوری‌اسلامی ایران	« ۲۱۰۰
۱۴۵	دادگاه مطبوعات در جمهوری اسلامی ایران	« ۲۲۰۰
	اندیشه سیاسی	
۱۴۶	ساختارهای قدرت	« ۱۲۰۰
۱۴۷	مبانی فراماسونری (چاپ دوم)	« ۳۲۰۰
۱۴۸	حکومت مقایسه‌ای	« ۱۸۰۰
۱۴۹	بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دیدگاه مطهری، شریعتی، سیدقطب	« ۷۰۰
۱۵۰	پارلمانتاریسم در ایران	« ۱۸۰۰
۱۵۱	درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)	« ۱۵۰۰
۱۵۲	تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)	« ۷۰۰
۱۵۳	تحول ناسیونالیسم در ایران	« ۱۰۰۰
۱۵۴	مذهب و مدرنیزاسیون در ایران	« ۲۰۰۰
۱۵۵	سازمان پرورش افکار	« ۲۱۰۰
۱۵۶	انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه محققان شوروی	« ۱۲۰۰
۱۵۷	رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	« ۳۲۰۰

ردیف	عنوان	قیمت
۱۵۸	اندیشه‌های سیاسی سیدقطب	۲۰۰۰ تومان
۱۵۹	نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه	۱۸۰۰ «
۱۶۰	امت و ملت در اندیشه‌ی امام خمینی(ره)	۲۳۰۰ «
۱۶۱	مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی	۲۴۰۰ «
۱۶۲	رسائل سیاسی اسلامی در دوره‌ی پهلوی (۲ جلد)	۷۶۰۰ «
۱۶۳	جایگاه هولوکاست در پروژه‌ی صهیونیسم	۱۸۰۰ «
۱۶۴	امام خمینی (ره) و هویت ملی	۱۵۰۰ «
۱۶۵	نقد و ارزیابی نظریه‌ی کاریزمایی در تبیین رهبری امام خمینی(ره)	۲۰۰۰ «
۱۶۶	بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و آمریکا	۲۰۰۰ «
	جهان اسلام	
۱۶۷	سازمان کنفرانس اسلامی	۹۵۰ «
۱۶۸	دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز	۹۰۰ «
۱۶۹	عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی	۱۴۰۰ «
۱۷۰	مناسبات امام خمینی (ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی (۱۳۴۳ـ ۱۳۵۷)	۱۵۰۰ «
۱۷۱	اخراج ایرانیان از عراق	۲۴۰۰ «
	هنر و ادبیات سیاسی	
۱۷۲	توصیف خاکیان از آفتاب	۱۸۰۰ «
۱۷۳	شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۹۰۰ «
۱۷۴	درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ «
۱۷۵	چراغ عجم	۱۸۰۰ «
۱۷۶	سینمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۸ـ ۱۳۸۰)	۱۹۰۰ «
	جامعه‌شناسی سیاسی	
۱۷۷	فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی	۱۰۰۰ «
۱۷۸	دولت رضاشاه و نظام ایلی	۱۲۰۰ «
۱۷۹	طبقات اجتماعی و رژیم شاه	۱۴۰۰ «
۱۸۰	مسجد و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ «
۱۸۱	علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران	۶۰۰ «
۱۸۲	نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران	۱۸۰۰ «
۱۸۳	ارتش و انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ «
۱۸۴	بهائیت در ایران	۲۱۰۰ «
۱۸۵	جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی	۲۰۰۰ «
۱۸۶	دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول	۱۳۰۰ «
۱۸۷	تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم	۱۵۰۰ «
۱۸۸	انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی	۱۵۰۰ «
۱۸۹	قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی	۲۳۰۰ «
۱۹۰	جایگاه حقوقی ـ سیاسی شوراها در جمهوری اسلامی ایران	۱۷۰۰ «
۱۹۱	نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران	۲۰۰۰ «
۱۹۲	حقوق سیاسی ـ اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران	۱۸۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۱۹۳	روشن‌فکری و سیاست (بررسی تحولات روشن‌فکری در ایران معاصر)	۲۵۰۰ تومان
۱۹۴	مهاجرت روستاییان به شهرها وتأثیرات اقتصادی‌وسیاسی آن دردورهٔ پهلوی دوم	۱۷۰۰ «
۱۹۵	مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	۱۸۰۰ «
	احزاب سیاسی	
۱۹۶	استالینیسم و حزب توده ایران	۵۰۰ «
۱۹۷	حزب پان ایرانیست	۹۰۰ «
۱۹۸	احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر	۱۰۰۰ «
۱۹۹	حزب مردم	۱۹۰۰ «
۲۰۰	سازمان مجاهدین خلق ایران	۲۰۰۰ «
۲۰۱	مجاهدین خلق در آئینه‌ی تاریخ	۳۵۰۰ «
۲۰۲	شرح تاریخچه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن	۱۰۰۰ «
۲۰۳	جمعیت فدائیان اسلام به روایت تصویر	۲۳۰۰ «
	شخصیت‌ها	
۲۰۴	مفاخر اسلام جلد ۱	۱۵۰۰ «
۲۰۵	مفاخر اسلام جلد ۲	۲۵۰۰ «
۲۰۶	مفاخر اسلام جلد ۳	۲۲۰۰ «
۲۰۷	مفاخر اسلام جلد ۴	۲۵۰۰ «
۲۰۸	مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان)	۱۲۰۰ «
۲۰۹	مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی)	۱۲۰۰ «
۲۱۰	مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی)	۳۵۰۰ «
۲۱۱	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج‌شیخ عباس قمی، زندگینامه)	۲۵۰۰ «
۲۱۲	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج‌شیخ عباس قمی، گزیده آثار)	۲۵۰۰ «
۲۱۳	مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت‌الله العظمی بروجردی)	۲۸۰۰ «
۲۱۴	زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی‌طباطبائی	۲۲۰۰ «
۲۱۵	مرآت‌الاحوال جهان‌نما	۱۵۰۰ «
۲۱۶	تاریخ و سفرنامه حزین (شیخ محمدعلی حزین لاهیجی)	۱۱۰۰ «
۲۱۷	حاج شیخ عبدالکریم حائری	۷۵۰ «
۲۱۸	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید هاشمی‌نژاد	۲۳۰۰ «
۲۱۹	سیداسدالله خرقانی (روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه)	۱۶۰۰ «
۲۲۰	مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی	۱۸۰۰ «
۲۲۱	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید رجایی	۲۱۰۰ «
۲۲۲	زندگی و مبارزات حجة‌الاسلام والمسلمین شهید مهدی شاه‌آبادی	۱۵۰۰ «
۲۲۳	شهید دکتر محمدجواد باهنر (مبارزات، مواضع و دیدگاه‌ها)	۲۵۰۰ «
۲۲۴	زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتح	۳۲۰۰ «
۲۲۵	زندگینامه‌ی شهید آیت‌الله علی قدوسی	۱۹۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۲۲۶	یادواره‌ی شهید نواب صفوی	۲۳۰۰ تومان
۲۲۷	رهبری به نام نواب	۱۵۰۰ «
۲۲۸	دست‌بوس (زندگی امیر عباس هویدا)	۸۰۰ «
۲۲۹	زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله بهشتی	۷۰۰ «
۲۳۰	مبارزات آیت‌الله سیدیونس اردبیلی به روایت اسناد و خاطرات	۸۰۰ «
	دفاع مقدس	
۲۳۱	مدرسه عشق (زندگی‌نامه شهید تیمسار سرلشکر سیدموسی نامجو)	۱۲۰۰ «
۲۳۲	امیرخستگی‌ناپذیر (زندگی‌نامه شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی)	۱۲۰۰ «
۲۳۳	خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی	۵۰۰ «
۲۳۴	بر فراز کنگرک	۸۰۰ «
۲۳۵	منظومه عشق	۶۰۰ «
۲۳۶	یاد آن روزها	۱۰۰۰ «
۲۳۷	زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب‌پرست	۱۳۰۰ «
۲۳۸	یاد یاران	۱۰۰۰ «
۲۳۹	مرد ره	۱۳۰۰ «
۲۴۰	میان خون	۱۴۰۰ «
۲۴۱	باید رفت	۱۰۰۰ «
۲۴۲	نبرد میمک	۹۰۰ «
۲۴۳	سرود آزادی	۷۰۰ «
۲۴۴	تپه‌ی سبز	۹۰۰ «
۲۴۵	شیر صحرا	۱۱۰۰ «
۲۴۶	دلاوران حاج عمران	۱۰۰۰ «
۲۴۷	لشکر نه نفره	۱۳۰۰ «
۲۴۸	کوچه‌ی مرگ	۷۵۰ «
۲۴۹	در محاصره	۹۵۰ «
۲۵۰	چزابه	۱۵۰۰ «
۲۵۱	اهالی آسمان (زندگی‌نامه شهدای هوانیروز)	۲۹۰۰ «
۲۵۲	سکوت رادیویی	۱۳۰۰ «
۲۵۳	اردوگاه عنبر (خاطرات آزادگان هوانیروز)	۹۰۰ «
۲۵۴	شکارچی	۶۰۰ «
۲۵۵	پرواز در پرواز	۱۴۰۰ «
۲۵۶	پل شناور	۱۰۰۰ «
۲۵۷	تقویم تاریخ دفاع مقدس (آخرین روزهای صلح)	۳۵۰۰ «
۲۵۸	تقویم تاریخ دفاع مقدس (غرش توپها)	۴۷۰۰ «
۲۵۹	تقویم تاریخ دفاع مقدس (پل‌های تسخیرناپذیر)	۴۰۰۰ «
	خاطرات	
۲۶۰	خاطرات و مبارزات شهید محلاتی	۹۰۰ «
۲۶۱	خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی (چاپ چهارم)	۷۰۰۰ «
۲۶۲	خاطرات امام کائوپانگ	۴۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۲۶۳	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی	۱۴۰۰ تومان
۲۶۴	خاطرات حجةالاسلام سیدعلی اصغر دستغیب	۶۰۰ «
۲۶۵	ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری	۱۴۰۰ «
۲۶۶	خاطرات عبدخدایی	۱۵۰۰ «
۲۶۷	هفتاد سال خاطره (آیت‌الله سیدحسین بدلا)	۹۰۰ «
۲۶۸	خاطرات حجةالاسلام عمید زنجانی	۱۶۰۰ «
۲۶۹	خاطرات آیت‌الله یزدی	۳۰۰۰ «
۲۷۰	خاطرات آیت‌الله میانجی	۱۳۰۰ «
۲۷۱	خاطرات شهید سیدمحمد واحدی	۱۱۰۰ «
۲۷۲	خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (ره)	۱۳۰۰ «
۲۷۳	خاطرات مرحوم حجةالاسلام موحدی ساوجی	۲۰۰۰ «
۲۷۴	خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی	۲۳۰۰ «
۲۷۵	خاطرات حجةالاسلام جعفر شجونی	۱۵۰۰ «
۲۷۶	خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی	۲۷۰۰ «
۲۷۷	خاطرات علی جنتی	۱۶۰۰ «
۲۷۸	خاطرات حجةالاسلام و المسلمین سیدسجاد حججی	۱۶۰۰ «
۲۷۹	خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی	۱۵۰۰ «
۲۸۰	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان	۲۶۰۰ «
۲۸۱	خاطرات حجةالاسلام علی‌اکبر ناطق نوری	۲۱۰۰ «
۲۸۲	خاطرات حجةالاسلام حسینی همدانی	۱۷۰۰ «
۲۸۳	خاطرات حجةالاسلام محسن دعاگو	۲۵۰۰ «
۲۸۴	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین پورهادی	۱۶۰۰ «
۲۸۵	جام شکسته (خاطرات حجةالاسلام عبدالمجید معادیخواه) (جلد اول)	۳۷۰۰ «
۲۸۶	خاطرات سرهنگ محمدمهدی کتیبه	۱۸۰۰ «
۲۸۷	از غبار تا باران (خاطرات دکتر عبدالله جاسبی)(چاپ دوم)	۱۹۰۰ «
۲۸۸	حدیث رویش	۲۵۰۰ «
۲۸۹	خاطرات حاج احمد قدیریان	۲۱۰۰ «
۲۹۰	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین رسول منتجب‌نیا	۱۹۰۰ «
۲۹۱	عبور از شط شب (خاطرات علی‌محمد بشارتی جهرمی)	۲۳۰۰ «
۲۹۲	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین مرحوم سیدمنیرالدین شیرازی	۲۰۰۰ «
۲۹۳	خاطره‌ها(جلد اول)	۴۰۰۰ «
۲۹۴	از جنوب لبنان تا جنوب ایران(خاطرات سردار سرلشکر سیدیحیی(رحیم) صفوی	۲۰۰۰ «
۲۹۵	خاطرات نیرةالسادات احتشام رضوی (همسر شهید نواب صفوی)	۱۶۰۰ «
۲۹۶	خاطرات محسن رفیق‌دوست	۱۸۰۰ «
۲۹۷	خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی	۱۳۰۰ «
۲۹۸	خورشیدواره خاطرات طاهره سجادی(غیوران)	۱۹۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۲۹۹	خاطرات محمدحسن خاکساران	۲۲۰۰ تومان
۳۰۰	خاطرات آیت‌الله احمد صابری همدانی	۲۰۰۰ 〃
۳۰۱	خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا	۱۹۰۰ 〃
۳۰۲	خاطرات محمدرضا اعتمادیان	۱۱۰۰ 〃
۳۰۳	جام شکسته (خاطره‌های عبدالمجید معادیخواه) (جلد دوم)	۳۳۰۰ 〃
۳۰۴	خاطرات حجةالاسلام دری نجف	۲۱۰۰ 〃
۳۰۵	خاطرات دکتر محمود شروین	۲۵۰۰ 〃
۳۰۶	خاطرت حجةالاسلام حسنی امام جمعه ارومیه	۳۱۰۰ 〃
۳۰۷	خاطرات آیت‌الله اسماعیل صالحی مازندرانی	۲۵۰۰ 〃
۳۰۸	خاطرات علی دانش‌منفرد	۱۴۰۰ 〃
۳۰۹	خاطرات عزت شاهی (مطهری)	۱۸۰۰ 〃
۳۱۰	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی (جلد دوم)	۲۸۰۰ 〃
۳۱۱	خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی	۱۴۰۰ 〃
۳۱۲	خاطرات دکتر احمد توکلی	۱۶۰۰ 〃
۳۱۳	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری (جلد دوم)	۳۴۰۰ 〃
۳۱۴	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین محمد سمامی	۱۶۰۰ 〃
۳۱۵	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین غلامحسین جمی	۱۹۰۰ 〃
۳۱۶	خاطرات آیت‌الله علی آل‌اسحق	۲۲۰۰ 〃
۳۱۷	خاطره‌ها «جلد دوم» (نفوذی‌های حزب توده در نیروهای مسلح)	۲۹۰۰ 〃
۳۱۸	خاطرات سیدابوفاضل رضوی اردکانی	۱۱۰۰ 〃
۳۱۹	خاطرات محمد پیشگاهی‌فرد	۱۹۰۰ 〃
۳۲۰	خاطرات آیت‌الله مسلم ملکوتی	۱۸۰۰ 〃
۳۲۱	خاطرات آیت‌الله محمدتقی شاهرخی خرم‌آبادی	۲۱۰۰ 〃
۳۲۲	همگام با مردم در انقلاب اسلامی (جلد اول) تا سقوط خدایگان	۲۳۰۰ 〃
	اسناد	
۳۲۳	ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم	۲۲۰ 〃
۳۲۴	تصمیم شوم، جمعه خونین	۳۰۰ 〃
۳۲۵	آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران	۲۸۰ 〃
۳۲۶_۳۲۷	تاریخ قیام ۱۵ خرداد (دوره ۲ جلدی)	۵۰۰۰ 〃
۳۲۸_۳۳۰	شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی)	۵۴۰۰ 〃
۳۳۱	استاد شهید به روایت اسناد (چاپ دوم)	۲۵۰۰ 〃
۳۳۲	زندگی و مبارزات شهید اندرزگو	۱۰۰۰ 〃
۳۳۳	شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها)	۱۲۰۰ 〃
۳۳۴	جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)	۱۵۰۰ 〃
۳۳۵	نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ 〃
۳۳۶	همکاری ساواک و موساد	۲۱۰۰ 〃
۳۳۷	مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد	۳۹۰۰ 〃
۳۳۸_۳۳۹	جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی)	۴۸۰۰ 〃
۳۴۰	زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی (ره)	۳۸۰۰ 〃
۳۴۱	جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (نیروی سوم)	۲۳۰۰ 〃
۳۴۲	نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی	۲۱۰۰ 〃
۳۴۳	فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد	۲۵۰۰ 〃
۳۴۴	سیداحمد خوانساری به روایت اسناد	۱۶۰۰ 〃
۳۴۵	زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد	۱۹۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۳۴۶	اللهیار صالح به روایت اسناد	۲۹۰۰ تومان
۳۴۷	حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران(سومکا)	۵۷۰۰ «
۳۴۸	حزب ملیون به روایت اسناد	۳۱۰۰ «
۳۴۹	حزب ایران به روایت اسناد ساواک	۳۲۰۰ «
۳۵۰	مفاسد خاندان پهلوی	۳۵۰۰ «
۳۵۱	حجة‌الاسلام غلامحسین جعفری همدانی به روایت اسناد	۲۲۰۰ «
۳۵۲	حزب پان ایرانیست به روایت اسناد	۱۹۰۰ «
۳۵۳	حزب رستاخیز ملت ایران (جلد اول)	۲۷۰۰ «
۳۵۴	حزب رستاخیز ملت ایران (جلد دوم)	۲۷۰۰ «
	دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان	
۳۵۵	ستاره صبح انقلاب	۲۲۰ «
۳۵۶	صورتک	۲۵۰ «
۳۵۷	ساواک	۳۰۰ «
۳۵۸	سند بردگی	۳۰۰ «
۳۵۹	مثنوی بی‌تابی	۳۰۰ «
۳۶۰	قلب روشن دانا	۳۰۰ «
۳۶۱	کشف حجاب	۳۰۰ «
۳۶۲	در گوادلوپ چه گذشت	۶۰۰ «
۳۶۳	تبریز در خون	۳۰۰ «
۳۶۴	دولت صالحان	۳۰۰ «
۳۶۵	آن سوی آفتاب	۸۰۰ «
۳۶۶	یاس در قفس	۳۰۰ «
۳۶۷	رهبر الهی	۵۰۰ «
۳۶۸	سوخته عشق	۳۰۰ «
۳۶۹	مبارز نستوه	۳۰۰ «
۳۷۰	پلنگ سیاه	۳۰۰ «
۳۷۱	گلبانگ سربلندی	۳۰۰ «
۳۷۲	چکمه‌ی سیا	۴۵۰ «
۳۷۳	آذرخشی بر تاریکی	۴۰۰ «
۳۷۴	شیفته خدمت	۷۰۰ «
۳۷۵	حدیث عاشقی	۴۵۰ «
۳۷۶	پیام‌آور امید	۴۰۰ «
۳۷۷	سیری در اندیشه‌های استاد مطهری	۴۰۰ «
۳۷۸	تا آسمان	۴۵۰ «
۳۷۹	روزهای سیاه، روزهای سپید	۷۰۰ «
۳۸۰	یک فتوا یک اراده	۴۰۰ «
۳۸۱	یک روز تأخیر	۵۰۰ «
۳۸۲	دو هفته تا مهر	۳۰۰ «
۳۸۳	از کویر تا بهشت	۶۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۳۸۴	بن‌بست غرور	۶۰۰ تومان
۳۸۵	مثل باران	« ۶۰۰
۳۸۶	رؤیاهای بر باد رفته	« ۶۰۰
۳۸۷	خمینی آذربایجان	« ۴۵۰
۳۸۸	از محراب تا معراج	« ۵۰۰
۳۸۹	برق غیرت	« ۴۵۰
۳۹۰	مسافر ملکوت	« ۳۰۰
۳۹۱	پا به پای ستاره	« ۸۰۰
۳۹۲	دربار به روایت دربار (فساد اخلاقی)	« ۶۰۰
۳۹۳	دربار به روایت دربار (فساد سیاسی)	« ۷۰۰
۳۹۴	سیری در اندیشه‌های شریعتی	« ۶۰۰
۳۹۵	ستاره‌ای بر دار	« ۴۰۰
۳۹۶	کودتای شب	« ۶۰۰
۳۹۷	سال‌های خاکستری	« ۷۰۰
۳۹۸	همپای ذوالفقار	« ۵۰۰
۳۹۹	دربار به روایت دربار (فساد مالی اقتصادی)	« ۹۰۰
۴۰۰	شاهد عتیق	« ۷۰۰
۴۰۱	عروس آخر	« ۷۰۰
۴۰۲	یار قدوسیان	« ۵۰۰
۴۰۳	خرم، ولی خونین	« ۸۰۰
۴۰۴	بازیچه‌ی شهبانو، جشن هنر شیراز	« ۴۰۰
۴۰۵	نواب: اسطوره‌ی مهر	« ۴۰۰
۴۰۶	شقایق در محراب (حیات و سیره‌ی دومین شهید محراب آیت‌الله مدنی)	« ۱۱۰۰
۴۰۷	عاشق‌ترین صیاد	« ۷۰۰
۴۰۸	توت‌فرنگی‌های روی دیوار	« ۸۰۰
۴۰۹	ششهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل)	« ۶۰۰
۴۱۰	رساله‌ی ناتمام (زندگی‌نامه‌ی شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد)	« ۷۰۰
۴۱۱	عقاب در آتش	« ۶۰۰
	داستان‌های انقلاب اسلامی	
۴۱۲	برگی از باغ	« ۵۰۰
۴۱۳	شریف جان سلام	« ۷۵۰
	تاریخ اسلام	
۴۱۴	تاریخ سیاسی تشیع	« ۲۰۰۰
۴۱۵	چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه	« ۳۳۰۰
	مرجع	
۴۱۶	یادنامه شهدای قم	« ۹۰۰
۴۱۷	تقویم تاریخ خراسان	« ۱۵۰۰
۴۱۸	کتابشناسی ۱۵ خرداد	« ۴۰۰
۴۱۹_۴۲۱	انقلاب اسلامی در پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی)	« ۴۴۰۰

ردیف	عنوان	قیمت
۴۲۲	فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ تومان
۴۲۳	اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید)	۱۱۵۰ 〃
۴۲۴	اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها)	۱۱۵۰ 〃
۴۲۵	اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کثیرالامضاء)	۱۱۵۰ 〃
۴۲۶	اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی)	۱۱۵۰ 〃
۴۲۷	اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید)	۷۰۰ 〃
۴۲۸	فراماسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران	۲۲۰۰ 〃
۴۲۹	علمای مجاهد	۶۰۰۰ 〃

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ABSTRACT:

The end of the nineteenth century and the beginning of the twentieth century are considered to be among the most sensitive period of history of Iran due to the fact that in this period the competition between Russia and England for evermore domination of Iran intensified.

With the advent of October Revolution in Russia and the formation of the Union of Soviet Socialist Republics, the policy of this country versus Iran went thru changes and a new era of relations opened between the Soviet Union and the newly established government of Pahlavi.

At the end, giving priority to national interest over ideological proclivities and attitudes by the communist party leaders, brought about their close relations with Reza Shah.

This book, using the documented historical sources tries to show what kind of effect the advent of the new government of the Soviet Union has had on the strategy and the treatment of that country versus Iran? And under the influence of what factor has the ebb and flow of these relations have been?

Soviet Union of Russia and Reza Shah

(A Survey on Relationship between Iran and Soviet during two World War)

By:

Akbar Valizadeh

The Center for
Islamic Revolution Documents

October 2006

قیمت: ۲۱۰۰ تومان

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از حساس ترین دوره های تاریخ ایران زمین به شمار می رود، زیرا در این دوره رقابت بین روسیه و انگلستان برای تسلط هر چه بیشتر بر ایران شدید تر شد.

با وقوع انقلاب اکتبر در روسیه و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، سیاست این کشور در قبال ایران دستخوش تغییر گشت و فصل جدیدی در روابط شوروی با دولت تازه روی کار آمده ی پهلوی کشوده شد. در نهایت ترجیح دادن منافع ملی [illegible] گرایش ها و نگرش های ایدئولوژیک از سوی رهبران حزب کمونیست شوروی باعث نزدیکی روابط آنان با رضاشاه شد.

این کتاب با بهره گیری از منابع مستند تاریخی در پی آن است تا نشان دهد که پیدایش دولت جدید شوروی چه تأثیری بر استراتژی ها و رفتار این کشور در مقابل ایران و حکومت پهلوی داشته است؟ و فراز و فرودهای این روابط تحت تأثیر چه عواملی بود؟

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۴۳۰

تاریخ معاصر ایران - ۴۱

شابک: ۸-۱۵۲-۴۱۹-۹۶۴